

حربه تكفير وارتداد

در اديان ومذاهب

ابراهيم ملكى

حربه تکفیر و ارتداد در ادیان و مذاهب

نویسنده : ابراهیم ملکی

تاریخ انتشار : مرداد 1396

انتشار در اروپا

ابراهیم ملکی

ابراهیم ملکی، فرزندفضل الله، در اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ شمسی دریکی از روستاهای حومه شهر مشهد، ابرده، متولد شد و تحصیلات ابتدایی خود را در همان مکان به اتمام رساند و سپس به منظور ادامه تحصیلات خود راهی مشهد شد و در مدرسه میرزا جعفر، دانشگاه رضوی فعلی به تحصیل علوم دینی مشغول گردید، پس از شهادت دکتر شریعتی و اوج گیری انقلاب مورد تعقیب ساواک قرار گرفت و در سال ۵۵ به مدت کوتاهی بازداشت شد. پس از آزادی همواره در جهت مبارزه با نظام استبدادی فعال بود و پس از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی در کنار سایر رزمندگان به دفاع از کشور مشغول و پس از پایان جنگ تحصیلات خود را به پایان رساند و در کنار تحصیلات و تحقیقات به تالیف کتاب و مقالات مختلف دینی و سیاسی مشغول شد که این فعالیت تا زمان حال ادامه داشته است. و از همین جهت در سال ۸۸ بازداشت و محکوم به بیست ماه زندانی و محرومیت از سه سال از مزایای حوزه گردید محکومیت و محرومیت

نتوانست مانع از فعالیت سیاسی و فرهنگی وی گردد پس از آزادی از زندان به مناسبت یکصدومین سال بزرگداشت آخوند خراسانی کتاب شهدای روحانیون مشروطه را تالیف و منتشر گردید و پس از آن کتاب حربه تکفیر و ارتداد در ادیان و مذاهب را تالیف نموده و کتابهای دیگر در دست تالیف است که در آینده منتشر خواهد شد از جمله قربانی انسان در ادوار گذشته و...

15	پیش گفتار
15	قدرت طلبی
17	عوام فریبی
18	آخوندهای درباری
18	مقدمه
18	ارتداد
18	دو عامل مؤثر در حکومت
19	سلاح جنگ و سلاح کفر و تکفیر
21	درد مضاعف
21	قرون وسطی
22	اختلاف پاپ با امپراطوری و حکم پاپ به تکفیر وی
24	حربه تکفیر و ارتداد در کلیسا
25	انکیزیسیون
25	خصایص اسکولاستیک

- 25 موضوع مباحثات:
- 26 ذبیح الله صفا محقق و استاد سرشناس
- 26 نجومیان از قول مارسل گلشن در کتاب علم و دین می‌نویسد:
- 27 ماجرای نفرت انگیز انکیزیسیون
- 28 سن توماس آکوینوس
- 28 کشتار کاتارها و فرق دیگر مسیحی
- 29 در فاجعه معروف سن بارتلمی در فرانسه
- 29 عوامل شکل گیری تفتیش عقاید در کلیسای کاتولیک قرون وسطی:
- 30 تأسیس دادگاههای تفتیش عقاید:
- 30 «تفتیش عقاید در کشورهای مختلف
- 31 وظایف این دادگاهها:
- 31 شیوه‌های مجازات:
- 33 افول قدرت کلیسای کاتولیک به مرور زمان:
- 35 اسامی زندیق‌های مشهوری
- 35 مجازاتها در ایران قدیم
- 36 داوری و مجازات‌ها
- 38 در عصر عباسی
- 38 زندقه در تاریخ اسلام
- 38 شهید مطهری
- 39 برخی از متهمین به زندقه در قرون اولیه اسلامی
- 41 کلمه زندیق از ریشه پهلو
- 42 زندیق-ملحد شدن
- 42 زندیق ، الحاد ، کفر ، بی دینی
- 43 بدعت:
- 44 ارتداد در اسلام:
- 44 آقای خامنه‌ای
- 46 کلمه ارتداد به معنی بازگشت
- 46 تعریف مرتد فطری و مرتد ملی:
- 47 فتوای دانشگاه الازهر:

47	فقهای اباضیه:
47	مالکی:
47	فتوای شافعی
47	از ارقه:
48	صفریه:
48	ابن جوزی
48	شیخ منصور یکی از علمای الازهر می‌گوید
48	شیخ محمد الغزالی
48	آیه‌الله العظمی منتظری
50	علامه حاج رحیم ارباب
50	سقراط حکیم
50	شهید مطهری
51	بوعلی
51	خواجه نصیر الدین طوسی
54	سراد راوی روایات ارتداد
55	قول شیخ طوسی
55	غضائری
58	جعل حدیث:
60	جعل حدیث توسط زیدیه و بنی‌عباس:
60	خلافت و پادشاهی:
61	صاحب کتاب الفخری
62	حریت و آزادی
64	عقاید میراثی
64	جان لاک – حق حکومت
65	نظر رابرت گرین اینگر سول و آگ برن ونیم کوف درباره دین:
65	و اما نظر «آگ برن ونیم کوف» تحت عنوان آینده دین
66	1. ابراهیم فزاری
66	2
67	1. اریوس باغوس

67 2. ار اسم
68 1. باب
70 2. برونی ایتالیایی:
73 4. حلاج
75 6. ژاندارک
76 7. سقراط
78 آخرین دیدار
79 8. سهروردی
82 9. شهید اول
83 10. شهید ثانی
83 11. عبدالله مقفع
84 درد زمانه
85 12. گالیه
85 13. مانی
86 14. میبدی
87 15. شفیق بلخی
89 17. فضل الله استر آبادی
89 علمای بلاد تیمور را ترغیب به قتل فضل الله نمودند
91 18. ابن ابی عزافر
91 19. ابن الخطیب
92 20. ابن المارستانی
93 22. ابوالعبر الهاشمی
94 23. ابوحیان توحیدی
96 25. افشین
96 محاکمه افشین
101 28. کپلر
102 30. پروتاگوراس
103 31. هیپاتی
104 32. آبلار و هلوئیز

106	33. میشل سروه
108	35. فلیکس مائزوری
109	36. مایکل ستلر
110	37. جان هاس
111	39. مارتین لوتر
113	40. رافق تقی
114	41. حسین بن علی علیه السلام
116	43. برغانی
118	46. ویلکیف جان
118	47. روسلن
119	48. ژان ژاک روسو
120	49. ابن مؤید
121	50. ساوونارولا ، جیرولامو
122	51. فخرالدین رازی
123	53. مولینوس میگول
124	54. هوپاتیا
124	55. هوس یان
125	57. معصوم علی شاه
126	58. مشتاق اصفهانی
127	59. مشتاق علی شاه و درویش جعفر
128	60. ابوالخطاب اسدی کوفی ملقب به اجدع
129	61. بیان بن سمعان تمیمی نهدی
130	62. شیخ خلیفه مازندرانی
131	63. جعد بن درهم
132	64. ابن رشد
134	65. حبیب الله آشوری
136	66. هانری چهارم
136	67. ژان کالون
138	68. یوستینوس ملقب به شهید

69. معبد بن عبدالله بن عويم - معبد جهنی 140
70. ابو مروان غیلان - یا مروان فیلان 141
71. ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی 141
72. ابو محمد حسن شریعی 143
73. مغیره بن سعید عجلی کوفی 143
74. درویش خسرو 144
75. ابن تیمیه ابو العباس 145
76. پولس 146
77. سبسون 147
78. مرقیون 147
79. پلاکیوس 148
80. گیوم 149
81. جروم پراک 150
82. رشیدیہ 151
83. مسیلمہ 152
84. سید اشرف الدین حسینی - نسیم شمال 153
- گزارش یک واقعه 158
- اما در یزد فجایع 160
85. باروخ اسپینوزا 161
86. شاهین نحفی 164
87. یوسف نذر خانی 164
88. گربرت سیلو ستو 164
89. بشار بن برد 165
90. عماد الدین نسیمی 167
91. احمد بن نصر 168
92. مولانا نظام الدین 169
93. ابن عطا 170
95. شیخ عطار 171
96. آمدی 174

175	97. ابن طیب سرخسی
176	98. اوریگن
177	99. خالد بن عبدالله قسری
178	100. صالح بن عبدالقدوس
178	101. مالک بن نویره
179	102. مشیر الدوله
181	103. وهب بن منبه
181	104. عبدالکریم ابن العوجاء
183	105. ژاک
184	106. سعدالملک
184	107. نرسی
185	108. ابن محمد شیرازی
185	109. قاضی نورالله مرعشی
186	110. مؤید الدین حسین اصفهانی
188	111. شهاب الدین تستری
189	112. سید محمد عاملی
190	113. علی حلبی
191	115. حسن همدانی سکاکی
191	116. زین الدین علی بن احمد عاملی
193	117. علی حریری
194	118. عماد قزوینی
194	120. قاسم امین
195	121. قرمط
196	122. ابن قاضی سماونه
196	123. شیخ مبارک
197	124. یحیی ابن عیسی کرکی
198	125. یوسف ابن یحیی قرش بوسیطی
198	126. توفانی
199	127. ابوریحان بیرونی

201	128	مهراڻ ڳڻسب
202	129	نابوت
202	130	معصومي
203	131	ارسطرخس
203	132	اريوس مرتد
204	133	بابا اسحق
204	134	تاج الدين
205	135	ايرانشاه
205	136	بارتلمي
205	137	پاله آريوس
206	138	پاليس برنارد
206	139	پرتڪس تا
207	140	پير يعقوب باغستاني
207	141	تئودوزوم
208	142	ترتوليان
208	144	سلمان رشدي
210	145	شلوميہ
210	146	قيافا
211	147	حارث سعيد
212	148	حارث بن مسڪين
213	149	حسن ابن منصور
213	150	حسين خوارزمي
214	151	حنين بن اسحاق
215	152	راموس
216	153	رشيد الدين فضل الله
217	154	محمد بن سعيد بن حسان
218	155	جعفر بن يحيى برمڪي
219	156	وانينا وانيني
219	157	اٽين دوله فرانسوي

220	158	صولي
221	159	ابوزيد بلخي
221	160	حسنك وزير
222	161	غزالي
224	116	- دكارت
226	162	ژان كلس
227	162	رفيع الدين جيلي
227	163	زافر
227	164	خارجي
228	165	داودي بغدادى
228	166	حسين نوبختي
228	167	خزاعي
229	168	مولانا شمس الدين محمد كاخي
230	169	شمس الدين سخاوى
230	170	ذوالنون
230	171	پلاژ
231	172	بيدل
231	173	ترمذى
232	174	بشر بن ابيرق
232	175	امير تبريزى
232	176	رابو سنت اتين
233	177	ابن فرج نيشابورى
233	178	ابن هود
233	179	شمس الدين محمد باجريقى
234	180	شباک جرجانى
234	181	نظام
235	182	حيدر ه ، شعرانى و ابن منصور
235	183	نيوتن و داروين
236	184	غزاله جاويد

236	185. بزازی محمد بن شهاب
236	186. ژان اشتوفلر
237	187. ژولین لاپستات
238	188. ساوجی
238	189. منذر
238	190. باهری
238	191. یوسف
239	192. احمد بن یحیی
239	193. پادشاه سیسیل (فردریک)
240	194. بکندی
241	195. ابو العلاء معری
241	196. بو علی سینا
242	197. ژوستین
242	198. میکائیل سروس
244	200. حسن ابن محمد بن ابی بکر
244	201. شیخ المشایخ
245	202. میرزا عبدالرحیم طالبوف
246	203. ژان ایتالس
246	204. یوسف ابن حسن
246	205. ابن السکیت
247	206. استیفان
247	207. قره العین
248	208. ابن کمونه
249	209. ابن قیم جوزیه
249	210. عجرد
250	211. ابن ابی عون
250	212. ابن باجریقی
250	213. ابن البویطی
251	214. ابن حنبل

251 لطفی	215
252 ناصر خسرو	216
254 حمزه کاشغری	217
254 مریم یحیی	218
254 سیدهاشم آقاجری	219
255 محسن امیر اصلانی	220
255 احمد صبحی منصور	221
257 دانیل پتروچی	222
258 جان هانری دوم	223
259 فرج فوده	224
261 حسین سودمند	225

261

226 . محمد الغزالی

262 افکار و عقاید	
263 تغییر اندیشه‌های غزالی	
264 السنة النبوية بين اهل الفقه و اهل الحديث	
265 تراثنا الفکری فی میزان العقل و الشرع	
269 227. میرزاده عشقی	
270 تضادهای عشقی با مدرس در صحنه سیاست	
272 پیشنهاد مدرس در مورد شیوه برخورد با عشقی	
272 نتیجه برخورد های منطقی مدرس	
273 228. میرزا ابوالقاسم فراهانی	
276 روایت قتل قائم مقام فراهانی	
278 229. نصر حامد ابو زید	
279 حکم ارتداد	
279 230. دکتر محمد عماره	
282 231. کلیسای بیست تن	
283 232. حسن یوسفی اشکوری	
285 اسناد کنفرانس برلین - کیفر خواست	

286 رأی دادگاه
288 حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت - سلیمی
289 حاصل کلام
292 منابع

صلح و امنیت طبیعت اصلی جوامع بشری است، خشونت و جنگ و ناامنی یک بیماری عارضی است. انبیاء و حکما و مصلحین در طول تاریخ تلاش نموده تا با این بیماری مقابله نمایند و صلح و آرامش و زندگی مسالمت‌آمیز که طبیعت جوامع بشری است را به آن باز گردانند. پذیرش حکم ارتداد

توسط یکی از مذاهب به منزله به رسمیت نشناختن سایر ادیان است. در حالیکه قرآن کریم بسیاری از ادیان گذشته از جمله زرتشت، یهود و نصاری را به رسمیت شناخته است. از طرفی پذیرش احکام ارتداد به معنای پذیرش و تایید جنگ و ناامنی و مشروعیت دادن به گروه‌های تروریستی و تکفیری در عراق و سوریه، افغانستان و پاکستان و سایر بلاد اسلامی است که امنیت و آرامش را در آن کشورها به هم زده و جوامع بشری را که از دیرباز از چنین احکامی رنج برده نگران و مضطرب ساخته است. این کتاب را تقدیم می‌کنم به تمامی آزاد اندیشان اهل فضل و دانش و خرد به خصوص علما و مراجع معظمی که در ایفای رسالت تاریخی و دینی خود از هیچ کوششی دریغ ننموده و در مقابل این حکم نابخردانه ایستاده و از حریت و کرامت انسانی دفاع می‌نمایند. به امید روزی که خشونت و جهل و تعصب و خرافه از جوامع بشری رخت بر بندد و انسانها با هر مسلک و مرام دینی در کنار یکدیگر با صلح و آرامش زندگی نمایند.

ابراهیم ملکی 1394/2/1

پیش گفتار

قدرت طلبی

سلسله مراتب قدرت به مخروطی می‌ماند که حکومت در رأس آن قرار گرفته باشد. قدرت طلبی و سلطه جویی در نهاد آدمیزاد است و جادوی قدرت کسانی را که استعداد برتر و وسایل و امکانات بیشتر برای پیشرفت

داشته باشند بر می‌گزیند و آنان را مسخر خویش بدین گونه مسابقه ای در میان آنها در می‌گیرد. رقابت در میان جادوشدگان قدرت یک امر طبیعی است و در این کشمکش بی‌امان هر که را زور و زر و تزویر بیشتر باشد پیروزی بیشتر حاصل می‌شود و در مرحله نهایی یکی که زورمندتر از دیگران و وسائل برای او فراهم تر از دیگران است جلو می‌افتد و خود را به راس مخروط می‌رساند و بر مسند حکومت تکیه می‌زند اما قانونی که او را تا آنجا رسانیده است هنوز در کار است. دل‌دادگان و جادوشدگان قدرت در سطوح مختلف مخروط همچنان سرگرم مسابقه هستند و یکدیگر را کنار می‌زنند و مسیر آن همه به سوی رأس مخروط است و این مایه نگرانی کسی است که پس از کوشش و تقلای زیاد خود را به آنجا رسانیده و می‌خواهد تا ابد در آنجا بماند او طبعاً می‌خواهد جلوی این مسابقه قدرت را بگیرد، می‌خواهد قانون زور را که خود برکشیده‌ان است ملغی سازد و در پی مستمسکی است که بتواند برای خود حریمی دست و پا کند و دیگران را از تجاوز به آن بازدارد. در اینجا است که خار مشروعیت در دل او راه می‌جوید. از دیوار مشروعیت به مثابه سدی در برابر یاجوج زور استفاده می‌کند تا معشوقه قدرت را در پناه این دیوار برای خود و تا ابد در انحصار خود نگه دارد.

قدرت انحصار طلب می‌خواهد راه را بر دیگران ببندد و خود در اوج قله تنها بماند زیاده طلب هم هست به این معنی که حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد و حاضر نیست به کسی حساب پس بدهد. او قانون و حکم مقررات را برای دیگران می‌داند و می‌خواهد دستش باز باشد تا هر چه را که اراده نمود انجام دهد. اگر بگوید که هیچ قانونی برای هیچ کس در کار نیست از اداره کشور فرو می‌ماند و اگر خود را نیز مانند دیگران مطیع و تابع قانون گرداند این کار به مذاقش خوش نمی‌آید و با مزاجش سازگار نیست، او دنبال سفید مهره‌ای است.

نفاذ امر و نهی را بر همگان تأیید کند و در عین حال تفوق و تفرد او را در برابر قانون مسلم و خدشه ناپذیر گرداند. بنابراین خود را خلیفه‌الله فی

ارضه یا ظل الله¹ فی الارض قلمداد می‌کند. همان گونه که خداوند لایسئل عما یفعل بود این مدعی نیابت او نیز در افعال و اعمال خویش مسئولیتی نمی‌پذیرد.

عوام فریبی

سلطان هندوستان به روایت ضیاء برنی چون بانگ نماز بر می‌خاست هر جا بود می‌ایستاد و نماز را به جای می‌آورد و بعد از نماز مدتی به تعقیبات می‌نشست و چون می‌خواست به اندرون حرم رود، خواجه گان را می‌فرستاد تا نامحرمان را از سر راه دور سازد که نظر او به نامحرم نیافتد. ابن بطوطه می‌گوید سلطان نه نفر را یک روز به جرم بی‌نمازی گردن زد. مأموران ویژه دربار را می‌گشتند و هر کس هنگام نماز جماعت به مسجد نمی‌رفت سیاست می‌کرد مأمورین ویژه پرسشهایی از مردم می‌کردند. اگر پاسخ درست داده نمی‌شد تنبیه می‌شدند. باین همه زهد فروشی و شریعت خواهی به قول ضیاء برنی خون مسلمانان چون جوی آب بر طریق سیاست می‌ریخت و مردم را به مجرد سوءظن به تهمت توطئه یا حتی نیت بدخواهی و بداندیشی می‌گرفت. روزی، هفته‌ای نمی‌گذشت که خون چندین مسلمان نمی‌ریختند. این جلاد سفاک که ریشه رحم و شفقت و عاطفه را در دل سنگ خود خشکانده و در ریختن خون چنان گستاخ بود که به ندرت اتفاق می‌افتاد نعل کشته‌ای بر در سرایش دیده نشود. وی می‌گوید من بارها می‌دیدم که مردم را بردر خانه او کشته و همانجا انداخته‌اند. روزی به دربار می‌آمدم، اسبم رم کرد نگاه کردم چیز سفیدی روی زمین افتاده‌است. گفتم: این چیست؟ یکی از کسانم گفت سینه مقتولی است که تن او را سه تکه کرده‌اند. این پادشاه هر خلاقی را چه کوچک و چه بزرگ مجازات می‌کرد و احترام احدی را از اهل علم و صلاح و شرف نگه نمی‌داشت. و هر روز در محضر او صدها تن از مردم را در زنجیر و غل و بند می‌آوردند. عده‌ای

1- ظل الله عنوان سلاطین عثمانی بود و از کشور عثمانی به کشورهای دیگر مشرق زمین سرایت کرد. (احمد عبدالرحمن پل شاکی)

را می‌کشتمند و عده‌ای را شکنجه می‌کردند و گروهی را تازیانه می‌زدند. در عین حال با اصحاب دین و ارباب عرفان دمخور بود و چهار فقیه در محوطه قصر خود منزل داده بود که در باب مجازات متهمین فتویٰ بدهند. (سفرنامه ابن بطوطه).

آخوندهای درباری

این آخوندها که حتی برای آب خوردن حکم شرعی را لازم می‌دانستند در فتوا به خون ریختن مانعی نمی‌دیدند.

نه به حکم شرع آب خوردن خطاست
و گرنه خون به فتویٰ بریزی رواست

مقدمه

ارتداد

یکی از حربه‌های زمامداران فاسد اسلامی در طول تاریخ برای مقابله و برخورد با کسانی که احتمال خطر از ناحیه آنان می‌رفت، به کارگیری همین حربه ارتداد است. برای اولین بار در اسلام توسط خلیفه اول به کار گرفته شد که به نام مرتدین از آنها نام برده می‌شود و آن هم به واسطه ندادن مالیات به خلیفه بود که خلیفه با آنان جنگید. این حربه را قبلاً یهود و نصارا برای خاموش کردن صدای مخالفین خود به کار برده‌اند و تا اندازه‌ای هم موفق به حفظ نظام خودکامه خود گشته و با همین حربه ضد انسانی و ضد آزادی تعداد زیادی از انسان‌های آزاد اندیش چه از یهود و چه مسیحی و مسلمان جانشان را از دست داده و یا مجبور به سازش و سکوت شدند که تعداد چنین قربانیان بسیارند.

دو عامل مؤثر در حکومت:

سلاطین همواره خود را قیم سیاسی مردم شناخته‌اند. مردم از نظر آنان به صغیری می‌مانند که حق فضولی در کار فرمانروایان خودکامه را ندارند

و ملت را بردگان خود می‌پندارند². از طرف دیگر، روحانیون هم خود را قیم شرعی مردم دانسته‌اند. از نظر آنان، مردم ناقص‌العقل هستند و حق چون و چرا در احکام را ندارند و به همین دلیل هر چه آنان حکم می‌کنند مردم وظیفه شریعتشان بود که بدان عمل نمایند. در غیر این صورت کافر-مرتد-زندیق شمرده می‌شدند و حکم به مرگ آنان می‌دادند. بنابراین همه تشکیلات سیاسی و مذهبی اعم از کنیسه و کلیسا و مسجد در هر مقطع زمانی و مکانی مبارزه با علم و دانش و سرکوب آزاد اندیشان به اتهام انحراف از قوانین یا براندازی یا انحراف از قوانین مقدس مذهبی همت گماشته‌اند. زیرا تثبیت حاکمیت آنان مستلزم این بوده‌است که پیروان مذاهب همواره صغیرانی باقی بمانند که حق و اجازه سؤالی را درباره اصلت بی‌چون و چرای آن چه به نام واقعیت‌های آسمانی بدیشان عرضه می‌شود نداشته باشند. مصباح یزدی در همایش زلال ولایت که در مشهد در سال 1389 برگزار شده بود می‌گوید: مردم چه کاره‌اند که به کسی حق بدهند؟ مگر خودشان دارند همچنین حقی رو؟ سلاطین همواره برای ادامه حاکمیت و جباریت بر توده ملت ناآگاه مجبور به جلب و پشتیبانی و استعانت فقها و منتشران بوده‌اند. اگر با پول نمی‌توانستند این قشر را با خود همراه سازند، ناگزیر دست به استخدام روحانیت درباری می‌زدند.*

سلاح جنگ و سلاح کفر و تکفیر

اگر سلاح جنگ و آلات قتاله در اختیار دولتیان بود سلاح کفر و تکفیر و ارتداد در انحصار علما قرار داشت. علمایی که با قبول مشاغل دولتی در واقع جزئی از دستگاه دولت به شمار می‌آمدند لاجرم نفوذ و اعتبار خود را در بین عوام در هواداری از مقامات ثروتمند اجرائی به کار می‌انداختند و

² در مقدمه دیوان میرزا حبیب خراسانی آمده است که سربازان حمزه میرزای قاجار که برای رفع فتنه حسین خان سالار به خراسان آمده بود سربازان او در مشهد مقدس رضوی به حمام زنانه ریختند و زشت‌ترین و رسواترین نمونه‌های هتک نوامیس مسلمانان هم وطن خود را در جوار حرم امام معصوم مرتکب شدند و تنها جواب شاهزاده، به تظلمات مردم تیره بخت این بود که سربازان عذب پادشاه با زن رعیت پادشاه دفع شهوت و قضای حاجت کرده اینکه هنگامه و بلوا ندارد (دیوان میرزا حبیب خراسانی ص 6الی 15)

ناگزیر به تصفیه حساب‌های شخصی هم می‌شدند. حکومت برای تسلط بر عوام نیاز به روحانیت درباری داشت. تاریخ نشان می‌دهد که این اتحاد و همدستی در همه ادوار تاریخ از اهمیت حیاتی برخوردار بوده‌است. کاهنان با تدبیر افکار و اندیشه مردمان و خداگونه خواندن شهریان، زمینه فرمانروایی پادشاهان را فراهم نموده، و شاهان را ظل‌الله و سزاوار ستایش و کرنش می‌دانستند. و حاکمان برای راضی کردن و خوشنودی کاهنان سیل رشوه و هدایای شاهانه را به سوی پرستشگاه‌ها سرازیر می‌نمودند تا از پشتوانه عوام برخوردار گردند و مخالفین فکری خود را به راحتی از سر راه بردارند. همچنین کسانی که محکوم به ارتداد می‌گشتند اغلب از روشن فکران و اهل اندیشه بوده‌اند و کمتر کسی یافت می‌گردد که از شخصیت‌های فکری و هنری و علمی و سیاسی نباشد و به این حکم دچار شده باشد. از جمله فردوسی حماسه سرای نامی ایرانی که ابوالقاسم گرگانی- معاصر سلطان محمود غزنوی- از دفن او در قبرستان مسلمانان به اتهام مداح گبران و کافران بودن جلوگیری کرد.

فردوسی درباره این تبنای میان کاخ شاهی و معبد فرموده:

چو بردین کند شهریار آفرین
برادر شود شهریاری و دین
نه بی تخت شاهی بود دین بیای
نه بی دین بود شهریاری بجای
دو بنیاد یک، بردگر یافته
برآورده پیش خرد!! تا فته
نه از پادشا بی نیاز است دین
نه بی دین بود شاه را آفرین
چنان پاسبانان یکدیگرند
تو گویی که در زیر یک چادرند
نه آن زین نه زین آن بود بی نیاز
دوانباز دیدیم شان نیک ساز
چو دین را بود پادشا پاسبان
تو این هر دو را جز برادر مخوان

درد مضاعف

هر روزگاری دردی دارد. درد زمانی مضاعف می‌گردد که سلاح جنگ و آلات قتاله و سلاح کفر و تکفیر در هم آمیزد و متولی دین متولی دنیای مردم گردد. درد گرسنگی، درد جنگ و ناامنی و بی عدالتی، درد جهل تعصب و نادانی و حماقت. درد آوارگی و دربه دری، درد تهمت و افترا و تحقیر و تکفیر و درد مضاعف درد خفقان و استبداد و ستم و حاکمیت حاکم خودکامه خودسر است که حق فکر کردن و حق انتخاب را از مردم گرفته‌است و جامعه ما مبتلا به چنین بلیه‌هایی است. ولی در همه روزگار همیشه آزاد مردان و روشن فکران، رنج برده و سختی‌ها و ستم‌ها کشیده‌اند و مورد تهمت و افترا قرار گرفته و محکوم به برهم زدن نظم اجتماعی و امنیت ملی گشته که بعضی از آنها مردانه و دلیرانه پا به میدان مبارزه گذاشته و همچون سقراط به نوشیدن جام شوکران مجبور گشته و جان بر سر این پیکار گذاشته‌اند. و همه چیز را به جان خود خریده‌اند و بعضی دیگر از ترس تکفیر، زبان در کام گرفته و سر در گلیم خویش فرو برده و در گوشه‌ای خزیده و اندیشه گرانبهای خود را از ترس تهدید و تکفیر پنهان کرده‌اند.

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند
پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند
گویند ز رمز عشق مگویید و مشنویید
مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند
قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست
قومی دگر حواله به تقدیر می‌کنند
فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر
کاین کارخانه‌ای است که تغییر می‌کنند
می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

قرون وسطی

در قرون وسطی، بشریت چون مردابی عظیم، ساکت و ساکن، سر به گریبان خویش فروبرده، و در خواب ابدی آرمیده بود. آزادی فکر و عقیده برخلاف دین یا منافع بعضی از پیشوایان آن تلقی می‌شد. هر کس برخلاف این گونه عقاید جزمی سخنی می‌گفت جزایی جز آتش و مرگ نصیبش نمی‌شد. میشل سروه، پزشک اسپانیایی را به اتهام عدم عقیده به تثلیث محکوم کرده و زنده سوزانیدند، جوردانو برونو، متفکر ایتالیایی به علت مخالفت با اساس علم و دانش آن روز یعنی منطق ارسطو، نظام کائناتی بطلمیوس و حکمت طبیعی ارسطو به اتهام کفر و زندق محکوم به مرگ شد و او را زنده در آتش افکندند و سوختند. وگالیله را به زانو درآورده و مجبور نمودند که از اعتقادش توبه نموده و نظر ارسطو را بپذیرد. و در تمدن اسلامی کسانی مانند علی بن عبیده ریحانی و ابو زید بلخی و عده‌ای دیگر که در شرح زندگی نامه به آنان پرداخته خواهد شد را متهم به کفر و الحاد نمودند و متولیان دین با شدت هرچه بیشتر به مخالفت با علوم عقلی برخاسته، و طلاب را از اشتغال به فلسفه و علوم عقلی منع کردند و این وضع در عصر عباسی به اوج خود رسید. در این عصر بسیاری از فلاسفه را زندیق نامیده‌اند که یکی از قربانیان راه علم و فلسفه این‌رشد است که متهم به کفر و الحاد شد تا آنجا که او را نفی بلد کردند و به دنبال آن به موجب منشوری فلسفه را تحریم و کتب فلسفی را سوزانیدند. و هنوز هم سازش بین اهل حدیث و ارباب فلسفه برقرار نشده این متولیان نه تنها با فلسفه و منطق و حکمت و... به مخالفت پرداختند بلکه با هر نوع تجدد و نوآوری مخالفت ورزیدند و در قرن اخیر و اتیکان سازنده انسان آزمایشگاهی را تکفیر کرد و محافل مذهبی ایتالیا به شدت مخالف ادامه چنین آزمایشگاهی شد. و آزمایش جدید دانشمندان ایتالیایی در زمینه ی ایجاد جنین انسانی در لوله آزمایشگاه موج اعتراض شدید محافل مذهبی ایتالیا را برانگیخت. و پیروچی را تکفیر نمودند.

اختلاف پاپ با امپراطوری و حکم پاپ به تکفیر وی

ایلد براندو آلدویراندشی دو سوانا به مقام پاپی رسید و به لقب گرگوریوس هفتم در سال 1073 میلادی به اریکه پاپی متمکن گشت. پاپ به امپراطور هانری چهارم امر کرد که فرمان صادر کند و تأیید فرماید که اسقفهای

سراسر مملکت فرمان اشتغال خود را باید از مصدر پاپ به دست آورند نه از ناحیه امپراطور و همچنین کشیشان متأهل باید بی‌درنگ زنان خود را رها کنند و تجرد برگزینند. هانری از اطاعت امر پاپ استنکاف ورزید و در همان اول کشیشی از منتخبان خود را به مقام اسقفی میلان که جزو محروسه و قلمرو ملک او بود تعیین کرد. ایلد براندو بر آن عمل اعتراض کرد. هانری شورایی از نجبا و اسقفان پیرو خود تشکیل داده فتوایی صادر کرد که امر پاپ را ابطال نمودند. ایلد براندو در برابر او حکمی صادر کرد و امپراطور را تکفیر و خارج از دین معرفی نمود و حکم به ارتداد وی داد و اجازه داد که تمام اتباع او در ایتالیا و آلمان عهد وفاداری خود را نسبت به سلطنت او نقض نمایند و این حکم مانند صاعقه بر سر امپراطور فرود آمد. هر چند وی نامه‌ای تند به پاپ نوشت و او را از پاپی معزول کرد و او را راهبی دروغگو نامید، ولی این عمل لاف و کزافی بیش نبود و پایه سلطنت او متزلزل گشت. نجبا و اشراف به او گفتند که اگر این سایه سیاه تکفیر و اخراج از دین از سر او برداشته نشود و یک سال بگذرد آنها ناچار او را عزل کرده دیگری را به مقام امپراطوری انتخاب خواهند کرد. هانری ناگزیر با زحمت بسیار در فصل زمستان از کوه‌های آلپ عبور کرد و به زیارت پاپ در قصر کانوسا رفت. گویند سه روز تمام وی در محوطه قصر با پای برهنه و جامه سفید در میان برف ایستاده، انتظار اجازه فیض یابی از حضور پاپ را داشت. پاپ که کاملاً او را ذلیل کرده و انتقام خود را گرفته بود، اذن ملاقات به او داد او را عفو نمود و تکفیر را باطل ساخت. ولی این فتح پاپ اعظم، که یکی از وقایع عجیب اروپای قرون وسطی است، دوامی نیاورد و سه سال بعد پاپ حکم به تکفیر داد و هانری با لشگری به رم حمله کرد و پاپ را بیرون کرد و دیگری را به این مقام گماشت (و قدرت و دیانت یکی شد) *

* (ویل دورایت تمدن جلد چهارم عصرایمان ص 710 دهخدا واژه هانری چهارم)

حربه تکفیر و ارتداد در کلیسا

زمانی که متفکران مسیحیت قضیه «کلمه» را مطرح کردند و عیسی را کلمه الهی دانستند، یک سامانه کامل علم الاهیات خود به خود به ظهور رسید. این علم به بهترین نهجی دین و فلسفه را با هم درآمیخت. ولی در همان حین بعضی محظورات خطرناک نیز پیش آمد که لازم بود که بین این دو امر یک تعادل صحیح و منطقی برقرار گردد و گر نه این ترکیب جدید علمی مبادی دینی را به کلی منهدم می‌ساخت. این کار خطیر بر عهده اسقفان و معلمان نصرانی در اول قرن دوم و سوم میلادی قرار گرفت. ایشان خود را مکلف دانستند که آن تعادل را محفوظ دارند و هرگونه انحرافی که نسبت به افکار و مبادی اصلی مشاهده کنند آنرا برخلاف اصول دین یعنی کفر اعلام نمایند. (تاریخ جامعه ادیان ص 628)*

باری از هنگامیکه ژوستینین در (529) میلادی فلسفه و حکمت را مخالف دین مسیح اعلام کرد، دوران ممتد قرون وسطی که هزارسال به طول انجامید آغاز گشت. و این کار ده قرن سیر تکاملی علوم و فلسفه و هنر را متوقف ساخت. دادگاههای تفتیش عقاید حتی برخلاف انجیل که می‌گوید محکوم نکنید تا محکوم نشوید عمل کردند (متی آیه 1 تا 5 باب هفتم) به قول برتراندراسل «هیچکدام از محاکم ملل مسیحی این اصل را نپذیرفته‌اند و ارزش و احترامی برای این اصل قائل نشده‌اند و می‌بینیم که برخلاف آن در تفتیش عقاید، بازپرسی های بیرحمانه از متهمین انجام می‌گیرند (1) و کشور های اسلامی هم پس از آن به طبیعت از دادگاههای قرون وسطی عمل نمودند.

(1) نجومیان ص 41/چرا مسیحی نیستیم برتراندراسل ترجمه روح الله عباسی ص 19

انکیزیسیون

نام محکمه‌ای است کلیسایی که در قرن 12م در اروپا برای تفتیش عقاید مردم و تعقیب متخلفان از مقررات مذهبی تأسیس شد. این محکمه ابتداء به توسط رؤسای مذهبی اداره می‌شد. در قرن 13م از طرف پاپ به دست جمعی از تارکان دنیا سپرده شد و آنان مجازات را با نهایت قساوت و بیرحمی انجام می‌دادند این محکمه در قرن 16 در تمام اروپا به استثنای انگلستان تسلط پیدا کرد ولی بعد از یک قرن رو به ضعف گذاشت و در قرن 18 در اغلب ممالک برچیده شد و در اسپانیا ناپلئون بناپارت آن را از میان برد. در کشور اخیر 340 هزار تن را عمال بی‌رحم تفتیش عقاید شکنجه و آزار کردند و 32 هزار تن از آنها را در آتش سوزانیدند. «فرهنگ دهخدا» (رده - ناسزا و دشنام - کفر و زندیق و بر گشتن از دین - ارتداد اهل رده مردمان و ملحد و بی دین)

خصایص اسکولاستیک

در قرون وسطی بحث علمی و حکمتی منحصر بود به آنچه در مدارس دیر و کلیسا تعلیم می‌شد. تعلیمات مقید بود به قیود مدارس یعنی دستور اولیای دین مسیح. و اولیاء دین به صراحت می‌گفتند که ایمان بر عقل مقدم است. یعنی برای ایمان فهم لازم نیست اول باید ایمان آورد سپس درصدد فهم برآمد چه تا ایمان نباشد فهم حاصل نمی‌شود. بنابر این استقلال فکر و آزادی رأی در کار نبود و هر کس از آن تعلیمات بیرون می‌شد، گرفتار تکفیر و حبس و آزار می‌گشت یا می‌بایست توبه و استغفار کند و آنچه را گفته و نوشته انکار نماید. کسانی به واسطه تخطی از احکام اولیای دین گرفتار عقوبت شده یا به قتل رسیده و یا زنده سوزانیده و کتابهای آنها سوزانیده شده‌اند. سرگذشت شماری از آنها را در این کتاب ذکر می‌کنیم.

موضوع مباحثات:

آیا علم خدا افزایش پذیر است یا نه؟ آیا کیوتتری که روح القدس بصورت آن در آمد حیوان واقعی بود؟ اقوم* اول که نازاده است آیا این خاصیت ذاتی

اوست؟ حضرت عیسی را چون به دارکشیدند دست و پا و پهلویش را مجروح کردند بعد دوباره زنده شد آیا جای زخمهای او باقی بود؟ پیش از خلقت آدم فرشتگان کجا منزل داشتند؟ حضرت آدم هنگام هیبوط به چه قد و قامتی بود؟ و... بسیاری از دانشمندان همانطور که به دست کلیسا و پاپ محکوم به مرگ می شدند، به دست پروتستانها نیز زنده در آتش می سوختند تا شیطان از جسم آنها برود تا که برای مثال، قائل به حرکت زمین نمانند. *اقتوم = شخص کالبد اصل و سبب اقامت جمع سه اقتوم یا اقامت ثلاثه در اصطلاح مسیحیان: اب، ابن، روح القدس (زمینه حقوق تطبیقی، حسین نجومیان ص 27/سیر حکمت در اروپا فروغی)

ذبیح الله صفا محقق و استاد سرشناس

در کتاب تاریخ ادبیات در ایران می نویسد، فقها و محدثین اصولاً لفظ علم را جز بر علم موروث از نبی اطلاق نمی کردند و آنرا علم نافع نمی شمردند و بدان علم مهجوره و حکمت مشوبه نام می دادند که نفعی برای اعمال دین ندارد و در نهایت به کفر والحاد می انجامد. و از همین رو شافعی فقیه معروف حکم داد که اگر بنده ای به همه منهیات غیر از شرک به خداوند آلوده شود بهتر آن است که به علوم غیر شرعی نظر کند. حکم من درباره اینان این است که آنان را تازیانه بزنند و در میان عشایر و قبایل بگردانند و بگویند این سزای کسی است که کتاب و سنت را رها کرده و به علوم عقلی روی آورده است. احمد حنبل فقیه دیگر نیز همه اینها را زندق دانسته.

نجومیان از قول مارسل گلشن در کتاب علم و دین می نویسد:

در دوران سیاه و تاریک قرون وسطی کوچکترین نظریه علمی بزرگترین شکنجه ها را به دنبال داشت و دادگاه انکیزیسیون و تفتیش عقاید که از ابداعات و اختراعات کشیشان مسیحی بود افکار و عقاید مردم را بازرسی می کردند و هر کس را مخالف خود می دیدند به مجازاتهای وحشتناکی محکوم می نمودند. باری ماسل گلشن در کتاب علم و دین نوشته است که در این دوره 5 میلیون از نفوس بشری را به جرم فکر کردن و تخطی از فرمان پاپ به دار آویختند و تا حد مرگ در سیاه چالهای تاریک و مرطوب نگه

داشتند. تنها از سال (1499-1481) یعنی طی 18 سال بنا به دستور محکمه تفتیش 10220 نفر را زنده سوزانیدند. 6860 نفر را شقه کردند و 97023 نفر را به قدری شکنجه دادند که نابود شدند.

ماجرای نفرت انگیز انگیزیسیون

دیوان تفتیش عقاید که چند قرن پیاپی اروپا را به کشتارگاهی تبدیل کرده و مردمان را گروه گروه به شکنجه گاهها و سیاه چالها و شعله های آتش و چوبه های دار می سپرد که پاپ اعظم در مورد مشروعیت همه آنها از جانب عیسی مسیح فتوای شرعی صادر کرده بود، جلوه ای دیگر از فجایعی است که به نام دین و خدا انجام گرفته است. تنها در انگیزیسیون اسپانیا طبق آمار خود کلیسا 310913 نفر به نام زندیق مرتد منافق زنده زنده در آتش سوزانیده شدند. در جنگهای صد ساله مذهبی کاتولیک ها و پروتستانها در قرون 16 و 17 شورای مذهبی هوگنوت ها رأی داد که تنها بریدن سر یک کاتولیک شایسته یک مؤمن واقعی نیست باید با انواع و اقسام شکنجه ها او را از بین برد.

کلیسای کاتولیک در طول قرنهای متمادی که زعامت و رهبری جامعه مسیحی را بر عهده داشت، برخی از انحرافات و سرپیچی های فرقه های نوپا از تعالیم کلیسای کاتولیک را جرم شناخت و بعنوان دفاع از یکپارچگی جامعه مسیحی و اقتدار کلیسای و حفظ حاکمیت خود، مجازات معین کرد. تفتیش عقاید مسیحیان و اعمال مجازات در باره منحرفانی که اقتدار آنها را تهدید می کردند، وسیله ای بود برای حفظ اقتدار کشیشان و استبداد فراگیر کلیسا. اولیاء مسیحیت نه تنها هر کلام و سخنی را که اندک منافاتی با ظاهر همان عبارات دینی داشت کفر و الحاد میخواندند و گوینده را مورد تعقیب قرار می دادند، بلکه کشتن او را واجب می دانستند. در مورد عقاید مردم چنان سخت می گرفتند که حتی مخالفت با حکمت ارسطو را به قسمی که با اصول دین عیسوی تطبیق کرده بودند، جایز نمی شمردند و در محدود ساختن افکار چنان جد داشتند که گاهی از اوقات به تدبیر و حيله در عقاید مردم تفتیش می کردند و به هر کسی ظن می بردند که نسبت به این تعلیمات اعتقاد راسخ ندارد او را به انواع عقوبات از شکنجه و کشتن و زنده سوزاندن گرفتار می نمودند.

سن توماس آکوینوس

سن توماس آکوینوس، اعلام می‌کرد که «کشتن زندیقی که بازبان خویش از گناه خود توبه نکند در نظر خداوند بزرگترین ثوابها است و در چنین موردی تنها تکفیر مرتدان از جانب کلیسا کافی نیست، بلکه باید اصولاً وجود نحسشان را از صفحه روزگار برانداخت». مارتین لوتر، بنیانگذار آئین پروتستان نیز اعلام می‌کرد: «موقعی که باید کافران را کشت آن‌کس که سر می‌برد، به دار می‌آویزد، استخوانها را می‌شکند، شاه‌رگ را قطع می‌کند و خونشان را بر زمین می‌ریزد دیگر یک آدم نیست، خود خداوند است»

کشتار کاتارها و فرق دیگر مسیحی

پاپ به فکر جنگ صلیبی دیگری افتاده بود. جنگ علیه «مرتدین». بین عده‌ای از پیروان مسیح و کلیسای کاتولیک به مرور زمان اختلاف نظرهای پیدا شده بود. از جمله دسته‌ای مردم را به ریاضت و دوری از مال دنیا تشویق می‌کردند و تزئینات کلیسا را تحریم می‌نمودند. پیدایش این فرقه‌ها باعث نارضایتی پاپ و کلیسای کاتولیک شد. پاپ اینها را «مرتد» می‌دانست. اکنون که جنگهای صلیبی با از دست رفتن قطعی بیت المقدس پایان یافته بود، پاپ مردم را به جنگ علیه فرقه‌های «مرتد» تحریک می‌کرد. فجایع این جنگها از خشونت‌های جنگ‌های صلیبی قبلی علیه مسلمانان و یهودیان کمتر نبود. یکی از فرقه‌های «مرتد» قرن یازدهم میلادی مردمی به نام کاتار در جنوب فرانسه بودند که تشویق به فقر و ریاضت می‌کردند و تزئین کلیسا را حرام می‌دانستند. مردم فرصت طلب از دستور پاپ استفاده کرده به جان کارتارها افتادند. منجمله شهر بزیه (Béziers) را که حاضر نمی‌شد افراد فرقه کارتارها را تحویل دهد، محاصره کرده بعد از تصرف، تمام اهالی شهر را از مرد و زن و بچه، چه کاتار و چه کاتولیک در کوچه و بازار و حتی در کلیساها از دم شمشیر گذراندند. چون بنا به گفته پاپ «مورد غضب خداوند واقع شده بودند». بعد از گرفتن شهر دیگری به نام میروا 140 نفر را با هم در آتش سوزاندند. دسته دیگر که در قلعه مستحکمی بودند امان خواسته 300 نفر برای مذاکره

بیرون آمدند. ولی مجاهدین کاتولیک قول خود را شکسته بدون شروع مذاکره آنها را اسیر کردند. برای تبرئه خود می‌گفتند در مقابل اشخاص مرتد کسی مجبور نیست به قول خود وفا کند. در موقع تصرف قصر و قلعه مستحکم دیگر پیرزن نجیب زاده صاحب قصر را در چاهی انداخته رویش سنگ ریختند. 80 نفر جنگجویان قلعه را بدار آویخته و 400 نفر دیگر را آتش زدند. این فجایع و تعقیب فرق مسیحی 20 سال ادامه داشت. آخرین بازماندگان کاتارها را که 200 نفر بودند دسته جمعی آتش زدند. مجموع تلفات این فجایع را در حدود 500000 نفر تخمین زده اند.

درفاجعه معروف سن پارتلمی در فرانسه

در یک شبانه روز یعنی روز 23 اوت 1572، 13000 مرد و زن و کودک حتی آنهایی که هنوز در جنین مادر بودند توسط مردمی که می‌خواستند بهشت را با تضمینی بیشتر برای خود بخرند در کوچه‌ها و میدان پاریس کشته شدند. کشیش پاریسی در دفتر خاطرات خود نوشت: «امروز به چشم خود دیدم که شکم‌های زنان را با خنجر می‌دریدند و بچه‌های شیرخوار را از آغوش مادرانشان بیرون می‌کشیدند و آنها را از بالای دیوارها پرتاب می‌کردند یا مغزشان را به تیرک می‌کوفتند و یا گردنهایشان را خورد می‌کردند تا عیسی مسیح را از خود بیشتر راضی کرده باشند.»

عوامل شکل‌گیری تفتیش عقاید در کلیسای کاتولیک قرون وسطی:

در قرن یازدهم میلادی کلیسای ارتودکس شرق با جدایی از کلیسای کاتولیک روم ضربه‌ای مهلک بر اقتدار این کلیسا وارد نمود و به مرور هم گروه‌ها و فرقه‌های مختلفی به انتقاد از کلیسای کاتولیک پرداختند. تشکیل فرقه‌های متعدد تشویش خاطر رهبران کلیسایی را به دنبال داشت. یکی از این گروه‌ها کاتارها در جنوب فرانسه بودند که خود را مسیحی راستین می‌دانستند. ظهور این گروه نگرانی عمیقی را برای دستگاه پاپ و اصحاب قدرت بوجود آورد. چه اینکه این فرقه توانست از محبوبیت قابل توجهی برخوردار شود و نزد اقشار ستم دیده و مستضعف پیروانی گرد خود آورد. تأسیس این فرقه‌های جدید و تشنت در میان پیروان کلیسای

کاتولیک از یک سوی و پادشاهان از سوی دیگر، رهبران کلیسا را دچار واهمه نمود. چرا که تفرقه میان کلیسا هرج و مرج و نزاع را بدنبال می‌آورد. از همین رو پادشاهان کشورهای مسیحی نشین همراه و هم سو با رهبران کلیسایی به فکر چاره‌ای برای بیرون رفتن از این وضعیت افتادند که نتیجه آن دادگاههای تفتیش عقاید بود.

تأسیس دادگاههای تفتیش عقاید:

اگر چه معمولاً از پاپ گریگوری نهم به عنوان بنیان گذار تفتیش عقاید نام می‌برند اما واقعیت آن است که تفتیش عقاید پیش از وی و در زمان پاپ لوکیوس سوم پاگرفته و در سال 1184 میلادی دستورالعملی اسقفان را موظف کرد تا در حوزه نظارتی خویش به تفتیش عقاید پرداخته و از رشد و توسعه بدعتها جلوگیری نمایند. تشکیل رسمی دادگاههای تفتیش عقاید در دوره پاپ گریگوری واقع شد. در زمان وی ژاک اول پادشاه آرگون در سال 1226 میلادی ورود ملحدان و کفار را به قلمرو پادشاهی خویش ممنوع ساخت و به دنبال این اقدام از پاپ گریگوری هم درخواست نمود دادگاهی را تحت عنوان دادگاه تفتیش عقاید برپا سازد. این پیشنهاد پادشاه مورد موافقت پاپ قرار گرفت و از این زمان دادگاههای تفتیش عقاید به صورت رسمی آغاز به کار کرد. این دادگاهها گسترش قابل توجهی یافتند و در مناطق مختلف مسیحی نشین برپا شدند. اسپانیا - پرتغال - فرانسه - هلند همگی دارای چنین دادگاههای بودند که نامشان در صفحات تاریخ قرون وسطی رقم خورده است.

«تفتیش عقاید در کشورهای مختلف»

1- **اسپانیا:** از جمله کشورهای بی بود که تفتیش عقاید در آن دیرتر از سایر مناطق به وقوع پیوست. اما بیش از دیگر کشورها دوام آورد و قرنهای متمادی مردم این کشور زیر تیغ تفتیش گران قرار داشتند. دادگاه تفتیش عقاید اسپانیا را می‌توان در خشونت بی‌همتا دانست.

2- **هلند:** دستگاه تفتیش عقاید در کشور هلند نیز دست کمی از اسپانیا نداشت. شهرت این دادگاه در خشونت تا بدانجا بود که این محکمه را

شورای مرگ می‌نامیدند این دادگاه نسبت به پروتستانها بسیار سخت گیر بود و از نگاه دادگاه تفتیش عقاید این کشور تمام پروتستانها بدعت گزار به حساب می‌آمدند. خشونت بی‌حد و حصر دادگاهها در این کشور مثال زدنی است. آنان گاهی اقدام به سوزاندن زبان متهمان می‌کردند. هدف از این کار آن بود که در حال فریاد زدن متهم نگون بخت شاید از وی صدایی جالب صادر شود بر سرگرمی تفریح رهگذران افزوده شود.

وظایف این دادگاهها:

دادگاههای تفتیش می‌بایست هرگونه تخلف از تعالیم کلیسای کاتولیک را مورد بررسی قرار داده و متهم را به توبه وامی‌داشتند و شخص مجرم و گناهکار را مجازات می‌نمودند. در یکی از فهرست های منتشر شده در قرن 15 میلادی در اسپانیا که مورد استفاده مقامات دادگاهها بود گناهان ذیل که مرتکبان آن باید تحت پی‌گرد قرار می‌گرفتند به شرح زیر بود:

- 1- خدعه و نسبت دادن صفات نادرست به خداوند و سایر اولیاء الهی
- 2- سحر و جادوگری و غیب گویی در مراسم و آیینهای دینی
- 3- کمک گرفتن از اجنه و شیاطین
- 4- اصرار بر گناهی که برای آنها مجازات در نظر گرفته شده بود
- 5- انکار برتری کلیسای روم و سرباز زدن از اطاعت پاپ
- 6- پناه دادن به بدعت گزاران
- 7- مخالفت با نظام تفتیش عقاید
- 8- کفن و دفن نمودن ملحدان و کسانی که به جرم بدعت گزاری از سوی دادگاهها محکوم شده‌اند
- 9- خودداری کردن از ادای سوگند در دادگاهها در صورتی که از آنان خواسته شود.

شیوه‌های مجازات:

شیوه‌های مجازات در این دادگاهها بسیار متنوع بود نوع و میزان و شدت شکنجه‌ها در مناطق مختلف و برهه‌های مختلف زمانی کاملاً متفاوت بود پاپ لئوی نهم با هرگونه آزار و اذیت بدعت گزاران مخالف بود و در مقام مجازات به تکفیر آنان بسنده می‌نمود. اما این شیوه دوام چندانی نیاورد و

از آن پس شکنجه متهمان به عنوان روش اجتناب‌ناپذیر دادگاهها تلقی شد. آنان ابتدا از متهم می‌خواستند که به جرم خود اعتراف کند. در صورتی که وی از اعتراف خودداری می‌کرد دستور شکنجه وی صادر می‌شد. مأموران تفتیش عقاید پیش از شکنجه به متهم یادآور می‌شدند که در صورت ایجاد جراحت شکستگی اعضا و یا حتی مرگ تنها خود متهم مسئول خواهد بود چرا که از اعتراف به گناه خویش سر باز زده‌است. سپس شکنجه‌ها آغاز می‌شد. خوراندن مقداری آب از طریق قیفی که در دهان متهم قرار می‌دادند سوزاندن پاها کشیدن بدن به حدی که اعضا و مفاصل پاره شود، نشاندن بر روی چهارپایه‌های فلزی داغ، کندن گوشت بدن با انبر داغ و شکستن استخوان با استفاده از گیره‌های آهنی بخشی از مجازاتهای رایج این دادگاهها بود. تصور عمومی آن بود که اعتراف متهمان در زیر شکنجه معتبر نخواهد بود برای حل این مشکل آنها ابتدا متهم را شکنجه می‌کردند و سپس به مدت سه ساعت او را به حال خودش رها می‌کردند و آن گاه از او می‌خواستند تا بر گناه خود اعتراف کند. در صورتی که از اعتراف خودداری می‌کرد دوباره وی را شکنجه می‌نمودند و باز پس از سه ساعت از وی می‌خواستند که اعتراف نماید. مأموران از این طریق می‌توانستند به نتیجه دلخواه خویش دست یابند و از متهمان در حالت عادی اعتراف بگیرند. در خصوص گناهایی که مجازات مرگ برای متهم پیش بینی شده بود گناهکار را به جلا می‌سپردند. در این مورد رسم بر آن بود که اگر متهم به گناه خویش اعتراف می‌نمود در حق او لطف می‌کردند در این حالت ابتدا متهم را خفه کرده و سپس جسد بی‌جانش را می‌سوزاندند اما در صورتی که متهم از اعتراف به گناه خویش و ابراز پشیمانی خودداری می‌کرد زنده زنده در آتش می‌سوزاندند. در مورد دفن اجساد متهمان نیز رویکردهای متفاوتی وجود داشت. در برخی از موارد اجازه دفن بدن آنان داده نمی‌شد. در این صورت اگر کسی اقدام به دفن جسد فرد گناهکار می‌نمود تکفیر می‌شد و تنها راه بخشوده شدن آن بود که مرده را از قبر در آورده و بدنش را دور می‌انداخت.

قربانیان مشهور دادگاههای تفتیش عقاید:

در مورد تعداد قربانیان این دادگاهها آمار دقیقی در دست نیست گفته شده است که در طول فعالیت محکمه‌های تفتیش عقاید 340 هزار نفر متحمل انواع شکنجه‌ها شده‌اند و 32 هزار نفر نیز زنده زنده در آتش سوخته‌اند. در این مدت افراد مشهوری از سوی این دادگاهها محکوم به مرگ گشتند. بعضی از شخصیت‌های مشهور را ما در این جا ذکر می‌کنیم. از نگاه موافقان تفتیش عقاید این رویکرد کلیسا یک وظیفه الهی بود که بر دوش رهبران مسیحی نهاده شده بود. کشتن گناهکاران به قطع عضو فاسدی از بدن تشبیه می‌شد که باید آن را بی‌هیچ تردیدی به دور انداخت تا بدین وسیله بتوان بدن انسان را از فساد و تباهی در امان نگاهداشت. بر این اساس مخالفان تعالیم کلیسا مانند عضو فاسد تلقی می‌شدند که حضور آنان در جامعه ممکن بود به حیات دینی کلیسا آسیب وارد کند. یک اصلاح طلب کالونیست که خود از طرفداران اعمال فشار و اجبار در پذیرش اصول ایمانی بود، اظهار می‌داشت آزادی مذهبی اهریمنی‌ترین عقیده است. زیرا به این معناست که باید اجازه داد هر کس به گونه‌ای که می‌خواهد به جهنم برود.

افول قدرت کلیسای کاتولیک به مرور زمان:

با افول قدرت کلیسای کاتولیک به مرور زمان این دادگاهها برچیده شد و شاید بتوان آخرین کشتارهای این محکمه‌ها را به قرن 18 میلادی بازگرداند چه اینکه از این تاریخ دیگر کلیساها قدرت پیشین را نداشتند و استفاده ابزاری کلیساها از شکنجه متوقف شد.

مجوس در قاموس کتاب مقدس لفظی است کلدانی یامدی که مقصود از آن کاهن است که درجه ایشان فی‌مابین حاکم و قوم است و خادمان دین زردشت را نیز مجوس می‌گفتند و به واسطه لباس مخصوص و عزلت و گوشه نشینی معروف بودند و از جمله تکالیف اینها این بود که آتش را دائماً بر آتشکده‌های اورمزد نگاهدارند و با شر اهریمن مقاومت نمایند. ایشان دانشمندان قوم فارس بوده فلسفه و هیئت و علوم ریاضی دیگر را که در آن زمان معروف بود تعلیم می‌دادند و با پادشاه در میدان جنگ می‌رفتند. هر چند علم ایشان بر قواعد صحیح بنا نشده بود، دانیال ایشان را به حکمت و دانشمندی توصیف می‌نماید. (دا 1:20) از برای ایشان نزد نبوک

نصر توسط نمود (دا:24) و خود رئیس ایشان شد و از قرار حکایت متی (14:1-12) چنان معلوم می‌شود که این اسم در زمان ولادت مسیح دارای اهمیت بود و به ما معلوم نیست که مجوسانی که متی ذکر می‌کند از کدام مملکت و شهر آمده بودند. جز اینکه خیر آمدن مسیح را از یهودیانی که پراکنده بودند شنیدند و ایشان بت پرستانی بودند که به کلیسای مسیح گرویدند و عید ظهور مسیح را که در ششم کانون دوم واقع می‌شود، بعنوان یادگار آمدن مجوسیان مقرر شد. (قاموس کتاب مقدس ص785)

در هر دوره‌ای از ادوار تاریخ برجسبی مهیب و ترس‌آور وجود داشته است که هیئت حاکمه و چاکران قدرت آن‌را برای سرکوب مخالفان خود بکار می‌برده‌اند. یکی از آن برجسبها که از دوران ساسانیان تا عهد سلجوقیان بهانه‌ای برای کشتن و سوزاندن و به زندان افکندن آزاداندیشان و مخالفان به کار گرفته می‌شد، زندیق است. این واژه معرب زندیک است. یعنی اهل تفسیر و تأویل و توسع در زبان پهلوی زندیک به همین معنی و به معنای مانوی به کار رفته است. زندیک در عربی زندقه شده است یعنی الحاد و کفر و عقیده باطل. که به معنی مانوی آن فاسدالعقیده استعمال شده است. ظاهراً این لغت از زنده اوستا مشتق شده است که دوبار در یسنا 61 بند و نذیداد 18 بند 53-55 اوستا آمده است اما در دو موضع مذکور در ردیف گناهکارانی چون راهزن دزد جادوگر پیمان شکن دروغگو آورده شده و بعدها نزد عرب زبانان کلمه زندیق (معرب زندیک) به پیروان مانی و کسی که مرتد و ملحد و دهری و بی‌دین و مخالف اسلام می‌پنداشتند اطلاق شده است. در قرن سوم، دیگر آزار و شکنجه زنداقه احتیاجی به دادگاه تفتیش عقاید از طرف حکومت نداشت. اما زندقه به معنای عمیق کلمه به عنوان کفرگویی و مخالفت با مذهب هنوز سرکوب نشده بود. حکمای معتزله هر چند که خودشان در معرض حمله حریفان قرار داشتند از ادامه یک مشاجره قلمی که هنوز دو علت داشت یعنی دفاع کلی از اسلام و دفاع از اصول و عقاید خود دست بردار نبودند. اسامی متکلمان وابسته به زنداقه که در الفهرست ابن ندین آمده به تعبیر لوثی ماسینیون بسیار نامتجانس است و عقاید دوره‌ای را منعکس می‌سازد که در آن ناراضیان یا آسانی به صفت زندقه موصوف می‌شده‌اند. نام ابن‌طالوت و نعمان در کتاب الانتصار، خیاط معتزلی به عنوان استاد ابن راوندی که خود لقب

زندیق گرفته یاد شده است. ابو شاکر معروف نیز استاد ابن راوندی ذکر شده که خیاط معتزلی وی را به هشام بن حکم متکلم معروف شیعی مربوط میداند. یگانه پیوند میان این سه استاد ابن راوندی است. ظاهراً موضوع شیعیگری افراطی آنها است که برای قرار دادن آنان در زمره زنادقه کافی بوده است. تعداد اشخاصی که در الفهرست ابن ندیم از آنان به عنوان زندیق یاد شده بسیار است. گروهی از این مردم بی جهت به این نام خوانده می شدند و بعضی از آنان با آیین مانوی بیگانه بودند.

اسامی زندیق های مشهوری

که در کتابهای الحیوان - الفهرست و الاغانی آمده به قرار زیر است: 1- ابن مقفع 2- ابوعلی سعید 3- حماد عجرده 4- ابو نواس 5- حماد 6- الزبیرقان 7- ابو العتاهه 8- محمد بن نجم 9- بشار بن برد 10- وده الشروی 11- ابن طالوت 12- والة بن ایاس 13- یعقوب بن فضل هاشمی 14- الحزیری 15- ابراهیم بن سیاته 16- علی بن الخلیل 17- داود بن علس 18- ابو شاکر 19- ابان بن عبد الحمید اللاحقی 20- محمد بن ابی عبدالله 21- داود بن روح 22- ابو عیسی وراق 23- مطیع بن ایاس 24- اسماعیل بن سلیمان 25- ابن ابی العوجاء 26- صالح بن عبدالقدوس 27- اسحاق بن خلف 28- محمد بن طیفور 29- یونس بن ابی فروة 30- علی بن ثابت 31- علی بن یقظین 32- یحیی بن زیاد 33- محمد بن زیاد 34- یزدان بن یزدان 35- یزید بن فیض 36- ابو العباس کاشی 37- حماد.

مجازاتها در ایران قدیم

مجازاتها بنا بر معتقدات مذهبی ایران قدیم تفویضی بوده، عقیده داشتند که انسان دارای اراده آزاد و فاعل مختار است یعنی با خود اوست که دوست هرگز شود و رستگاری یابد یا دوست اهریمن گردد و محکوم به عقوبت و عذاب. ایرانیان قدیم مجازاتهای دنیوی را بر این اساس گذارده بودند 1- توبه 2- تزکیه 3- جزاها

توبه که عبارت است پشیمانی باطنی مقصد است و جلوگیری از دادن مجازاتهای عرفی و دنیوی نمی کرد. اهمیت آن فقط از این حیث بود که روح مقصر را موافق معتقدات مذهبی پاک می نمود و از مجازاتهای

اخروی مانع می‌شد. شخصی که توبه می‌کرد می‌بایست نه فقط از کارهای زشت بپرهیزد بلکه در ازای کار بد کارهای خوب هم بکند. تزکیه این بود که به واسطه آداب مذهبی ارواح بد را از او دور می‌کردند. اما راجع به جزاها بدو باید گفت که بعضی از تقصیرات و گناهها را قابل عفو نمی‌دانستند بدین معنی که در این دنیا مستوجب قتل و در آخرت باعث عذاب می‌شد. مانند لاشه خواری و راهزنی و بعضی از تقصیرات دیگر جزاها عبارت بود از اعدام و در موارد کمی تنبیه بدنی و جزای نقدی.

و اما اردشیر برای اینکه حسیات مردم را با خود موافق کند به جمع آوری اوستا پرداخت و مغها را ترویج و آتشکده‌های خاموش را روشن و مذهب زرتشت را مذهب رسمی ایران نمود و رئیس روحانیون را که به لقب مؤیدان مؤید ملقب بود به یکی از بلندترین مقامهای دولتی ارتقاء داد و برای پیشرفت مقاصد خود اردشیر از نفراتی که در مردم از آزادی مفرط و خودسری پادشاهان و امرای محلی در دوره اشکانیان و نیز از نارضامندی مغها در آن دوره حاصل شده بود استفاده زیاد کرد. خلاصه کارهای اردشیر در امور داخله از این قرار است:

1- ایجاد مرکزیت و تبدیل پادشاهان و امرای محلی به نجبای درباری با القاب و عناوین مختلف

2- جمع آوری اوستا که از زمان بلاش اول شروع شده بود

3- رسمی کردن مذهب زرتشت و دخالت دادن مغها در تعقیب مرتدین و گشودن وصیت نامه‌های درگذشتگان و تقسیم متروکات

4- تقسیم اهالی به طبقات و درجه بندی مستخدمین ادارات

5- زنده کردن قشون جاویدان داریوش اول

6- تخفیف در مجازات‌ها و منع بریدن دست عقیده‌ای که به اردشیر نسبت می‌دهند.

در زمان شاپور دوم مذهب عیسوی مذهب رسمی روم گشت. طبق فرمان 313 که موسوم به فرمان میلان است در ارمنستان هم تیرداد پادشاه آن مذهب مسیحی را ترویج می‌کرد.

داوری و مجازات‌ها

در دوران اردشیر اول و کمبوجیه شخص شاه بر تمام قضات حکومت داشت و در درجه نهایی رسیدگی کرده و حکم وی نافذ بود. در ولایات نیز قضاتی بودند که به امور حقوقی رسیدگی می‌کردند. تقصیرات سیاسی و به تقصیرات راجع به امنیت در مرکز رسیدگی می‌شد و در صلاحیت شاه بود. در ایران قدیم به عدالت اهمیت می‌دادند و شاهان نسبت به قضات خیلی سخت و گاهی هم بی‌رحم بودند. چنان که سی‌سام نیس نامیرا که شغل قضایی داشت و رشوه گرفته بود کمبوجیه او را محکوم به اعدام کرد و بعد از اعدام امر نمود که پوست او را بکنند و روی مسندی که او حکم می‌داد پهن نمایند و شغل این قاضی را بعد به اجبار به پسرش دادند. اردشیر اول نیز با قضاتی که برخلاف حقانیت حکم می‌دادند با کمال سختی رفتار می‌کرد. موافق قانون یا عادات آن زمان در ازای جنایتی که در مرتبه اول کسی مرتکب شده بود حکم اعدام صادر نمی‌شد. خود شاه هم در مرتبه اول حکم اعدام نمی‌داد. همگی موافق عقایدی که در باب عقوبت‌های اخروی داشتند در مجازات‌های دنیوی هم بدین عقیده بودند که اگر کسی مرتکب کار بدی شده در مقابل تقصیر او کارهای خوب او را هم باید در نظر گرفت و اگر کارهای بد او برتری دارد، حکم به مجازات او کرد. بنا بر همین رویه، داریوش اول درباره یک نفر قاضی که محکوم به اعدام داده بود، حکم کرد او را از صلیب به زیر آرند و گفت این قاضی نیز خدماتی کرده. و نیز وقتی که والی آسیای صغیر سر هیس تبه یاغی یونانی را برای داریوش فرستاد چنانکه هرودوت نوشته شاه مغموم شد و والی را ملامت کرد که چرا او را زنده نفرستاده و امر کرد سر را شسته و با احترام دفن کنند چه این شخص خدمت بزرگی به ایران و داریوش در موقع سفر جنگی او به مملکت سکاه در دانوب نموده بود. در موارد خیانت مهم به شاه مملکت معمول بود که مقصر را به پایتخت آورده گوشها یا بینی او را بریده و بعد از نشان دادن به مردم او را به ولایتی که محل خیانت بود برده می‌کشند.

در دوره اشکانیان نسبت به مذاهب خارجه، شاهان اشکانی همان نظر اغماض را که از خصایص آریانی بود اعمال می‌کردند و جنگهای مذهبی در این دوره هیچ دیده نمی‌شود. مخصوصا اشکانیان نسبت به ملت یهود

رئوف بوده و از آنها بر ضد رومیان حمایت می‌کردند. به مذهب مسیحی و سایر مذاهب هم اشکانیان با نظر اغماض می‌نگریستند و تسامح به اندازه‌ای بود که از سرایت مذاهب خارجه به ایران جلوگیری نمی‌شد. (تاریخ ایران / پیرنیا صفحات 191 و 182 و 268)

در عصر عباسی بسیاری از فلاسفه را زندیق شمرند (این امر از آثار وجودی اشعریان بود). اولین امریکه مورد بغض و سخط اهل حدیث و سنت واقع می‌شود الهیات و منطق ارسطوست و سپس سایر شعب علوم از ریاضی و طبیعی و غیره و کسانیکه به این علوم اشتغال داشتند گاهی مورد لطف خلفاء و امراء و گاهی مورد غضب و سخط آنان واقع می‌شدند. یکی از قربانیان راه علم و فلسفه در جهان اسلام «ابن رشد» است که نفی بلد شد و دیگری «کمالدین یونس مصلی» است. (دکتر سید جعفر سجادی، کتاب حکمت اسلامی و فلسفه یونانی ص 17 و 18)

زندقه در تاریخ اسلام

شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران درباره زندقه می‌نویسد مسئله پیدایش زنداقه در قرن دوم هجری از جنبه‌های مختلف مورد توجه مورخین اجتماعی قرار گرفته‌است. اولاً این کلمه چه کلمه‌ای است و چه ریشه‌ای دارد؟ آیا کلمه «زندیق» معرب کلمه «زندیک» است یا ریشه دیگر دارد؟ و به هر حال به چه اشخاصی زندیق می‌گفته‌اند؟ آیا مقصود اتباع مانی می‌باشند؟ یا مقصود ایرانیانی هستند که به دین قدیم خویش باقی مانده بودند اعم از زرتشت مانوی و مزدک؟

و یا مقصود طبقه‌ای بوده‌اند که منکر ماوراء طبیعت و قهرا منکر همه ادیان بوده‌اند و به مانویت نیز اعتقاد نداشته‌اند. قدر مسلم این است که به همه اینها کلمه زندیق اطلاق شده‌است؛ حتی به گروهی از مسلمانان که عملاً لاابالی و اهل فسق و فجور بوده‌اند و متدینین را به باد تمسخر می‌گرفته‌اند و احیاناً از باب دهن کجی به زهاد و متدینین سخنانی به نظم و یا به نثر از آنها صادر شده که توهین به اسلام تلقی شده نیز زندیق گفته شده‌است. سابقه زنداقه در میان اعراب از کی است؟ آیا عرب بعد از اسلام

در اثر اختلاط با ملل دیگر، خصوصا ایرانیان، با زندقه آشنا شده یا قبل از اسلام نیز با زندقه آشنا بوده است؟

راجع به معنی و مفهوم اصلی این کلمه، عقیده محققین این است که در ابتداء فقط در مورد مانویان به کار می‌رفته و بعد در مورد دهریین (منکرین خدا) و یا مجوس و بعد درباره هر مرتدی به کار رفته است. از نظر سابقه نیز گفته می‌شود که از قبل از اسلام در میان عرب سابقه داشته است. از کتاب «المعارف» ابن قتیبه و «الاعلاق النفیسة» ابن رسته، نقل شده که قریش در جاهلیت به وسیله اعراب حیره، کم و بیش، با آن آشنا بوده است.

برخی از متهمین به زندقه در قرون اولیه اسلامی:

به هر حال، گروهی در قرون اولیه اسلامی نام برده می‌شوند که برخی ایرانی و برخی عربند و متهم به زندقه بوده‌اند؛ از قبیل ابن ابی العوجاء، صالح بن عبدالقدوس، ابوشاکر دیصانی، ابن الراوندی، بشار بن برد، عبدالله بن مقفع، یونس بن ابی فروه، حماد عجرد، حماد راویة، حماد بن زریقان، یحیی بن زیاد، مطیع بن ایاس، یزدان بن باذان، یزید بن الفیض، افشین، ابونواس، علی بن الخلیل، ابن منذر، حسین بن عبدالله بن عباس، عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر، داود بن علی، یعقوب بن فضل بن عبدالرحمان مطلبی، ولید بن یزید بن عبدالملک، ابومسلم خراسانی و برامکه.

بعضی از نامبردگان از قبیل ابن ابی العوجاء قطعاً به ماوراء ماده و طبیعت معتقد نبوده‌اند. از نظر احادیث شیعه که حاکی از مباحثات و احتجاجاتی است که این مرد با ائمه معصومین (ع) و اصحاب ائمه می‌کرده است، جای تردید نیست که وی منکر ماوراء ماده و طبیعت بوده است. زندیق بودن بعضی از افراد دیگر نیز که نامشان برده شد جای تردید نیست، ولی زندیق بودن برخی دیگر از آنان سخت مورد تردید است.

هدف از زندیق خواندن افراد:

از قرائن به دست می‌آید که پیدایش گروهی زندیق به معنی مانوی و دو خدایی و معتقد به دو اصل نور و ظلمت، و یا به معنی دهری و منکر ماوراء طبیعت و مادمگرا، دستاویزی برای رجال سیاست و برخی منتقدین

دیگر شد که دشمنانشان را با این نام و این بهانه از بین ببرند. لهذا به هیچ وجه نمی‌توان اعتماد کرد که همه کسانی که مورد این اتهام واقع شده‌اند واقعا زندقه بوده‌اند. خصوصا اینکه در میان متهمان افرادی دیده می‌شوند که به زهد و نیکی و وفاداری به اسلام معروفند، برخی از آنها از شیعیان مخلص و مورد عنایت اهل البیت (ع) می‌باشند و دشمن سرسخت خلفا. بدیهی است که چنین کسانی طبعاً از طرف دستگاه خلافت مورد اتهام قرار می‌گیرند.

عکس‌العمل ایرانیان مسلمان در برابر زندقه:

با آنکه ریشه زندقه در میان اقلیتی از ایرانیان بود، زندقه در محیط ایران رشد نکرد و از طرف خود ایرانیان سخت با آن مبارزه شد. این مبارزه هم از وجهه کلامی از طرف متکلمین مسلمان ایرانی پیداست و هم از وجهه فقهی و به وسیله فقهای مسلمان ایرانی. چنانکه می‌دانیم عراق مرکز ایرانیان و فقهای ایرانی بود. فقهای عراق از سایر فقهای اهل تسنن عکس‌العمل شدیدتری نسبت به زندقه و زنادقه نشان می‌دادند. فقهای شیعه نیز عکس‌العمل شان شدید بود. شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی در جلد دوم کتاب الخلاف، کتاب المرتد، این مسئله را عنوان می‌کند و میان زندقه و مرتد فرق می‌گذارد. وجه فرق را این جهت ذکر می‌کند که مرتد متظاهر به خلاف اسلام است و توبه می‌تواند برای او رجوع به اسلام تلقی شود، اما زنادقه با آنکه در باطن کافر و منکرند همواره متظاهر به اسلام‌اند، اظهار توبه آنها نمی‌تواند رجوع از این دو چهرگی تلقی شود. ابوحنیفه و اتباعش ایرانی و مقیم عراق بودند، برخلاف شافعی و اتباعش. فتوای شافعی از فتوای حنفی‌ها درباره زنادقه ملایم‌تر است. مسئله‌ای است در فقه درباب قبول توبه مرتد. برخی از فقها، فرقی میان مرتد و زندقه نمی‌گذارند، توبه هر دو را مقبول می‌دانند، شافعی از این دسته است. اما برخی دیگر توبه زندقه را نامقبول می‌شمارند، ابوحنیفه در یکی از دو قولش این رأی را انتخاب کرده‌است. می‌گویند اتباع ابوحنیفه که در عراق می‌زیستند با جزم بیشتری از خود ابوحنیفه به عدم قبول توبه زنادقه فتوا می‌دادند و این فتوا به عنوان عکس‌العمل شدید ایرانیان نسبت به زنادقه شناخته شده‌است. (خدمات متقابل اسلام و ایران)

کلمه زندیق از ریشه پهلوی زندیک می‌آید که به معنی مفسر اوستا کتاب زرتشت است و چون مانویان و مزدکیان جرأت اظهار عقاید دینی خود را نداشتند به تفسیر اوستا پرداخته می‌گفتند منظور ما از این سخنان شرح و تفسیر اوستا می‌باشد. از آن جهت ایشان را زندیک نامیدند. نخستین زندیقان از موالیان ایرانی در کوفه و حیره بودند که خود را به قبایل عرب نسبت داده و عقاید کفرآمیز خویش را اشاعه می‌دادند. اولین کسی که اظهار زندقه کرد جعد بن درهم در عراق بود مقتول در سال 125 ه. سپس بشار بن برد و صالح بن عبدالقدوس و ابن‌رواندی و ابن‌المقعع اظهار زندقه کردند. زنداقه سخت مورد تعقیب خلفای عباسی بودند و علمای اسلام گناه زندقه را قابل بخشش نمی‌دانستند. چنانکه غزالی در کتاب فیصل‌التفرقه بین‌الاسلام و الزندقه در تأویل حدیث تفرقه درباره نجات فرق اسلام قایل به تسامح شده و می‌نویسد: کله‌فی‌الجنه الا الزنادقه. زنداقه غالباً قائل به اباحه و شک در دین و نوعی آزاد اندیشی بودند. مانند صالح بن عبدالقدوس که به دو اصل قدیم نور و ظلمت قائل بود (ثنوی) در سال 163 هجری مهدی خلیفه عباسی شدیداً به تعقیب زنداقه پرداخت و به محتسب معروف آن زمان عبدالجبار که صاحب الزنادقه می‌گفتند مأموریت داد که در بلاد اسلام جستجو کند هر کجا که به این طایفه برخورد کرد آنان را به قتل برساند. این سخت‌گیری‌ها مابین سال‌های 166 و 170 هجری به اوج شدت رسید و به اندک گمانی که درباره دین کسی می‌بردند او را متهم به زندقه می‌کردند. غالباً برای امتحان کسی که گمان می‌کردند او از زنداقه است به وی امر می‌کردند که به صورت مانی که در آن زمان تصویری از او موجود بود خیو بیاندازد اگر امتناع می‌کرد او را متهم به زندقه می‌کردند و یا می‌گفتند مرغی دریایی را که نام او تدرگ (تذرو) بود بکشد و ظاهراً مانویان از قتل حیوانات ابا داشتند بخصوص از قتل این پرنده. در همان ایام یعنی سال 1239 میلادی کاتارهای مانوی که در قسمتی از ایتالیا زندگی می‌کردند مورد تعقیب پاپ ژرژ چهارم قرار گرفتند. ایشان را وادار می‌کردند که در پیش اسقفان گوشت بخورند. زیرا مانویان از خوردن گوشت ابا می‌کردند. خلفای عباسی تنها مانویان را تعقیب نمی‌کردند بلکه هاشمیان را که از اولاد علی(ع) بودند متهم به زندقه می‌کردند. چنان که عبدالله بن معاویه را از

زندیقان می‌شمردند یا بعضی از مخالفان خود را به اتهام زندقه می‌کشتند. از جمله کسانی که خلفای عباسی به عنوان زندقه مورد تعقیب قرار دادند ابوعلی سعید، ابوعلی رجا و ابو یحیی یزدان بخت بودند. زنداقه حقیقی از دین مزدکی و مانوی خود بر نمی‌گشتند و تن به مرگ می‌دادند از مشاهیر و متکلمان زنداقه ابن طلوت و نعمان نامی بودند که هر دو استاد ابن‌راوندی زندیق مشهور به شمار می‌رفتند از دیگر شخصیت‌های بارز زنداقه عبدالکریم بن ابی‌العوجا بود. ابوعلی وزاق معتدلی نیز از ایشان به شمار می‌رفت و از زنداقه و شیعه رافضی می‌شمردند. در میان ادبا و شعرا ابان بن عبدالحمید لاحقی که کلبله و دمنه ابن‌المقفع را به شعر درآورده بود نیز از زنداقه به شمار می‌رفت و مانند بشار بن بود از ملی‌گرایان ایرانی بود. ابوالعناهیة را نیز از زنداقه شمرده‌اند زیرا در اشعار خود به اصالت دو اصل خیر و شر و نور و ظلمت قایل بودند. ولید بن یزید اموی که خلیفه‌ای بی‌اعتقاد بود و بر قرآن کریم جسارت کرد و با انداختن تیری آن را پاره کرده و بسوزانید را نیز زندیق می‌خواندند. دیگر کسانی را که زندیق خوانده‌اند معن بن زائده شیبانی و دیگری عبد السلام رعبان بود.

زندیق-ملحد شدن (ترجمان جرجانی ترتیب عادل بن علی)، زندیق شدن (منتهی‌الارب) آنندراج (ناظم‌الطبایع) (از متن اللغه) اقرب الموارد- (از المنجد) یا تخلق به اخلاق زندیق (اقرب‌الموارد) من تمنطق تزندق. ای من تعلم علم المنطق تهور فی‌الزندقه لافه یتورط فی‌الاقیسه النتائج بما یفسه المفایه‌الدنبیه‌التی‌مارها علی‌التسلیم (المنجد)

حواریون ص 189-192

الانتصار ابن خیاط ص 68-81

دایره‌المعارف‌الاسلامیه ج 10 ص 440

فرهنگ فرق اسلامی دکتر محمد جواد مشکور ص 211*

زندیق معرب زندیک است.

زندیق ، الحاد ، کفر ، بی‌دینی

زندیک شخصی را گویند که به او امر و نواهی کتاب زند و پازند عمل نماید و معرب زندیق است و عرب این قوم را مجوس نام نهاده است. زندیک (مانوی) این کلمه محتملاً بار اول در قرن سوم میلادی در کتیبه کارتیر موبدان موبد آمده است. شاهان ساسانی هر مزد اول و بهرام اول و بهرام دوم، بنابر کتیبه‌های موجود در نقش رستم زندیک تخت جمشید، زندیک صریحاً به معنی مانوی فاسدالعقیده استعمال شده است. ظاهراً این لغت از زند اوستا مشتق می‌باشد که دوباره در یسنا 61 بند 3 و ندیداد 18 بند 53-55 در اوستا آمده هر چند ریشه آن معلوم نیست اما در دو موضع مذکور در ردیف گناهکارانی چون راهزن، دزد، جادوگر، پیمان‌شکن و دروغ‌زن آورده شده است. بنابر این زند بزهرگر فریبکار است. دشمن دین مزدیسنا و زندک منسوب به زند است با یک علامت نسبت مانی که به عقیده زردشتیان به جادویی و دروغ و فریب خود را پیغمبر خوانده و مدعی مزدیسنا گردید. زندیک (زنده) خوانده شد بعدها نزد عرب زبانان کلمه زندیق (معرب زندیک) به پیرو مانی و به کسی که مرتد و ملحد و دهری و بی‌دین و مخالف اسلام می‌پنداشتند اطلاق گردید.

دهخدا به نقل از برهان معین آورده، با بررسی به عمل آمده معلوم می‌شود که این کلمه قبل از میلاد هم استعمال می‌شده که در باب افراد مرتد و زندیق آورده شده است.

بدعت:

یکی از عواملی که باعث ارتداد افراد می‌شود بدعت است. بدعت در کتاب مقدس، بدعت قصد از اختیار اعمال دینی است که جدید الاختراع و ناپسند می‌باشد. این لفظ در انجیل گاهی از اوقات به فرقه ترجمه شده است اع 5:17 و 5:15 و 26:5 و وقوع بدعتها و جدایی‌ها در کلیسای مسیحی تهدیدات سخت دارد اقد 19:11 علا 20:5 مط 10:30

این لفظ در انظار و اذهان مردم همواره به معنی خارج شدن از حقایق اصلی انجیل ترجمه شده است. و در لغتنامه دهخدا، چیز نو پیدا و بی‌سابقه. آیین نو، رسم تازه، والحاد و کفر و خطا و فساد، معنی شده است. مقابل سنت. ناظم الاطباء گفته است: چیز نو که در دین پیدا شود که در زمان رسول الله نبوده. بدعت در لغت هر چیزی را گویند که اختراع شده باشد بی‌آنکه قبل از

اختراع، نظیر و مانند او وجود داشته باشد. شافعی گفته است: امور نو آورده که مخالف کتاب الهی و رسول مکرم (ص) یا اجماع امت یا اثر باشد بدعة ضالة نامیده می شود و امور نو آورده خیر را که مخالف کتاب و سنت نباشد بدعة محمودة گویند.

ارتداد در اسلام:

احکام ارتداد در اسلام مهمترین سئوالی است که ذهن هر شخص آزاد اندیشی را به خود مشغول می کند و می پرسد چگونه می توان گفت اسلامی که آزادی عقیده را به رسمیت شناخته و انسان را مختار در پذیرش هر مرام و مسلکی آزاد گذاشته (لا اکراه فی الدین، بقره آیه 256 و لایکلف الله نفسا الا الوسعها، بقره آیه 286 و انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا، انسان آیه 3، و فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه، زمر آیه 18)، همین اسلام، شخص مرتد را در برخی از موارد محکوم به قتل می نماید و سخت ترین احکام را در مورد مرتد وضع کرده است. آیا آن سخن با این عمل در تضاد نیست؟ قرآن احکام ارتداد و رجم را نیاورده ولی در روایات این احکام آمده است. آیا با استناد به اخبار و احادیث می توان حکم به ارتداد داد؟

آقای خامنه ای (در مجله اندیشه حوزه سال 4 شماره 2 ص 39) می گوید: با توجه به آیات مربوط به ارتداد این گونه به نظر می رسد که اسلام با این کار در صدد آن است که حصار ایمان اسلامی را حفظ کند گرچه از نظر شرعی متون تاریخی حجیت شرعی نداشته و نمی توان به آن به عنوان حجت شرعی نگریست و دلیلی بر حجت تاریخی برای اثبات حکم یا موضوع شرعی وجود ندارد.

مخالفت آقای خامنه ای با احکام تکفیر. ایشان برخلاف آیه الله خمینی و بعضی از دیگران با چنین احکامی مخالفت نموده که نمونه آن حکم به ارتداد سلمان رشدی توسط امام است.

ایشان تکفیر را بی تأثیر و به سود فرد تکفیر شده می داند و خواستار پاسخگویی مستدل است که نمونه ای از آن را ذکر می نمایم

در اسفند 1370 در دیدار مسئولان سازمان تبلیغات با تکفیر مخالفت کرده و آن را بی‌تأثیر می‌خواند. «نمی‌شود که من و شما با هر خطی که درجایی نوشته شده یا گفته شده فوراً عزا بگیریم و جنجال راه بیندازیم که فلان کس فلان چیز را ترجمه کرده یا فلان چیز را گفته. گفته باشد فکر است می‌گویند. شما خیال می‌کنید روزی که شبهه این کمونه را رفع کردند به صرف اینکه کسی شبهه این کمونه را در کتابهایش بنویسد او را تکفیر کردند؟»

در 29 بهمن 1371 در دیدار با خبرنگاران بار دیگر مخالفت خود را با حکم تکفیر اعلام کرد و آن را ناموفق خواند: «در گذشته اگر کسی حرفی می‌زد کاری نمی‌توانستیم بکنیم، یا فریاد می‌کشیدیم و از او اعلام برائت می‌کردیم و یا اگر در حد تکفیر بود تکفیر و اگر در حد فسق بود تفسیق می‌کردیم اما امروزه اینگونه نیست»

در 13 آذر 1374 در دیدار با جمعی از نخبگان حوزوی به طور کلی با حکم ارتداد مخالفت نموده و از پاسخ علمی به شبهه پراکنندگان گستاخ دفاع کرد «اگر دست ما پر بود چرا جنجال کنیم؟ یک نفر مقاله می‌نویسد و حرف بی‌منطق و بی‌استدلالی را بیان می‌کند و یا با استدلال غلط و مقالطه جلو می‌آید. مثل قضیه معروف عکس مار به جای نوشتن مار. آنگاه ده بیست مقاله یا صد مقاله در رد آن نوشته می‌شود و جوابش داده می‌شود و تمام می‌شود. حیف نیست که حوزه اسلام و این دین منطقی و مستدل را متهم کنند که استدلالی نیست و اهل دعوا هستید؟»

در شهریور 1384 در دیدار با اعضای خبرگان رهبری «دشمنان اسلام همه مبانی اسلام را زیر سؤال برده‌اند. اما آنان عده‌ای یاهو سرا نیستند بلکه متفکرانی را به کار گرفته‌اند. در مقابله با این نه‌عصبانیت، نه تکفیر نه سلاح نه قوه زور، هیچ کدام فایده‌ای ندارد. باید با منطقی به میدان رفت» در 8 آذر 1386، در دیدار با جمعی از اساتید و پژوهشگران حوزه‌های علمیه ایشان خواستار براندازی حکم تکفیر از حوزه‌های دینی شد. و در 11 اردیبهشت 1387، در دیدار با علما و فضلاء فارس «برخی قدرتها برای منحرف کردن ذهن ملت‌ها از طریق فلسفه یا شبهه فلسفی تلاش می‌کنند. راه مقابله، تکفیر و دشنام و عصبانیت نیست.»

دراول فروردین 1393، در مشهد، «با تهمت زنی و جنجال آفرینی بنده موافق نیستم با تکفیر کردن و متهم کردن این و آن بنده موافق نیستم».

کلمه ارتداد به معنی بازگشت از دین. پس از پیامبر اسلام جای خود را در فرهنگ تاریخ نگاری باز کرده است. زیرا در عصر پیامبر بازگشت از اسلام آن چنان رایج و گسترده نبوده است و اولین گروه از مرتدین که در تاریخ آمده عده‌ای است که از مالیات دادن به خلیفه اول امتناع ورزیدند و خلیفه با آنها جنگید و به **عنوان مرتدان** در اسلام معروف شدند. اصولاً و عقلاً هر حزب و گروه دینی پس از شکل‌گیری حزبی و تشکیلاتی، در بدو، همه به او می‌گروند و پس از مدتی است از آن جدا می‌گردند. باید پرسید کلمه ارتداد از چه تاریخی به فرهنگ اسلامی راه یافته است.*

تعریف مرتد فطری و مرتد ملی:

مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان به دنیا آمده باشد و پس از بلوغ، از اسلام خارج شود. این گروه از مرتدین در فتوی اکثر فقها محکوم به اعدام هستند. و مرتد ملی کسی است که از دین دیگری به اسلام روی آورده باشد و سپس از اسلام برگردد. این گروه از مرتدان در صورت توبه آزاد می‌شوند و در غیر این صورت، حکم اعدام درباره آنها جاری می‌شود. با این تعریف باید گفت که در دوران نبی مکرم اسلام ارتداد فطری موضوعیت نداشته و اما واژه ملت، در قاموس اللغة آمده: ملت عبارت از شریعت و دین است. و در لسان العرب علاوه بر این معنی مليله و ملال را به معنی حرارت داخل خاکستر معنی نموده است. طریحی در مجمع البحرین گفته: الملة فی الاصل، ما شرع الله لعباده علی السنة الانبیاء یتوصلوا جوار الله و یتعمل فی جملة الشرايع دون آحادها و لا یکاد توجد مضافة الی الله ولا الی امة النبی، ثم انها اتسعت فاستعملت فی الملل الباطلة. ملت در اصل نام شریعت است که خداوند به لسان انبیاء برای بشر وضع نموده تا به جواز قرب خداوند واصل شوند. استعمال ملت در مجموع احکام و دستورات شرعی شایع است ولی در یکان یکان روا نیست. به خداوند نیز نمی‌توان انتساب داد. یعنی ملة الله گفته نمی‌شود. چنان که به افراد امت

نمی‌توان نسبت داد. این معنی اصل ملت است. ولی بعدا دایره استعمال وسعت یافته و در امم باطله نیز استعمال شده است.

فتوای دانشگاه الازهر:

در جواب استفتاء در مورد «سید احمد درویش» برای خروج از اسلام و گرویدن به مسیحیت و تزویج با زن مسیحی: باید به مرد مهلت داد تا توبه کند، در غیر این صورت طبق شریعت اسلام باید اعدام گردد. فرزند این مرد هم اگر بعد از رسیدن به سن بلوغ مرتد شود باید اعدام گردد.

فقه‌های اباضیه:

معتقدند چون رسول اکرم و شیخین و اصحاب صالح فوت شده‌اند و کسی متصل به وحی وجود ندارد. هیچ کس نمی‌تواند حکم ارتداد بدهد.

مالکی:

واجب است حاکم شرع حکم اسلام را بر مرتد عرضه کند و از وی بخواهد توبه کند. از دیدگاه مالکی سه روز به مرتد مهلت داده می‌شود که دست از کفر خود بردارد و ایام مهلت را مرتد در زندان نگاهداری می‌شود. در بکار بردن این مجازات، بین زن و مرد فرقی ندارد تنها تفاوت مدت عادت ماهانه است.

فتوای شافعی درباره مرتد:

نخست از او بخواهند که توبه کند و برگردد و اگر توبه نکرد قتل او واجب است. (سلوک الملوک ص 428/ این بطوطه ص 209)

ازارقه:

فرقه‌ای از خوارج هستند که نام خود را از پیشوای خویش نافع بن ازرق که ابوراشد کنیه داشت گرفتند و گویند: که هر کس مخالف ما باشد، حتی اهل قبله، مشرک است و هر که از مذهب ایشان درآید ریختن خون او وزن و فرزندش جایز است. ازارقه علی علیه السلام را کافر شمردند

و عبدالرحمن ملجم را در شهید کردن آن حضرت برحق دانستند . (فرهنگ
فرق ص 44)

صفریه:

طایفه دیگری از خوارج «حروریه» منسوب به عبدالله بن صفار، قول
از ارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشته اما قتل اطفال ایشان را جایز
نمی‌دانند . (تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان ص 135 و فرهنگ فرق
«صفریه»)

ابن جوزی:

در تلبیس ابلیس گوید: کسی را که در شرع کشتن نیست می‌کشند و چنان
می‌پندارند که این سیاست است. یعنی که شریعت ناقص است و ما آن را
تکمیل می‌کنیم و این زشتترین تلبیس شیطانی است. زیرا که شریعت
سیاستی الهی است و محال است که در سیاست خداوندی خلل افتد و محتاج
تکمیل خلق باشد. مدعی سیاست در واقع مدعی خلل در شریعت است .
(تلبیس ابلیس ص 149)

شیخ منصور یکی از علمای الازهر می‌گوید:

احکام رجم و ارتداد ریشه قرآنی ندارد و با احکامی که ریشه قرآنی ندارد
نمی‌توان باجان انسانها بازی نمود.

شیخ محمد الغزالی

در کتاب السننه النبویه بین اهل الفقه و اهل الحدیث ترجمه شده با عنوان
نگرشی نو در احادیث نبوی انتشارات احسان در باره اخبار آحادی چون
قتل مرتد و رجم می‌نویسد: این گمان که خبر آحاد مانند اخبار متواتر مفید
است نوعی گزاره گویی مردود است. شیخ غزالی در ادامه تأکید می‌کند که
جان و مال و آبروی انسانها چیزی نیست که مورد بازی احادیث آحاد قرار
گیرد .

آیه الله العظمی منتظری

در رساله حقوق خود در باب حق آزادی اندیشه و بیان می‌نویسد: از آنجا که عقل و تفکر جوهر اصلی انسان می‌باشد، آزادی اندیشه و بیان از حقوق مسلم همه انسانهاست و همه حق دارند که در مسائل مختلف اعتقادی، سیاسی و اجتماعی آزادانه بیندیشند و حاصل تفکر و اندیشه خود را بیان نمایند. و می‌توان گفت آزادی اندیشه و بیان از مهمترین حقوقی است که هر انسانی دارد و تجاوز به این حق و سلب آن ستمی بزرگ بر انسانها می‌باشد. ایشان با استناد به آیه شریفه «خلق الانسان علمه البیان» به اهمیت آزادی بیان پرداخته و می‌نویسد: امام صادق (ع) حتی با منکران خدا و بی‌دینان نظیر عبدالملک مصری، ابن مقفع، ابن ابی‌العوجاء و دیصانی در مسجد الحرام یعنی مهمترین مرکز عبادی و اعتقادی اسلام بحث آزاد داشتند و آنان نظریات و افکار و اندیشه‌های الحادی خود را با استدلال بدون هیچ‌گونه ترس و منعی با آن حضرت مطرح می‌کردند. ایشان در ذیل «حق آزادی و تغییر اندیشه»، می‌فرماید: در حقیقت تعبیر به آزادی اندیشه یا تغییر آن نوعی مسامحه در تعبیر است، زیرا پیدایش هر عقیده و استمرار آن معلول شرایط خاص ذهنی است که از اختیار انسان خارج است. آنچه اختیاری انسان است - و انسان نسبت به آن آزاد است - مقدمات آن است، نظیر تحقیق، مطالعه و تلاش فکری در راه رسیدن به آنچه حق است. از این رو تحمیل هر عقیده‌ای به دیگری، نه امکان دارد و نه صحیح خواهد بود. و هر انسانی بالفطره در پیدا نمودن هر اندیشه و استمرار آن قابل تحمیل و اکراه نخواهد بود. آیه شریفه لا اکراه فی الدین، چه در مقام خبر از واقع خارجی باشد، یا انشاء نهی از اکراه - با توجه به شان نزول آن - قطعاً شامل امور اعتقادی دین نیز می‌باشد.

همچنین هر انسانی حق دارد عقیده خود را - صحیح یا غلط - بیان کند؛ ولی حق ندارد ضمن بیان اندیشه خود به اندیشه و عقیده دیگران و مقدسات آنان توهین نماید و یا مورد تحریف و افترا قرار دهد. اما صرف بازگشت یا تغییر دین و اندیشه اگر از روی عناد با حق مستلزم عناوین جزایی و کیفری نباشد، خود مستقلاً نمی‌تواند مجازات کیفری دنیوی در پی داشته باشد.

بنابراین مجرد اندیشه و اعتقاد، یا تغییر آن، و یا ابراز آن، و یا اطلاع از اندیشه و تفکری دیگر، حق هر انسانی است؛ و با هیچ یک از عناوین

کیفری نظیر ارتداد، فساد، توهین، افترا و مانند آن مربوط نیست. (رساله حقوق - صفحه 51 و 52)

علامه حاج رحیم ارباب

معتقد بود که با استناد به روایات نمی‌توان حکم به رجم و ارتداد افراد داد زیرا هیچ کدام از این احکام در قرآن نیامده. (حدیث‌های خیالی ص 113)

سقراط حکیم

وقتی محکوم به قتل گردید چنین فرمود: سبب هلاکت من همانا بغض و کینه ابنای زمان است که بسا مردمان نیک را فدای هوای نفس مغرضین ساخته و بسیاری دیگر را هم فدا خواهد کرد. زیرا امیدواری نیست که من آخرین مظلوم جنایت اشقیاء باشم. (کشکول جمالی ص 33)

شهید مطهری

خوارج مردمی تنگ نظر و کوتاه دید بودند. در افقی بسیار پست فکر می‌کردند. اسلام و مسلمانی را در چهار دیواری اندیشه‌های محدود خود محصور کرده بودند. مانند همه کوتاه نظران دیگر مدعی بودند که همه بد می‌فهمند و یا اصلاً نمی‌فهمند و همگان راه خطا می‌روند و همه جهمی هستند. یکی از اصول خوارج این بود که مرتکب گناه کبیره مثلاً دروغ یا غیبت یا شرب خمر کافر است و از اسلام بیرون است و مستحق خلود در آتش است. تنگ نظری مذهبی از خصیصه های خوارج است. اما امروز آن‌را باز در جامعه اسلامی می‌بینیم، این همان است که گفتیم خوارج شعارشان از بین‌رفته و مرده است اما روح مذهبتان کم و بیش در میان بعضی افراد و طبقات همچنان زنده و باقی است.

بعضی از خشک مغزان را می‌بینیم که جز خود و عده‌ای بسیار محدود مانند خود، همه مردم جهان را با دید کفر و الحاد می‌نگرند و دایره اسلام و مسلمانی را بسیار محدود خیال می‌کنند. در تاریخ اسلام کمتر صاحب فضیلتی را می‌توان یافت که هدف تیر تهمت این طبقه واقع نشده باشد: یکی را گفتند منکر خدا، دیگری را گفتند منکر معاد، سومی را گفتند منکر معراج جسمانی و چهارمی را گفتند صوفی، پنجمی را چیز دیگر و

همینطور. . . به طوری که اگر نظر این احمقان را ملاک قرار دهیم هیچوقت هیچ دانشمند واقعی مسلمان نبوده است. وقتی که علی تکفیر شود تکلیف دیگران روشن است. بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، صدرالمتألهین شیرازی، فیض کاشانی، سید جمال الدین اسدآبادی و اخیراً محمد اقبال پاکستانی از کسانی هستند که از این جام جرعه‌ای به کام شان ریخته شده است.

بوعلی در همین معنی گوید :

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
دردهر یکی چومن و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود
خواجه نصیرالدین طوسی که از طرف شخصی مسمی به «نظام العلماء» مورد تکفیر واقع شد، می‌گوید:

نظام بی‌نظام ارکافرم خواند چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود دروغی را جوابی جز دروغی
(جاذبه ودافعه علی علیه‌السلام ص 165)

ومیرزا حبیب خراسانی هم در همین باره گفته

شیخ و زاهد گر مرا مردود و کافر گفته‌اند
عذر ایشان روشن است از روی ظاهر گفته‌اند
خاطری رنجیده از ما داشتند این ابلهان
این سخنها را همی از رنج خاطر گفته‌اند
دشمن دانا بود نادان که در هر روزگار
انبیا را ناقصان کذاب و ساحر گفته‌اند
این خراطین بین که با این عقل و دانش این سخن
از سماک اعزل و از نسرطایر گفته‌اند
گر خردمندان رضا باشند از ما باک نیست
ز آنچه این نابخردان از عقل قاصر گفته‌اند
(دیوان میرزا حبیب خراسانی)

با توجه بر اینکه پس از رحلت نبی مکرم اسلام حکومت به دست قدرت پرستان متظاهر به دین افتاد، حاکمان شهوت پرست خودکامه و خودخواه که اسلام و دین را ابزار دست خود کرده بودند برای بقاء خود از همه حربه‌ها استفاده کرده و عده‌ای را برای جعل حدیث به خدمت گرفتند که هم

به خود و هم به نظام خود مشروعیت دهند. بنی‌امیه و بنی‌عباس، به نام اسلام و نبی مکرم اسلام، قرن‌ها بر ممالک اسلامی حکم رانی نمودند و با تمسک به حربه ارتداد در حفظ نظام خودکامه خود کوشیدند و چه بسا عالمانی و سیاستمدارانی را که با همین حربه ارتداد از پای درآوردند. وعده‌ای از ترس جان و مال خود مهرسکوت بر لب زده و یا با حکام ساختند و یا در خدمت حاکمان جبار درآمدند و مورد احترام قرار گرفتند. طبیعی است در عصری که ابوه‌ریره و همفکران او مورد احترام و حمایت حکومت بنی‌امیه هستند و گفته‌های آنان حاکم بر جامعه اسلامی است، هنگامی که ابوه‌ریره در باره بیت‌المعمور و آبتنی کردن جبرئیل طبق هوای نفس خود سخن می‌گوید، دیگران می‌پذیرند و یا ناچار به پذیرفتن گفته‌های ابوه‌ریره هستند تا این که در نیمه دوم قرن سوم هجری وقتی که نوبت به ابن‌جریر طبری مفسر معروف می‌رسد جرئت نمی‌کند درباره آن چه صحابه و تابعین در مورد بیت‌المعمور گفته‌اند نقدی بنویسد. و از این رو در تفسیر سوره و الطور به همان نقل‌هایی که صحابه و تابعین درباره بیت‌المعمور گفته شده اکتفا می‌نماید و فقط هنگام نقل سخن آنان تردیدی را که خود درباره صحت گفته‌های آنان دارد با عبارت فیها ذکر اظهار می‌کند و می‌گذرد. چرا که اگر بخواهد آنرا نقد نماید، او را به کفر متهم کرده و تحمل عوارض این اتهام برای وی آسان نیست. نقل کرده‌اند محدثی در حضور هارون حدیثی را به رسول خدا (ص) نسبت داد که در آن آمده بود: «آدم و موسی» با هم محاجه کردند. یکی از بزرگان قریش که حاضر بود گفت: موسی در کجا با آدم ملاقات کرده هارون به غضب آمد و گفت این زندیق به حدیث پیغمبر طعن می‌زند شمشیر و سفره چرمی بیاورید و گردن او را بزنید. آن محدث با التماس و الحاح زیاد هارون را از فکر کشتن آن بزرگ قریش منصرف کرد. افکار و عقاید امثال ابوه‌ریره در قالب حدیث منسوب به رسول‌الله بر فضا و جو اسلامی چنان حاکم گشته بود که سؤال منطقی بزرگ قریش را تحمل نمی‌کنند و دستور به کشتن وی می‌دهند. (تاریخ الخلفا سیوطی ص 285-روایات خیارلی صالحی نجف آبادی ص 320)

ایمان امری قلبی است. و اگر اه و اجبارش به قبول دین محال است و امر قلبی با زور امکان پذیر نیست. به همین دلیل قرآن می‌فرماید: لا اكره فی الدین چون ایمان امر قلبی است.

اگر ارتداد را همان برگشت از دین و یا انکار دین بدانیم و برای انسانها حق سرنوشت قائل باشیم که قرآن سرنوشت بشر را در دست خودش گذاشته و حق ورود را برای او قائل باشیم، پس باید حق خروج را هم در دین برای او قائل باشیم. چرا که تغییر عقیده یک امر اختیاری نیست زیرا که مقدمات تغییر عقیده که فراهم شد به طور قهری و بی‌اختیار عقیده تغییر می‌کند. و این در اختیار انسان نیست. چیزی که در اختیار انسان نیست پس تکلیفی بر آن تعلق نمی‌گیرد و خداوند تکلف مالایطاع نمی‌کند: لا یكلف الله نفسا الا وسعها، در حالی که خداوند بشر را آزاد و مختار آفریده است. «لاتكن عبد غیرك وقد خلقك الله حرا» عبدكسی مباش که خداوند تورا آزاد آفریده (امام علی ج، 3، ص 733)

و خلیفه دوم خطاب به عمرو عاص استاندار مصر می‌گوید: «متی تعبدتم الناس وقد ولدتهم امهاتهم احرارا : از چه موقع مردم را برده خود فرض کردید؟ اینها آزاد زائیده شدند نه برده (عقد الفرید ملک سعید ص 59 و کتاب جاهلیت در اسلام یحیی نوری ص 678)

فتوی به قتل مرتد، دلیلی از کتاب بر آن قائم نیست. فقهایی که حکم به قتل می‌دهند باید پاسخ دهند از کدام آیه چنین حکمی را استنباط کرده‌اند و دین رحمت و رافت و حریت را دین خشونت و قهر به جهانیان معرفی می‌کنند؟ آقایانی که خود را متولی دین می‌شمارند و حکم ارتداد را صادر می‌نمایند در صورتی که اسلام حتی قتل صبر را درباره حیوانات نهی کرده و آنرا تجویز نمی‌نماید و شکنجه را مردود می‌داند. ولی آقایان به نام دین و خدا حکم به قتل و حکم به رجم انسان گنهکار می‌دهند آیا این با رحمت الهی سازگار است؟

آیا با اخبار ضعاف و ارده در قتل مرتد که مخالف کتاب عزیز است می‌توان فتوی به قتل داد؟ غایت چیزی که از این اخبار قلیله ضعاف حاصل می‌شود، ظن است که ظن هم حجت نیست. خصوصا در مورد مسائل مربوط به دماء و قتل نفس. پس چگونه با تمسک به اخبار مجعوله و منحوله که مخالف قرآن است به قتل نفس حکم می‌دهند؟ در حالی که قتل نفس از اعظم

کبائر است. «من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكانما قتل الناس جميعا». اگر کسی شخصی را بقتل رساند، بی آنکه کسی را کشته باشد یا فسادی در زمین کرده باشد، مثل این است که همه مردم را کشته است (المائده، 32)

از طرف دیگر حدود به شبهات دفع می شود قال رسول الله (ص)
 «تدرء الحدود بالشبهات (وسائل کتاب حدود)

امام علی خطاب به مالک:

در شکوک و شبهات از همه بیشتر تأمل و درنگ روادار. (نهج البلاغه نامه امام به مالک)

بنابر این، بر کسی پوشیده نیست که فتوا دادن به قتل مرتد، و رجم زناکاران محصن، و تازیانه زدن مردم، بریدن دست دزد، چون جوازش از ناحیه شارع ثابت نشده، باعث وهن اسلام می شود و عقلاء بشر هم این فتاوی را نمی پذیرند و آنرا بر اکره و الزام و ظلم و ایذاء و هتک اعراض و مفتضح کردن شخص در انظار مردم حمل می کنند. (ثبوت زناى محصنين امکان پذیر نیست. چهار شاهد عادل و وقوع چنین حالتی را ببینند، همانطوری که میل در سر مه دان دیده شود. از همین شرط و شروط سخت دیگر معلوم می شود که غرض شارع مایل به حد نبوده.

سراد راوی روایات ارتداد

ابن محبوب الزرادی (السراد) کوفی. امامی شیعی مکنی به ابوعلی در گذشته 224 هـ - ق او راست احادیث

منتهی المقال / واصحابنا يتهمون ابن محبوب وهو السراد فلا يعد حديثه صحيحاً ولا حسناً، سهل بن زياد من اصحاب ابي الحسن الثالث (الهادي) اختلف قول الشيخ الطوسي فيه فقال في موضع انه ثقة وقال في عده مواضع انه ضعيف في الحديث غير معتمد فيه وكان احمد بن محمد بن عيسي يشهد عليه بالغلو والكذب، و اخرجه من قم الي الري وكان يسكنها وقال الغضائري: انه كان ضعيفاً جداً فاسد الرواية والمذهب وكان احمد بن محمد بن عيسي الاشعري اخرجه من قم و اظهر البرائة منه ونهي الناس عن السماع منه والرواية عنه و يروي المراسيل ويعتمد المجاهيل وقال العلامة

في الخلاصه: وقال النجاشي كان ضعيفاً في الحديث موسي بن بكر واقفي لم يعدله احد ولم يوثقه. عمار الساباطي واقفي قال في منتهي المقال ضعفه جماعه من اهل النقل وذكروا ان ماينفرد بنقله لا يعمل به، لا نه كان فطحياً. وقال ابن داود في رجاله ان عمار الساباطي ضعيف فاسد المذهب لا يعمل غلي ما يختص بروايته.

هيچ يك از علما و رجال، سراد را كه زراد هم خوانده شده، تعديل نكرده، لکن برخي از ايشان وي را توثيق نموده اند. در رجال بو علي مي گويد: واصحاب ما ابن محبوب يعني سراد را متهم مي كنند و حديثش نه صحيح شمرده مي شود نه حسن. سهل بن زياد كه از اصحاب ابي الحسن ثالث (امام هادي) مي باشد نيز چنين است.

قول شيخ طوسي درباره وي مختلف است. در يك جا مي گويد او مورد وثوق است و در جاي ديگر وي را در حديث غير معتمد و ضعيف شمرده و احمد بن محمد بن عيسي والي قم برضد او سراد به غلو و كذبش شهادت داده و از قم به ري اخراجش كرد.

غضائري مي گويد: وي جداً ضعيف و فاسد الروايه و لامذهب است و احمد بن محمد بن عيسي اشعري وي را از قم اخراج و از او برائت جست و مردم را از شنيدن و نقل روايتش نهي نمود. زيرا احاديث مرسل روايت کرده و به مجهولات آن اعتماد نموده است. علامه در خلاصه نجاشي وي را در حديث ضعيف دانسته اند و اما موسي بن بكر واقفي مذهب است و كسي او را نه تعديل کرده و نه توثيق. عمار ساباطي نيز واقفي است و در منتهي المقال مي گويد جماعتي از اهل نقل او را تضعيف نموده گفته اند به آنچه كه او منفرداً نقل کرده عمل نمي شود زيرا فطحي مذهب بوده است و ابن داود در رجالش مي گويد: عمار ساباطي ضعيف و فاسد المذهب است و به آنچه روايتش مخصوص او است عمل نمي شود.

(فقه استدلالی سيدمحمد جواد غروی)

فهرست شيخ طوسي ص 96 رقم 162 روايت از امام هشتم نقل کرده؟ علامه حلي او را ثقه عن امام رضا مرسله.

1- من لايحضره الفقيه / السراد عن الخراز عن محمد عن ابي جعفر عليه السلام وفيه : ومن جعد نبياً مرسلأ نبوته وكذبه ، فدمه مباح ؛ قال فقلت له : ارأيت من جعد الامام منكم محاله ؟ فقال من جعداماما من الله فبرا من دينه فهو كافر مرتد عن السلام

هرکسي که نبوت پیامبر مرسل را انکار نماید و او را تکذیب کند خونش مباح است پس به او گفتم : کسي که امامي از شمارا انکار کند حالش چگونه است؟ گفت هرکسي امامي را که از سوي خدا است انکار کند و از دينش تبيري جوید پس کافر است مرتد از اسلام

2- دروسائل همین روایت رانقل کرده که به عبارت «فهوکافر» ختم می‌شود. و دروای ادامه حدیث آمده : ودمه مباح في تلك الحال الا آن يرجع ويتوب الي الله مما قال ومن فتك بمومن يريده ماله ونفسه ، فدمه مباح للمومن في تلك الحال :

و درچنين حالي خون او مباح است. مگر از آنچه گفته بازگردد و به سوي خدا تائب شود و هرکسي به مومني به قصد مال و جاننش حمله کند در آن حال خونش بر مومن مباح است.

3- کافی /تهذيب /استبصار/ وافی ج 2ص80 ابواب الحدود و التعزيرات / علي بن ابراهيم عن ابيه وعن عده من اصحابنا التهذيب والاستبصار عن سهل بن زياد عن السراد عن العلاء عن محمد بن مسلم : قال سالت ابا جعفر عليه السلام عن المرتد : فقال من رغب عن السلام وكفر بما انزل الله علي محمد بعد اسلامه فلا توبه له وقدوجب قتله وبانت امراته وتقسيم ماترك علي ولده

از ابي جعفر عليه السلام درباره مرتد پرسيدم پس فرمود کسي که بعداز اسلام آوردن ؛ از اسلام روي برتابد و به آنچه خدا بر محمد نازل کرده کافر شود قتلش واجب است و همسرش از او جدا مي‌گردد و اموالش بين فرزندان او تقسيم مي‌شود . *

4- کافی /تهذيب /من لايحضره فقيه / وافی ج 2ص70 ابواب الحدود و التعزيرات علي بن ابراهيم عن ابيه والعهده عن سهل ومحمد بن يحيي عن احمد بن محمد جميعاً عن ابن محبوب (اسراد) عن هشام بن سالم عن عمار الساباطي قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول كل مسلم بين مسلمين ارتد عن السلام وجعد نبوته وكذبه فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه وامراته

بائنة منه يوم ارتد ولا تقر به ويقسم ماله علي ورثته وتعقد امراته عده المتوفي عنها زوجها و علي الامام ان يقتله ولا يستتبه.

1- اسراد حسن بن محبوب 2- عمار سلباطي 3- موسي بن بكر از ابي عبدالله عليه السلام شنيدم كه گفت هر مسلماني درميان دو مسلمان (يعني از پدر و مادر مسلمان متولد شود) كه از اسلام مرتد شود و نبوت نبي را انكار نمايد و تكذيبش كند پس هر آينه خون او مباح است براي كسي كه از او بشنود و از روزي كه مرتد مي شود همسرش از او جدا گشته به وي نزيك نمي شود و مالش بر ورثه اش تقسيم مي گردد و زوجه اش مانند زني كه شوهرش وفات يافته عده نگه مي دارد و بر امام است كه او را به قتل رساند و توبه اش ندهد.

اين مخالف اخباريست كه توبه او قبول است .

5- وافي جلد 2ص 70، ابواب الحدود و التعزيرات / محمد بن يحيي عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن موسي بن بكر عن الفضيل بن يسار عن ابي عبدالله عليه السلام : ان رجلا من المسلمين تنصر فاتي به امير المومنين عليه السلام : فاستتابه فابي عليه فقبض علي شعره ثم قال طئوا يا عبا ! فوطي حتي مات .

فوطي در وافي / قوطو در وسائل فضل بن يسار از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده كه گفت مردی از مسلمانها نصراني شد. پس او را نزد اميرالمومنين آوردند آنگاه توبه اش داد ولي او از قبول توبه امتناع نمود پس مویش را گرفته گفت اي بندگان خدا پس لگد كوبش كنيد پس او را لگد مال كردند تا مرد.

الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه / التهذيب عن اسراد عن غير واجدين اصحابنا عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام في المرتد يستتاب ، فان تاب و الا قتل ،المراه اذا ارتدت عن الاسلام اشتهيت فان تابت و رجعت و الا خلدت في السجن و ضيق عليها في جسها

از ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام روايت است كه درباره مرتد گفته اند توبه داده مي شود. پس اگر توبه نمود از او پذيرفته است و الا كشته مي شود و زن اگر از اسلام مرتد شود توبه داده مي شود پس اگر پذيرفت و الا زندان ابد شده در حبس به او سخت گيري شود .

در این خبر نیز بین مرتد نظری و عملی فرقی قائل نشده بنابراین مخالف باقی اخبار است. و سندش به علت وجود سراد در سلسله آن مخدوش می‌باشد

جعل حدیث :

شهید مطهری می‌گوید تاریخ را هم به زورپول می‌سازند هم‌طور که ساختند. معاویه و اطرافیان‌ش قسمتی از بیت المال مسلمین را به اصطلاح امروز صرف اجیر کردن و استخدام روحانیت آن روز می‌کردند. روایهای بی بند و بار بی عقیده و بی ایمان را بازورپول می‌خریدند و آنها احادیث پیغمبر را تغییر می‌دادند. اسامی را در احادیث عوض می‌کردند. مورخین نوشتند سمره بن جندب هشت هزار مثقال زر گرفت و یک حدیث علیه علی بن ابیطالب جعل کرد. (تعریفات عاشورا ص 213)

حضرت علی (ع) فرمود کسانی که حدیث نقل می‌کنند چهار دسته اند 1- منافقانی که اظهار ایمان می‌کنند. 2- کسانی که سخن رسول خدا را شنیده و درست آن را حفظ نکرده‌اند و در آن اشتباه کرده‌اند که عمدا دروغ نمی‌گویند. 3- کسانی که از رسول خدا آن را شنیدند که به آن امر کرده و بعد آن را نهی کرده که خبر ندارند یا بلعکس چیزی را نهی کرده‌است پس منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را خبر ندارند و اگر داشت آنرا رها می‌کرد. 4- کسانی که به رسول خدا دروغ نه بسته‌اند و به خاطر خدا و رسول الله دروغ را می‌غوض می‌دارند و آنچه را که شنیده‌اند اشتباه نکرده‌اند و ناسخ. منسوخ آن را می‌دانند. (خطبه 210 نهج البلاغه / کافی ج 1 باب اختلاف احادیث)

طبق فرمایش علی (ع) حدیث‌های منقول از رسول خدا چهار دسته اند که سه دسته از آنها اعتبار ندارد و فقط یک دسته از آنها معتبرند. بر همین قیاس طبعاً حدیث‌های منقول از ائمه (ع) نیز چند دسته اند که یک دسته از آنها معتبر و بقیه بی اعتبارند. زیرا طبیعت روایان حدیث در همه زمانها یکسان است و در همه زمانها جاعلین بوده و هستند که واقعیت‌ها را وارونه جلوه می‌دهند و روایانی هستند که در نقل خود اشتباه می‌کنند و مهم اینکه این چند دسته حدیث باهم مخلوطند و در کتابهای حدیث ثبت شده‌اند معتبر از غیر معتبر تفکیک گردد. و یک قاعده عقلی در بحث علم اجمالی مطرح است که در شبهه محصوره اجتناب از همه اطراف شبهه واجب

است. مثلا اگر چند کوزه آب باشد که یکی از آنها سمی است و قابل تشخیص نیست به حکم قاعده عقلی مزبور باید از همه کوزه‌ها اجتناب کرد. حالا اگر در مورد این چند دسته روایات بخواهیم به قاعده عقلی یادشده عمل کنیم باید از همه روایات منقول از پیامبر و ائمه اجتناب کرد. خصوصا روایاتی که مربوط به دماء و قتل نفس است. که قتل نفس از اعظم کبائر است. باتوجه به این قاعده عقلی آیا می‌توان با استناد به روایات باوضع آشفته‌ای که دارند حکم اعدام برای مرتد یا سب کننده پیامبر یا امام و حکم سنگسار در مورد زنانی محصنه صادر کرد با اینکه هیچ یک از این سه مورد در قرآن نیست؟ علامه حاج آقا رحیم ارباب معتقد بود که با استناد به روایات نمی‌توان حکم قتل مرتد را صادر کرد. زیرا هیچ یک از این دو در قرآن نیامده است. و نیز نمی‌توان با استناد به روایات فتوا داد که زن از اموال غیر منقول شوهرش مانند زمین ارث نمی‌برد. آیه‌الله ارباب می‌گفت: هیچ حکمی از احکام اسلام را نمی‌توان با استناد به اخبار احاد و روایات که قطعی و یقین آور نیست ثابت کرد. چه رسد به حکم قتل برای مرتد یا سنگسار کردن در مورد زنانی محصنه. علامه آیه‌الله ارباب می‌گفت: طهارت اهل کتاب بلکه مطلق بشرذاتی است و نمی‌توان هیچ انسانی را نجس دانست. (مجله مسجد شماره 25 ص 91 / حدیث های خیالی / صالحی نجف آبادی)

در زمان ائمه (ع) گروه‌هایی وجود داشته که به نفع فرقه‌های خود در جهت ترویج افکار آنان حدیث جعل می‌کردند که از میان آنان دو گروه مشخصا در تاریخ ذکر شده است.

گروه اول مغیره بن سعید بودند که زیر نظر او کار می‌کردند. و مغیره بن سعید از غالیان مشهور است. او گروهی را فرستاد و از شاگردان امام باقر (ع) به عناوین مختلف روایات جمع‌آوری کرد و سپس آنرا تغییر داد. (رجال کشی ص 224 چاپ دانشگاه تهران)

گروه دوم گروه ابوالخطاب بودند که باز همان کار را انجام می‌دادند. یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: من روایات را جمع‌آوری می‌کردم و خدمت امام رضا می‌بردم که معتبر از غیر معتبر مشخص کند که آن حضرت چنین کاری را انجام داد. و سپس فرمود حدیثهایی که مخالف قرآن است قبول

نکنید. زیرا اگر ما حدیث نقل کنیم حدیث موافق قرآن و سنت است که نقل می‌کنیم. (رجال کشی حدیث شماره 410)

جعل حدیث توسط زیدیه و بنی عباس:

حدیث سیظهر فی ظهور الکوفه یعنی مهدی ما به زودی در پشت کوفه پدید خواهد آمد را زیدیه ساختند. و حدیث اذا رائتم الاعلام السود من جانب الخراسان فاستبشروا بظهور مهدینا یعنی چون درفش های سیاه را از جانب خراسان دیدید به خود مژده دهید که مهدی ما پیدا شده است این حدیث را بنی عباس جعل کردند.

محمد علی باب برای اثبات مهدویت خود به ملا حسین دستور می‌دهد که به خراسان رود و دسته‌هایی گرد آورد و از آن جا با درفش های سیاه رو به این سو گذارد و خود نیز آهنگ مکه می‌کند تا خود از آنجا با شمشیر پدید آید. محمد علی باب شاگرد سید کاظم رشتی و وی شاگرد شیخ احمد احساسی بود.

خلافت و پادشاهی:

مدعیان خلافت و شاهی مدعی اتصال به خدا خود را معرفی می‌نمودند و هرگز مقید به احکام و قوانین نبودند و خود را فر ایزدی و تافته جدا بافته می‌پنداشتند. ضمیر مینوش آینه اراده خداوند بود قدر قدرت بود. هیچ چیز اختیارات او را محدود نمی‌کرد این طرز فکر کما بیش در ایران بعد از اسلام نیز ادامه یافته بود

چنان دان که شاهی و پیغمبری
دو فص اند اندر یک انگشتی

ابن الجوزی می‌گوید:

شیطان شاهان را به این دستان می‌فریبد که اگر قدرت دارند لابد برکشیده و برگزیده خداوندند. (تلیس و ابلیس).

این باور اکثر ایرانیان بود که چنان و همی در دل شاهان می‌انداخت اگر کسی بر مسند قدرت تکیه زده لابد صلاحیت و اهلیت آن مقام را داشته است و نمی‌توان با او در افتاد.

کسی را که بزدان کند نیک بخت
سزاوار باشد ورا تاج و تخت

صاحب کتاب الفخری گوید:

وقتی پرتویی از عنایات الهی بر جان کسی افتاد او یا پیغمبر می‌شود یا امام یا پادشاه. «فانه العناية الالهيه اذا صدرت ذرة منها الى النفوس صار ذلك الانسان بنيا او اماما او ملكا» (الفخری فی آداب السلطانيه ص 24).
از موارد بیست و هفت گانه و از گناهان نابخشودنی بزرگ که در رساله دانای مینوی خرد در فصل سی و پنجم که پاره ای از گناهان مرگ ارزان به شمار می رود و باید کشته شود یکی مرتد است و در مورد 9 از مواد بیست و هفت گانه چنین آمده: کسی که به دیگر کیش و آیین بگردد و بدان مسلک شود (یعنی مرتد شود) و در مورد 13 راجع به زندیق می‌گوید کسی که در دین به دروغ فتوا دهد (زندیقی کند).

صاحب ظفر نامه حتی چنگیز خان را دارای فر ایزدی می‌داند چرا که او پیش از هر فرمانروایی دیگر زور و قدرت داشت و اگر کسی زور و قدرت دارد هر کاری می‌کند عین واقعیت و درست است و حق با اوست.

چو چنگیز خان فر ایزدی

فزون داشت از دولت و بخردی

بجو بر ره بخردی یک قدم

نزد ان جها نبان ز پیش و ز کم. (ظفرنامه)

نظریه پردازان سیاست و حکومت اسلامی بسیار کوشیده اند تا خلافت و شاهی را به خدا وصل نمایند و حکومت آنها را خدایی بنامند و مخالفت با حکومتها را مخالفت با خدا بنامند. ولی علمای راستین دین شاهان و دیوانگان را ظلمه می‌خواندند و مال دولت را حرام می‌شمردند و نزدیکی با دولتیان را سخت مکروه می‌داشتند.

این جباران و ستمگران اطاعت اولی الامر را در همان سطح اطاعت خدا و پیامبر بر مسلمانان واجب می‌شمردند. آنان خود را خلیفه الله فی ارضه یا ظل الله فی الارض قلمداد می‌کردند همان گونه که خداوند لا یسئل عما یفعل بود این مدعی نیابت او نیز در افعال و اعمال خویش مسئولیتی نمی پذیرفت و خود را مطلق عنان می‌شمردند. آخوندهای درباری که حتی برای آب خوردن حکم شرعی را لازم می‌دانستند ولی در خون به فتوی ریختن مانعی

نمی‌دیدند و هر کس را مخالف با حاکمان ظلم و جور می‌یافتند برای برداشتن آنها از سر راه فتوی به خون او می‌دادند .

نه بر حکم شرع آب خوردن خطاست

وگر خون به فتوی بریزی رواست

به قول ضیاء برنی خون مسلمانان چون جوی آب بر طریق سیاست می‌ریختند و مردم را به مجرد سوء ظن به تهمت توطئه یا نیت بد خواهی و بد اندیشی می‌گرفتند و حکم به قتل می‌دادند .

انتقاد نراقی در مثنوی طاق‌دیس از شیوه عملکرد فقیهان

آن دگر خود را فقیه شهر خواند

حکم برممال و دماء خلق راند

شهره اندر هر افق چون بدر شد

صدر را بگرفت ذات الصدر شد

مدرسی آراست از فوج آتاش

شغل جمله درس لیکن درس آتش

آتش دانی چیست ای مرد سلیم ؟

مال اموات است و اوقات و یتیم!

اصل واستصحاب و تنقیح المناط

امر ونهی و حل و حرمت ، احتیاط

نیک داند لیکن بهر زید و عمر و

از برای او نه نهی آمد نه امر

اصل در اشیا اباحت ، زان اوست

ملت سهل و سمح درکار اوست

سیحه برکف درگلو تحت الحنک

پنجه اش درمال مظلومان هتک

فقه اعضا را سراسر خوانده است

لیک اندر فقه جان درمانده است

حریت و آزادی

آزادی یکی از مواهب خدا دادی است واضح است که منظور از آزادی افسارگسیختگی و خود سری و فعال ما یشائی نیست ، بلکه آزادی و استقلال

در عمل مشروط به عدم تجاوز به آزادی دیگران و مخالفت با قانون، و یا آزادی از جبرها و فشارهای زورگویان و آزادی از اعمال نفوذ اقویا و منتفذان منظور است. قدراین آزادی را کسی می‌داند که در محیط خفقان و تحت سیطره جباران و حکومت‌های استبدادی و خودش که به هیچ حد و مرزی جز هوس و اراده خود قائل نیستند به سر برده باشد. اسلام همه این قلدری‌ها و جباریت‌ها و فعال‌مایشائی‌ها را محکوم و ممنوع نموده و حریت و آزادی را از مواهب بزرگ خلقت برشمرده و رسو در کتاب معروف قرارداد اجتماعی خود می‌گوید: هیچ نسلی حق ندارد از جانب نسلی دیگر امضاء دهد فرزندان و نسل‌های آینده را به اطاعت قهری حکومتی وادارد زیرا آنها انسان متولد می‌شوند یعنی آزاد به دنیا می‌آیند و آزادی آنها به خودشان داده شده و به خودشان تعلق دارد و هیچکس غیر از خودشان حق ندارند در چیزی که به آنها تعلق دارد تصرف کند چنین عملی برخلاف منظور غائی خلقت است.

خلیفه دوم خطاب به عمر عاص می‌گوید: *متی تعبدتم الناس وقد ولدتهم امهاتهم احرارا*. از چه موقع مردم را برده خود فرض کردید اینها آزاد **زائیده شدند نه برده**

و علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید لا تکن عبد غیرک وقد خلقک الله حرا، عبدوبنده کسی مباش که خداوند تو را آزاد آفرید. و در سوره شوری خداوند به پیامبرش می‌فرماید: فان اعرضوا فمارسلناک علیهم حفیظا ان علیک الا البلاغ: ای رسول تو ابلاغ رسالت نما و آیات را بر خلق برسان اگر باز اعراض نمودند دیگر تو را نگهبان بر آنان نفرستادیم بر تو جز ابلاغ رسالت تکلیفی نیست.

بنابراین خداوند انسان رام‌تاز و آزاد آفریده است همانگونه که می‌تواند چیزی را ببذیرد همانطور هم می‌تواند آنرا رها نماید و خداوند امر لایطاق نمی‌کند بروز اندیشه در دست بشر نیست چرا که به قول مرحوم آیت الله بروجردی رحمة الله الیه که در پاسخ کسی که پرسیده بود قبلا نظر تان این نبوده ایشان در پاسخ می‌فرماید ان فی کل یوم رجل

تعریف دیگر از ارتداد به شیوه جدید و نو: هر کس که با ما نیست پس علیه ماست پس بنابراین تعریف باید از میان برداشته شود و برای برداشتن آن به انواع اتهامات از جمله تبلیغ علیه نظام براندازی - مزدور جاسوس

عقاید میراثی

عقایدی که از طفولیت به شخص تلقین شده زمینه اندیشه‌های او قرار گرفته و آن وقت می‌خواهد همه حقایق را با آن معتقدات تلقینی که میراثی است از گذشته که هیچ مصدر عقلانی ندارد منتقل سازد حتی دانشمندان نیز به جزء عده‌ای انگشت شمار به این درد دچارند و نمی‌توانند قوه ادراک خود را به کار انداخته و اگر هم بتواند برای عقاید تلقینی و میراثی است. بشری که وجه امتیازش قوه ادراک است با قوه ادراک توانسته مسایل عملی ریاضی و طبیعی را به خوبی حل نماید ولی در امور عقیدتی خواه سیاسی و دینی پای روی عقل و شعورات خود می‌گذارد. (کسی که به اتکای سخن بزرگان اقامه دلیل و برهان می‌کند در حقیقت به جای استفاده از عقل خود از حافظه خود استفاده می‌کند) فکر نمی‌نمایم که ما مجبور باشیم افکار و احکامی را که میراث گذشته اند بپذیریم مگر آنکه این احکام متکی بر دلایل قطعی و غیر قابل تردید باشند. به نظر من این نشانه نهایت ضعف و نادانی است که ما حقایق مسلم و بدیهی را محترم نشماریم و عقایدی موروثی که به ما رسیده با اصرار و لجاجت محفوظ بداریم و بدان عمل نمایم.*

جان لاک – حق حکومت

جان لاک می‌گوید ملاک عمل دولت باید اکثریت افراد باشد اگر اکثریت افراد ناراضی باشند آن دولت باید ساقط شود همچنان که هیچ کس حق ندارد هر کاری که دلش بخواهد بکند هیچ دولتی هم حق ندارد طبق دلخواه خود به حکمرانی بپردازد. وی به طور غیر مستقیم به سلطنت مستبدانه انگلستان و نظریه موهبت الهی پادشاه اشاره کرده و می‌گوید پادشاه باید خادم ملت باشد نه مخدوم آن. اگر پادشاه عمل خطایی کند مردم حق خواهند داشت او را بر کنار و یک خادم و مامور دیگری را استخدام کنند قدرتی که ملت به دولت می‌دهد امانتی است که دولت باید آن را به نحو احسن به نفع مردم مورد استفاده قرار بدهد. به مجرد اینکه مردم احساس کردند دولت در امانتداری خیانت می‌کند باید آنرا براندازند و دولت بهتری روی کار آورند.

نظر رابرت گرین اینگرسول و آگ برن ونیم کوف درباره دین:

رابرت گرین اینگرسول در جهاد ضد مذهب خود می‌نویسد: دین به عوض دوستی در میان مردم دشمنی پدید می‌آورد. تنها یک کلمه، همین کلمه مذهب یا دین کافی است که سراسر افق خاطره شما را با یاد جنگها، تعصب و شکنجه‌ها تهاجمات ستمگریها و مرگ تیره و تار کند. مسیحیان به نام دین وخیر و منفعت عامه به هموعان خود نفرت می‌ورزند. یک ملت مسیحی هرگز کوچکترین احترامی برای حقوق ملل غیر مسیحی قائل نیست. و بر این منوال هیچ یک از فرق مسیحی فرقه مسیحی دیگر را محترم نمی‌دارد. مسیحیان مانند یهودیان و مسلمانان و سایر ادیان دیگر در سراسر دنیا مردم را به دو گروه تقسیم می‌کنند. مقدسان و گناه کاران، مومنان و کافران، گوسفندان خدا و بزهای شیطان، مردمی که به نجات و ملکوت خواهند رسید، و مردمی که به دوزخ خواهند شد، بلی دین برای ارزانی داشتن صلح و آزادی به جهان پدید نیامده است برای ایجاد مخاصمت و جنگ به وجود آمده.

و اما نظر «آگ برن. ونیم کوف» تحت عنوان آینده دین

اگر غایت دین را برگزاری شعایر دینی بدانیم باید بگویم که در آینده وصول به این غایت به هیچ رو میسر نخواهد بود و انسان تجربی و استدلالی معاصر به مناسکی صوری که بر اساس اعتقادات جزمی فراهم آمده اند نخواهد گرایید.

ما اگر ایمان به عظمت هستی و وظایف عالی انسانی و ایثار در راه تعالی زندگی اجتماعی را غایت قصوای دین بینگاریم آنگاه می‌توانیم با جرئت اعلام داریم که آینده دین بسی درخشان است دین در این معنی هدفی است گرامی و پایدار و انسانی و باید با همه وسایل ممکن به سوی آن شناخت.

کتاب زمینه جامعه شناسی: آگ برن. ونیم کوف

احمد آریانپور نشر نهم ص 439*

1. ابراهیم فزاری

ابراهیم فزاری عالمی متفنن و شاعر بود. و پیوسته در مجالس قاضی ابوالعباس بن ابی طالب برای بحث و مناظره حاضر می‌شده و چون در اثنای بحث نسبت به مقام الوهیت و انبیای عظام سخنان دور از ادب می‌گفت عاقبت مقتول و مصلوب و جنازه اش سوخته شد. (حیوه الحیوان دمیری).³

2. پل قدیس

بولس حواری = یاشاول نویسنده رساله (آنوسیان) یکی از شخصیت‌های مهم مذهبی مسیحیت به شمار می‌رفت. در آغاز شغل خیمه دوزی داشت به مسیحیت سخت کینه تیزی می‌کرد و از شمار دشمنان محسوب می‌شد. اما ناگهان به آیین مسیح گروید و از مروجان و رسولان بزرگ گشت بواسطه تبلیغات شدید دینی در اورشلیم دو سال زندانی شد آنگاه به روم فرستاده شد. گویند به امر نرون به قتل رسید. نام اصلی بولس، شاول بود، در طرسوس متولد شده بود رساله آنوسیان، رساله غلاطیان، رساله به فیلمون، رساله به کوسیان بدو منسوب است.⁴

دهخدا می‌نویسد پولس - بالس - پاولوس یکی از حواریون است که در سال دوم میلادی در طرسوس متولد شد پدر او از یهودیان بود و اسم اصلی پاولوس (شائول) است. تربیت او در قدس بود و در اول امر به دین ترسائیان خصومت می‌ورزید. بعد در راه دمشق معجزه ای دید و به دین عیسوی گروید و یکی از بزرگان دعوات مذهب مسیح شد. پاولس را یکی از سرداران روم به دین مسیحی دعوت کرد و او پذیرفت و در قبرس و آناتولی و یونان و سایر شهرها علناً به دعوت انجیل پرداخت و در سال 58 میلادی که به وطن خویش قدس شریف برگشت یهودیان با او به مخالفت

³ لغت نامه دهخدا - واژه ابراهیم فزاری ص 305س

⁴ دائرةالمعارف جوانان، عبدالحسین سعیدیان ص 109

برخواستند و حاکم فلسطین او را دو سال در قیصریه محبوس کرد و پس از آن وی را به روم فرستاد و سپس به مشرق بازگشت و بار دیگر در سال 62-64 به روم بازگشت. امپراتور روم او را خواست و از او استنطاق کرد و او جواب های درشت داد و از این رو در سال 66 با پطروس حواری (یعنی سن پیر) به امر نرون مقتول گشت و جسد او را در راه اوسیمه به خاک سپردند و بعدها مسیحیان استخوانهای وی را به کلیسای سن پیر انتقال دادند. ذاکران او را در بیست و نهم حزیران گیرند. چهارده خطبه از او در دست است.⁵

1. اریوس باغوس

تل مریخ و آن تل چنانست که اگر کسی بر فراز آن بایستد و اطراف خود نگاه کند صنایع غریبه از قبیل تمائیل و مذابح و معابد متعدده [آتن را] مشاهده خواهد کرد محل انعقاد مجلس قدیم اثنیه اینجا بود و اعضای آن را اریوباغیان می نامیدند. (اعمال رسولان 19:17 الی 34) و اعضای این مجلس مورد وثوق و اطمینان و در نزد مردم مکرم و در امور سیاسی و ادبی و کیل بودند و محاکمه هر کسی که نسبت به خدایان کفر می گفت به این جا راجع بود و به این لحاظ پولس را برای محاکمه به این مکان آوردند و شکایتی که از او داشتند این بود که به خدایان غریبه و غیر معروف ندا می کند.

از جمله یکی دیگر از اعضای این مجلس دیونسیوس است که یکی از اجزای آن مجمع بود و داموس و غیره و بعضی از ایشان بدین طریقت گرویدند. این مجلس در شب منعقد میشد تا کسی بر افکار حکام اطلاع نیابد و نیز بدان جهت که با اغراض و آراء خارجییه داخل نشود بالاخره رومیان این مجلس را با جور و ستم بر چیده رسوم آن را بر انداختند.

2. اراسم

⁵ دهخدا واژه پل قدیس

دیوید اراسم در رتردام متولد شد و بعد از کسب علوم به تدریس پرداخت پس از چندی بعنوان معلم خصوصی پسر ژاک چهارم شاه اسکاتلند برگزیده و به آن منطقه اعزام شد. اراسم مردی آزادفکر و مخالف با خرافات کلیسایی بود. نخست با مارتین لوتر دوستی و مکاتبه داشت و اما چون لوتر نهضت مذهبی برپاکرد از مکاتبه با وی خودداری نمود. نوشته های اراسم به وسیله کلیسا سوزانده و ممنوع شد. کتاب مدح جنون یکی از آثارش بود و به زبان های اروپایی ترجمه شد.⁶

دهخدا می‌نویسد - اراسم دیوید دانشمند هلندی و ادیب و فیلسوف. او یکی از علمای مشهور سده ی پانزدهم میلادی است. تولد او به سال 1467 در رتردام پس از اكمال تحصیلات خود به سلسله رهبانان پیوست و در بعضی از مدارس به تدریس پرداخت سپس او را به تعلیم پسر ژاک چهارم پادشاه اسکاتلند جدید گماشتند و به علم و درایت مشهور گردید و چون آثار و تألیفات وی منتشر شد بیشتر سلاطین وقت به جلب او به دربارهای خویش کوشیدند و چون در آن زمان اصلاح و تعدیل دین مسیحی لازم به نظر می‌آمد او در این باره با لوتر معروف به مکاتبه پرداخت و آنگاه که لوتر دست به کار دعوت زد وی از مکاتبه با لوتر خودداری کرد و هم بر ضد او مطالبی نوشت و چون در همه تألیفات او حریت فکر و آزادی عقیده مشهور بود بیشتر از مؤلفات او از طرف واتیکان ممنوع و سوخته شد مخصوصاً کتاب موسوم به مدح مجنون که با همه اصناف بشری سروکار دارد و انتقاد می‌کند. طایفه رهبانان خصومتی سخت با او پیدا کردند.

1. باب (1235 یا 1236-1266ه ق)

میرزا علی محمد شیرازی که بعدها خود را باب رئیس فرقه بابی ها نامید در شیراز متولد و در کودکی یتیم و عمویش عهده دار تربیت او شد. در هفده سالگی به شغل پدری بزازی پرداخت. اما دیری نگذشت که به کربلا رفت و نزد کاظم رشتی که ادعاها و عقایدی خاص داشت شاگردی کرد

⁶ دائرة المعارف جوانان ص 32

پس از چند سال به شیراز بازگشت و در وعظ های خود ایراداتی بر روحانیون وارد کرد و پس از مرگ کاظم رشتی جانشین او گردید. میرزا علی محمد از سفر حج به ابراز عقاید و نظریات خاصی پرداخت و خود را آئینه میدانست که خدا در آن نمایان می شود نخست خود را باب امام زمان، بعدها خود را عالم به اسرار غیب می پنداشت، دیری نپایید که سید علی محمد ادعا کرد که خداوند کتاب بیان را بر وی نازل کرد. بعد از ماجراهای بسیار علی محمد باب مریدان بسیار یافت اما سرانجام در تبریز به دار آویخته شد.⁷

متن توبه نامه باب که به ناصرالدین میرزا ولیعهد نوشته است چنین است: فداک روحی الحمد کما هو اهل و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمد الله ثم حمد الله که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرمود که به ظهور عطوفتش عفو از بندگانش و ستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلمم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسوله او و ولایت اهل ولایت او است و لسانم مقرر بر کل مانزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواستم و اگر کلماتی که رضای حق از قلمم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعا باشد استغفرالله ربی و اتوب الیه من ینسب الی امره، و بعضی مناجات و کلمات که از لسانم جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت (ع) را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعایی دیگر مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف عنایات و بسط رأفت و رحمت خود را سرفراز فرمایند و سلام (این توبه نامه در کتابخانه مجلس مضبوط است)

⁷ دائرة المعارف جوانان ص 65

پس از درگذشت محمد شاه قاجار شورشهایی به حمایت از باب پیایی درمازندان و زنجان روی دادو میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم ناصرالدین شاه دستور داد که باب را از قلعه چهریق به تبریز آوردند و به قتل رسانند و در 27 شعبان 1266 او را در آن شهر به دار آویخته و تیر باران کردند. اعتضادالسلطنه در کتاب فتنه باب می نویسد از قضا در این واقعه گلوله ای به ریسمان خورد و باب فرار کرد و به حجره یکی از سربازان رفت و مامورین به آن حجره رفتند و او را گرفتند و هدف گلوله اش قرار دادند. جسدش را در خندق شهر انداختند تا طعمه حیوانات گردد. ازلیها می گویند که جسد در همان امام زاده معصوم دفن است و بهائیان بر آنند که جسد را از آنجا به مسجد ماشاءالله نزدیک چشمه علی بردند و از آنجا به تهران و در خانه های بابیان دفن کردند. پیش ایشان عدد نوزده مقدس است و آنان سال را به نوزده و هر ماه را به نوزده روز تقسیم کرده و بقیه پنج روز آخر سال (در بعضی از سالها پنج و در بیشتر چهار سال وکسری) را بی دلیل اساسی آزاد و مظاهر اله خوانند (یوم الخالص).⁸

طایفه دیگر شیخیه حجة السلامی هستند که از میرزا محمد مامقانی تکفیر کننده سید علی محمد باب و محکوم کننده او به مرگ در شهر تبریز پیروی می کنند و ی حجة السلام لقب داشته و از شاگردان سید کاظم رشتی به شمار می رفت.⁹

2. برونی ایتالیایی:

جیو ردانو برونو در نولا در نزدیکی ناپل چشم به جهان گشود و در چهارده سالگی به دیر دومینیکان وارد و به فراگرفتن علوم اسکولاستیک مشغول شد. اما از خرافات سخت گریزان بود ناچار از رم گریخت. مدت 16 سال به کشورهای انگلستان و سوئیس و آلمان سفر کرد و به انتشار افکار و عقایدش پرداخت اما کلیسا افکار و روش استدلال درست برنو را

⁸ فرهنگ فرق اسلامی ص 87 تا 93

⁹ فرهنگ فرق ص 268

نمی‌پذیرفت و مورد خشم کلیسا قرار گرفت که به دربار فرانسه پناهنده شد و از طرف فرانسه به سفارت انگلستان رفت. در سال 1591 یکی از مامورین تفتیش عقاید وابسته به کلیسا برونو را به ایتالیا دعوت کرد تا به تدریس در ونیز به پردازد. برونو که سخت شیفته وطنش بود به آن سامان شتافت و به محض ورود به زندان افکنده شد. بعد از هفت سال این فیلسوف را به روم فرا خواندند تا گفته‌های خود را تکذیب کند. اما برونو بدین اقدام دست نزد. سرانجام او را در آتش سوختند.¹⁰

در روز نهم فوریه سال 1600 دیوان تفتیش عقاید راهب مرتد ژوردانو برونو را به علت دفاع از دستگاه کوپرنیک و پشتیبانی از فرضیه تعدد عوالم مسکون در آتش سوخت.¹¹

جوروانو برونو دانشمند ریاضیدان متفکر و فیلسوف ایتالیایی به جرم اینکه کائنات را نامحدود می‌دانست و نظریه کپرنیک را تأیید می‌کرد که این کره زمین است که به دور خورشید می‌گردد در دیوان تفتیش عقاید او را به عنوان زندیق محاکمه کردند و در آتش سوختند.

شایان ذکر است که مایکل ولت بر اساس داستان زندگی جوردانو برونو کتابی به نام پایب و مرد مرتد نوشته و به فارسی ترجمه شده است.¹²

3. به آفرید

به آفرید پسر ماه فروزین از مردم زوزن از توابع نیشابور بود که آئینی جدید شبیه دین زرتشتی آورد. گویند هفت سال به چین رفت و از برخی علوم بهره کافی یافت چون به ایران بازگشت به تبلیغ دین خود پرداخت.

¹⁰ دائرة المعارف جوانان ص 88

دائرة المعارف مهرداد مهرین ص 609

¹¹ تاریخ علوم ص 197

¹² سیر حکمت در اروپا ص 132

بزرگان فلسفه هندی ص 107

گفته‌اند که دارای معجزاتی بود اما عمده همت این مرد صرف رهانیدن مردم ایران از چنگال حکومت اعراب بود. به آفرید به امر ابومسلم خراسانی کشته شد.

آورده‌اند در مدتی که به چین رفته و مردم نمی‌دانستند به کجا رفته بود بعد از بازگشت پیراهنی سبز با خود آورد که چون خیلی ظریف و نازک بود و در مشت جا می‌گرفت و گفت که در این مدت به آسمان رفته بودم و از جانب خداوند به من وحی رسیده و آن پیراهن سبز را بر من پوشانیده‌اند و بر اثر این دعاوی عده‌ای بدو گرویدند. به آفرید دین زرتشتی را بر حق می‌دانست اما تغییراتی در آن به عمل آورد از جمله هفت نماز برای نیایش خدا به طرفدارانش توصیه کرد. در کتابی که نوشت مردم را به پرستش خورشید برانگیخت. هنگام عبادت خورشید یک زانوی خود را بر زمین می‌گذارند و بسوی خورشید مشغول عبادت شدند. موی سر خود را بلند کنند، شراب ننوشند. راه‌ها و پل‌ها را از یک هفتم دارایی خود تعمیر کنند.¹³

دهخدا آورده‌است: به آفرید این ماه فروردین ایرانی خراسانی قرن اول و دوم هجری وی در زمان ابومسلم خراسانی آئینی جدید آورد و مبنای آن همان دیانت زرتشت بود که با تعلیمات اسلامی عجین شده بود کتاب مذهبی او به فارسی بود. او دستور داد پیروانش خورشید را پرستش کنند و هنگام نماز به سمتی که خورشید باشد متوجه شوند و ثروتشان از چهارصد درهم نمی‌بایست تجاوز نماید. آنان مکلف بودند که در آبادی راه‌ها و پلها کوشش کنند و همیشه یک هفتم دارایی را در این راه صرف نمایند.

پیروان او را به آفریدیه گویند. موبدان زرتشتی با او مخالفت کردند و شکایت نزد ابومسلم بردند و گفتند وی نه مسلمان است نه زرتشتی و موجب اخلال در آیین است و عبدالله شیعه او را در کوه‌های بادغیس بگرفت و نزد ابومسلم برد و او را کشتند.¹⁴

در ابتدای دولت عباسی پیش از ظهور ابی‌العباس مردی بنام به آفرین مجدی دینی را آورد که نماز پنجگانه به تیاسر (تیاسار=چپ) از قبله و بدون

¹³ دائرة المعارف جوانان ص 114

¹⁴ فرهنگ معین فارسی

سجود کردی و نیز کهانت ورزیدی تا آنکه ابومسلم شیبیب بن دراج و عبدالله بن سعید به او مسلمانی عرضه کردند و او نپذیرفت سپس او را به تهمت کهانت بکشند و تا زمان ابراهیم بن عباس صوفی، جماعتی از پیروان او را به خراسان بردند.

موبدان زرتشتی با او مخالفت کردند و شکایت نزد ابومسلم بردند و گفتند که به آفرید دین ما و شما را تباه کرده عبدالله شعبه او را در کوههای بادغیس گرفت و نزد ابومسلم برد و دستور به کشتن او داد. به آفرید صاحب کتابی نیز بوده است.¹⁵

4. حلاج

حسین ابن منصور حلاج ابو مغیث عبدالله ابن احمد ابن ابی طاهر حسین ابن منصور حلاج از مردم بیضای فارس بود. ظاهراً پدرش پنبه زن بود و فرزند خود را در سفری به خوزستان برد. حسین در آنجا به تعلیم پرداخت و در دوازده سالگی قرآن را حفظ کرد، سپس به بصره و پس به بغداد و مکه رفت. چون حسین ابن منصور در تصوف مقامی رفیع یافت به شهرهای مختلف سفر کرد اما برخی مردم قشری و ظاهر بین به عقایدش که بی پرده میگفت آشنایی یافتند نسبت به او سخت خشمگین شدند و در صدد کشتن او برآمدند اما وی فرار کرد ولی چندی بعد به چنگ مأموران خلیفه گرفتار شد و در حدود نه سال به امر خلیفه عباسی در زندان بود تا اینکه در سال 309 هجری قمری به دار آویخته سپس سوزانده شد.¹⁶

پیروان حسین بن منصور را حلاجیه می‌گویند. فرهنگ فرق اسلامی تعریف دکتر محمد جواد مشکور در ذیل فرقه حلاجیه می‌نویسد: حسین بن منصور حلاج در سال 244ه ق در قریه تور از قرای بیضای فارس در هفت فرسنگی شیراز متولد شد و با پدرش به واسط رفت و در آنجا علوم اسلامی را بیاموخت در 20 سالگی به بصره رفت و مرید

¹⁵ دائرة المعارف بزرگ اسلامی از قول بیرونی

¹⁶ دائرة المعارف جوانان ص 228 و دائرة المعارف بهداد مهرین ص 533

صوفی آن سامان عمرو مکی شد. و در سال 270 به مکه سفر کرد و از آنجا به اهواز رفت و به دعوت پرداخت.

حلاج برای دعوت به مذهب صوفیانه خود که جنبه حلولی داشت به مسافرت می پرداخت وی در آغاز خود را رسول امام غایب و باب آن حضرت معرفی می کرد به همین سبب علمای علم رجال شیعه او را از مدعیان بابیت شمرده اند.

نام او ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج بود که در سال 309 هجری کشته شد.

حلاج پس از دعوی بابیت بر آن شد که ابوسهل اسماعیل نوبختی را که از متکلمان امامیه بود در مسلک یاران خود در آورد و به تبع او هزاران شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او بودند به عقاید حلولی خویش معتقد سازد بویژه آن که جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته اند. ولی ابوسهل که پیروی مجرب بود نمی توانست ببیند که داعی صوفی با مقالاتی تازه خود را معارض حسین بن نوح نوبختی وکیل امام غایب معرفی کند.

در آن زمان فقه امامیه از نظر خلفا به رسمیت شناخته نشده بود و شیعیان در میان مذاهب اهل سنت مذهب ظاهری را که موسس آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی است پذیرفته بودند (موسس مذهب ظاهریه داود بن علی است که در سال 270 هجری در کوفه وفات یافت بنابراین محمد داود پسر اوست و صدور به فتوی به سال 297 یعنی 27 سال پس از درگذشت داود نیز شاهد بر آن است).

روسای امامیه و خاندان نوبختی برای برانداختن حلاج به ناچار به محمد بن داود ظاهری متوسل شده او را به صدور حکم فتوایی که در سال 297 واندکی پیش از مرگ خود در وجوب قتل حلاج وادار نمایند.

در این هنگام ابوالحسن بن فرات وزیر شیعی مذهب مقتدر خلیفه نیز در تکفیر حلاج به آل نوبختی کمک کرد. وزیر ابوالحسن بن فرات وی را تعقیب، و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. حلاج از بغداد گریخت و در شوشتر و اهواز پنهان می زیست. وی در سال 301 به دست عمال خلیفه گرفتار شد و به زندان افتاد و در 24 ذی قعدة سال 309 پس از هفت ماه محاکمه، علمای شرع او را مرتد و خارج از دین اسلام

شمرند و به فرمان مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن عباس به دار آویخته و سپس جسد او را بسوزانیدند و سرش را بر بالای جسر بغداد زدند. حسین بن منصور معتقد بود که خدا و انسان جوهر واحد و جدایی ناپذیری هستند. می‌گفت: «اناالحق»

انامن اهوی ومن اهوی انا ** نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصرتنی ابصرته ** فاذا ابصرته ابصرتنا
یعنی من آنم که دوستش می‌دارم و آن کس که دوستش دارم من است. ما
دو روحیم که در یک بدن حلول کرده‌ایم چون مرا بنگرید او را می‌بینید و
چون بدو نگاه کنید ما را می‌بینید.¹⁷

6. ژاندارک

در سال 1412 در خانواده‌ای کشاورز در فرانسه متولد شد. دختری دین دار و پرهیزگار بود. به واسطه شجاعت در جنگهایی که بر ضد انگلیسیها کرد رشادتها به خرج داد و موجب پیروزی فرانسویان (شارل هفتم) شد و به دوشیزه ارلئان معروف گردیده در جنگهای بعدی به اسارت انگلیسیها افتاد او پس از محاکمه به اتهام الحاد و جادوگری و فساد عقیده محکوم به مرگ گردید و در آتش سوزانند.¹⁸

او ادعا نموده بود که صدای میکائیل فرشته مقرب الهی را شنیده که از او خواسته است که رهبری فرانسویان را در مبارزه با سپاه دشمن یعنی انگلیسیها به عهده گیرد همین ادعا سبب آن شد که انگلیسیها او را جادوگر خوانده و سوگند خوردند که به هر شکل ممکن او را دستگیر و مجازات نمایند. آنان نهایتاً با استفاده از رشوه توانستند ژاندارک را گرفته و به محاکمه بکشانند ژاندارک پس از دستگیری در دادگاه تفتیش عقاید متهم به جادوگری گردید و در مقابل چشم مردم او را آتش زدند.

¹⁷ فرهنگ فرق اسلامی ص 162

کتاب بزرگان فلسفه هنری توماس ص 177

¹⁸ دائرة المعارف جوانان ص 300

دهخدا آورده‌است ژندارک با این عده قلیل انگلیسیها را مجبور به ترک محاصره اورلئان کرد و در جایی به نام پاتی برایشان ظفر یافت و در رنس تشریفات تاج گذاری شارل هفتم را به جای آورد سپس قصد تسخیر پاریس کرد ولی بعد از مجروح شدن در نبردی که به دروازه سنت اونوره روی داد به امر پادشاه از این قصد بازایستاد. ظاهراً وی به علت خیانت بعضی از حواشی و اطرافیان خود در ظاهر کمپین به دست بورگینیون ها افتاد و سپس کنت لوکزامبورگ او را به انگلستان فروخت و آنان وی را در محکمه کلیسایی که به ریاست اسقف پیر کوشن تشکیل شد محاکمه گردید. ژندارک با کمال سادگی و شجاعت و جسارت از خود دفاع کرد. سرانجام محکمه او را تکفیر و به الحاد و ارتداد و فساد عقیده متهم و به زنده سوختن محکوم کرد او را در میدان ویومارشه واقع در روان زنده سوختند.¹⁹

7. سقراط

سقراط از فلاسفه بزرگ یونان و استاد افلاطون بود. مادرش قابله بود طریقه سقراطی سؤال و جواب او معروف است. این دانشمند به تعلیم جوانان آتن پرداخت ولی مغرضان او را به چنگال دادگاه سپردند و او را متهم به اهانت به خدایان خود ساختند و دادگاه جابر آن زمان آن مرد روشن ضمیر را به مرگ محکوم کرد.²⁰

سقراط در جوانی مانند دیگران به مدرسه رفت و تعلیمات موسیقی، ورزش را فراگرفت بعد در هندسه و هیئت کار کرد و در مجالس سخنرانی حاضر می‌شد تا به روش و اصول فلسفه متفکرین یونان آشنا شود. مقصود سقراط آموختن بود. برای او فرق نمی‌کرد دانش را از طریق معلم یاد بگیرد یا از کسی دیگر. بهترین طریق برای یادگیری در نظر او سؤال کردن از دیگران و نتیجه گرفتن از سؤالات بود.

¹⁹ دهخدا واژه ژندارک

²⁰ دائرة المعارف جوانان ص 314

اساس فلسفه سقراط روی دو اصل قرار دارد اول اینکه دانش را چیزی جز تذکر نیست دوم اینکه سرچشمه تباه کاری ها از نادانی است به عبارت دیگر هر کسی دانا شد دیگر به اعمال زشت دست نمی‌زند زیرا هیچ کس از روی علم و عمد به دنبال شر نیست. در نظر سقراط زندگی برای انسان بار دوش نمی‌باشد و تکالیف اخلاقی یوغ سنگینی نیست که یک قدرت خارجی بر گردن ما گذاشته باشد زیرا این تکالیف ناشی از توانایی اراده خود بشر است که در فکر و روح خویش است و می‌خواهد دانایی بیشتری را که برای روح خود احتیاج دارد، بدست آورد. تو خوب آفریده شده ای و اگر بخواهی و اراده کنی به انجام کارهای خوب قادر خواهی بود. تو به قدرت و نیروی خود تکیه داری و هیچ خدا یا بشری در آن چه تو میکنی تأثیری ندارد ولی این قدرت تو در صورتی می‌تواند باعث غلبه به موفقیت تو باشد که از آن استفاده کنی. حرف سقراط تکیه بر اراده ی شخص است. نیکی در نظر سقراط امری کلی و انتزاعی نیست بلکه چیزی است شخصی و عملی یعنی باید در امری که عملاً خوب بوده تا برای ما لقب «خوب» برانده شود.

زیبایی و نیکی با سودمندی برابرند. دانش خوب ترین و زیباترین چیزهاست علم برترین فضیلت است و جهل ما در هر گونه، رذیلت است بدون علم صحیح عمل صحیح امکان ناپذیر است و با داشتن علم صحیح عمل صحیح خود بخود بوجود می‌آید. سقراط نادانی را مایه تمام بدبختی ها می‌دانست و برای دموکراسی ارزش قائل نبود زیرا می‌گفت مردم چون اکثراً نادان هستند لیاقت آن را ندارند که بر خود حکومت کنند حکومت خود فنی است مانند نجاری یا معماری و نقاشی که باید عده‌ای که استعداد کافی برای این فن دارند آن را فرا گیرند و زمام امور حکمرانی امورکشور داری را در دست بگیرند. سقراط به الیگارش می‌اعتقد بود و پروایی نداشت عقیده خود را بی پروا اظهار بدارد. همین بی پروایی سقراط در اظهار عقیده خود و بی اعتنایی او در تحقیر دیگران سبب شد وی در آیین دشمن یابی سرآمد تمام آنتیان گردد. سقراط مکرر سؤالات خود را درباره فضیلت حقیقت و غیره در نزد این و آن مطرح می‌کرد تا دریابد چه کسی داناست و چه کسی دانا ناست و برای اینکه خود را مورد بازپرسی قرار ندهند پیشاپیش خود را نادان و جوینده دانش معرفی می‌کرد.

سقراط در تعالیمش دو معرف اساسی در نظر داشت معرف اول خویش شناسی بود وی می‌دانست فقط مردمی می‌توانند بر غرایز و شهوات خود چیره شوند که خود را شناخته باشند. هدف دوم ارائه راه صحیح کشف حقیقت بود. برای نیل به این منظور سقراط راه مخصوصی که مرسوم به طریقه موریستیک متد بود، نشان داد سقراط با پرسش های دائمی درباره مسائل روزانه می‌کوشید شاگردان خود را به تحصیل معرفت مثبت موفق گرداند، سقراط این روش maieutic یعنی شیوه «مامائی» خواند. سقراط به تهمت گمراه کردن جوانان در سن 70 سالگی محاکمه و محکوم به مرگ گردید و مرگ او حماسه تاریخ فلسفه یونان باستان بشمار می‌رود.²¹

آخرین دیدار

یک روز صبح که سقراط قدم در بازار شهر گذاشت اعلان زیر علیه او به دیوار چسبانده شده بود:

سقراط متهم به خیانت است: نخست به خاطر آن که وی خدایان شهر را نمی‌پرستد و خود خدایان تازه ای آورده است؛ دوم بخاطر اینکه باور جوانان را فاسد می‌سازد. مجازات این دوگناه مرگ است. سقراط بهتر می‌دید اکنون که در اوج و کمال قدرت است بمیرد تا آنکه در خفت دوران پیری جان بسپارد. زمانی نیرومندترین و پر طاقت ترین مرد آتن به شمار می‌رفت، زیرا تنها او توانسته بود که پای برهنه در زمستان کشنده بر روی زمین یخ زده راه برود. حتی اکنون در هفتاد سالگی طاقت یک مرد میان سال و دلیری یک جوان را داشت. بعد از آنکه وی را به مرگ محکوم کردند، گفت گریختن از مرگ دشوار نیست، بلکه گریختن از جرم دشوار است، زیرا جرم و گناه تیز پرواز تر از مرگ اند، و آسان تر از مرگ به ما می‌رسند، بر من مرگ غلبه می‌کند، و بردشمنانم پستی و رذالت. من به مجازات خویش گردن می‌نهم و آنان به مجازات خود.

در آخرین روز زندگی جمعی از شاگردانش در زندان او را ملاقات کردند. افلاطون شرح این ملاقات را در رساله فدون، که در زمره یکی از بزرگترین

²¹دایره المعارف مهرداد مهرین صفحه 315

حماسه های جهان قرار دارد آورده است. شاگردان برگرد استاد محبوب خود حلقه زده اند. سقراط یکی از آنها را به کنار خویش می خواند. و در حالی که موهای او را نوازش می کند. اندیشه های خود را درباره زندگی و مرگ و جاودانی روح بیان می کند. سقراط معتقد است که مرگ یا خوابی ابدی است، یا فراموشی و نسیان لذت بخشی است که در آن آزار و بی عدالتی ورنج و اندوه و حسرت وجود ندارد. یا مرگ دروازه ای است که آدمی از آن از جهان خاکی به عالم ملکوت قدم می گذارد. معبری است که به قصر باشکوه خدایان می پیوندد. دوستان من در آنجا کسی را بخاطر عقیدش نمی کشند... پس شاد و مسرور باشید، و از درگذشت من اندوه به خود راه مدهید.. چون مرا به خاک می سپارید به خاطر داشته باشید که این جسم من است که دفن می کنید نه روح و جان مرا..

و در آن حال که استاد و شاگردان سرگرم گفت و گو هستند، غروب نزدیک می شود. زندان بان با جام شوکران پیش می آید و می گوید «ای سقراط خواهش می کنم که بر من خشم مگیر، زیرا چنانکه می دانی مراد این کارگناهی نیست. دیگران گناهکارند که تو را به مرگ محکوم کرده اند» آن گاه جام شوکران را به دست سقراط می دهد، و به بیرون می شتابد در حالی که سیل اشک از دیدگانش جاری است. شاگردان نیز بیش از این نتوانستند طاقت بیاورند، علی رغم میل خود اشک از دیدگانشان روان شد. تنها سقراط هم چنان آرامش خود را حفظ کرده بود: معنی این کار چیست؟ من زنان را بیرون کردم تا از به وجود آمدن چنین صحنه ای جلوگیری کرده باشم. آرام باشید و بگذارید من در آرامش جان بسپارم.

وقتی شاگردان این سخنان را شنیدند از شرمساری سرخ شدند. اشک هایشان را پاک کردند. و سقراط که جام شوکران را نوشیده بود به روی تخت دراز کشیده، زیرا زندانبان به وی گفته بود که چنان کند. اندک اندک اثر زهر از پاها به قلبش رسید. یک لحظه تشنجی او را گرفت، و چشم هایش را به سقف دوخت. این بود پایان زندگی. (بزرگان فلسفه ص 241)

8. سهروردی

شیخ شهاب الدین سهروردی از فلاسفه بزرگ ایران بود که در سهرورد زنجان به دنیا آمد و در مشرب اشراق صاحب نظریات بدیع بود. وی در

اصول فلسفه تألیفاتی داشت که کتاب حکمت الاشراق او معروف است سهروردی مدتی در جوانی از مجلس فخرالدین رازی استفاده کرد سرانجام در سال 587هـ-ق به فتوای علمای حلب در حلب به قتل رسید.²¹ شهید مقتول ابو الفتوح یحیی بن حبش معروف به شهاب الدین سهروردی بانکه عمرش کوتاه بود آثار و مصنفات بسیار از خود باقی گذاشت. از آن جمله است: حکمة الاشراق، تلویحات، المشارغ والمطارحات، هیاکل النور، و کلمة التصوف که شامل تعالیم وی در حکمت اشراق است. تصنیف عمده و اساسی سهروردی که در آن مشرب فلسفی خاص خود را مدون ساخته همانا کتاب حکمة الاشراق است. سهروردی مشرب خاص خود را صریحاً این طور بیان می‌کند: «من خواستم مشرب و مذهب حکمای باستان ایران را در باب نور و ظلمت در آثارم حیات جدید عطا کنم و بار دیگر زنده سازم»

این بطوطه می‌نویسد در میان پیشوایان مذهب چهارگانه اهل سنت تقریباً یکصد و چهل سال پیش از این ابن تیمیه واقعه ای مشابه فاجعه دردناک تر را سبب گردید دوتن از فقهای حلب عوام را بر یک حکیم جوان ایرانی شیخ شهاب الدین سهروردی که از مفاخر تاریخ اسلام است شورانیدند و از فقهای دیگر هم فتوا بر کفر وی گرفتند فرماندار شهر گزارش واقعه را به سلطان عصر صلاح الدین ایوبی قهرمان جنگهای صلیبی که در مصر بود فرستاد و با تأیید وی حکیم 36 ساله را چندی پیش در بازداشتگاه بود به سال 587 اعدام کردند.²²

سهروردی در نشر و نظم دقت و ظرافتها است. مذهب وی شافعی بود و او را به لقب المؤید بالملکوت می‌خواندند به انحلال عقیده و تعطیل متهم بود و به مذهب حکمای متقدمین می‌رفت و به این سمت اشتهار یافت و چون به حلب رسید به سبب همین عقیده و ظاهر شدن بدی مذهب وی به فقها، فقها به قتل وی فتوا دادند و شیخ زین الدین و مجدالدین پسران حمید از دیگران علما بر قتل وی تعصبی سخت نمودند و شیخ سیف الدین آمدی گوید من سهروردی را در حلب دیدم که گفت من جمله روی زمین بگیرم

²¹ دائرة المعارف جوانان ص 322

گامهایم را مینگرم که خون مرا میریزند خونم تباه می‌شود به خاطر این پشیمانی

گفتم از کجا گویی گفت در خواب دیدم که آب دریا در کشیدم، گفتم شاید تعبیر آن اشتها تو در علم باشد یا چیزی مانند آن لکن او از گمان خویش باز نگشت. گوید که آنگاه که به قتل خویش یقین کرد بیشتر بدین شعر تمثیل می جست «اری قدمی اراق دمی * وهان دمی فها ندمی» * قتل وی به روزگار دولت ملک الظاهر صاحب حلب پسر سلطان صلاح الدین بود او به امر پدر، سهروردی را در پنجم رجب سال 587هـ-ق در قلعه حلب در سن 38 سالگی به خبه بکشت. جسد او چندین روز به دار آویخته بود. ابن خلکان گوید: من سالها به اشتغال علم در حلب بسر بردم مردم این شهر درباره این مرد مختلف العقیده یافتیم هر کسی بر طبق هوای نفس خویش چیزی می گفت پاره ای او را اهل زندقه الحاد و برخی او را از صلحا و اهل کرامات معرفی می کردند لکن بیشتر مردم او را ملحد و بی عقیده می شمردند.

از آن زمان که فقها بر وی حسد بردند او را به کفر و الحاد زندیق متهم ساخته و به ملک الناصر نامه ها نوشتند و او را از فاسد شدن عقیده پسر یعنی ملک الظاهر در مصاحبت شهاب سهروردی بیم دادند و گفتند که او عقاید مردم را به فساد خواهد گشاند. صلاح الدین به ملک ظاهر نوشت تا سهروردی را به قتل رسانند و تشدید و تأکیدی بلیغ کرد و فقهای حلب به قتل او فتوی نوشتند.²²

درخاتمه دهخدا در شرح زندگی سهروردی از قول شهرزوری می نویسد: او بر سبیل تفنن به فارسی و عربی شعر میگفت و این رباعی در تذکره ها از او مشهور است

هان ناسررشته خرد گم نکنی
خود را برای نیک و بد گم نکنی
رهرو توئی و راه توئی منزل تو
هش دار که راه خود به خود گم نکنی

و مستشرق معروف فرانسوی معاصر «هانری کربن» (Henry corbin) متن مجموعه فی الحکمة الالهیه او را با مقدمه مبسوط و فاضلانه به فرانسه در اسلامبول به طبع رسانده و نیز تحقیقاتی در ترجمه احوال و آثار او در دو رساله سهروردی حلب و روابط اشراق و فلسفه ایران باستان دارد و این

رساله مباحثی است راجع به منابع افکار سهروردی و حکمت اشراق و ارتباط آن با فلسفه ایران باستان و ادامه آن فلسفه تا عصر حاضر ...

آیت الله شهید مطهری در کتاب آشنایی با علوم اسلامی در باره شخصیت والای سهروردی می نویسد: سهروردی نه تنها در مناظره با فقها و متکلمان بی پروا بود و دشمنی بر می انگیزت در اظهار اسرار حکمت، بر خلاف توصیه بوعلی در آخر اشارات شاید به علت جوانی بی پروایی می کرد و همین باعث دشمنی و توطئه چینی علیه وی شد.

هشت مرداد هر سال برابر با 29 ژوئیه به تائید مرکز تقویم موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران روز بزرگداشت سهروردی نام گذاری شده است

9. شهید اول

ابو عبدالله محمد بن جمال الدین از مردم دمشق بود. در مذهب شیعه مقام شامخی داشت. وی را افقه فقها دانسته اند این فقیه یکسال در زندان بود و سپس با شمشیر کشته شد و آنگاه به دار آویخته و سنگسار و سوزانده شد از آثارش نهایتاً المراد دروس شرعیه در فقیه امامیه جامع، رساله تکلیف، کتاب لمعه می باشد.

قاضی عبادین جماعه شافعی دمشقی به همراه قاضی برهان ملک به سال 783 به قتل شهید اول فتوی دادند.²³

تقریباً 40 سال بعد از ماجرای ابن تیمیه یک فقیه مالکی برهان دین نام با یک فقیه شافعی بنام ابن جماعه همدانستان شدند و به کفر یک فقیه نام دار شیعه فتوی نوشتند.²⁴

شیخ ابو عبدالله محمد بن مکی معروف به شهید اول که کتاب او در قواعد فقه و کتاب مختصر دیگرش در فقه به نام لمعه از بهترین و جمع و جورترین تألیفات در آن زمینه هاست به فتوی آن دو فقیه بازداشت شد این بار

²⁴ دائرة المعارف جوانان ص 337

²⁴ دائرة المعارف مهرداد مهرین ص 460

نیز گزارش ماجرا به سلطان مصر فرستاده شد و شهید را پس از یک سال ماندن در زندان حاضر به توبه نشده بود به دار آویختند. عوام آن شهر هم جنازه آن بزرگوار را سنگ باران کردند.²⁵ (سال 786)
 فتوی شافعی درباره مرتد آن است که نخست از او بخواهند که توبه کند و برگردد. اگر توبه نکرد قتل او واجب می‌شود.²⁶
 شهید کتاب معروف اللمعه الدمشقیه را به نام خواجه علی موید آخرین امیر سریداران نوشت این کتاب و شرح آن از بهترین متون درسی در فقه امامیه بشمار می‌رود.

10 شهید ثانی

شیخ اجل زین الدین علی بن احمد عاملی مشهور به شهید ثانی از فقیهان بزرگ شیعه بود که در مدرسه نوریه در بعلبک فقه مذاهب پنجگانه را تدریس می‌کرد تا به امر سلطان عثمانی کشته شد. از آثارش که بیش از 20 جلد دانسته‌اند. شرح لمعه در دو جلد. سالک، کتاب رجال و نسب را ذکر کرد.²⁷ در سال 953 تا 958 در بعلبک اقامت جست و در مدرسه نوریه فقه مذاهب خمس را تدریس می‌کرد. در سفر به مکه معظمه به امر سلطان عثمانی بازداشت شد و بعد از چهل روز شهید شد.²⁸

11. عبدالله مقفع:

ابن مقفع پارسی بزرگترین ادیب عصر خلافت و بنیانگذار نثر ادبی عرب به صورت فجیع زنده زنده در آتش سوزانیده شد.
 ابی سفیان بن معاویه مهلبی او را کشت خلیل ابن احمد درباره اش گفته که مانندش را ندیده ام مقتول به 142 روز به پسر دادویه از نویسندگان و مترجمان دانشمند ایرانی بود که در فارس متولد گردید، نخست آیین زرتشتی داشت اما دیری نگذشت که به

²⁵ ابن بطوطه ص 209

²⁶ (ر ک فضل الله روزبهان خنجی. سلوک الملوک ص 428)

²⁷ دائرة المعارف جوانان ص 337

²⁸ دائرة المعارف مهرداد مهرین ص 461

دین اسلام گروید و در بصره مقیم گشت و عبدالله نامیده شد. پدرش دادویه از طرف حجاج بن یوسف مأمور وصول مالیات بود که به امر حجاج او را شکنجه دادند و دستش معیوب شد از این جهت به مقفع معروف گردید. عبدالله ابن مقفع آثار با ارزشی از قبیل الادب الکبیر، الادب الصغیر را تألیف و خدای نامه و کتاب مزدک، و آئین نامه را به عربی ترجمه کرد. در بصره چون او را متهم به عقاید مانوی کردند به امر حاکم بصره که در آن زمان منصور دوانقی بود به وضع وحشتناکی کشته شد.²⁹

دهخدا می‌گوید عبدالله مقفع کاتب یحیی بن علی بود- منصور نامه‌ای به سفیان والی بصره نوشت و دستور به کشتن ابن المقفع داد سپس روزی که ابن المقفع به دیدار سفیان رفته بود او را نگهداشت و دیگران مراجعت نمودند. سفیان او را تنها پذیرفت و با وی به حجره ی دیگر شد و در آنجا ابن مقفع را بکشت. ابن المدائنی گوید چون ابن مقفع به حجره ی سفیان در آمد سفیان او را گفت آنچه مادر مرا بر آن می‌شمردی بیاد داری؟ ابن مقفع بهر اسید و به جان خویش زهار طلبید و او گفت مادر من چنان که تو گفتی مغنلمه باد اگر ترا نکشم به کشتنی نو و بی مانند، سپس فرمان داد تا تنوری را برتافتند و اندام او را یک یک باز میکرد و در پیش او به تنور می افکند و گفت بر مثله تو مرا مؤاخذتی نرود چه تو ز ندیقی بودی و دین مردمان تباہ می‌کردی.

درد زمانه

: عبدالله ابن مقفع مترجم کتاب کلیله و دمنه می‌نویسد کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده احوال پسندیده مدروس گشته و راه راست بسته طریق ضلالت گشاده عمل ناپیدا و جور ظاهر و علم متروک و جهل مطلوب دوستی ها ضعیف و عداوت ها قوی و نیک مردمان رنجور و شروران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ موثر و مثمر راستی مهجور و حق مردود و باطل مظفر.

²⁹ دائرة المعارف جوانان ص 356

12. گالیله

گالیله گالیله از منجمان بزرگ بود که با کشفیات و اختر شناسی خود شهرتی عظیم بدست آورد. مثلاً تلسکوپ را اختراع کرد. از نوسان چراغی که در سقف کلیسا پیزا آویخته شده بود به فکر فرو رفت و به حرکت زمین پی برد اما در ابراز نظریات خود محافظه کار بود ولی سرانجام به محاکمه کشیده شد.³⁰

گالیله عالم ریاضی و فیزیک دان در تاریخ 18 فوریه 1564 میلادی در پیزا تولد یافت و در فلورانس بتحصیل پرداخت و طب و ریاضیات را فرا گرفت سپس منجم مشهوری گردید. گالیله کاشف قوانین حرکات پاندولها سقوط اجسام و دوربین نجومی است. او کره ماه را با تلسکوپ هایی که شخصا ساخته بود رصد کرد و قوانین کپلر را تکمیل نمود. به علت ابراز نمودن اظهاراتی درباره کرویت زمین از طرف پاپ محکوم و زندانی شد و ناگزیر عقاید خود را تکذیب نمود.

نخستین بار گالیله تلسکوپ را روی ماه چرخاند و برخی جبال و قله آتش فشانی آنرا مشاهده کرد.

کوپرنیک گفته بود ونوس در گردش خود بدور خورشید مثل ماه مرحله را طی می کند. گالیله موفق شد آنرا به شکل هلال ببیند.

مردم تا آن زمان بر این باور بودند که زمین مرکز جهان هستی است و خورشید هم بخاطر نوع بشر ساخته شده است.²⁹

در هفتادمین سال زندگی در مقابل شما به زانو در آمده ام و در حالی که کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دستهای خود لمس می کنم توبه می کنم و ادعای خالی از حقیقت حرکت زمین را انکار می کنم و آنرا منفور و مطرود می نمایم.

گالیله بعد از محاکمه در منزل دوستش پیکولومینی اسقف شهر سین محبوس شد ولی بعد از مدتی به او اجازه داده شد تا در خانه بیلاقی خود واقع در آرستری اقامت کند.

13. مانی

³⁰ دایرة المعارف جوانان ص 407

مانی پسر فاتیک در سال 216 در بین النهرین به دنیا آمد نخست دین را پذیرفت اما چندی بعد به مکاشفاتی نائل آمد تا اینکه خود را پیامبر نامید. در اصول عقاید خود نور و ظلمت را منشأ خیر و شر میدانست. آثاری پدید آورد که از جمله: کتاب الاحیاء در شرح نفس است، که روشنایی سبب رهایی و تاریکی موجب می‌شود مردم در فساد میافتند می‌باشد. او کتاب دیگری به نام شاپورگان داشت. همچنین کتابی بنام هدایت و تدبیر و کتابی بنام سرالاسرار و دوازده انجیل داشت که هر انجیلی به یکی از حروف تهجی نام گذاری شده بود.

مانی شاپور پادشاه ساسانی را بدین خود معتقد ساخت اما موبدان شاه را از مانی برگرداندند و مانی به هندوستان گریخت پس از شاپور یزدگرد مانی را به دست موبدان سپرد، آنان ویرا به شدیدترین وضعی شکنجه دادند و سرانجام کشتند.

قتل مانی در سال 315 میلادی اتفاق افتاد.³¹

تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان آورده‌است که مانی ابتدا پیرو یکی از فرق مسیحی ماندائی یا نازارنیان بود، این فرقه حضرت یحیی را پیغمبر حقیقی می‌دانست.

مانی پس از مطالعه آئین زرتشت و سیاحت به هند با عقاید بودائی آشنا شد، سپس به ایران باز گشت و به تبلیغ دین جدید پرداخت و آنرا با دین زرتشتی و بودائی و مسیحی مطابقت داد، ولی تحت تعقیب روحانیان زرتشتی قرار گرفت و محکوم به کفر گردید و زندانی شد و پس دو سال در سال 276 میلادی در شصت سالگی زنده زنده پوستش را کنده و در پوست او گاه کردند و به صلیب کشیده و در دو طرف گند شاپور نهادند. مانی کتابهای متعددی نوشت که از جمله: (کتاب آسمانی - گنج زندگی - کتاب فصل‌ها - درباره ایمان - اسرار - غولها) کتابهای مانی همه با نقاشی زینت شده و ایرانیان او را تحت نام (مانی نقاش) می‌شناسند.

14. میبیدی

³¹ دائرة المعارف جوانان ص 436

قاضی میر حسین معین الدین حسینی ترمذی میبیدی معروف به قاضی میبیدی و متخلص به منطقی از شاگردان برجسته دوانی در قرن نهم هجری بوده. در جوانی در شیراز به تحصیل پرداخت پس از آن به میبید مولد خویش بازگشت و متصدی اوقاف و قاضی میبید شد.

میبیدی از فلاسفه بزرگ و شاعران و نویسندگان نام آور ایران بود. برخی از آثارش بدین قرار است. شرح گلشن راز - جام گیتی نما - شرح کافیه - شرح حکمت العین - حاشیه بر طلوع - شرح دیوان حضرت علی (ع) - این قاضی حکیم و شاعر و نویسنده به امر شاه اسماعیل صفوی بواسطه اختلاف مذهبی در سال 909 هجری کشته گردید.³²

15. شفیق بلخی

متوفی 174. نام او ابوعلی بن ابراهیم است. او از اهل بلخ و از عرفای بزرگ و مشایخ اولیا شمرده می‌شد. عرفای بعد از زمان او، از او به بزرگی یاد کرده‌اند. داستان ملاقات او با امام هفتم موسی بن جعفر (ع) در حلایة الاولیاء ابونعیم ذکر شده است. به هر صورت دارای مقامات عالیه عرفانی و کشف و شهود بوده تربیت او از ابراهیم بن ادهم بلخی است. صاحب ریاض العارفين او را از سلسله شطاریه و سلسله او را به امام محمدباقر علیه السلام منتسب می‌داند و ممکن است از حضور دو امام نیز استفاده کرده باشد. او را به تهمت رفض در ماوراءالنهر شهید کردند این رباعی از اوست:

صوفی که به فرقه دوزیش بازاری است
 گر بخیه به فقر میزند خوش کاری است
 و خواهش طبع دست او جنباند
 هر بخیه و رشته اش بت و زناری است³³

16. عین القضاة همدانی

³² دائر المعارف جوانان ص 458

³³ دایره المعارف مهرداد مهرین ص 531

عین القضاة محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن میانجی همدانی معروف به عین القضاة متوفی 533 از فضلالی اهل عرفان و از عرفای محقق بشمار میرود. شیخ احمد غزالی او را تربیت کرده. رساله سوانح العشاق را برای او نوشته‌است و عین القضاة نیز لویح را به روش او نوشته. به هر صورت کرامات او مشهور و محسود علمای معاصر خود میشود و او را به تهمت زندقه متهم ساخته و در همدان مصلوب نمودند. از تألیفات و آثار او زیادة الحقایق – تمهیدات که اخیراً جزء مطبوعه دانشگاه به چاپ رسیده و او را شرحی است عربی بر کلمات قصار باباطاهر عریان همدانی³² نزهة العشاق ونهضة المشتاق که از مجموعه اشعار او می‌باشد و از رباعیات او است:

آتش زخم و بسوزم این مذهب و کیش
 عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
 مقصود توئی مرا نه جان است و نه مال
 تاکی دارم عشق نهان در دل ریش
 دهخدا آورده‌است که قوام الدین بر قتل اکابر و اعظم بغایت دلیر بود و با اندک ذلتی و جزئی خطیبتی در کشتن مردم سعی و اهتمام می‌نمود. چنانکه روزی در سر دیوان میان او و عزالدین اصفهانی که در ممالک سلطان منصب استیفاء تعلق بدو میداشت گفت و گویی جزئی پدید آمد قوام الدین در حال بحبس و قید عزالدین فرمان داد و آن بیچاره را محبوس نمود. او بر سبیل اعتذار این رباعی را در سلک نظم کشید و پیش وزیر فرستاد.

گر تو ز گناه من خبر داشتی
 چون گرگ عزیز مصر پنداشتی
 من گرگ عزیز مصرم ای صدر بکن
 با گرگ عزیز مصر آشتی
 قوام در جواب نوشت که :

گه زانکه تو تخم کینه ام کاشتی
 در جنگ نصیب صلح نگذاشتی
 اکنون که زمانه پایدار است مرا
 بی بهره به مانده ای ز گرگ آشتی

عزالدین اصفهانی هم در آن حبس از جهان فانی رفت. و همچنین وزیر قوام الدین عین القضاة همدانی را که اعلم علمای عهد خویش بود بسبب اندک سختی که در باب فساد مذهب، جمعی از حساد بوی نسبت داده بودند دستور داد عین القضاة را بر سر در همان مدرسه ای که تدریس می‌کرد حلق آویز نمایند. بالاخره خون‌های به ناحق ریخته نصیب قوام هم شد دست روزگار، قوام را گرفت و سلطان سنجر او را معزول کرد و سلطان طغر بن محمد بن ملک شاه وی را به زمان سلطنت خود به قتل رسانید.

به خون خلائق میالای دست
که بالای دست تو هم دست هست. (جوامع التاریخ)

17. فضل‌الله استرآبادی

فضل‌الله استرآبادی که در سال 740 در استرآباد تولد یافت نخست مردی صوفی بود و آن قدر در تقوا و پرهیزگاری شهرت یافت که او را حلال خور لقب دادند. وی خود را از سادات علوی می‌دانست و در 18 سالگی 758 به حج رفت و در بازگشت مدتی در خوارزم ماند و سرانجام به اصفهان آمد و در آن شهر به صنعت کلاه مالی مشغول شده و در 40 سالگی به تبریز که مسقط الرأس پدرانش بود رفت. و به قول خود به مبانی غیبی کتب اسمانی و تقاسیر آن‌ها ملهم شد و به مرتبه نبوت و امامت رسید و سپس از تبریز به اصفهان بازگشت و در سال 788 دعوت خود را آشکار کرد و کتاب اساسی یا اسمانی خود را که جاویدان نامه ی کبیر باشد در سال 796 در زندان شروان تألیف کرد. آنگاه به دعوت امیران و پادشاهان خود پرداخت.

علمای بلاد تیمور را ترغیب به قتل فضل‌الله نمودند. فضل‌الله پس از آشکارکردن دعوت خویش هفت نفر از داعیان خود را برگزید تا درجهان اسلام به دعوت بپردازند و مردم را به آیین جدید فرا بخوانند. توسعه و انتشار آیین جدید در سرزمین‌های اسلامی موجب انفعال بسیاری از علما و متصوفان در مقابل فضل‌الله گردید.

با گسترش دعوت و افکار الحاد امیز فضل‌الله علمای دین در سمرقند و گیلان حکم به قتل او دادند و تیمور را به کشتن او ترغیب نمودند، تیمور نیز فرمان دستگیری فضل‌الله را صادر کرد در بعضی از منابع آمده است که

میرانشاه فرزند تیمور با فضل‌الله الفتی داشت از این رو فضل‌الله به او پناه برد ولی میرانشاه او را دستگیر و در قلعه النجق محبوس ساخت و در سال 796 ه. ق میرانشاه با دست خود فضل‌الله را گردن زد و جسد وی را در کوچه و بازار تبریز کشیدند. سپس در سال 804 هنگامی که تیمور به نجوان رسید جسد فضل‌الله را از قبر بیرون کشید و آتش زد تا از حلقه حروفیان در این منطقه جلوگیری نماید. با مرگ فضل‌الله حروفیان از تکاپو نیفتادند و همچنان به ترویج آیین خود پرداختند، میرانشاه به دلیل کشتن فضل‌الله در نظر حروفیان به صورت ابلیس درآمد و در منابع ایشان از وی به نامهای «مارانشاه، دجال، مارشه، دیوزاد، ولعین یاد شده است.

فضل‌الله نه خلیفه برای خود قرار داد که چهار تن از ایشان محرم اسرار او بودند در زمانی که میرانشاه بن تیمور در آذربایجان حکومت داشت چون سخنان کفر آمیز فرقه حروفیه واقف شد فضل‌الله را از شروان به تبریز احضار کرده و به فتوای فقهای مصر به قتل رساند و جسد او را در کوچه و بازار تبریز کشیدند.

اصول و عقاید حروفیه در کتابی به نام محرم نامه تألیف 828 ه. و سایر رسالات آن فرقه بیان شده است.³⁴

ابن حجر عسقلانی متوفی بسال 852 ه. ق / 1428 م در در الانباء می‌نویسد فضل‌الله پسر ابو محمد تبریزی یکی از مبتدعین است که طریقه ریاضت نفسانی پیش گرفت و در اثر تعالیم ضلال وی فرقه‌ای ایجاد شد که به حروفیه مشهور است او معتقد است که حروف الفبا مسموخت انسانی می‌باشد و از اینگونه خرافات و اوهام بسیار بهم بافته است. وی امیر تیمور لنگ را دعوت به دین و عقیدت خود نمود لیکن امیر تیمور نپذیرفته امر به قتل او داد. پسرش میرانشاه که فضل‌الله به نزد وی پناه برده بود از این امر آگاه شد و بدست خود سر او را قطع کرد چون تیمور از این امر آگاه شد سر و جسد او را طلب کرد و امر به سوزاندن جسد داد این واقعه در سال 804 ه. ق اتفاق افتاد.³⁵

³⁴ فرهنگ فرق اسلامی ص 153

³⁵ دهخدا واژه حروفیان

18. ابن ابی عزاقر

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی وفات 322 ه. ق، شلمغان قریه ایست در نواحی واسط. سبب قتل وی این بود که در تشیع فرقه‌ای مبتنی بر غلو و تناسخ و حلول الهیه احداث کردو در زمان مقتدر ابن مقله وزیر در صدد دستگیری او و پیروان وی برآمد و بر او دست نیافت و سپس در شوال 322 ابن مقله او را گرفت و حبس کرد و دو نفر از پیروان او ابن عون - و ابن عبدوس - نیز گرفتار شدند و در مجلسی که همه را حاضر آوردند این دو تن او را خدا خوانده و از خلیفه باک نکردند و از این رو در ذی القعدة همان سال همگی را به دار آویخته و اجسادشان را سوزاندند (نقل با اختصار از کامل ابن اثیر) و ابن الندیم گوید که او در صنعت کیمیا دست داشته و کتب ذیل را نیز از او نام می‌برد. کتاب الخماند - کتاب الحجر - کتاب شرح - کتاب الرحمه جابر - کتاب البرانیات.³⁶

19. ابن الخطیب

ابن الخطیب ملقب به ذوالذراتین - لسان الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن سعید بن عبدالله بن سعید بن علی بن احمد سلمانی اصلاً از مردم شام یکی از اجداد او از شام به قرطبه و غرناطه هجرت کرده مولد او در 713 ه. ق به غرناطه است. این خاندان پس از ابن الخطیب مذکور بنی الخطیب معروف شده و مردمانی میرز در سیاست و ادب و سپاهی گری داشتند. ابن الخطیب در غرناطه فلسفه و طب و ریاضی و فقه و علوم مختلف دیگر فرا گرفت و از سال 749 تا 754 وزیر و رازدار ابوالحجاج یوسف اول گردید و از 754 تا 760 وزارت پسر او محمد پنجم داشت و پس از خلع محمد ابن الخطیب را با محمد به مراکش نفی کردند و آنگاه که در 793 محمد مذکور از دست بنی مدین دیگر بار به سلطنت غرناطه رسید ابن الخطیب به وزارت خویش بازگشت و در این منصب دیری نپایید که او را به زندیقہ متهم کردند و او را از غرناطه به بسته و جبل الطارق رفت و عاقبت سلیمان بن داوود بدست چند تن مزدور شبانه او را علاغیله بکشت. ابن الخطیب را نزدیک به شصت کتاب در شعر و ادب و فلسفه و تصوف

³⁶ دهخدا ابن ابی عزاقر ص 329

و طب و جغرافیا بوده است. از جمله الاحاطه فی تاریخ غرناطه-کتاب الحل المرقومه - کتاب اللحمه البدریة فی الدولة النصریة- خطرة الطیف فی الرحلة الشتاء و الصيف - مقتعة السائل عن المرض الهائل - معیار الاختیار فی ذکر المعاهد و الدیار - ریحانة الکتاب و نجمة المنتاب - روضة التعریف بالحب الشریف - الحلل الموشیة فی ذکر الاخبار المراکشیة - ولکلوک در تاریخ اطبای عرب-کتاب های ذیل را هم نسبت به او می دهند.

مشاهیر العلم - عمل الطب لمن احب و آنرا در سال 760 به نام یکی از سلاطین بنی مدین تألیف کرده است. کتاب یوسفی در طب، کتاب فی الحبوب - کتاب بیطره - کتاب در تکون جنین - منظومه ای در طب . منظومه ای در اغذیه.³⁷

لسان الدین ابن الخطیب مرد سیاست و قلم از اهالی غرناطه ده سالی جوانتر از ابن بطوطه بود در سالها که ابن بطوطه از سفر بازگشت ابن الخطیب سلطان ابوالحجاج یوسف اول برعهده داشت و آخر عمر بتهمت کفر و الحاد کشته شد شماره مؤلفات وی نزدیک به شصت نوشته است.³⁸

20. ابن المارستانیة

عبیداله التیمی البکری قفطی در شرح حال عبدالسلام بن عبدالقادر جنگی دوست گوید آنگاه که عبدالقادر متهم به مذهب تعطیل و تبعیت فلاسفه گشت از طرف خلیفه کتب او توقیف و امر شد همه را در رحبه (زمین باز) در محضر عام بسوزند و در این وقت عبیداله تیمی بکری معذوف ابن المارستانیة بر منبری که در آنجا گذاشته بودند صعود کرد و خطبه ای بخواند و در آن فلاسفه و پیروان آنان را لعن گفت و عبدالسلام را به بدی یاد کرد و کتب او را یک یک بست گرفت و پس مبالغه در قدح هر یک را ذم مصنف آن به کسی که مأمور سوختن کتب بود می داد و او به آتش می افکند.³⁹

³⁷ دهخدا - ابن الخطیب ص 333

³⁸ ابن بطوطه ص 18

³⁹ دهخدا ص 337

21. ابواسحاق

ابراهیم بن عون احمد بن ابی النجم یکی از خاندان آل ابی النجم ادیبی فاضل و در بغداد از اعیان معاریف بشمار بود. او از اصحاب ابی جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر است و به خدایی ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معتقد بود. آنگاه که ابن ابی العزاقر دستگیر شده او نیز دستگیر شد. به ابواسحاق گفتند که بدو دشنام گوید و خیر بروی افکند او را ترس بگرفت و بر خود لرزید و از این رو او را نیز با شلمغانی گردن زدند. از اوست کتاب النواحی فی اخبار البلدان - کتاب الجوابات المسکنة - کتاب التشبهات - کتاب بیت المال السرور - کتاب الدواوین و کتاب الرسائل.⁴⁰

22. ابوالعبر الهاشمی

ابوالعبر الهاشمی مکنی به ابوالعباس محمد بن احمد و هو حمدون الحامض بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن عباس. معاصر هارون و تازمان متوکل می زیسته است. جحظه گوید احفظ و نیکو شعر تر از وی ندیدم و او هر صنعتی که در دنیا هست می دانست و به کار می برد. و ناصبی متعصب بود وقتی از او ناسزایی نسبت به علی (ع) صادر گشت و قومی از رافضیان آن را بشنیدند و او را در شب در خواب از بام بیفکندند و بمرد(در قصر ابن بصیره به سال 250 ه.ق). مولد او به سال 175 ه.ق بود و از اوست کتاب الرسائل - جامع الحماقات و حاوی الرقاعات - المنادمة و اخلاق الخلفاء و الاسراء - کتاب نوادر وامالی - کتاب اخبار و شعرا.⁴¹ در کتاب ریحانة الادب آمده او مثل پدر در هجو

⁴⁰ ابن ندیم

دهخدا ص 406

⁴¹ رجوع به ابن الندیم - رجوع به ج 6 ص 271 معجم الادباء. دهخدا ص 473

ویدگویی علویین فروگذاری نداشته و عاقبت به همین جهت بدست مرد کوفی کشته شد. چنانچه روزی به قصد تیراندازی در جنگلهای کوفه از بغداد بیرون شده بود پس از آن مردکوفی کلام کفر آمیزی که به حکم شرع مقدس اسلامی سبب قتل او میشد از زبان خودش شنید بقتلش آورد. (ریحانة الادب ج7 ص 190)

23. ابوحنیان توحیدی

علی بن محمد بن عباس اصلاً شیرازی بوده است. محب الدین بن النجار گوید او صحیح العقیده بود و بعضی دیگر نیز چنین گفته اند لیکن متأخرین او را به زندقه نسبت داده اند. ابن خلکان گوید او بد اعتقاد بود و مهلبی وزیر (وزیر آل بویه) او را نفی کرد و در خریده آمده است که او کذاب و قلیل الدین و الوارع است و صاحب بن عباد ببعض اسرار و خفایای او آگاه گشت و در صدد کشتن او برآمد و او فرار کرد و بار دیگر وزیر مهلبی او را گرفتن خواست و او بگریخت و خود را پنهان ساخت و تا هنگام مرگ مخفیانه زندگی نمود.

ابن جوزی در تاریخ خود گوید زندقه اسلام سه تن باشند. ابن رواندی و ابوحنیان توحیدی و ابوالعلائی معری- و بدتر از این سه ابوحنیان است چه آن دو زندیقی آشکار بودند و او زندقه خود را نهان می داشت. یاقوت حمدی گوید ابوحنیان متفمن در همه علوم بوده نحو لغت و شعر کلام و ادب و فقه بر مذهب معتزله. (دهخدا / ابوحنیان توحیدی)

24. تاج کرمانی ایرانشاه پسر توران شاه

نام و نسب کنیه و لقب کامل او امام برهان الدین ابوالقاسم محمود بن حمزة بن نصر کرمانی معروف به امام تاج القراء است. وی از مفسران فقیهان و ادیبان حنفی یا شافعی مذهب قرن پنجم هجری است. تقریباً تمام زندگی او در نیمه اول حکومت خاندان سلجوقی کرمانی و در شهر گواشیر یا بردسیر مرکز ایالت کرمان سپری شده است. از او در تواریخ به خصوص در حوادث مربوط به روزگار ملک ایرانشاه پسر تورانشاه بن قاورد پنجمین پادشاه سلسله قاوردیان کرمان نام برده اند. ایرانشاه در روز 27 ذی القعدة سال 490 ق / 1096 م بر تخت مملکت کرمان استقرار یافت او به

قضاوت مورخان بر خلاف پدر راه عدل و دین را و انهاد و به کفر و ارتداد متهم گردید. مردم کرمان به فتوای قاضی ابوالعلاء بکویه و امام تاج القراء خون او را مباح دانستند تا این که سرانجام وی بر اثر یک خیزش همگانی ناگزیر به فرار شد در کوشک شیرویه به قتل رسید.⁴² ایرانشاه بن تورانشاه یکی از امراء کرمان است. تاریخ کرمان جریان تکفیر او را چنین نگاشته است :

جریان تکفیر ایرانشاه را سمط العلی چنین می‌نویسد: ایرانشاه که از پدر چون خاکستر از آتش آمده حاکم شد و به سبب آنکه با باطنیان و ملاحده مکاتبیت و مصادقت وزید از ربه ایمان منخلع شد و جمهور اعیان بر قلع او متفق انبیه شدند و خواص و عوام به فتوای ائمه عهد قاضی ابوالعلاء بکویه، قدس اله روحه، و امام تاج القراء که هر دو از علماء اولیاء اصفیاء بودند با باحت خون آن زندیق برفتک و قتل او انگیخته شدند.⁴³ درحاشیه تاریخ کرمان (جریان انقلاب کرمان و تحریک مردم چنین ذکر کرده است .

اتابک او نصیرالدوله مردی مسلمان دین دار بود ،بسیار "ایرانشاه" را نصیحت نمود،هیچ درنگرفت وبا این همه دولتخواهی قصد کشتن اتابک کرد ،اتابک بگریخت وبا پانصد سواربه جانب اصفهان رفت. امراء دولت از او نفرت گرفتند ومقام باز صحرا بردند ،ومقدم امراترکی بود اورا «خلق بازدار»گفتندی .جمعی بخدمت شیخ الاسلام قاضی جمال الدین ابوالمعالی که مقتدای آن روزگاربود رفتند. تقریرکرد که ایرانشاه با کاکا بنیمان قرار داده که روز جمعه درجامع،ائمه وعلماوکبرا قتل نمایند. شیخ الاسلام و علماء انام وقضاة فتوی نوشتند که هرگاه پادشاهی الحاد وزندقه بردین اسلام اختیارکند خون اومباح باشد،ولاطاعة للمخلوق فی معصية الله تعالی ..عوام رابرخروج فتوی دادند وقبل ازآنکه جمعه درآمد ،درسرگاه عام

42 کتاب فرهنگ نامه رجال علمی و مشاهیر فرهنگی کرمان از آغاز اسلام تا پایان عصر قاجار دکتر رضا کردی ، ناشر مرکز کرمان شناسی چاپ اول 1388 ص 167 تاریخ کرمان – تالیف احمدعلی خان وزیری کرمانی به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

43 تاریخ کرمان ص 284

کردند و در بام ایرانشاه فروگرفتند و کاکا بئیمان و پیروان و خاصان را به دوزخ فرستادند و ایرانشاه با فوجی از غلامان بام سرای امارت را حصار ساخته روی بشفاعت نهاد و به خدمت قاضی جمال‌الدین ابو‌العمالی پیغام فرستاد که... «توبه مینمایم مرا خلاص دهید» چون فتوی به قتل او داده بودند این سخنان نافع نیفتاد. (تاریخ کرمان ص 284)

25. افشین

افشین را شخص کریم و صاحب همت دانسته و دهخدا از قول صاحب انجمن آرا آورده مردی بود که اصلش از عجم و نزد خلیفه بغداد ملازمت یافته و معتصم او را به سرداری برگزید و به جنگ بابک فرستاد بابک را مغلوب و منکوب کرد و آخر الامر در نزد خلیفه متهم به طغیان گردید و کشته شد.

در دو قرن سکوت راجع به افشین چنین آمده کسان معتصم افشین را دستگیر کردند و به زنجیر بستند سرای او را آتش زدند و کسان او اسیر گرفتند. در روایت دیگری که دو قرن سکوت شکل آورده، معتصم افشین را بخواند و در کوشک خویش بازداشت و سپس به محکمه فرستاد.

محاکمه افشین

پس از آن افشین را به محاکمه کشیدند محکمه ای که از احمد بن ابی دواد قاضی القضاة و محمد بن عبدالملک زیات، وزیر و چند تن از درباریان معتصم تشکیل شده بود. در کار او باز جستن آغاز کرد. اما اتهام او خیانت به خلیفه نبود بلکه او متهم بدین بود که هنوز آیین نیاکان دارد و با آن که به ظاهر اسلام آورده است در دل به آیین دیرین خویش باقی مانده است. عده‌ای نیز از مردم سغد و همکیشان سابق او را برای شهادت حاضر آورده بودند. داستان این محاکمه محمد بن عبدالملک زیات بود و کسانی که برای مواجهه با افشین احضار شده بودند عبارتند از: مازیار شاهزاده طبرستان و مرزبان بن ترکش از امرای سغد بودند و نیز دو تن از مردم سغد با موبدی برای شهادت بر ضد افشین در آن محاکمه حضور داشتند طبری و دیگران جریان این محاکمه را به تفصیل ذیل کرده‌اند. می نویسد که در

این داوری نخست دو مرد را که از اهل سغد بودند پیش آوردند آنها جامه ی ژنده و پاره بر تن داشتند چون جامه از تن بر گرفتند گوشت و استخوانشان نمانده بود. ابن زیات وزیر که ریاست محکمه را بر عهده داشت پرسید این دو مرد را میشناسی؟ افشین پاسخ داد آری این دو تن، در اشروسنه مسجدی ساختند یکی مؤذن بود و آن دیگری امام مسجد، من هر کدام را هزار تازیانه زدم زیرا میان من با پادشاهان سغد پیمانی رفته بود که هر قومی را رها کنم تا بر دین خویش باشند. این دو مرد بر بتکده تاختند و بتان را بیرون ریختند و بتخانه را مسجد کردند من آنها را چون از حد خویش تجاوز کرده بودند و پیمان شکسته بودند هزار تازیانه زدم. وزیر پرسید آن کتاب که به دیبا و زر و جواهر آراسته ای و در آن سخنان کفر آمیز هست، چیست و چرا داری؟ پاسخ داد که آن کتابی است که از پدرم به من رسیده است. در آن هم سخنان عبرت انگیز حکیمان عجم است و هم گفته های کفر آمیز گذشتگان من از سخنان حکمت آمیز آن بهره می گیرم و گفته های کفر آمیز را ترک می کنم من این کتاب را که از پدرم به من به میراث رسیده بود به زیورها آراسته یافته نیازی نداشتم که آن پیرایه ها را از آن بر گیرم و آن را همچنان که بود نگه داشتم در سرای تو نیز کتاب کلیده و دمنه و کتاب مزدک هست و من نمی پندارم که داشتن این کتاب ها ما را از شمار مسلمانان بیرون تواند آورد. آنگاه موبد را پیش آوردند موبد گفت که این مرد گوشت جانور مرده را که خفه کرده بودند، می خورد و من را نیز به خوردن آن وا می داشت و می پنداشت که آن گوشت از گوشت جانوری که سرش ببرند تازه تر باشند. موبد این نکته را افزود که وی هر روز چهارشنبه گوسفندی سیاه خفه می کرد و می کشت و سپس شمشیر بر میانش می زد و از میان دو نیمه آن راه می رفت و گوشت آن را می خورد و نیز این تهمت را به افشین نهاد که روزی به من گفته است که من برای این عربان هر چه را که از آن نفرت داشتم کردم. تا آنجا که روغن دنبه خوردم و بر شتر سوار شدم و نعلین بر پای کردم جز آن که تا کنون مویی از تنم کم نشده است. یعنی نه موی به آهک سترده ام و نه ختنه شده ام. افشین روی به حاضران کرد و پرسید که به من بگوئید آیا این مرد را که چنین سخنان می گوید نزد شما در دین خود در خور اعتماد توان بود آیا به

دین داری او اعتماد دارید گفتند نه گفت چرا شهادت کسی را که به دین او اعتماد ندارید می پذیرید.

اما روایت طبری - وقتی که مازیار را پیش افشین آوردند و از افشین پرسیدند که این مرد را می شناسی گفت آری گفت این افشین است و به افشین گویند که این مازیار است گفت اکنون شناختم. گفتند آیا هرگز به او نامه‌ای نوشته ای گفت نه از مازیار پرسیدند که آیا افشین نامه‌ای به تو نوشته است گفت بلی برادرش خاش به برادرم کوهیار نوشت که این دین سپید را جز من و تو و بابک کسی نمانده است که یاری کند بابک به نادانی خویشتن را به کشتن داد و من بسی کوشیدم که او را از مرگ برهانم. اما اگر تو به شورش برخیزی و نافرمانی کنی این قوم را کسی نیست که به دفع تو فرستند جز من که بیشتر سواران و دلاوران با منند آنگاه اگر مرا به سوی تو گسیل دارند به تو خواهم پیوست و دیگر کس نیست که با ما جنگ تواند کرد. جز این سه گروه که عربان - و مغربیان - و ترکان - باشند لیکن عربان چون سگانند پاره استخوان پیش آنها بیانداز و سرشان بکوب. این مگسان که مغربیانند نیز سرخورند اما فرزندان شیطان که ترکانند پس از ساعتی جنگ تیرهاشان به پایان رسد آنگاه بر آنان بتاز و همه را از بن برانداز تا دین به همان قرار که در روزگار عجم بود باز گردد. افشین گفت این ادعایی بیش نیست و این ادعا چیزی بر من الزام نمی‌کند. قاضی سپس سوال از ختنه بودن افشین کرد و پرسید که مختون هستی جواب داد نه. سپس ابن ابی دواد حاضران مجلس را گفت اکنون کار او بر شما آشکار گشت پس بغای کبیر ، سردار ترک را که در مجلس حاضر بود گفت تا افشین را به مجلس برد او را در زندان مسموم کرده مرده او را از زندان بیرون آوردند در باب العامه بر دار کردند و سپس جنازه او را از دار پایین آورده و سوزاندند⁴⁴ . ("سغد" نام شهری است از ماوراءالنهر نزدیک سمرقند. گویند آب و هوای آن در نهایت لطافت باشد و آن را بسغد سمرقند شهرت دارد)-دهخدا/سغد)

⁴⁴ کتاب دو قرن سکوت عبدالحسین زرین کوب چاپ پانزدهم 1381 ص 256-264

دهخدا واژه افشین

26. محمد نیشابوری معروف به اخباری

محمد نیشابوری معروف به اخباری 1178-1232 است فرزند عبد النبی پسر عبدالهافع است که آن در ماه ربیع الاول 1224 در دارالسلطنه تهران یعنی در اوج کشاکش اخباری و اصولی نگاشته است در این کتاب فتوایهای اصولیان را با لقب احکام جاهلیت یاد می‌کند و همین تندروها موجب قتل وی گردید.

محمد نیشابوری مردی دانشمند آگاه از علوم دینی و کلاسیک آن روزگار بود. لیکن گویا وابستگی او به دربار فتح علی شاه او را از طرفدار قشرگرایی و جمودت ساخت که لازمه سانتر الیزم بود. فتح علیشاه با دادن عنوان رئیس العلماء به او می‌خواست از او مرکزی همانند مفتی اعظم در کشور عثمانی بسازد که به وسیله او دولت بر امور مساجد و ائمه جماعات آن مسلط باشد و همین امر به او جسارت و جرات بخشید که در آثارش به روحانیون و علمای بزرگ جسارت ورزد. به هنگامی که محمد برای زیارت به عراق می‌رفت چون در آنجا از حمایت دربار به دور بود. سید محمد طباطبایی مجاهد فتوی به قتل وی صادر کرد.⁴⁵

سید محمد طباطبایی مجاهد صدماتی را پس از شکست قفقاز بر سر او آمده بود که نظامیان کاروان او را سنگباران کرده بودند از چشم شیخ محمد می‌دید که رئیس علمای دربار بود. شیخ جعفر کاشف الغطا با او نیز دشمنی داشت. هنگامی که فتح علیشاه، نیشابوری را به عنوان رئیس العلماء منصوب کرده بود شیخ جعفر کتابی به نام کاشف الغطاء عن مصایب عدو العلماء نگاشته و برای شاه به تهران فرستاد.⁴⁶ در آن نوشت میرزا محمد شما، محمد نیشابوری لامذهب است.⁴⁷

علمای کربلا پس از تفسیق و تقجیر و تکفیر خون او را مباح کردند و فتوی به قتلش دادند و آخر الامر او و یک پسر و یک شاگردی از او را بقتل رسانند.⁴⁸

⁴⁵ روضات الجنات ج 7 ص 129

⁴⁶ روضات الجنان ج 2 ص 202

⁴⁷ نسخه ها خطی

⁴⁸ دهخدا محمد اخباری

سید احمد فرزند حاج میر قاسم از نویسندگان و مورخان ایران است در سال 1269 شمسی در تبریز متولد شد. تاریخ دان و آشنا به زبان و ادبیات عرب بود و در نوشته هایش کوشش داشت فارسی سره بکار برد. علاوه بر فارسی و عربی زبان های انگلیسی و فرانسه و روسی هم می دانست و روزنامه ای به نام پرچم منتشر می کرد که ناشر افکار وی و طرفدارانش بود تالیفات وی در حدود 70 مجلد است که از جمله تاریخ مشروطه ایران - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - تاریخ پانصد ساله خوزستان - پیدایش امریکا - زندگانی من - صوفیگری - بهاییگری - ده سال در عدلیه - در پیرامون اسلام - شهر یاران گمنام و شیعه گری - را می توان نام برد وی در 20 اسفند ماه 1324 هنگامی که برای توضیح دادن در پاره ای از نوشته هایش به دادگستری تهران رفته بود به دست دو تن از فدائیان اسلام کشته شد.⁴⁹

شهید عراقی در کتاب ناگفته ها می گوید نواب در نجف مشغول درسش بود که یکی از این کتابهای کسروی به دستش می رسد که به امام جعفر (ع) توهین کرده بود. بعد از مطالعه کتاب، کتاب را نزد دوتا از مراجع نجف می برد و نظر آنها را می خواهد. یکی علامه امینی صاحب کتاب الغدیر، ویکی هم حاج آقا حسین قمی که هر دوتا از اساتید ایشان بودند، آقای قمی وقتی کتاب را مطالعه می کند حکم ارتداد نویسنده کتاب را اعلام می کند. اما، آقای امینی متوجه می شود که منظور رسید از این سؤال چیست. توصیه می کند که شما بهتر است که به درست اینجا ادامه دهید، چون آدم خوش استعدادی بود در کارش. بعد، ایشان اصرار می کند که در هر حال شما نظر تان را بگوئید و ایشان نظرش را نمی گوید و اصرار داشت که ایشان به درسش ادامه بدهد. ولی سید و سائلش را جمع می کند و حرکت می کند به طرف تهران. (ناگفته ها ص 21 و 22)

28. کپلر

کپلر – 1571-1630 م ریاضی دان و منجم مشهور ایتالیایی وی در شانزده ماه مه 1571 در ویل (ووتمبرگ) به دنیا آمد پدرش میخانه محقری داشت و خود او تا 1584 به نگهداری حیوانات مشغول بود. پس از بیماری از آن کار دست کشید و او را به مدرسه طلاب پرتستان و سپس بر اثر هنر و استعدادش به دانشگاه تربینگن فرستادند در آنجا به فراگیری ریاضیات پرداخت و معلم ریاضیات مدرسه شبانه روزی پروتستان در گراتز شد. پس از آن به سبب مخالفت حکام با افکار و عقایدش به دانمارک پناه برد

50

دهخدا درباره کپلر می‌نویسد اگر تئوری نجومی او درباره مرکزیت خورشید مورد قبول واقع می‌شد علم نجوم هزار و ششصد سال زودتر ترقی می‌کرد. مسلماً در جریان این احوال شخصی مانند کپلر نیز پیدا می‌شد که قوانین حرکات آسمانی را از روی آن نتیجه بگیرد اما تغییر مکان زمین از تحت مرکزی آن کار شجاعانه‌ای بود. و داد و بیداد زیاد بر پا کرد چنانکه منجم بزرگ راکافر و ملحد خطرناکی خواندند. فریاد برآمد که چطور می‌خواهند آتش مقدس ابدی را از اجاق خدایان برابند چه حسادت بزرگی!

کله آنت رواقی می‌گفت باید این مرد را همچون آناگزاگور محکوم و به مجازات رسانید.⁵¹

29. آناگزاگور

آناگزاگور فیلسوف نامدار دیگری که به جرم ارتداد به محاکمه کشیده شد و محکوم گردیده است وی در کنار دریای مدیترانه در شهر ایونی کلا زومن زندگی میکرد 428-500 قبل از م.

⁵⁰ تاریخ علوم ترجمه حسن صفاری-پی بر روسو ص 104

⁵¹ تاریخ علوم پی بر روسو ترجمه صفاری چاپ هفتم تاریخ چاپ 1378

اصول عقاید فیلسوف سوخته سپسیلی را اصلاح بسیار کرد وی از لحاظ اخلاق و رفتار به کلی برخلاف فیلسوف مزبور و همواره سرد و عبوس بود و هرگز نمی‌خندید و در راه علم از هیچ‌گونه فداکاری و صرف جان و مال دریغ نداشت. متأسفانه کیفیات اخلاقی برای دانشمند کافی نیست ولی خالی از فایده نخواهد بود اگر قضاوت مورخ و منجم بزرگ دلامبر را درباره وی ذکر کنیم. ضمناً باید در نظر داشت که این قضاوت خاص او نیست و در مورد غالب دانشمندان عصر مزبور صحت دارد.⁵² آناگزاگور و کلازومن که خورشید را جرم بزرگ ملتهدی عظیم تر از شبه جزیره یونان دانسته بودند می‌با یست به ایونی مراجعت کنند و بالاخره در مقابل کینه و نفرت عمومی سقراط را نیز به اتهام اشاعه کفر و الحاد و ناسزا گفتن به خدایان و مخصوصاً فاسد کردن اخلاق جوانان در سال 399 قبل از میلاد محکوم به مرگ کردند چنانکه جام شوکران نوشید و بمرد.

پیدا است که در چنین اوضاع و احوالی خطبا و ناطقین دکان خود را تخته کردند، به خصوص که جنگ پلوپونز نیز با اضمحلال قدرت آتن خاتمه یافته بود و دموکراسی در معرض تهدید شدید قرار گرفت. بنابراین مردم فضولی که در مسائل سیاسی و اخلاقی مباحثه می‌کردند خانه نشین شدند و شاگردان به هر سوی متفرق گردیدند. آنتیستن بردور نرفت و فقط محله خود را تغییر داد و آئین کلبیون را به وجود آورد. افلیدس (مقصود ریاضی دان بزرگ یونانی نیست) قدری دورتر رفت و در مگار مکتب دیگری بر پا ساخت. آریستیب تا آفریقای شمالی گریخت و در سیدن اقامت کرد. اما افلاطون از اوضاع و احوال استفاده کرد در ایتالیا و مصر گشتی زد و فقط دوازده سال بعد یعنی در چهل سالگی تصمیم گرفت که به آتن مراجعت و در آنجا مکتبی ایجاد کند.⁵³

30. پروتاگوراس

مشهورترین سوفسطائیان. 411 تا 485 قبل از میلاد.

⁵² ژوزف دلامبر - به مبحث انقلاب سلسله متدی را ایجاد میکند. ص 65

⁵³ تاریخ علوم روسو صص 75 و 76

گورژ یاس 375-483 قبل از میلاد ظاهراً مردانی عاقل و شرافتمند بودند که با استادی در همه مسائل فلسفی غور می‌کردند. اما اخلاف آنان به زودی هدف ایده آل را کنار گذاشته و به مسائل اخلاقی و اجتماعی پرداختند - انتقادات ایشان از مسائل نظری گذشته و متوجه موارد واضح تر و عینی تری گردید و به قول معروف وارد خط قرمز شدند و از مردم سؤال می‌کردند که چرا باید قوانین حکومت و قواعد اخلاق و احکام دین را احترام کرد و اساس همه اینها چیست؟ به تدریج قریحه فوق العاده و منطق فریبنده ی آنان تعلیمات مفید و احکامی را که مورد احترام خلائق بود فاسد جلوه گر ساخت و ایمان عمومی را تحلیل برد و بالاخره از بن برانداخت. پروتاگوراس حتی در وجود خدایان نیز شک کرد «اما درباره خدایان برای من ممکن نیست بدانم که آنها وجود دارند یا نه اوضاع و احوال مانع آن می‌شود که ما در این باره چیزی بدانیم» دیگر خیلی افراط شده بود اصول اخلاقی مورد تهدید واقع شده بود سرکشی آغاز کرد. مردم از این گفتارها که همچون مسلسل همه چیز را درو می‌کرد و هیچ اصلی را احترام نمی گذاشت خسته شدند و با نگاهی خشمگین به این خارجیان حقیر که از سیسیل و ایوانی به سراغ آنان آمده با خود اخلاق ناپسند ارمان آورده بودند می‌نگریستند. پروتاگوراس را که از اهل آبدر بود در هفتاد سالگی تبعید و وی را در آب غرق کردند. دوست او اورپیید در رثاء وی ناله و فغان بسیار کرد شما این دانشمند بیگناه را کشتید ، این بلبل خوش آواز خدایان را از بین بردید. 54

31. هیپاتی

هیپاتی دختر تئون ریاضی دان اهل اسکندریه بود که در همان شهر به سال 370م-متولد شد و به تدریس ریاضیات مشغول گردید. هیپاتی که زیباییش همتای دانش و فصاحت او بود شهرت بسیار بدست آورد و مستمعین بسیار در کلاسهای درس او حاضر می‌شدند و منظور بسیاری از ایشان فقط اطلاع از آثار دیوفانت و اقلیدس و آپولونیوس نبود. با وجود آنکه در این

⁵⁴ تاریخ علوم پی یر روسو ص 74 و 75

دائرة المعارف عمصی تالیف مهرداد مهرین ص 313
دهخدا وازه پروتاگوراس

زمان مسیحیت قدرت بسیاری تحصیل کرده بود با همه تظاهراتی که اسقف اسکندریه بر علیه او می‌کرد هیپاتی همچنان به مذهب آباء و اجدادی وفادار مانده بود و همین امر شهرت روزافزون او عیسویان را به خشم آورد و بالاخره از شهرت او خشمگین شدند و روزی با های و هوی و بلوا از داخل او را به بیرونش کشیدند و سنگسارش نمودند. 55(415)

32. آبلار و هلونیز

آبلار 1079-1142 فرزند یکی از رؤسای ملوک الطوائفی فرانسه پدرش میل داشت که او را به مشاغل جنگی بگمارد ولی آبلار عشق و آفری به تحصیل علوم داشت و به این جهت زبان لاتین و یونانی و همه علوم زمان خود را به دقت فراگرفت و در الهیات مطالعات عمیق کرد و در نقاط مختلف فرانسه مکاتبی تأسیس کرد و بالاخره به پاریس آمد و مجلس درسی در تپه سنت ژنه وی یو که عمارت مشهور ناپلئون اکنون در آنجا بنا شده است، ترتیب داد اطلاعات عمیق و بیان خوب او موجب شد که مریدان بسیاری به دورش جمع شوند. هلونیز که مادرش راهبه و برادرزاده فولبر اسقف پاریس و از پر نفوذترین روحانیان آن عصر بود و فولبر توجه خاص به تعلیم و تربیت او داشت و شخصاً یونانی و لاتین را به آبلار آموخت و طولی نکشید که رابطه تعلیم و تعلم تبدیل به عشق سوزانی مابین شاگرد و معلم گردید. داستان آبلار و هلونیز یکی از مشهورترین داستانهای عشقی جهان است. و در نتیجه آبلار و هلونیز بدون اطلاع فولبر با یکدیگر ازدواج نمودند و نتیجه این ازدواج مخفیانه یک پسر بود. بدگویان و خبرچینان این خبر را به گوش پدر هلونیز، فولبر رساندند وی که از کتب منطقی و تفسیرات آبلار درباره کتاب مقدس دل خوشی نداشت، افکار روحانیون را علیه آبلار برانگیخت و هلونیز و آبلار مورد محاکمه قرار گرفتند. به فرمان فولبر در مقابل چشم هلونیز آبلار را شکنجه و داغ کردند و هلونیز ناچار اعتراف کرد و محکمه آبلار را محکوم کرد که در آتش سوخته شود. مریدان آبلار را قبل از اجرای حکم فراری دادند.

⁵⁵ تاریخ علوم پی بر روسو ص 136

تمام عمر از دیری به دیری دیگر می‌گریخت و خود را از چشم مأموران شکنجه و عذاب مخفی می‌کرد و از هجران هلوئیز می‌سوخت. و تا آخر عمر موفق به دیدن هلوئیز نشد ولی با کمک مریدان، آبلار و هلوئیز دائماً با یکدیگر مکاتبه داشتند آبلار بدون اینکه هلوئیز را ببیند در گمنامی و سرگردانی وفات یافت. هلوئیز بعد از 22 سال بعد از مرگ آبلار زندگی کرد و تمام این مدت را در دیر به سر برد و اوقات خود را صرف اشاعه و تدریس تألیفات آبلار کرد و طبق وصیت او جسدش را با استخوانهای آبلار در یک تابوت نهادند و بازماندگان نیز به یاد این عشق فنا ناپذیر به این وصیت عمل کردند و قبر مشترک آبلار و هلوئیز اکنون در قبرستان مشهور پرلاشر در پاریس می‌باشد.⁵⁶

روایت دیگر: آبلار پیر وی به مسلک کشیشیان در آمد و در پاریس به عنوان استاد فلسفه شهرت یافت به یکی از شاگردان خود به نام هلوئیز که خواهر زاده فولیر متولی کلیسای نوتردام بود دلپاخت عاشق و معشوق به برتانی گریختند و در آنجا پسری از آنان بوجود آمد در آن هنگام آبلار 38 و هلوئیز 17 سال داشت. آبلار به شاگردان خود تعلیم می‌داد بر عقل اتکا ورزید نه به الهام و وحی و به چیزهایی که با مندرجات کتاب مقدس تناقض داشت اشاره می‌کرد وی عقیده ارتدوکس ها را درباره تثلیث انتقاد می‌کرد و نظام اخلاقی جدیدی عرضه می‌داشت که مبتنی بر آزادی اراده آدمی بود. کلیسا فلسفه او را مردود شمرد کتاب وی را درباره تثلیث سوزاندند و خود وی را نفی بلد کردند معهذا بسیاری از شاگردانش همچنان بدو وفادار ماندند هرکجا رفت بدنبالش رفتند و مشتاقانه به سخنان فصیح او گوش فرا دادند سرانجام آباء کلیسا او را مجبور کردند که بدعت های خویش انکار کند و اظهار پشیمانی نماید. سالهای آخر عمرش تقریباً در گمنامی و انزوا گذشت کتابی درباره مصیبت های خود نوشت و منتخبی از مکاتبات خویش با هلوئیز فراهم آورد. شورانگیزترین کتاب وی بله و نه است که مجموعه ایست از استدلال ها علیه او له بعضی از عقاید عمومی.⁵⁷

⁵⁶ تاریخ علوم ص 150

⁵⁷ بزرگان فلسفه ص 2

وقتی آبلار و هلوئیز تقاضا کرد که جسدش را به وی سپارند تا خود دفن کند هنگامی که بیست و یک سال بعد هلوئیز نیز رخت از این جهان بست، خاکستر عاشق و معشوق را به پاریس بردند و در زیر بقعه واحدی درپیر-لاشز به خاک سپردند.

بحث در باب فلسفه آبلار سال های بسیار ادامه داشت عده ای می گفتند کوشش وی در اینکه فلسفه افلاطون را در قالب مسیحیت جلوه گر سازد سبب شد که خود وی یک ملحد و بدعت گذار به حساب آید اما دیگران معتقد بودند که خطاهای انسانی او وی را قادر ساخت که بهتر به کمال ذات باری تعالی پی ببرد.

33. میشل سروه

میشل سروه طبیب مشهور و محقق اسپانیایی در قرن شانزدهم میلادی در شهر ویلانوا واقع در ایالت ارگون به سال 1511 متولد شد وی آثار بسیاری در مذاهب مختلفه نوشت و چون در یکی از کتب خود جنبه الوهیت حضرت مسیح را انکار کرد ژان کالون یکی از بدعتگذاران دین مسیح دسایسی را برانگیخت و میشل سروه را در روز 29 نوامبر 1553 در آتش سوزاندند. 58 میشل سروه یک اسپانیولی و هم درس و زال در شهر پاریس بود که مباحث مربوط به علوم الهی را بسیار دوست می داشت و چندین بار نزدیک بود طعمه دیوان تفتیش عقاید شود. از جمله اظهار می داشت که طبق نوشته کتاب مقدس روح در خون است پس برای شناسایی روح باید در کیفیت خون مطالعه کرد و همین را نیز انجام داد و نتایج تجارب خود را در سال 1553 در کتابی به نام میراث نصرانیت منتشر کرد و در آن ذکر شده است که خون وریدی از ریتین عبور می کند و در آنجا به وسیله هوایی که تنفس می کنیم تصفیه می شود و همین اکتشاف در واقع جنین اکتشاف مهم جریان خون بوده است. اما این بار دیگر عکس العمل کلیسا در مقابل او شدید بود. کالون میشل سروه را متهم به بی دینی و الحاد کرد و اسقف شهر وین که حامی و نگهبان او بود برای آنکه خود از تهمت مبرا

58 وزال هم خود در دیوان تفتیش عقاید به اعدام محکوم شد. اما شارل کنت این حکم را تخفیف داد و او را به بیت المقدس تبعید کرد. تاریخ علوم ص 190

باشد در سال 1553 در شهر ژنو وی را به عنوان ملحد در آتش سوزاند.⁵⁹ در کتاب سیر حکمت در اروپا محمد علی فروغی می‌نویسد: میشل سروه به حکم کالون که یکی از موسسان مذهب پروتستان است محکوم به اعدامش کردند و زنده سوزاندند.⁶⁰

34. لاووازیه

آنتوان لورن شیمی دان فرانسوی مولد 1743 وفات 1794. وی یکی از مخترعان شیمی جدید و شناسنده ترکیب هوا از اکسیژن و ازت است. او گوید هیچ چیز معدوم نشود و هیچ چیز از عدم بوجود نیاید بلکه تغییر شکل دهند چنانکه کاغذی که بسوزد معدوم نگردد بلکه به خاکستر و کربن تغییر شکل دهد. پیش از لاووازیه شیخ محمود شبستری لطیف تر از او در جواب این سوال

قدیم و محدث از هم چون جدا شد ** که این عالم شد آن دیگر خدا شد
بیان کرده:

عدم موجود گردد این محال است ** وجود از روی هستی لایزال است
نه آن این گردد و نه این شود آن ** همه اشکال گردد بر تو آسان⁶¹
آنتوان لورن لاووازیه دانشمند فرانسوی بارزترین چهره در توسعه و پیشرفت علم شیمی می‌باشد در زمان تولد او در سال 1743 شیمی به دشواری به دنبال علمی مانند فیزیک، ریاضی و هیئت لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت. لاووازیه موفق شد تکه های جدول معما را به درستی کنار هم قرار داده و تئوری شیمیایی را در مسیر صحیح به حرکت اندازد وی می‌گفت که تئوری فلوربستون کاملاً بی اساس است ماده ای به نام فلوربستون وجود ندارد. عمل احتراق حاصل ترکیب شیمیایی ماده ی سوختنی با اکسیژن می‌باشد و او منکر تجزیه آب بود و ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن می‌دانست و همچنین هوا را قابل تجزیه می‌دانست و می‌گفت مخلوطی از دو گاز اکسیژن و نیتروژن است. بسیاری از شیمی دانها از

⁵⁹ تاریخ علوم ص 191

⁶⁰ سر حکمت در اروپا ص 130

⁶¹ فرهنگ دهخدا واژه لاووازیه

قبول آن سرباز زدند اما در کتاب ممتاز لاووازیه عناصر شیمیایی 1789 این فرضیه ها چنان روشن و روان بیان گردید و همراه آن شواهد قانع کننده ای ارائه شده بود که شیمی دانهای جوان تر سریعاً متقاعد شدند. لاووازیه در جوانی به تحصیل حقوق پرداخت و در همان رشته فارغ التحصیل شد ولی به کار قضایی مشغول نشد همسرش که بانویی برجسته بود در تمام تحقیقات و آزمایشات در کنار او قرار داشت و تحقیقات او را ادامه داد.

در جریان محاکمه جمعی با خاطر نشان کردن خدمات بیشماری که لاووازیه به کشور و علم کرده بود خواستار عفو او شدند اما قاضی دادگاه گفت جمهوری نیازی به نوابغ ندارد این خواسته را رد کرد و او را به همراه بیست و هشت نفر مجرم شناخته و به گیوتین سپرده شدند. گیوتین الت سربریدن دستگاهی است که برای بریدن سر انسان در سال 1792 در فرانسه بکار افتاد.

35. فلیکس مانزوری

فلیکس مانزوری یکی از سران پایتیسها بود که در سال 1527 دستگیر شد و در آب خفه گردید. در مورد تعداد قربانیان دادگاه تفتیش عقاید آمار معتبر و دقیقی در دست نیست گفته شده است که در طول فعالیت محکمه های تفتیش عقاید 340 هزار نفر متحمل انواع شکنجه ها گردیدند و 32 هزار نفر نیز زنده زنده در آتش سوختند. در این مدت افراد مشهوری از سوی این دادگاه ها محکوم به مرگ گردیدند که برخی از شخصیت های مشهور از جمله فلیکس توسط دستگاه تفتیش عقاید کشته شدند. گناهمانی که مرتکبان آن تحت تعقیب قرار می گرفتند عبارت است از 1- خدعه و دروغ و نسبت دادن صفات نادرست به خداوند و سایر اولیاء الهی.

2- سحر و جادوگری و غیب گویی در مراسم و آیینهای دینی .

3- کمک گرفتن از اجنه و شیاطین .

4- انکار برتری رم و سرباز زدن از اطاعت پاپ. 62

62 فرهنگ علوم رفتاری ، علی اکبر شماری نژاد

- 5- اصرار بر گناہانی که برای آن ها مجازات در نظر گرفته شده بود.
- 6- پناه دادن به بدعت گزاران.
- 7- مخالفت با نظام تفتیش عقاید.
- 8- کفن و دفن ملحدان و کسانی که به جرم بدعت گزاری از سوی دادگاه محکوم شده‌اند.
- 9- خودداری کردن از ادای سوگند در دادگاهها در صورتی که از آنان خواسته شود. و.... 63
- شیوه‌های مجازات در دادگاهها بسیار متنوع بود نوع میزان و شدت شکنجه‌ها در مناطق مختلف در برهه‌های مختلف زمانی کاملاً متفاوت بود- شکنجه از کندن پوست و گوشت بدن و با قیف آب در دهان متهم ریختن - کشیدن بدن به حدی که اعضای و مفاصل پاره شود- نشانندن بر روی چهارپایه های فلزی داغ - کندن گوشت با انبر داغ - و خفه نمودن در آب. که فلیکس مانزوری رادر آب خفه کردند.

36. مایکل ستلر

یکی از وحشیانه ترین شکنجه‌ها درمورد مایکل ستلر مولف اعترافنامه اشلابتهام که یکی از رهبران آناباپتیست بشمار می‌آید اعمال شد ، وی در سال 1527 دستگیر و محکوم به اعدام گردید. دادگاه او را به سخت ترین شکل شکنجه نمود در حکمی که دادگاه تفتیش عقاید در مورد وی صادر نموده چنین آمده است:

مایکل ستلر به جلاد سپرده شود تا او را به محل اعدام ببرد. زبانش بریده شود و آنگاه او را به گاری بسته و در خیابان بکشند و با انبر تفتیده دومرتبه بخشهایی از بدنش را بکنند. پس از این که او را به بیرون دروازه برده شد پنج بار دیگر به همین شیوه بدنش دریده شود. پس از انجام این شکنجه‌ها جسد نیمه جان ستلر به عنوان بدعت کار سوزانده شود. پس از اینکه بدن وی را بعنوان بدعت کار سوزاندند برادران و همقطارانش با شمشیر کشته شدند و خواهرانش غرق شدند. همسروی نیز چند روز بعد غرق شد.

⁶³ مارتینلی ، فرانکو پیشین ص 138 و ص 139

(مسیحیت از لابلای متون، رابرت وورست. فصل پنجم، محاکمه و مرگ مایکل ستلر ص 321)

37. جان هاس

جان هاس، وی یکی از رهبران جنبش اصلاح دینی در چکسلواکی را بر عهده داشت مقامات کلیسایی از وی دعوت کردند تا در شورای کنتانس 1414-1418 م. شرکت کند. پس از حضور جان هاس در جلسه وی دستگیر و زنده زنده در آتش سوزانده شد. کلیسا در آن دوران مقررات و تاسیسات خاص برای جمع مال و اخذ وجوه برپا کرده بود. مثلاً به عنوان حق فروش غفران و آزادی از کیفر حق تعالی و به عنوان حق اعتراف گناهان و حق مالیات تعمیر و مالیات زواج و عزا و سایر مشاغل و تکالیف کلیسایی مالیاتهایی اجباری از مومنان می‌گرفت همین امر باعث ناراحتی و نارضایتی مردم گشت و باعث شقاق گردید. یکی از کشیشان انگلیسی به نام جان ویکلیف این مالیاتهای مذهبی را محکوم و مطرود ساخته آن را مال حرام و خلاف مبادی انجیل و اخلاق خوانده. او جمعی از کشیشان پیرو خود را که آنها را لولارد می‌گفتند در میان خلق انگلستان منتشر ساخت و به آنها تعلیم داد که ترجمه انجیل را به زبان بومی و مادری خود مطالعه کنند و وولگات یعنی کتب مقدس را به انگلیسی ترجمه کنند. این مبادی در سراسر اروپا انتشاری بلیغ یافت و در مملکت او هم شخص دیگری به نام جاس هوس قیام کرده و مردم را بر عصیان علیه کلیسا برانگیخت به حدی این قیام شدید بود که شورای کلیسا در سال 1415 معروف به شورای کنتانس تشکیل شد و جان هوس را به تهمت کفر و الحاد محکوم ساختند و او را زنده سوزانند. 64 نظیر این نهضت در قرن پانزدهم توسط شخص دیگری از راهبان دومینیکن، موسوم به ساوونارولا در فلورانس به وقوع پیوست که به اعدام و به صلابه بردن آن شخص منتهی شد.

64 تاریخ جامع ادیان ص 665 – تاریخ فرهنگ مسیحی تونی لین. ص 230 و جهان مذهبی فصل هشتم ص 761

38. ویلیام تیندل

تیندل در اقدامی شجاعانه اقدام به ترجمه کتاب مقدس به زبان انگلیسی نمود او به زودی دریافت که انگلستان مکان امنی برای وی نیست به همین دلیل به آلمان رفت اما در سال 1535 توسط مقامات شهر انتورپ دستگیر و یک سال بعد در آتش سوزانده شد. (تاریخ تفکر مسیحی، فصل چهارم، ویلیام تیندل ص 316 تا 319)

39. مارتین لوتر

مارتین لوتر پیشوای مذهب پروتستان بعد از اینکه از دانشگاه فارغ التحصیل شد به استادی تدریس قانون معین گردید. بعد از چندی به ترجمه انجیل به زبان آلمانی پرداخت و با اقدامات اصلاحی و انقلابی عظیمی در دین مسیح دست زد و با کاتولیک‌ها به مبارزه پرداخت. امروزه بسیاری از آئین پروتستانی پیروی می‌کنند.

مارتین لوتر می گفت: من می‌گویم نه پاپ و نه اسقف‌ها و نه هیچ فردی دیگر که حق داشته باشد حتی یک کلمه به یک مسیحی فرمان و دستور دهد مگر آنکه یک مسیحی به رضای وجدان خود و به طیب خاطر آن را بپذیرد. اگر او تن به چنین دستوری بدهد تن به روح استبداد سپرده است من به نام آزادی وجدان به صدایی رسا اعلام می‌دارم هیچ قانونی نباید بر مسیحیان تحمیل شود آنان فقط تابع قانون هستند که خود بخواهند و بپذیرند زیرا ما از تمام این نبرد رسته ایم. 65 مارتین لوتر 1483-1546 مردی آلمانی متهور و بی پروا و بسیار متقی و پاکدامن بود که در وجود خود ایمان و اعتقاد را با عمل و کردار در آمیخت. لوتر در ایالت ساکسونی از دودمان دهقانی زائیده شد در محیط خانوادگی او هیچ گونه احترام و عقیدتی به کشیشان وجود نداشت لوتر در ابتدای عمر طریقه رهبانیت پیش گرفت و در دیری از فرقه آوگوستینوس در آمد و تحت انتظامات دیر به ریاضت و عبادت در طلب رضای خداوند مجاهدت نمود جارو کشی می‌کرد روزه می‌گرفت گریه می‌کرد و دعا می‌خواند و دائماً سر در کتابهای خود به

65 تاریخ جامع ادیان ص 667

مطالعه مشغول بود در سال 1507 در طبقه کشیشان داخل شد و چندی بعد به سمت استادی در دانشگاه ویتنبرگ برگزیده شد. کارگزاری از طرف پاپ به نام تتسل به ناحیه ویتنبرگ آمد که به مسیحیان آن ناحیه توبه و مغفرت عطا فرماید و در برابر پول بگیرد. لوتر این عمل را ناپسند دانست و علناً بر ضد این کار زشت سخن گفت پس با جمعی از دوستان هم عقیده خود در تاریخ 31 اکتبر 1517 نامه‌ای نوشت مشتمل بر 95 اصل که در تاریخ کلیسا مشهور است در این نامه به تفصیل عمل خرید و فروش غفران و انابه را که منبع عایداتی برای کشیشان بود تخطئه و تقبیح کرد. و اما مخالفت لوتر با فروش مغفرت نامه: لوتر که براستی متدین و اهل اطلاع بود سخت برآشفت و علناً بنای تعرض گذارد و در روز 31 اکتبر سال 1517 کاغذی بر روی در کلیسای وینبرک چسباند که بر روی آن پنجاه و نه دلیل بر ضد مغفرت نامه ذکر نموده بود. سر و صداها ایجاد گردید و به گوش پاپ رسید او را احضار به رم نمود اما لوتر نرفت و از پاپ نیز به شورای عام شکایت نمود در سال 1520 پاپ لئوی دهم او را ضمن ورقه ای رسمی تکفیر کرد لوتر تکفیر نامه را در ملاء عام آتش زد به دادگاه احضار شد و در آنجا به ارتدادش حکم دادند. 66

و بر حسب رسم معمول آکادمی با کمال ادب مخالفین را درباره عقاید خود به مناظره و بحث دعوت کرد و آن نامه به لاتین نوشته شد که چاپخانه دانشگاه از عهده ی طبع و انتشار آن برنیامد. این عمل مانند روغنی که بر آتش بیافشانند در سراسر آلمان شمال دایره بحث و گفتگو را مشتعل ساخت و این بر پاپ و دیگر عمال او ناگوار افتاد و اسقف آن ناحیه نسخه ایی به نزد پاپ فرستاد و آن عالیجناب برآشفت و امر فرمود که یا لوتر را به رم آورند یا مورد محاکمه بازخواست قرار گیرد. لوتر آرام ننشسته با کشیشان و متکلمان مسیحی همواره به مباحثه و مناظره بر می خاست و در یکی از آن مناظرات مصوبات شورای کنستانس را انکار کرده محکومیت و تکفیر جان هوس را بر خلاف حق اعلام نمود. پاپ ملاحظه کرد که لوتر بکلی- ربقه اقرار به کلیسای کاتولیک را از گردن خود برداشته است و کتاب

⁶⁶ تاریخ جامع ادیان ص 671 تا 680

مقدس را به رأی و نظر خود تفسیر و تأویل می‌کند به این جهت حکمی صادر کرد و او را رسماً تکفیر نمود و امپراطور شارل پنجم مأمور اجرای حکم گشت از این روی در سال 1521 م. امپراطور لوتر را احضار کرد. در زمانی که لوتر به موطن خود بازگشت حکم دیوان امپراطوری علیه او صادر گردید و او را محکوم ساختند و امر به توقیف او کردند و همچنین پناه دادن او و خواندن کتابها و رساله های او را ممنوع اعلام نمودند. لوتر ناگزیر مخفی شد و فردریک شاهزاده ی ساکسونی او را در قصر خود و در قلعه ی وارنبرگ پنهان کرد لوتر این فراقت اجباری را مغتنم شمرد و به کاری مفید دست زد و اسفار عهد جدید را از لاتین به آلمانی ترجمه کرد و چند سال بعد در 1534 ترجمه کتاب مقدس را منتشر ساخت فرمان محکومیت او دیری نپایید امپراطور سرگرم جنگها و محاربات خود بود لوتر از نهانخانه خود بیرون آمد و معلوم شد که ملت آلمان اکثرأ طرفدار او هستند و در بسیاری از ایالات آن کشور شاهزادگان عهد و پیمان خود را با پاپ شکسته و به مبادی لوتر ایمان آورده و پروتستان شمرده شدند. در سال 1546 لوتر وفات کرد. بسیاری از پیروان لوتر و مصلحان سوئیسی در انگلستان محکوم به قتل شدند و بسیار دیگر جلالی وطن کرده و به ممالک اروپا و سوئیس پناه بردند. 67

40. رافق تقی

رافق تقی پزشک و نویسنده آذربایجانی بود. رافق ناظر او غلو تقی زاده مشهور به رافق تقی لی عضو سابق اتحادیه نویسندگان جمهوری آذربایجان در تاریخ 11 نوامبر 2011 میلادی در باکو به ضرب چاقو از پای در آمد. او به فتوای فاضل لنکرانی مرتد و از ناحیه ایشان به مرگ محکوم شده بود. به خاطر مقاله ای که در روزنامه صنعت نوشته بود حمله به مراسم عاشورا در مسجد تازه پیرباکو که عزاداران عاشورای حسینی را عیاشان لقب داده بود. او هم چنین در سال 2006 با انتشار مقاله ای مشابه به نام

67 جامع ادیان

جاهلیت در اسلام مجتبی نوری ص 471

اروپا و ما جنجال فراوانی در میان جامعه مسلمانان ایجاد کردو در پی اوج گیری اعتراضات مسلمانان آذربایجان دولت رافق تقی را دستگیر و به 3سال زندان محکوم کرد و بعد از دو سال با عفو ریاست جمهوری آزاد گردید. فتوای آیت اله لنکرانی درباره وی : چنین شخصی چنانچه مسلمان زاده باشد با اعتراضات مذکور مرتد است و چنانچه کافر بوده از مصادیق ساب النبی است و در هر صورت بر فرض چنین اعتراضی قتل او بر هر کس که دسترسی داشته باشد لازم است و مسئول روزنامه مذکور که چنین افکار و عقایدی را با علم و توجه منتشر می‌کند همین حکم را دارد. خداوند اسلام و مسلمین را از شر دشمنان حفظ فرماید.

پیریدون لیطفووا نورالله باقواهم و الله متم نوره و لو کره -الکافرون.

محمد فاضل لنکرانی 85/9/4

رافق تقی لی در یکی از مصاحبه های مطبوعاتی خود درباره این حکم گفت هفت آیت الله برای مرگ من فتوا داده اند برخی از آنها دار فانی را وداع گفته. اینان که به اصطلاح خادمان هستند و به نام دین فتوای قتل دیگران را صادر می‌کنند کارشان بی معنی است من مثل آنها کتاب های دینی زیادی خوانده ام و بیشتر کتاب های علمی خوانده ام اما برای کسی آرزوی مرگ نمی‌کنم. بگذار زندگی کنند نکش و حکم قتل صادر مکن زندگی را هدیه کن نه مرگ را من هم از شما خوشم نمی‌آید اما من به مرگ شما حکم نمی‌کنم. پس بگوئید چه کسی به خدا نزدیک تر است. پس از مرگ رافق تقی - جواد فاضل فرزند آیت اله فاضل لنکرانی مرگ این نویسنده را تبریک گفته. رافق تقی در باکو به قتل رسید .

41. حسین بن علی علیه السلام

نام حسین، کنیه اباعبدالله، لقب سید الشهداء فرزند علی بن ابی‌طالب علیه سلام محل تولد مدینه تاریخ تولد سوم شعبان سال چهارم هجری محل شهادت کربلا دهم محرم سال 61 هجری. علت شهادت عدم بیعت با یزید بن معاویه. اتهام، اختلاف انداختن در بین امت اسلامی و ایجاد فتنه و خروج برخلافه توسط شریح قاضی، قاضی دربار بنی امیه محکوم به ارتداد گردید و در کربلا به همراه هفتاد و دو نفر دیگر از یارانش به شهادت رسید. مدت

عمر پنجاه و هفت سال و هفت ماه و هفت روز تعداد یازده فرزند برای او نقل کرده‌اند هفت پسر و چهار دختر.

در سال 57 هجری امام به قصد حج به مکه عزیمت فرمود اما در این سفر از اصحاب رسول خدا که تا آن زمان زنده بودند و جمعی از تابعین و انصار دعوت کرد در یک گردهمایی در حرم کعبه و در مراسم حج شرکت کنند امام این جلسه را در منی تشکیل داد حدود دویست نفر از صحابه و جمعی بیش از هفتصد و روایتی بیش از هزار نفر در آن جلسه حضور داشتند که از مناطق مختلف آمده بودند امام در میان جمعیت ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: **فان هذا الطاعة قد فعل بنا و بشيعتنا ما قد رايتم و علمتم و شهدتم**. ای مردم مسلمان بدانید که این دیکتاتور سرکش معاویه با ما و شیعیان ما چه کرده‌است شما ناظر اعمال او بوده اید من از شما شهادت می‌خواهم اگر راست می‌گویم شهادت دهید و اگر دروغ می‌گویم تکذیب کنید. ای مردم شما را به خدا قسم آیا می‌دانید رسول خدا روزی که عقد برادری بین مردم بست علی بن ابی طالب را برادر خود خواند و فرمود: انت اخی و انا اخوک فی الدنيا و الآخرة، همه تصدیق کردند و زمانی که این اعتراف را از مردم گرفت مردم را به این امر متوجه کرد که آن کس را که الان در منبرها و نمازها و دعاها لعن می‌کنند برادر رسول خدا و شخص دو علم اسلام است. 68

42. حاج محمد سلطان علی شاه

حاج محمد سلطان‌علی شاه فرزند ملا حیدر از اهالی بیدخت گناباد و فرقه گنابادیه منتسب به او است و در سال 1327 ه. به قتل رسید. او از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری به شمار میرفت او یکی از عالمان بشمار میرفت

⁶⁸ کامل ابن اثیر ج 3 ص 198

الإمامة و السياسة ج 1 ص 137

تاریخ الخلفاء ص 137

الأخبار الطوال ص 204

که این طریقه از سلسله نعمت الهیه هستند که پیروان بسیاری دارند و قطب کنونی ایشان تابنده ملقب به بیچاره است. 69

43. برغانی

ملا محمد باقر برغانی معروف به شهید ثالث : از اکابر علمای شیعه است که در اوایل ظهور علی محمد باب و سال اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار به فتوای برادرزاده اش زرین تاج قزوینی، مشهور به قره العین، در مسجد در حالی که در حال سجده بوده، «بایبان» با زدن هشت زخم به گردن وی او را مجروح کرده و پراکنده شدند. وی پس از دو روز وفات یافت و جنازه وی در جوار شاهزاده حسین در شهر قزوین مدفون شده است. 70. کتاب عیون الاصول در اصول فقه، مجالس المؤمنین و منهج الاجتهاد در شرح شرایع الاسلام از تالیفات او است.

44. بال جان ، معروف به کشیش دیوانه

بال جان، معروف به «کشیش دیوانه» شورشگر انگلیسی کشیش بود که محرک مردم برای تأمین عدالت اجتماعی شد. از رهبران انگلیسی رنسانس یعنی دوران تجدید حیات دانش های کهن و بر آن اندیشه های جدید بود. بال ، به عنوان یک کشیش اساس موعظه های خود را بر این بیت معروف نهاده بود: وقتی که آدم شخم می زد و حوا پشم می ریشت در آن زمان ارباب و آقا کجا بود؟ و به عنوان یک شورشگر روستاییان را از پوچی و بطالت این عقیده که خداوند بعضی ها را برای فرمانروایی بر دیگران آفریده است آگاه می ساخت. اصل مساوات که اساس تعلیمات جان بال بود چیزی جز تفسیر تعلیم عیسی نبود. مع ذلک وی را به اتهام داشتن عقاید ناپاک، کافر و مرتد خواندند و او را دستگیر و در حضور شاه ریچارد سوم کشتند 71.

تاریخ جامع ادیان می نویسد: دوستان من اوضاع انگلستان بهبود نخواهد یافت مگر آنکه همه چیزها اشتراکی شود مگر آنکه ارباب و سرور ولردی

69 فرهنگ طریق ص 320

70 دایرة المعارف مهرداد مهرین ص 790

71 بزرگان فلسفه نویسنده هنری توماس مترجم فریدون بدره ای ص 95

باقی نماند آن زمان که لردها جز آقای شخصی خود نباشند. مگر نه اینکه ما همه از یک پدر و مادر از آدم و حوا زاده شده ایم از چه رو آنان ادعا می‌کنند که بر دیگران سروری و آقایی دارند؟ خود را در جامه های فاخر مخمل و پوستهای گرانبها و لباسهای گرم و نرم پیچیده و مارا در جامه های خشن پشمین پوشانده اند. آنان را شرابی نیکو و خوراکی گواراست و ما را فقط نانی خشک و ته مانده غذایی نصیب و جرعه ای آبی، بر سر آنان را تختها و صندلیها و اثاث و منزلی مجلل و نیکوست و ما را رنج و مصیبت و کار طاقت فرسا. زیر تازیانه ی باد و باران در مزرعه حاصل کار و دسترنج ماست که آنان را غنی و توانگر ساخته تا این فرو شکوه و جاه و جلال را به هم رسانند⁷².

45. ابن راوندی

ابوالحسن احمد بن یحیی بن راوندی معروف به ابن راوندی از اهالی روستای راوند واقع در بین راه اصفهان و کاشان متولد 210 هجری قمری که در سن 40 سالگی در گذشت.

دوران زندگی او با تحولات مذهبی و فکری عظیمی روبرو بود. وی ابتداییکی از بزرگان معتزله قرن سوم هجری محسوب می‌گردید لیکن تغییر عقیده داد و در کتاب فضیحه المعتدله که آن را در پاسخ به کتاب جاحظ با نام فضیلت معتزله نوشت بشدت از معتزله انتقاد کرد آنگاه برای مدت کوتاهی به مذهب تشیع گروید و کتاب الامامت از آثار دوره کوتاه تشیع اوست و گویند ملاقات او با ابو عیسی الوراق ملحد باعث خروج او از تشیع و اسلام گردید و از آن پس به یکی از مهمترین ندانم گرایان و زندیقان تاریخ اسلام تبدیل گردید. کتابهای، التاج، التعديل و التجویز، الزمرد، الفراند، الدامق، اجتهاد از آثار اوست. وی از سوی اغلب علمای کلام به کفر و الحاد متهم شد و بیشتر نام او را با صفت ملحد ذکر کرده‌اند. نویسندگان ملل و نحل و تاریخ بجزنتی چند انگشت شمار او را متهم به کفر الحاد کرده‌اند.

⁷² تاریخ جامع ادیان ص 666

فرقه راوندیه پیروان ابوالحسن احمد بن یحیی بن اسحاق راوندی یا ابن راوندی هستند که فیلسوفی ملحد بود و در قرن سوم هجری در بغداد میزیست وی منسوب به راوند از دیه های کاشان است و از زنداقه زمان خویش بشمار میرفت و چون حکومت در تعقیب زندیقان بود بگریخت و به خانه ابن لاوی یهودی پناه برد و مدتی در آن بماند و کتاب الدافع للقرآن را بنوشت. وی در آغاز از معتزله بود سپس به زنداقه گرائید و کتابی در «قدم عالم» و نفی کرد کار جهان نوشت و نیز کتابی در طعن بر حضرت محمد (ص) بنوشت از جمله دیگر کتاب های وی کتاب الزمرد است که در آن با قلمی سخریه آمیز به رد ارکان اسلام پرداخت⁷³.

کتاب نوادر راغب اصفهانی مینویسد: ابن راوندی احمد بن یحیی بن اسحاق ابوالحسین راوندی فیلسوف مشهور به زنداقه و الحاد از اهل قراء اصفهان بین رقه و بغداد به سال 298 هجری در بغداد به دار آویخته شد⁷⁴.

46. ویلکیف جان

ویلکیف جان حدود 1320-1384 مصلح دینی انگلیسی متولد هیپسول نزدیک ریچمند، بورکشیر. ویلکیف کشیشی انقلابی بود کتاب مقدس را به انگلیسی ترجمه کرد تا مردم خود بخوانند و دریابند و آنچه را که کلیسا میگوید کورکورانه نپذیرند. علاوه بر آن رسالاتی احتجاجی نوشت و در آن ها از جدایی کلیسا از دولت طرفداری کرد پس از مرگ رسالات او را نابود ساختند و جسدش را از گور بیرون آوردند و در ملاء عام سوزاندند. با وجو این افکار و عقاید ویلکیف زنده ماند و در اصلاحات مذهبی یان هوس اثر گذاشت. ویلکیف یکی از پیش تازان رنسانس - عصر تجدید حیات و آزاد اندیشی - در اروپا بود⁷⁵.

47. روسلن

⁷³ فرهنگ فرق اسلامی ص 201

⁷⁴ اعلام 267/1 - نوادر ص 441

زمینه حقوق تطبیقی حسین نجمیان

⁷⁵ کتاب بزرگان فلسفه نویسنده هنری توماس مترجم فریدون بدره ای ص 420

روسن حدود 1050-1120 فیلسوف فرانسوی متولد کومینی. روسن در لوشه واقع در برتانی معلم بود و آبلار در آنجا شاگرد وی بود. از افکار او چیزی دانسته نیست جز آن که در سال 1092 به تهمت بی دینی گرفتار گشت و برای آن که سنگسار نشود عقاید خود را انکار کرد. تنها اثری که از روسن باقی مانده است نامه‌ای است به آبلار که در آن شاگرد سابق خود را به خاطر آنکه از کشیشانی که وی را تکفیر کرده‌اند پشتیبانی کرده‌است سرزنش می‌کند. روسن می‌نویسد: جای تأسف است که تو هم که متواضع ترین شاگردان من بودی و با شور و شغف به تقریراتم گوش فرا میدادی تو هم گفته ی آنان را تأیید می کنی که باید مرا از جامعه مسیحیت برانند. بیشتر افکار و عقایدی که به روسن نسبت می‌دهند بر اثر تفسیراتی که مخالفان وی بر آنها نوشته اند بدست ما رسیده است و از این رو چندان به آنها اعتماد نتوان کرد. به طور کلی گمان می رود که وی با عقیده به تثلیث به صورت تصور سه خدای متمایز مخالف بوده. به هر حال چنانکه در نامه اش به آبلار نوشته‌است خود را فردی شکاک میدانسته است نه مرتد و بی دین. از سخنان اوست بیشتر مشتاقم که یادگیرم تا یاد بدهم. در عین حال هر چه بوده او به جرم ارتداد محکوم شده‌است 76.

48. ژان ژاک روسو

ژان ژاک روسو 28 ژوئن 1712 فیلسوف فرانسوی متولد ژنو سویس. روسو بر این باور بود که خداوند پدر همه جوامع انسانی است. او قدرت و نیروی نیکی و خیر است اما من از کجا بدین حقیقت وقوف یافته ام از راه دل زیرا من در دلم این طور احساس می‌کنم. روسو از راه استدلال فلسفی به این عقیده نرسید بلکه از راه بصیرت دل به این مقام نائل آمد. می‌گفت احتیاج نیست که ما را برای آنکه خوب باشیم تعلیم دهند خواسته های دل آدمی مطمئن ترین راهنما به سوی فضایل و نیکی هستند. باید به ندای دلپایمان گوش دهیم زیرا آن وقت است که همه ی انسانها به دین واحدی خواهند گروید. دینی که مکافات ابدی به کسی وعید نمی‌دهد ولی رستگاری نهایی را به همه وعده می‌دهد این دین محبت طبیعی ، تساهل

76 کتاب بزرگان فلسفه نویسنده هنری توماس مترجم فریدون بدره ای ص 215

جهانی آزادی از قید تعصبات جزئی و تفاهم دوستانه میان آشنا و ناآشناست. این دین جدید که با دل آدمی سروکار داشت چون بمبی در میان پیشوایان محافظه کار فرانسوی منفجر شد. بزرگان کلیسا بر روسو به خاطر تصور یک خدای بی طرف حمله ور شدند زیرا هر یک از آنان تنها طریق پرستش خود را راه درست رستگاری می‌دانستند. روسو با هر نوع حکومت زور مخالف بود و تحمیل عقیده را بر دیگران کار زشت می‌شمرد و بر این باور بود که انسان آزاد آفریده شده‌است و باید در تمام زندگی اش از این حق فطری بهره مند باشد.

بر تراند راسل می‌گوید: کتاب قرارداد اجتماعی روسو، انجیل بیشتر پیشوایان انقلاب فرانسه قرار گرفت ولی در زمان خود روسو حکمرانان فرانسه در پی قتل او برآمدند روسو فرار کرد و بر آن شد تا در سوئیس برای خودش مأمنی بجوید اما دولت سوئیس از پناه دادن به او ابا کرد کتاب هایش را در ملاء عام سوختند و خود روسو را بیرون راندند.

فردریک بزرگ، آن امپراطور روشنفکر مدتی او را پناه داد اما روستاییان اطراف آن «وحشیان شرافتمند» فلسفه روسو در پی قتل وی برآمدند زیرا وی افکار آنان را علیه دین مسموم ساخته بود روسو به انگلستان فرار کرد و به محبت و مهمان نوازی دیوید هیوم پناه برد⁷⁷.

دهخدا آورده عقاید روسو به خصوص آنچه در کتاب امیل بیان کرده بود میان ارباب سیاست و اولیاء دین مسیح غوغایی برپا کرد کتاب او را سوختند و نویسنده را تعقیب کردند او همچنان متواری و در بدر بود تا آنکه در سال 1778 در 66 سالگی وفات کرد⁷⁸.

49. ابن مؤید

ابن بطوطه داستان شخصی به نام ابن مؤید را نقل می‌کند که اهل لاذقیه شام بود. این مرد هرچه می‌خواست می‌گفت و به هرکس می‌پرید و بدبیراه می‌گفت و به همین مناسبت او را ابن مؤید هجاء (هجوگوی) لقب

⁷⁷ کتاب بزرگان فلسفه نویسنده هنری توماس مترجم فریدون بدره ای ص 216

سیر حکمت در اروپا فصل 6 ص 191

⁷⁸ دهخدا واژه روسو

داده بودند. ابن مؤید با حاکم طرابلس چپ افتاد و هر جا می نشست از او بدگویی می کرد و از زخم زبان دریغ نمی داشت حاکم به قاضی شهر متوسل شد تا شر این مرد را از او دفع کند و قاضی کسی بود که منصب خود را مدیون حاکم شهر بود و از وابستگان او بشمار می آمد. قاضی طرحی ریخت بدین تفصیل که روزی ابن مؤید را به خانه خود دعوت کرد و با او گرم گرفت ابن مؤید بر سبیل معمول بی محابا سخن می گفت غافل از اینکه قاضی دو نفر از عدول محکمه را نیز فراخوانده و آنها را پشت پرده در اتاق مجاور نشانده است. آن شهود صورت مجلس تنظیم کردند که آری ما در فلان روز در سرای قاضی بودیم که ابن مؤید نیز در آنجا بود و چنین و چنان گفت و یک مشت مطالب کفر آمیز به نام او در قلم آوردند و قاضی هم به کفر و ارتداد او حکم داد ابن مؤید را گرفتند و به چوبه اعدامش سپردند.

چندی بعد ان حاکم معزول گشت و حاکم دیگری بجایش آمد این بار نوبت برادران و کسان ابن مؤید بود که شکایت قاضی را نزد حاکم جدید بردند. پرده از روی توطئه قاضی برداشتند و او را با شهودی که سند ارتداد ابن مؤید را امضا کرده بودند به پای چوبه دار آوردند و عمامه از سرشان برگرفتند. در این هنگام جمعی از امرای به شفاعت برخاستند که کشتن قاضی و عدول محکمه اهانتی بر اسلام تلقی می شود و تمهید، جان آنان را نجات دادند.⁷⁹

فتوی شافعی درباره مرتد آن است که نخست از او بخواهند که توبه کند و برگردد و اگر توبه نکرد قتل او واجب می شود.⁸⁰

50. ساوونارولا ، جیرولامو

ساوونارولا ، جیرولامو 21 دسامبر 1452 – 23 می 1498 خطیب و مصلح ایتالیایی متولد فرارا. در یک خانواده اعیان متولد و در سال 1474 به مسلک راهبان دومینیکی در آمد. موعظه های او علیه تفرعن و ظلم توانگران مایه انزجار آنان از وی گشت ولی تا مدتی وی را به حال خود باز گذاشتند. اما همین که ساوونارولا بر آن شد اصلاحات حرف خود را

⁷⁹ سفرنامه ابن بطوطه ص 210

⁸⁰ روز جهان خنجی سلوک الملوک ص 428 – ابن بطوطه ص 209

عملی کند، از وی به پاپ شکایت برده شد پاپ به او پیشنهاد مرتبه کاردینالی کرد بدان شرط که افکار بدعت آمیز خویش دست بردارد. اما ساوونارولا نپذیرفت از این رو به جای آوردن هرگونه خدمت رسمی کلیسایی را بروی قدغن ساختند و مجازات تمبر از این حکم را برای او مرگ قرار دادند. اما هنگام شیوع طاعون ساوونارولا حکم را شکست و به یاری بیماران برخاست. او را به محاکمه خواندند و به جرم بی دینی و الحاد با دو راهب دیگر برادر دومینیکو و برادر سیلوسترو ابتدا آنها را خفه کردند و سپس به آتش سوختند. ساوونارولا آخرین نماز را به دو برادر محکوم تلقین کرد و این واپسین خدمت دینی او بود⁸¹. برادر دومینیکو و برادر سیلوسترو هر دو تالی آنان به جرم ارتداد سوخته شدند⁸².

ساوونارولا از راهبان دومینیکن علیه مالیات کلیسا در شهر فلورانس توسط دادگاه تفتیش عقاید در قرن 15 به اعدام محکوم گردید⁸³. (تفرعن=خودخواهی، تکبر و خودنمایی کردن، گردن کشی و زشتخویی، جورستم) فرهنگ عمید)

51. فخرالدین رازی

فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر معروف به امام فخررازی و امام المشککین 543 یا 606 هجری قمری متکلم و فقیه و فیلسوف ایرانی متولد ری. پدرش ضیاءالدین عمر خطیب ری بود و از این روی فخرالدین را گاه ابن الخطیب الری نامیده‌اند. در زادگاه خود و سپس مراغه علم آموخت و در مذهب شافعی و کلام اشعری نام بردار گشت. آنگاه به خوارزم رفت تا با معتزلیان به مناظره پردازد اما بعد از چندی مجبور به ترک آنجا شد و به بخارا و سمرقند رفت. در حدود سال 582 در غزنین و پنجاب بود سرانجام در هرات ماندگار شد و مورد حمایت سلاطین غوری و علاءالدین خوارزمشاه قرار گرفت و در هرات مدرسه ای به نام وی ساختند و

⁸¹ بزرگان فلسفه هنری توماس ص 236

⁸² بزرگان فلسفه هنری توماس ص 236

⁸³ تاریخ جامع ادیان ص 665

فخرالدین در آن به تدریس پرداخت و جمع کثیری به حلقه درس او پیوستند. در سال 585 مورد حمله کرامیه که وی را مرتد و ملحد می‌دانستند قرار گرفت اما جان سالم به در برد تا اینکه در 606 درگذشت. گویند کرامیان او را مسموم ساختند. فخرالدین رازی تلاشی برای آشتی میان سنت‌های فلسفی و دینی بخرج داده‌است و خود از یک مشرب عقلانی پیروی می‌نمود که معمول عصر وی نبود به همین سبب او را مرتد اعلام داشتند. محصول نخستین دوران زندگی او کتاب معروف شهر الاشارات و مباحث‌المشرقیه است. فخرالدین رازی مورد حمله و انتقاد اکثر دانشمندان و علمای معاصر خویش بود و این بیشتر به علت خشونت وی در بحث و تازگی افکار او بوده‌است. در کتاب المناظرات شمه‌ای از مباحث او را می‌توان دید. فخرالدین رازی خود به تازگی بعضی از افکار خویش واقف بوده و از جمله در کتاب مباحث‌المشرقیه آنجا که روش قدما را در نقد آرای فلسفی مورد بحث قرار داده و از شیوه خود سخن می‌راند می‌گوید: من هر گاه توانسته‌ام قولی را از میان اقوال برگزینم و آن را تلخیص و تحریر و اثبات کنم، همین کار را کرده‌ام. و گر نه اشکالات آن را بیان کرده و اصولی را که خداوند بر من آشکار ساخته و پیش از من کسی در نیافته بوده‌است بیان نموده‌ام. امام فخر رازی در بیشتر علوم و فنون زمان خود تألیفات دارد از آثار او جز آنهایی که ذکر شد کتابهای نه‌ایة‌العقول، تهذیب‌الدلائل و عیون‌المسائل، کتاب‌الاربعین - شرح عیون‌الحمکه و کتاب ستین که دایرة‌المعارف گونه‌ای است از تمام علوم و فنون آن عصر 84.

53. مولینوس میگول

مولینوس میگول فیلسوف اسپانیایی (1640-1697) متولد پاتاچینا واقع در نزدیکی ساراگوسا. وی بنیان‌گذار فلسفه تسلیم است که نوعی از فلسفه‌های عارفانه است که در آن از راه تسلیم روح و فکر به تأثیرات ربانی شخص

⁸⁴ بزرگان فلسفه هنری توماس ص 276

با خداوند ارتباط حاصل می‌کند مولینوس با آنکه منصب کشیشی داشت به جرم بدعت علیه کلیسا در زندان جان سپرد⁸⁵.

54. هوپاتیا

هوپاتیا 514 ریاضی دان و فیلسوف اسکندرانی از پیروان پلوتینوس بود و فلسفه نو افلاطونی را تعلیم می‌کرد که بنا بر آن ذهن آدمی قادر است از حد تجارب عملی در گذرد و به دانشی مکنون ماهیت واقعی اشیاء برسد. وصول به این مرحله از دانش از نظر نو افلاطونیان از راه جذب میسر است. پیروی هوپاتیا از دین یونانی سبب نفرت مسیحیان متعصب شد بنا بر نوشته گیبون نویسنده زوال و سقوط روم عده‌ای از اوباش این زن را در موسم مقدس روزه بزرگ از کالسکه اش به زیر کشیدند جامه از تنش برکنند و برهنه به کلیسا کشیدند و در آنجا با قساوتی غیر انسانی تکه تکه کردند. گوشتهای تنش را با صدف های تیز از استخوان جدا ساختند و اندامهای محتضر او را به میان شعله های آتش افکندند.⁸⁶ (محتضر کسی را گویند که در حال مرگ است)

55. هوس یان

هوس یان حدود 1369-1415 مصلح دینی یوهمی متولد هوسینگ. در دانشگاه پراگ منصب استادی داشت و با الهام از عقاید جان ویکلیف که با اطاعت و قبول تعبدی عقاید کلیسا مخالف بود تدریس می‌کرد. هوس را به دستور پاپ در آتش سوزاندند ولی در عقاید ویکلیف و هوس در دوره بیداری مجدد افکار آزاد یعنی در عهد رنسانس زندگی از سر یافتند. همانطور که در جریان ویکلیف جان گفته شد به دستور کلیسا جسد او را از قبر بیرون آوردند و آتش زدند⁸⁷.

56. بیگن راجر

⁸⁵ بزرگان فلسفه هنری توماس ص 400

⁸⁶ بزرگان فلسفه هنری توماس ص 436

⁸⁷ بزرگان فلسفه هنری توماس ص 437

بیگن راجر ، حدود 1214-1294 عالم و فیلسوف انگلیسی در دانشگاه‌های اکسفورد و پاریس تحصیل کرد. در اکسفورد داخل فرقه راهبان فرانسیسی شد و در آنجا سعی کرد که روش تجربی علوم را در مطالعه فلسفه نیز به کار بندد. موفقیتش در کارهای علمی آتش حسد همکارانش را برانگیخت و از آنجا که وی با ساختن ذره بین ، اختراع یک نوع پودر قابل احتراق و تحقیق در رمز نور توفیقاتی یافته، و خردمندی اکویناس و فلاسفه مدرسی دیگر را مورد پرسش قرار داده بود آنان وی را به جادوگری متهم ساختند. به دستور بونا و نتوره وی را به پاریس تبعید و به مدت ده سال زندانی نمودند و در این مدت هرگونه کتاب یا افزار علمی یا وسیله نوشتن را از دسترس او به دور داشتند. جریان او به پاپ منتقل شد فولکه به کارهای علمی بیگن علاقه مند شد وقتی فولکه با نام کلمان چهارم مقام پاپی یافت بیگن به تقاضای او سه کتاب به نام های تصنیف کبیر ، 2 تصنیف صغیر و تصنیف سوم که مجموعاً دایرة المعارفی را در فلسفه و علوم تشکیل می‌دهند تألیف نمود. پاپ از وسعت معلومات بیگن چنان خوشحال شد که دستور آزادی و لغو تبعید او را صادر کرد. و به وی اجازه داد دنبال مطالعات و تحقیقات خویش را باز گیرد. اما این آزادی چند سالی بیش نپایید و وقتی پاپ کلمان چهارم مرد، باز فرانسیس ها کتابهای بیگن را ضاله اعلام داشتند و خود وی به حبس جدیدی که چهارده سال از (1278-1292) طول کشید محکوم شد. وقتی آزاد شد هم چنان به مطالعات خود ادامه داد، و دایرة المعارفی درباره الهیات نوشت که درست قبل از مرگش به اتمام رسید. بیگن می‌گوید برای بدست آوردن دانش و حکمت دو راه وجود دارد. تجربه و عقل. اندیشه خود را برپایه دانسته های خود قرار دهید مطمئن ترین راه رسیدن به حقیقت همین است⁸⁸.

57. معصوم علی شاه

معصوم علی شاه دکنی از نوادگان شاه نعمت اله ولی ، وی از مریدان علیرضا دکنی از سلسله نعمت الهی دکن است که در عصر کریم خان زند

⁸⁸ بزرگان فلسفه ص 128

دهخدا واژه بیگن

برای ارشاد مریدان به ایران عزیمت کرد. پیش از قتل او گروهی از صوفیه ایران را ترک گفته و برای حفاظت جان به هندوستان و دیگر نقاط دکنیه گریختند. پیروان معصوم علی شاه دکنی بودند که مروج طریقه نعمت الهیه در اوایل سلسله قاجار و در اواسط دولت صوفیه قدرت علمای شریعت را افزایش داده و به همین نسبت کار صوفیان روی به تراجع نهاد. از اینجا مخالفت با آنان آغاز شد و سخن از کفر و ارتداد ایشان به میان آمد تا آنجا که در اوایل حکومت قاجار معصوم علی شاه دکنی به حکم آقا محمد علی بهبهانی مجتهد کرمانشاهان در 1212 هجری به قتل رسید. بهبهانی مجتهد کرمانشاه استاد شیخ جعفر کاشف الغطاء سید علی طباطبائی و میرزا ابوالقاسم مشهور به میرزای قمی ... هم بوده او مخالف سرسخت اخباریان و صوفیان بود و این مخالفت او به قتل معصوم علی شاه دکنی و ظفر علی کرمانی انجامید⁸⁹.

58. مشتاق اصفهانی

مشتاق اصفهانی فرزند میرزا مهدی اصفهانی است که زندگی او فراز و نشیب های فراوانی داشت او پس از اتفاقاتی که در مکتب خانه اصفهان برایش رخ می دهد ترک تحصیل کرد و در کارگاه بافندگی مشغول کار شد و پس از آن به موسیقی رو می آورد و به زورخانه اصفهان مشغول ورزش کشتی می شود و تا درجه عالی پیشرفت کرده ، به دلایلی ورزش را ترک می کند و در رشته موسیقی ادامه کار می دهد. مشتاق به شیراز می رود و با معصوم علی شاه دکنی از نوادگان شاه نعمت اله ولی آشنا می شود که پس از مدتی او لقب مشتاق علی شاه را دریافت می کند و بدین ترتیب مسیر زندگی او دگرگون می شود. پس از مدتی وی از سوی معصوم علی شاه برای ترویج طریقت عازم کرمان می شود و با گذشت زمان صاحب مریدان فراوانی می شود. دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب آسیب هفت سنگ خود می نویسد: مخالفان مشتاق که بازار او را گرم دیدند در فکر نابودی او افتادند و نقطه ضعفی که از او در دست داشتند نواختن ساز بود روایت

⁸⁹ فرهنگ فرق اسلامی دکتر محمد جواد مشکور ص 309 و 319

شروانی 8/74

است که ظهر بیست و یک رمضان در 1206 ه ق مشتاق علی شاه وارد مسجد شد تا فریضه ی خود را بجای آورد پس ملا عبدالله یکی از روحانیون شهر به دروغ در میان جمعیت فریاد زد که ملا حکم سنگسار مشتاق را صادر کرده. مردم به سوی او حمله ور می‌شوند و او را به بیرون از مسجد برده و در محلی بنام تل خر فروشان به همراه مریدش «درویش جعفر» سنگسار می‌کنند و بدین ترتیب زندگانی او پایان می‌یابد. می‌گویند مشتاق علی شاه قرآن را با نوای سه تار می‌خوانده است و جلال آل احمد در سفرنامه اش پس از حضور در مقبره مشتاقیه نوشته‌است اگر سیم چهارم سه تار را سیم مشتاق می‌گویند به ابتکار این باباست که در اینجا خفته است.

او را سنگسار کردند چون قرآن را با نوای سه تار می‌خواند.

59. مشتاق علی شاه و درویش جعفر

مشتاق علی از شاگردان سید معصوم علی شاه دکنی بود در اواخر رمضان سال 1206 هجری بقول روضة الصفا به فتوای عبدالله کرمانی امام جمعه کرمان سنگسار شد.

در اواخر رمضان سال هزار و دویست و شش هجری قمری هنگامی که مشتاق علی شاه به همراه مرید خود درویش جعفر پس از نماز جماعت قصد خروج از مسجد کرمان را داشتند به فتوای امام جمعه کرمان ملا عبدالله تکفیر و به شهادت رسیدند. مشتاق که صدای خوشی داشت و در مجالس طرب تار و سه تار مینواخت در ابتدا عاشق دختری به نام معصومه شد و این عشق باعث شیدایی او شده بود روزی در کنار باباکوهی شیراز درویشی شوریده او را دیده و دلیل شیدایی و پریشانیش را پرسیده بود مشتاق به او گفته بود که معشوقی داشته که از این شهر رفته و باعث پریشانیش شده‌است. درویش شوریده به او گفته بود معشوقی بگزین که هرگز از تو جدا نشود این کلام درویش انقلابی در درون مشتاق بوجود آورده و از او راه چاره می‌طلبد درویش به او می‌گوید که از دست او کاری ساخته نیست ولی پس از اصرار مشتاق او را به حضور سید معصوم علی شاه و نور شاه اصفهانی برده و مشتاق مرید ایشان گشته و همواره با ایشان بوده و پس از طی مقامات طریقت ملقب به لقب مشتاق علی شاه

گردیده و عده زیادی مرید او گشته با آنکه مشتاق خود فردی عامی و مکتب نرفته بود خط خوب می نوشت ولی جاذبه ی معنوی او توانسته بود افرادی مانند میرزا محمد تقی کرمانی (مظفر علی کرمانی) فقیه حکیم فیلسوف و طبیب نام آور عصر را در کمند عشق معنوی خود گرفتار نماید لذا بدلیل جذب افراد بیشمار در حلقه مریدان مشتاق آتش حسد معاندان تنوره کشیده و حکم تکفیر او توسط ملا عبدالله صادر گردید. و هنگامی که مشتاق به همراه یکی از مریدانش به نام درویش جعفر پس از اقامه نماز قصد خروج از مسجد جامع کرمان را داشت به تحریک ملا عبدالله و بدست عوام کالانعام کشته شد.

مظفر علی شاه کرمانی که پس از کشته شدن مشتاق مدت‌ها تاب و توان از کف داده بود دیوانی به نام مراد معنوی خود سروده و غزلیات و اشعار بسیار دلنشینی به نام مشتاق ساخته و پرداخته نمود. حکایت ملا عبدالله امام جمعه شهر کرمان که حکم به تکفیر مشتاق داد و فتوای قتل او را صادر نمود جالب است. او پس از کشته شدن مشتاق به ملا عبدالله سگو معروف شد چون هنگامی که مشتاق در شرف مرگ بود ملا عبدالله دید که لب مشتاق تکان می خورد نزدیک شد و دید مشتاق آهسته یاهو می گوید و ملا عبدالله گفت سگو هنوز هم یاهو می گویی! و عجب اینکه این لقب از آن به بعد به روی خود او ماند و مردم خود او و اقوامش را به خاندان (عبدالله سگو) می خواندند. چون بد کردی مشو ایمن ز آفات ** که واجب شد طبیعت را مکافات

و جلال آل احمد در سفرنامه اش پس از حضور در مقبره مشتاقیه نوشته است: اگر سیم چهارم سه تار را سیم مشتاق می گویند به ابتکار این بابا است که این جا خفته است 90.

60. ابوالخطاب اسدی کوفی ملقب به اجدع

محمد بن ابی زینب مقلاس اسدی کوفی است که مدتی از معروفترین اصحاب امام صادق (ع) و مرجع شیعیان کوفه بود. مسائل شیعیان را نزد

90 هفت سنگ دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

تاریخ کرمان ص 76-77-129-556-560-570

امام می‌برد و جواب می‌آورد اما پس از مدتی دعای غلو آمیز کرد امام را خدا و خود را پیامبر می‌شمرد. سپس ادعای خدایی مینمود و بعضی از احکام حرام را بر دوستان مباح کرد تا جایی که هرکدام از یارانش که تکلیفی را برای خود سنگین می‌دیدند نزد او می‌آمدند و تقاضای تخفیف و سبکی آن را می‌کردند آن هم اجازه می‌داد. آورده اند که هفتاد نفر از یاران ابوالخطاب در مسجد کوفه پای ستونها به تبلیغ مشغول بودند والی شهر که آن زمان عیسی بن موسی عباس بود همه آنان از جمله ابوالخطاب را در مسجد کشت این قضیه در سال 138 قمری اتفاق افتاد.

فرهنگ فرق اسلامی می‌نویسد: وی بر سر گزافه‌گویی‌های خود سرانجام به قتل رسید و عده‌ای از پیروان او کشته شدند. نوبختی و ابی‌خلف اشعری و کشی، نخستین کسانی هستند که در کتابهای خود درباره گزافه‌گویی‌های ابوالخطاب و یارانش سخن گفته‌اند. نوبختی می‌نویسد: هنگامی که خبر سخنان غلو آمیز ابوالخطاب به عیسی بن موسی والی کوفه رسید با ایشان بجنگید و هفتاد تن از آنان در مسجد کوفه بکشت ابوالخطاب را گرفت و به قتل رساند و جسدش را بر دار کرد⁹¹.

61. بیان بن‌سمعان تمیمی نه‌دی

بیان بن‌سمعان تمیمی نه‌دی 119 قمری 737 از غلات کیسانی است که فرقه بیانیه به او منسوب است. بیان در 119 به همراه یکی دیگر از غالیان به نام مغیره بن سعید بدست حاکم وقت کوفه خالد بن عبدالله قسری به سبب ادعاهای گزاف دستگیر و کشته شد⁹².

او به انتقال امامت از محمد بن حنفیه به فرزندش ابوهاشم عبدالله و بیان بن سمعان باور داشت. بیان به ادعای امامت بسنده نکرد و بعد دعوی و نبوت نمود. بیان چنان می‌پنداشت که مقصود خداوند از آیه هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقين (آل عمران 139) اوست. و دعوی دانستن اسم اعظم می‌نمود. خالد بن عبدالله قسری در زمان حکومتش بر عراق بیان را بگرفت و بکشت و بیان نامه‌ای به حضرت امام محمد باقر (ع) نوشت و

⁹¹ فرهنگ فرق اسلامی ص 182 – لغت نامه دهخدا

⁹² تاریخ طبری و ابن اثیر

آن حضرت را به اقرار نبوت فراخواند. بیان در بازار کوفه گاه می فروخت و چون خالد بن عبدالله قسری بر او و پانزده تن از یارانش دست یافت آنها را با طناب بست و دستور داد که در مسجد کوفه بر ایشان نفت ریختند و آتش زدند جز یکی از ایشان که بگریخت و واپس که نگریست چون دیگران را در آتش دید خویشتن را در آتش افکند و بسوخت⁹³.

62. شیخ خلیفه مازندرانی

شیخ خلیفه مازندرانی معروف به شیخ خلیفه، بنیانگذار نهضت سرداران خراسان بود. او از مردان نیک روزگار بود از اهالی مازندران که چندی در نزد شیخ یالو زاهد آملی هم قریه خود که از اقطاب مازندران است تلمذ و شاگردی کرد پس از چندی تصمیم گرفت تا به محضر شیوخ و عرفای دیگر بشتابد. در این ایام شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی جزء شیوخ بزرگان زمان خود بود لذا شیخ به محضرش شتافت تا شاید گمشده ی خود را در محضرش بیابد. روزی شیخ علاء از وی پرسید به کدام مذهب اربعه معتقدی و شیخ خلیفه جواب داد ای شیخ آن چه من می طلبم از این مذهبها بالاتر است و همین جواب کافی بود تا از محضر شیخ علاء الدوله سمنانی خارج شود و به دامن شیخی دیگر از شیوخ زمان یعنی خواجه غیاث الدین هبه الله حموی در بحر آباد جوین بشتابد لیکن در بحرآباد نیز به خواسته خود نرسید. و لذا رخت سفر بریست و در سبزوار اقامت گزید. سبزوار در این ایام مامن شیعیان اثنی عشری بود سکنی گزیدن شیخ خلیفه در مسجد جامع سبزوار و تعالیم او در مسجد باعث گردآمدن افراد زیادی در اطراف او گشت که به تبع پیرو و مرید او شدند. بدین ترتیب آوازه ی شهرتش در اطراف و اکناف پیچیده و صاحبان قدرت را به وحشت انداخت. بالاخره علمای درباری که دست در دست حکام داشتند فتوایی صادر کردند با این مضمون که شخصی در مسجد ساکن است و حدیث دنیا می گوید و چون منعش می کنند منجز نمی شود و اصرار می نماید. این چنین کسی واجب القتل است یا نه؟ و اکثر فقهای رسمی زمان فتوا به قتل وی دادند. سرانجام تبلیغ عقائد شیعی شیخ خلیفه باعث گردید تا وی به فتوای فقیهان سنی مذهب

⁹³ فرهنگ فرق اسلامی ص 113

مرتد شمرده شود. به مسجدی که شیخ خلیفه بود وارد شدند و شیخ را در همان مسجد به دار زدند.

فرهنگ فرق اسلامی می‌نویسد: شیخ خلیفه مازندرانی که مؤسس سلسله ویژه ای از دراویش بود در سیزوار ناحیه بیهق در حجره مسجد جامع شهر مسکن گزید و به تبلیغ عقاید شیعی خود پرداخت و سرانجام به فتوای فقیهان سنی مذهب مرتد شمرده شد و در سال 736 هجری به قتل رسید. 94.

63. جعد بن درهم

جعد بن درهم مقتول در 125. اولین کسی که اظهار به زندقه نمود جعد بن درهم بود. سپس بشار بن بود و صالح بن عبدالقدوس و ابن راوندی و ابن مقفع اظهار زندقه نمودند. علمای اسلام گناه زندقه را قابل بخشش نمی‌دانستند چنانچه غزالی در کتاب فیصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه می‌نویسد: کلهای فی جنت الا الزنادقه. زنادقه سخت مورد تعقیب خلفای عباسی قرار داشتند. این سختگیری‌ها مابین سالهای 166 و 170 هجری به اوج خود رسید و به اندک گمانی که درباره دین کسی می‌پردند او را متهم به زندقه می‌کردند. غالباً برای امتحان کسی را گمان می‌کردند او از زنادقه است به او امر می‌کردند که به صورت مانی که در آن زمان تصویری از او موجود بود خیار بیاندازد اگر امتناع می‌کرد او را متهم به زندقه می‌کردند و یا می‌گفتند مرغی دریایی را که نام او تدرگ (تذرو) بود بکشد و ظاهر مانویان از قتل حیوانات ابا داشتند بخصوص از قتل این پرنده. اتفاقاً در همان ایام کاتارهای مانوی مورد تعقیب پاپ ژورژ چهارم قرار گرفتند و ایشان را وادار می‌کردند که در پیش اسقفان گوشت بخورند زیرا مانویان از خوردن گوشت ابا می‌کردند. نه تنها خلفای بنی عباس مانویان را مورد تعقیب قرار می‌دادند بلکه هاشمیان هم که از اولاد علی (ع) بودند و دعوی خلافت داشتند متهم به زندقه می‌کردند چنانکه عبدالله بن معاویه را هم از زندیقان می‌شمردند و مخالفین خود را به اتهام زندقه می‌کشند. از جمله کسانی که خلفای عباسی به عنوان زندیق مورد تعقیب قرار دادند ابو علی سعید - ابو علی رجا - و ابو یحیی یزدان بخت بودند.

⁹⁴ فرهنگ فرق ص 282

جعده بن درهم را که هشام او را دستگیر نموده بود نزد خالد بن عبدالله قسری فرستاد خالد او را در روز عید قربان سر برید. فرهنگ فرق می‌نویسد: چون عید اضحی فرارسید خالد پس از اینکه خطبه عید را تمام کرد گفت هی مردم هر یک از شما حیوانی را برای خدا قربانی می‌کنند اما قربانی من جعد بن درهم است. پس از منبر فرود آمدو دستور داد تا سر درهم را بریدند جعد بن درهم عقیده معتزله را که می‌گفتند قرآن مخلوق است در زمان هشام ابن عبدالملک آشکار ساخت 95.

64. ابن‌رشد

ابن‌رشد ابوالولید محمد بن‌احمد بن‌رشد 520-595 ه ق . فیلسوف مسلمان متولد قرطبه اندلس . محمد بن‌احمد بن‌رشد اندلسی (به عربی: ابوالولید محمد بن‌احمد بن‌رشد) یا ابن‌رشد متولد 1126 م. در کوردوبا اسپانیا، درگذشت 10 دسامبر 1198 در مراکش. این فیلسوف نامدار در زبانهای غربی او را به نام اورئوس می‌شناسند که به نوعی همان لفظ ابن‌رشد است. تحصیلاتش در رشته‌های حقوق و پزشکی بود و مدتها در شهرهای سویل و قرطبه به کار قضاوت اشتغال داشت. او به بقای ماده و وجود یک حقیقت ابدی با خدا معتقد بود و متذکر می‌شد که گاهی فلسفه با دین ناسازی تام دارد گرچه او از مسلمانان سنی مالکی بود در دوران زندگی مورد زجر و طعن و نفرین علمای اسلامی قرار می‌گرفت. از طرف کلیسا نیز آثارش را محکوم داشتند. فلسفه او را در غرب اورئوسیسیم می‌نامند که می‌تواند به ابن‌رشد گرایی ترجمه شود. او تلاش داشت فلسفه ارسطویی را با اسلام تطبیق دهد. او بر خلاف اسلام و همانند بودایی‌گری به ابدی بودن روح معتقد نبود. فصل‌المقال کتاب مشهور اوست که با نگاهی متفاوت به قرآن نگاه می‌کند و از سوی بعضی به عنوان کتاب کفرآمیز اعلام شده‌است. ابن‌رشد سرشناس‌ترین متفکر اسپانیایی مسلمان ملقب ابن‌سینا اندلسی

⁹⁵ فرهنگ فرق اسلامی ص 212 و ص 137

سید اعلام النبلاء ج 5 ص 376
فرهنگ دهخدا

به علت نفی نظریه غزالی که می‌گفت وقتی پنبه‌ای آتش می‌گیرد علت آن طبیعت خود آتش نیست بلکه ملکی از آسمان فرود می‌آید و آن را به امر خدا آتش می‌زند. به فتوای فقیهان زندقه مرید اعلام شد و به امر المنصور بالله پادشاه وقت اندلس به افریقا تبعید شد و در همان جا درگذشت.

دانته در کتاب معروف خود کمدی الهی به او اشاره می‌کند. خورخه لونیس بووخس داستان کوتاهی به نام جستجوی ابن‌رشد نوشته‌است که در مورد جستجوی او برای کشف معانی تراژدی و کمدی است. جیمز جویس در کتاب مشهور خود، اولیس، مختصراً به او اشاره می‌کند. رافائل نقاش شهیر ایتالیایی تصویرش را در یکی از نقاشی‌هایش آورده‌است و مجسمه‌ای از در کوردوبا (غراطیه) اسپانیا قرار دارد.

محبی‌الدین ابن‌عربی از یک سو به عنوان پدر عرفان نظری در جهان اسلام شناخته شده‌است به نحوی که بسیاری از عرفای بزرگ حتی اصحاب حکمت متعالیه در نظرپردازیهای خویش سخت تحت تأثیر او بوده‌اند. و از سوی دیگر مورد شدیدترین حملات و انتقادات از جانب بسیاری از فقها و متکلمان اعم از شیعه و سنی قرار گرفته‌است به نحوی که وی را مرید خارج از دین و دیانت، التقاطی، اباحی مذهب و در یک کلمه ممیت‌الدین دانسته‌اند. و نقش ابن‌عربی در وجود رنسانس قابل انکار نیست.

عصری که ابن‌رشد در آن میزیست عصری بود که حمله غزالی بساط فلسفه را در مشرق ممالک اسلامی برچیده و میدان تفکر فلسفی را در مغرب ممالک اسلامی محدود ساخته بود. پیش از آن که عبدالؤمن اول و ابویعقوب یوسف از ملوک موحدون به سلطنت رسند، سلطان وقت منصور حاجب برای جلب پشتیبانی و استعانت فقها و منشران فرمان داد تا هرچه کتاب فلسفه و منطق و هیئت بود را بسوزانند. به موجب این فرمان کتاب بسیار در میدانهای قرطبه سوخت یا به چاه افکنده شد. از طرف دیگر وظیفه ابن‌رشد رد حملات غزالی بر فلسفه بود. وی در این باره کتاب تهافت التهافت را در رد بر کتاب تهافت الفلاسفه غزالی نوشت و در آن سعی نمود تا امکان توافق بین دین و فلسفه را ثابت نماید و برای تحکیم نظریه خود در وجوب بکار بردن نظریه عقلی به قرآن استدلال نماید. ابن‌رشد می‌گفت چون در قرآن روش عقلانی برای شناخت موجودات و معرفت خداوند توصیه شده‌است پس استفاده از حکمت و دانش یونانی که

همان روش را تبلیغ می‌کند خالی از اشکال است. ابن‌رشد برای اثبات نظریات خود دو کتاب نوشت یکی فصل المقال فی مابین الشریعة و الحکمة من اتصال و دیگری الکشف عن مناهج الادلة فی عقاید الامة. ابن‌رشد در رد بر غزالی توجه خود را عمدتاً بر سر مسئله ای که غزالی فلاسفه را در آن سه، کافر و بیرون از مذهب اسلام دانسته است معطوف می‌دارد. این سه مسئله عبارتند از انکار معاد جسمانی، قدیم بودن آدم، انکار علم خدا بر جزئیات. به نظر ابن‌رشد میان دین و فلسفه اختلافی نیست و دین تعبیر رمزی حقایق فلسفی است. در سال 580 هجری قمری یعقوب ملقب به المنصور بالله به جای پدر به امارت نشست. ابن‌رشد در آغاز مورد عنایت و تشویق و احترام امیر جدید بود ولی اندکی بعد بر اثر بدگویی و سعایت معاندان مورد غضب و خشم او قرار گرفت. منصور فقهای بزرگ را به قرطبه فرا خواند آثار ابن‌رشد را در اختیارشان گذاشت و دستور داد تا وی را به محاکمه کشند. در مجلسی که برای محاکمه ابن‌رشد تشکیل شد ابن‌رشد به اتفاق آرا به کفر و زندقه متهم گردید و ابن‌رشد هیچ دفاعی از خود نکرد و دوستان هم در صدد دفاع برنیامدند و با این طریق مدافع پرشور فلسفه در نهایت خواری و ذلت به دهکده یهودی نشین یسانه در نزدیکی قرطبه تبعید گردید و اما کار به همین جا خاتمه نیافت. منصور فرمان داد منشوری دایر بر تحریم فلسفه بنویسد و منتشر سازند و در این منشور فلسفه حرام دانسته شد و کتابهای فلسفی سوزانده و فلاسفه مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند 96.

65. حبیب‌الله آشوری

حبیب‌الله آشوری متولد 1315 نویسنده کتاب توحید. آشوری ساکن مشهد در 27 شهریور 1360 به حکم دادگاه ویژه به ارتداد محکوم گردید وی از روحانیون سیاسی و مبارز در دوران حکومت پهلوی و پس از انقلاب متهم به حمایت از مجاهدین خلق بوده. آشوری به دلیل انتشار کتابی به عنوان

96 کشف الاسرار امام خمینی

بزرگان فلسفه ص 6

تمدن اسلام و عرب

توحید، توسط برخی از روحانیون بلند پایه تکفیر شده بود. احمد قابل در نامه خود به آیه‌الله سید علی خامنه‌ای که در سالهای اخیر انتشار یافت از اینکه وی در برابر اعدام آشوری سکوت کرد، از وی انتقاد می‌کند و می‌گوید: هنگام محاکمه و اعدام دوست و همراه و هم فکر سابق شما مرحوم شیخ حبیب‌الله آشوری به اتهام ارتداد سکوت کردید. و شاهد جان باختن فردی شدید که به جرم انتشار کتاب توحید و اصرار و شهادت شیخ ابوالقاسم خزعلی و شیخ محمد تقی مصباح یزدی مبنی بر کفرآمیز بودن مطالب و مرتد بودن نویسنده آن کتاب اعدام شد. قابل همچنین آیه‌الله خامنه‌ای را متهم می‌کند که خود او مدعی مالکیت و تالیف توحید بوده است «وجدان شما بهتر از هر کسی گواهی می‌دهد که در جلسات متعدد و تلاشهای مکرر و نا موفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم آشوری قبل از انقلاب سخن اصلی شما این بود که مطالب کتاب توحید از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است. شگفت انگیز نیست که دو نفر با یک دیدگاه یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟ یکی شایسته گور باشد و دیگری شایسته رهبری نظام اسلامی 97.

به گفته مهدی خزعلی، پدرش آیت الله خزعلی از جمله کسانی بود که به ارتداد آشوری اعتقاد داشت اسدالله لاجوردی با دریافت فتوا از آیت الله خزعلی، آیت اله مصباح یزدی وی را اعدام کرده است. حبیب الله آشوری همراه و هم رزم آیت الله خامنه‌ای و هاشمی نژاد و طبسی، محامی علیه نظام شاهنشاهی و محمد رضا پهلوی بود. مهدی خزعلی می‌نویسد: کتاب توحید آشوری در قطع جیبی با کیفیتی بسیار نازل منتشر شد همان روزها هم پدر آن را مطالعه و سیزده اشکال از آن گرفت که به استناد آن اشکالات نویسنده کتاب را مرتد می‌دانستند. آشوری برای دفاع از خود به محضر آیت الله خزعلی می‌رسد و با شور و هیجان از عقاید خود دفاع می‌کند. حاصل آن جلسه این است که پس از خروج او از منزل پدر می‌فرماید استکان چای او را آب بکشید او مرتد و نجس است. پدر مثل همیشه می‌گفت این توحید عین کفر است و نویسنده کتاب مرتد است 98.

97 نامه احمد قابل به رهبری - بی بی سی فارسی ژوئن 2005

98 وبسایت مهدی خزعلی 23 بهمن 1378

66. هانری چهارم

پادشاه آلمان پسر هانری سوم است که در سال 1058 پس از مرگ پدر، در سن 6 سالگی به امپراتوری آلمان انتخاب شد. نزاع وی با گرگوار هفتم پاپ مقدس بر سر ریاست کلیسا در تاریخ معروف است. این مجادله و کشمکش به اسم نزاع انوسنتیور نامیده شده و جریان آن از این قرار است: همینکه گرگوار هفتم به مسندپایی نشست (1073م) سوء اداره روحانی آلمان را بهانه کرده و از هانری چهارم درخواست کرد که از مداخله در امور روحانیت خودداری کند، مقصود پاپ از این اقدام چهار چیز بود 1- مقام پاپ را از تحت حمایت آلمان خارج کند 2- تشکیلات و سنن کلیسا را به نظر خود تغییر دهد 3- برای کلیسا استقلال تام تحصیل کند و آن را بطور کلی از مداخله غیر روحانی مصون سازد 4- به نام مذهب و روحانیت قدرت مطلقه و حکومت سیاسی در تمام ممالک عیسوی اروپائی برقرار سازد. اما هانری که منتظر فرصت بود محفل روحانی مرکب از جوجه روحانیان آلمان در شهر ورمز تشکیل داد (1076) و گرگوار را از مقام پاپی خلع کرد. گرگوار هم ساکت ننشست و در عوض حکم تکفیر و خلع هانری چهارم را صادر کرد. در چنین وضعی میدان به دست دشمنان هانری افتاد. دوک ساکس و زواب که از ممالک قدیم و نیرومند آلمان بودند به حمایت پاپ برخاستند. هانری چهارم جز تسلیم چاره‌ای ندید و به قصد توبه و عذرخواهی از تقصیرات خود به ایتالیا رفت. معروف است که پاپ در این وقت در قصر کانوسا متعلق به کنتس ماتیلدا توقف داشت و زمستان سخت و برف بسیار روی زمین بود. هانری چهارم سه شبانه روز پای برهنه روی برف مقابل قصر مزبور ایستاد تا نزد پاپ پذیرفته شد و توبه او مورد قبول واقع شد 97

67. ژان کالون

احیاگر مذهبی اورپا را در 9 دسامبر زنده زنده در آتش سوزاندند - ژان کالون در 21 ژانویه 1509 در فرانسه به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات

خود در رشته‌های حقوق والهیات بر اثر تحول درونی ناگهان همه توجه خود را به آیین پروتستان معطوف کرد. اما چون در آن زمان پروتستانها تحت تعقیب و آزار بودند وی از سال 1534 م در سن 25 سالگی عازم ژنو در سوئیس شد و آن شهر را مرکز پروتستان قرارداد و از 23 ژوئن قیام مذهبی خود را آغاز کرد.

وی می‌خواست زندگی روزمره را بر اساس مذهب قرار دهد و ژنو را به صورت کشوری کامل که حکومتش در دست اولیاء دین باشد در بیاورد. سخت‌گیری‌های وی نسبت به مردم در پذیرش آیین جدید باعث ایجاد شورش و اخراج او از شهر گردید ولی در غیاب او ژنو دست خوش آشفتگی سیاسی و مذهبی شد از این رو بار دیگر او را به ژنو دعوت کردند و کالون به سازمان دهی به قوانین شهر و ایجاد مدارس رایزنی در مسائل سیاسی و موعظه مشغول گردید از این زمان بود که وی فرقه کالوئیست را بنیان گذارد. و نظر خود را در کتاب مبانی دین مسیح (ع) منتشر کرد با این حال نظریات وی با بعضی از مطالب بنیادین آیین کاتولیک منافات دارد به طوری که قدرت پاپ را انکار می‌کند و برخلاف کاتولیک‌ها که پاک شدن از گناه به وسیله اعمال خیر و ایمان را میسر می‌دانند کالون تنها تنها ایمان به حقانیت عیسی (ع) را مد نظر قرار می‌دهد⁹⁹

کالون معتقد بود که کتاب مقدس یگانه منبع قانون الهی می‌باشد و بر انسان است که آنرا تعبیر کند و مبنای نظام اجتماعی قرار دهد. مذهب کالون بر حاکمیت مطلق اراده الهی تاکید میکند. کالون بر این عقیده بود که رستگاری مخصوص برگزیدگان خداست و هیچ عمل انسانی نمی‌تواند او را به رستگاری نائل سازد چرا که رستگاران را خدا انتخاب می‌کند. و کسانی را هم که نباید رستگار شوند او انتخاب می‌کند. بنابراین برای هر فرد آدمی از پیش مقدر شده است که رستگار است یا خیر و او هرکاری که انجام دهد نمی‌تواند در این وضع تغییری بدهد. این اصل عقیدتی کالون مورد سوء استفاده فراوان قرار گرفت و دست مدعیان رستگاری را در انجام هر نوع

⁹⁹ جامع ادیان چاپ 13 ص 672 اصغر حکمت تهران 1382

گناهی باز گذاشته بود. اصول و عقاید فرقه کالوئیست ها که جزء دسته پروتستان ها محسوب می‌شوند دارای روح دموکراتیک و مخالف با کلیه مراسم و آداب مذهبی معمول در مذهب کاتولیک است. ژان کالون سرانجام در تاریخ نهم دسامبر سال 1564 میلادی بر اثر مخالفت با کلیسا مرتد اعلام شد و محکوم به مرگ گردید و در سن 55 سالگی زنده زنده در آتش سوزانده شد.

68. یوستینوس ملقب به شهید

یوستینوس حدود 100 بعد از میلاد در ترابلس در یک خانواده مشرک یونانی به دنیا آمده در خطابه و شعر و تاریخ آموزش خوبی دید. مکاتب مختلف فلسفی را در اسکندریه و افسس مطالعه کرد و در پی پاسخ گویی به سوالات خود نخست جذب رواقیون و یک فیلسوف ارسطویی شد. به نظر او خداشناسی رواقیون قانع کننده نبود و فلسفه مشاء هم به تبیین عالم می پردازد. بعد به فیثاغوریان روی آورد و در نزد آنها هندسه و هنیت و موسیقی آموخت در حالی که او بیشتر به دنبال فلسفه بود و از اینکه فیثاغوریان فلسفه را علمی در کنار دیگر علوم قرار داده بودند برایش جذابیتی نداشت. سرانجام به فلسفه ی افلاطیون کشیده شد و شیفته ی نظریه ی مثل و افکار غیر عادی او گردید. البته او افلاطون را بیشتر در تفسیر افلاطونی میانه می شناخت اما هیچ یک از این فلسفه‌ها او را راضی نکرد. چون به نظر او هر فیلسوفی به بخشی از حقیقت رسیده بود تا اینکه وقتی در افسوس بود از استقامت شهدای مسیحی متأثر شد و وقتی که به نحو اتفاقی در کنار دریا قدم می‌زد با پیرمردی مسیحی آشنا شد و تحت تاثیر شخصیت او قرار گرفت. پیرمرد با او درباره ی مسیح و تحقق و عده هایی که پیامبران یهودی داده بودند سخن گفت. یوستینوس مجذوب او شد. و نوشت "آتش کوچکی در روح من روشن شد و عشق پیامبران و کسانی که دوستان مسیح هستند بر من چیره شد." 100

100 کتاب تاریخ فلسفه در قرون وسطی دکتر مجتهدی ص 11

تاریخ جامع ادیان ص 625

تاریخ فلسفه ج 2 مترجم ابراهیم دادجو ص 24

یوستینوس مسیحی شد اما بعد به پوشیدن لباس یکدستی که مشخصه معلمان رسمی فلسفه بود اصرار ورزید. نظرش این بود که فلسفه ی شرک آمیز مخصوصاً فلسفه افلاطون غلط نیست بلکه بخشی از حقیقت است و همچون راهنمایی به ما کمک می‌کند تا به مسیح برسیم. فقط وحی می‌تواند فلسفه را تکمیل کند. و برای اینکه فیلسوفان قبل از مسیح را گمراه ندانند مدعی بود که آنان به حکمت تورات دست یافته بودند و از موسی حکمت را آموخته بودند. ادعایی که فیلون قبل از او مطرح کرده بود و یونانیان، همچون مسیحیان، لوگوس را درک کرده بودند. و عقل که از نظر او عقل اشراقی است نه عقل معیشتی آنها را به عالم الوهیت ارتباط داده بود چون عقل کل در همه موجودات قابل بخش است لذا هرکس از بهره ای از حقیقت برخوردار بود. یوستینوس تفسیر بولوسی، یوحنایی از مسیح را قبول داشت. مسیح لوگوس و عقل خداست که جهان را آفرید متجسد* (برپا) شد. و پس از تحمیل شکنجه مصلوب شد تا نجات انسان را از گناه برای او به ارمغان بیاورد. از نظر جهان شناختی لوگوس واسطه ی بین جهان ماده و پدر است. پدر را به هیچ عنوان نمی‌توان شناخت و فقط می‌توان گفت که چه چیزی نیست. و الهیات سلبی در باره ی او مطرح کرد این خدایی که ما می‌شناسیم لوگوس است. با غیرمسیحیان از قبیل مشرکان یهودیان و بدعت گذاران مباحثه و مناظره کرد احتمالاً مسافرت زیادی می‌کرد و سرانجام نخست در افسس و بعد در رم مدرسه فلسفه ی مسیحی تاسیس کرد و دانشجو پذیرفت. به سال 164 میلادی در شهر رم به جرم ارتداد محاکمه و به مرگ محکوم شد. او به همراه شش تن از دانشجویانش که یکی زن بوده است گردن زده شد و بعد به یوستینوس شهید مشهور شد. سه اثر از او باقی است:

- 1- دفاعیه نخست خطاب به امپراتور انتونیوس پیوس فرزند خوانده اش می‌باشد او از مسیحیت به عنوان تنها عقیده عقلانی دفاع کرد و بعضی از مراسم رایج مسیحی همچون غسل تعمید را مطرح کرد.
- 2- دفاعیه دوم خطاب به مجلس سنای رم است و اتهامات غیر اخلاقی و مانند اینها را که علیه مسیحیت مطرح می‌شد، را تکذیب کرد.
- 3- و محاوره با تریفون یهودی. گفتگویی بین یوستینوس و یک ربی یهودی به نام تریفون است.

تاریخ جامع ادیان می‌نویسد: آریستیدس آنتی و ملیتو اسقف ساردیس و منیکئوس فلیکس از عیان روم بودند و از همه آنها بنام تر یوستینوس ملقب به شهید است زیرا او در اواخر عمر به شهادت رسید. او و شاگردش تاتیانوس هر دو در فلسفه رواقیان و حکمت ارسطو و فیثاغورث افلاطون دستی بلند داشتند وقتی که یوستینوس به دین مسیحی در آمد نور فلسفه کامل و حقیقی را در این کیش نوین یافت. ولی سایر سیستمهای فکری جهان را انکار ننمود بلکه گفت چگونگی ظهور کلمه الهی همه وقت حتی قبل از عهد مسیح در فعالیت بوده و بر دل سقراط و هراکلیتوس که از بت پرستان بوده‌اند عینا مانند اشراق قلوب انبیا بنی اسرائیل تجلی کرده‌است. و از این رو حکما و انبیا هر دو محل نزول الهی کلمه (لوگوس) بوده و خواهند بود. از این قرار آنها همه قبل از تولد مسیح در حقیقت مسیحی شده‌اند. به زعم ایشان دین عیسوی از تمام روشهای فکری بالاتر و کامل تر است زیرا کلمه نه تنها به وساطت پیکر عیسی سخن گفت بلکه عیسی خود کلمه بود. عیسی مسیح به طور کمال به حقیقت عقل الاهی را کشف ساخت و او معلم بی نظیر و شبیهی است که تمام انبیای بشر باید به او ایمان بیاورند¹⁰¹.

69. معبد بن عبدالله بن عویم - معبد جهنی

معبد بن عبدالله بن عویم جهنی بصری نخستین کسی که با جبریه مخالفت نمود و سخن از قدر گفت. وی عقیده ی خود از یک ایرانی به نام سنبویه فراگرفته بود. معبد جهنی می‌گفت هر کس مسئول رفتار و کردار خویش است و خداوند افعال بندگان را به خودشان وا گذاشته است. از این جهت پیروان او را قدریه خوانند. معبد در سال هشتاد هجری به جرم فساد عقیده مرتد اعلام گشت و کشته شد. در زمان بنی امیه قدریه یا معتزله ظهور کردند و با فرقه مخالف خود جبریه یا مجبره اختلاف داشتند. جبریه معتقد بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نیستند و خیر و شر را به خداوند نسبت می‌دادند و نسبت آن دو را به انسان امری مجازی می‌دانستند. بر خلاف ایشان قدریه و معتزله طرفدار قدرت و حریت انسان بودند و آدمی

¹⁰¹ تاریخ جامع ادیان ص 626

فلسفه در قرون وسطی ص 11

را در کردار و رفتار خویش آزاد می‌پنداشتند. به آیه 38 المدثر استناد می‌کردند «کل نفس بما کسبت رهینه (المدثر آیه 38)» هرکس در گروهی کردار خویش است. قدریه نخستین فرقه‌ای بودند که بر اساس دینی و فلسفی و غیر سیاسی پدید آمدند و معاویه بن زید و یزید بن معاویه به مذهب ایشان گرویدند. 102

عبدالملک به خاطر اعتقادش به قدر او را کشت. 103

70. ابو مروان غیلان - یا مروان فیلان

ابو مروان غیلان بن مسلم دمشقی متوفی 105 هجری. قاضی عضد الدین ایجی در کتاب مواقف گاهی او را مروان و گاهی ابومروان بن غیلان خوانده و در فرق الشیعه نوبختی و المقالات الفرق - ابی خلف اشعری نام وی غیلان بن مروان آمده است. وی اهل شام بود و مردی بلیغ و فصیح بود و بعد از معبد جهنی دومین کسی است که درباره قدر سخن گفت. هشام بن عبدالملک او را طلب کرد و اوزاعی فقیه معروف به قتل او فتوا داد و وی را در دروازه کیسان دمشق به دار آویختند.

«غیلان» میان «قدر» و «ارجاء» جمع کرد و گفت: ایمان معرفت دوم به خدای تعالی و مهر و فروتنی به وی و اقرار به آنچه راست است که پیغمبر آورده است. او می‌گفت: معرفت نخستین از روی ناچاری است و ایمان نمی‌باشد. 104

71. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی

ابو جعفر بن محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن الغراقر، از فرق غلاة شیعه در تکمله تاریخ طبری نام او ابن الغراقر آمده. (در کتب رجالیه شیعه چون رجال شیخ و فهرست شیخ و رجال نجاشی و رجال ممقانی نیز ابن ابی الغراقر آمده است. و چون از علمای شیعه بوده که بعداً عقاید باطلی را

102 فرهنگ فرق ص 357

103 نوادر ص 563

*متجسد=تناور، جسم، تنور و استوار

104 فرهنگ فرق اسلامی ص 348

ابداع نموده است نوشته رجالیون شیعه خاصه با قرب عهد به وی صحیح تر به نظر می‌رسد).

مسعودی در التنبیه و الاشراف و شیخ طوسی در کتاب الغیبه نام وی را محمد بن علی بن ابی الغراقر شلمغانی آورده اند.

شلمغانی از یاران امام حسن عسکری (ع) و از دانشمندان و دبیران زمان خود در بغداد بود و نخست از اصحاب آن امام هم به شمار می‌رفت. در زمان غیبت صغری تغییر مشرب داده با حسین بن روح نوبختی از نواب اربعه به منافسه و رقابت پرداخت و دعوی با بیت کرد. نجاشی در رجال خود می‌نویسد: ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی از پیشروان مذهب امامیه بود اما رشک و حسد بر مقام ابوالقاسم حسین بن روح وی را بر آن داشت که ترک مذهب امامیه گوید و داخل کیشهای مردود گردد تا بدان جا که از طرف امام غایب توقیعاتی علیه او صادر شد و سرانجام به امر سلطان به دار آویخته شد. یاقوت در معجم الادیاء درباره دعوی او می‌گوید که وی مانند حلاج حلولی بود و پیروانش ادعا می‌کردند که او خدای ایشان است و گفتند روح خدا نخست در آدم سپس در شیث و پس از آن در هر یک از پیامبران و انبیاء حلول کرد تا اینکه به بدن امام حسن عسکری (ع) حلول کرد و به بدن ابن ابی الغراقر درآمد. نجاشی در رجال خود 17 کتاب از ابن ابی الغراقر ذکر کرده است که از آن جمله ماهیة العصمه - کتاب الاوصیاء - المعارف - البیضاح - کتاب الانوار - التسلیم - البلاء المشیة - نظم القرآن و یکی دیگر از کتاب های او کتاب العصا ست. شلمغانیان به روزه داری و غسل کردن معتقد نیستند و به سنت پیامبر نکاح نمی‌کنند و زنا را مباح می‌شمارند گویند هر فاضل و مافوقی می‌تواند با مفضول و مادون خود وطی کند خواه مرد باشد و خواه زن تا بدین وسیله نور خود را در مفضول وارد سازد.

آورده اند که پیروانش زنان خود را برای عمل زشت به او عرضه می‌داشتند به امید اینکه نور وی به ایشان اندر آید؟؟ 105

105 فرهنگ فرق اسلامی ص 258

ریحانة الادب ج 3 ص 235

لغتنامه دهخدا

در بعضی از منابع آمده که پس از زندانی شدن نوبختی توسط خلیفه عباسی المعتضد بالله شلمغانی وظایف نمایندگی از نوبختی را به عهده داشت. مردم از طریق وی برای امام زمان نامه می نوشتند و پاسخ امام را از دست او می گرفتند. کتاب داستانهایی از امام زمان از انتشارات مسجد جمکران آورده که شلمغانی تحت تاثیر افکار حلاج قرار گرفت و به تناسخ و حلول ارواح متعالی در انسان های معمولی گروید. در همین رابطه امام زمان نامه ای منتشر کرد شلمغانی را کافر و مرتد خواند و به اولعنت فرستاد. این نامه توسط محمد کاتب (ابن همام اسکافی) از زندان بیرون برده و میان شیعیان پخش گردید. توضیح اینکه: (توقیعاتی که شلمغانی آورده جزء 92 توقیع معتبر است)

(منافسه = بخل ورزیدن ، همچشمی ، رغابت) فرهنگ عمید

72. ابو محمد حسن شریعی

ابو محمد حسن شریعی یکی از غلاة شیعه است و رهبر فرقه شریعیه. ابو محمد حسن شریعی از صحابه امام علی النقی (ع) و امام حسن عسگری (ع) بود. نخستین کسی بود که پس از امام یازدهم دعوی با بیت کرد و به الحاد و کفر منسوب شد و توقیعی درباره او صادر گشت. شریعی خودش نیز دعوی حلول می کرد و بعد از او مردی از پیروانش که نمیر نام داشت پنداشت که خدا در کالبد او اندر آمده است. او می گفت خدای تعالی در کالبد پنج تن اندر آمد که عبارتند از : رسول خدا (ص) ، علی (ع) ، فاطمه (س) ، حسن (ع) و حسین (ع). شریعیه پندارند این پنج تن خدایانند و آن را اضدادی است اما درباره آن اضداد اختلاف کردند. 106

73. مغیره بن سعید عجلی کوفی

مغیره بن سعید عجلی کوفی مکنی به ابو عبدالله بودند که در سال 119 هجری کشته شد. پیروان او بعد از امام باقر مغیره را امام می دانستند و منتظر ظهور وی بودند او دعوی پیغمبری کرد و گفت دانای به اسم اعظم است.

¹⁰⁶ فرهنگ فرق اسلامی ص 255

و می‌گفت: خدای تعالی هنگام آفریدن عالم اسم اعظم خود را اعمال کرد آن اسم پرید و بر تاج او قرار گرفت. پس از آن با انگشت خویش اعمال بندگان را افزون یافت، عرقی در وی پدید آمد و از عرق خداوند دو دریا تشکیل گشت یکی دریای نمک و دیگری دریای شیرین، پس بدان بنگریست و سایه خود را بدید چون خواست سایه خود را بگیرد آن سایه بپرید. خداوند دو چشم آن سایه را برکند پس سایه خود را از میان آن برد از دو چشم آن خورشید و آسمان را بیافرید و از دریای شور کافران را و از دریای شیرین مؤمنان را. مغیره نوشیدن آب فرات و یا هر نهر یا چشمه یا چاهی را که در آن نجاست بیافند حرام کرد. مغیره در زمان حکومت خالد بن عبدالله القسری در کوفه خروج و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را به عنوان مهدی تبلیغ می‌کرد و در آخر کار ادعای نبوت کرد. تا اینکه خالد بن عبدالله القسری او را گرفت و بر دار زد و پنج تن از پیروانش را بسوزاندند. 107

74. درویش خسرو

درویش خسرو که از قلندران نقطوی بود به دستور شاه عباس اول به جرم الحاد و کفر دستگیر و به دار آویخت. شاه تعداد زیادی از نقطویه را قلع و قمع نمود. اتفاقاً در همان ایام ستاره دنباله داری پیدا شد و منجمان پادشاه ظهور آن ستاره را علامت هلاکت پادشاه بزرگی دانستند. چون شاه عباس از ایشان چاره بخواست منجمان گفتند بهتر است که تا سه روز کسی را به جای خویش به پادشاهی بنشانی. شاه دستور داد یوسف ترکش دوز را که نائب درویش خسرو بود برای سه روز به پادشاهی نشاند. این واقعه در 1002 هجری روی داد و آن نقطوی را فدای سلامت شاه ساختند. پس از آن او نیز در زمره نقطویان کشته شد. نقطویه به تناسخ سعودی و نزولی سخت پایبندند و نبوت را به آب و ولایت را به خاک تعبیر می‌کنند و جوهر آن را نمک می‌شناسند و گویند مهر حضرت زهرا (س) آب است.

107 فرهنگ فرق ص 422

دهخدا واژه مغیره

گویند: قرآن در سوره فاتحه خلاصه شده است و مفهوم این سوره در بسم الله و بعد بآ بسم الله و سپس نقطه تحت البا است و علی (ع) همان نقطه با است که مورد استناد نقطویه می باشد. ایشان ولایت کلیه را معتقدند و کسی را که به این مقام نائل شود بابا گویند و ولایت را بر نبوت رجحان می دهند. و می گویند نام مادر موسی (ع) را بر هر قفلی بزیند گشوده می گردد. در خانه ایشان چیزی که بیش از همه یافت می شود نمک است. یکی از عبادت های مهم ایشان آن است که قبل از طلوع آفتاب بیدار گشته و این بیت را بخوانند:

خاک شو خاک تا بروید گل * * که بجز خاک نیست مظهر گل
گویند که حضرت ختمی مرتبت سایه نداشت. غرض از سایه نداشتن و مفهوم آن آب است و کنیه حضرت علی (ع) بوتراب بود و مقصود آن است که حضرت علی (ع) دارای ولایت کلیه بود و به اکسیر دست یافته بود. آنان نوشیدن می را جایز شمارند.

نقطویه سال را به 19 ماه و هر ماه را به 19 روز قسمت کنند و عدد هفت را مقدس شمارند. بابیه و بهائیه شماره سال و ماه خود را از آنان اقتباس کردند. 108

شاه پس از بازگشت از سفر لرستان در حضور علما از درویش خسرو پرسشهایی کرد و نقطوی بودن او بر شاه ثابت شد و فرمان قتل او را داد. قبل از اجرای حکم او را بر جهاز شتر بیاویختند و در قزوین بگرداندند، بعد بدار آویختند. یک هفته جسد بر دار بود. بعد از قتل درویش خسرو و مریدانش در قزوین کاشان و اصفهان و دیگر شهرهای ایران به دستور شاه مورد تعقیب قرار گرفتند. 109

75. ابن تیمیه ابوالعباس

108 فرهنگ فرق اسلامی ص 449 - دهخدا

109 اسکندریک ج 2

هدایت ج 12 ص 6668

نطنزی ص 532

تاریخ سخت کش ص 219

احمد بن تیمیه ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم حرانی در ترکیه متولد شد وی از علمای اصولی محدث و ریاضی‌دان فقیه در فقه حنبلی است. از شاگردان ابن کثیر - احمد بن محمد مری. ابن جوزیه وی، به دلیل عقاید جسورانه در مسائل اسلامی از طرف علمای معاصرش مورد تکفیر قرار گرفت و به زندان افتاد و بالاخره از جور مغولان مهاجم از شام به قاهره گریخت. وی در سال 712 به دمشق برگشت. ابن تیمیه با اینکه خود و پدرش از علمای حنبلی بشمار می‌رفتند مقید به تبعیت از مذهب فقهی احمد بن حنبل نبود و در مسائل کلامی در توحید غلو می‌کرد. سرانجام ابن تیمیه در زندان دمشق درگذشت. و شمس‌الدین ابو عبدالله محمد معروف به قیم الجوزی 691-751 شاگرد ابن تیمیه بود مانند استاد خود به اتهام بدعت گذاری در اسلام به زندان افتاد. و هابیه - و هابیان پیروان محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تیمی نجدی 1115-1206 هستند. او پیرو مکتب ابن تیمیه و شاگرد او ابن قیم الجوزی بود که عقاید جدیدی را در جزیره العرب بنیاد نهاد. 110

ریحانة الادب آورده است: که ابن تیمیه را تکفیر و محکوم به حبسش نمودند. از تدریس و فتوی ممنوع کرده و بارها در مصر و اسکندریه و مراکش و دمشق و شام محبوس داشتند و مخالفین او را هم محکوم به کفر و مهدور النفس و مال دانسته‌اند. (ریحانة الادب ج 7 ص 432)

76. پولس

پولس بدون شک یکی از شخصیت‌های بسیار مهم مسیحیون است که افکار و آثار او نه فقط در رواج و انتشار مسیحیت در کل امپراطوری روم سهم بسزایی داشته بلکه از لحاظ شکل گیری اصول اعتقادی مسیحیان و کلام رسمی ای که به نام خود او مشهور است حائز اهمیت فوق العاده ای می‌باشد. پولس حدوداً 5 الی 15 میلادی در تارس سیلیسی متولد شده و در جوانی نه فقط مسیحی نبوده بلکه مخالف مسیحیان و شکنجه گر آنها نیز بوده است تا این که یک بار در راه دمشق که برای کشتن آنها رهسپار بود دفعتاً با شنیدن صدای عیسی مسیح منقلب می‌شود. بعدها با قبول این دین و

¹¹⁰ دایرة المعارف بزرگ اسلامی- ریحانة الابد - معجم المؤلفین - فرهنگ فرق اسلامی

گرفتن غسل تعمید، یکی از سر دسته‌های مبلغین اصلی آنها می‌گردد به نحوی که بعداً گروهی او را دومین بنیانگذار دین مسیحیان می‌دانند. او ظاهراً هیچگاه خود مسیح را ندیده ولی احتمالاً با بعضی از اصحاب اولیه او آشنا بوده و به نحوی محرز لوقا را می‌شناخته است وی به مسافرت های عدیده ای رفته از جمله به قبرس و آتن و در همه جا بر علیه کنیسه یهودیان موعظه می‌کرده و همگان را به قبول دین مسیح دعوت می‌کرده است. او در حوالی سال 60 میلادی به روم می‌رسد و به سال 66 زندانی می‌شود و یک سال بعد در سال 67 میلادی سر او را از تن جدا می‌کنند. 111

77. سیسرون

سیسرون متولد 106، درگذشت 43 پیش از میلاد و خطیب معروف رومی بود. مارکوس تولیوس سیسرون خطیب سیاست مدار و نویسنده رومی 106، 03 01 قبل از میلاد وی در آغاز جوانی ضمن سرودن شعر و ترجمه آثار یونانی به آموختن فنون نظامی پرداخت و از 17 سالگی در جنگها شرکت جست. و بعدها به مدت 2 سال به سیاحت در مشرق زمین گذراند و در این سفر فلسفه و علوم ادبی را از دانشمندان زمان فراگرفت. در سال 77 قبل از میلاد به روم بازگشت. از سال 63 قبل از میلاد وارد صحنه سیاست شد و به مقام کنسولی دست یافت. خطابه های وی در مدح و ذم اشخاص معروف هستند و قیصر ژولیوس چون نتوانست وی را تطمیع و با خود همراه سازد با او به دشمنی برخاست و مجبور به ترک وطن نمود. آنگاه در سال 43 قبل از میلاد جان بر سر سیاست گذاشت و کشته شد. سیسرون علاوه بر خطابه های بلیغ کتابهای بسیاری در معانی و بیان فلسفه و جوامع نوشته است که اکثراً ملهم از متفکران یونانی است. 112

78. مرقیون

111 فلسفه در قرون وسطی ص 7
112 بزرگان فلسفه ص 250 - دهخدا

مرقیون یکی از نخستین متکلمین و فیلسوفان مسیحی است او که از آباء کلیسا محسوب می‌شود نخستین کسی است که مجموعه ای تحت عنوان کتاب مقدس مسیحیان ارائه داد. عقاید مرقیون دوگانه انگارانه بود و اصرار بر این موضوع موجب تکفیر وی از سوی کلیسا شد. مرقیون مؤسس فرقه‌ای در عالم مسیحیت شد که با نام مرقیونیه نام گرفت. آنچه درباره زندگی مرقیون می‌دانید بیشتر از زبان دشمنان او به ما رسیده است. عده‌ای معتقدند که او اسقف زاده بوده‌است حال آنکه عده‌ای دیگر برآنند که او رومی داری بیش نبوده، به هر حال آنچه واضح است این که مرقیون از دوران جوانی جذب آموزه های کلیسایی می‌شود و پس از مدتی در قاموس کشیشان به تبلیغ می‌پردازد. در سال 140 مرقیون به روم سفر می‌کند تا به تبلیغ عقاید خود و تحلیل و تفسیر از مسیحیت بپردازد. در عرض چند سال مرقیون توانست جمعیت فراوانی را جذب عقاید خود کند و به سبب همین توفیق ها بود که مرقیون شروع به بنیان گذاری فرقه اش کرد. وجود ریشه های عیان و بنیادین گنوسی در آراء مرقیون موجب مقابله کلیسا با او شد تا جاییکه در سال 144 کلیسا حکم تکفیر او را صادر کرد. 113. در نظام مرقیون چنانکه انتظار می رود عناصر مسیحی معلوم و مشخص بود، خدای عهد عتیق - دمبورگوس (صانع) پایین تر از خدای عهد جدید است که ناشناخته باقی ماند تا اینکه خود را در عیسای مسیح آشکار نمود.

79. پلاکیوس

پلاکیوس راهب انگلیسی قرن چهارم میلادی به روم آمد. در این زمان ثروتمندان و اشراف زیادی در روم به مسیحیت گرویده بودند و شریعت مسیحی و آدابی مانند تعمد به صورت رسم و عرف تشریفات در آمده بود. ظاهراً تنها زاهدان بودند که به طور جدی به این آیین پایبند بودند. پلاکیوس در عکس العمل مقابل این جریان می‌گفت این کلام عیسی که کامل باشی چنانکه پدر شما در آسمان کامل است خطاب به همه مسیحیان است. اجرای شریعت انجیل بر همه ی اعضای جامعه ی مسیحی تکلیف است نه تنها راهبان. از نظر پلاکیوس کمال برای همه انسانها ممکن است لذا ضروری

113 تاریخ فلسفه ج2- فلسفه قرون وسطی فردریک چارلز کاپلستون ص 27

هم هست. پلاکیوس می‌گفت: لطف خدا فقط حکمتی است که انسانها به وسیله آن تشویق می‌شوند تا زندگی مبتنی بر تقوا طلب کنند. لطف طریق خداست که به بشریت کمک می‌کند و در موارد زیر وجود دارد:

1- موهبت اراده عقلانی و قابلیت تمیز خوب و بد

2- شریعت موسی

3- عفو گناهان در موت نجات و بخشش مسیح

4- تعالیم مسیح

5- الگوی مسیح

حربه ارتداد و تکفیر:

پلاکیوس و پیروانش به جهت اعتقاد داشتن به موارد زیر محکوم شدند:

1- آدم جاودان خلق نشده چه گناهکار باشد چه نباشد می‌میرد.

2- گناه آدمی فقط خود او را خدشه‌دار کرد نه کل بشریت را.

3- کودکان هنگام تولد مانند آدم قبل از ارتکاب گناه بی‌گناهند.

4- کل انسانها نه به خاطر آدم مرده‌اند و نه به حساب مسیح برمی‌خیزند.

5- شریعت هم مانند انجیل اجازه ورود به بهشت را می‌دهد.

6- قبل از ظهور مسیح انسانهایی بودند که گناهکار نبوده‌اند.

7- یک انسان می‌تواند بی‌گناه بماند و احکام الهی را حفظ کند.

این اصول سبب شد تا اکوستین آثار کلامی مسیحیت غرب را خلق کند که

منجر به محکومیت پلاکیوس شد. پلاکیوس در دو شورای آفریقای محکوم

شد و در 417 پاپ معصوم اول او را تکفیر کرد. 114

80. گیوم

گیوم دوگام فیلسوف و اندیشمند قرن 14 در حدود 1300-1349 اروپاست

وی از فرقه فرانسیسکان بود. مدتی تحصیلات خورا در اکسفورد انجام داد

و در پاریس در سال 1313 به تعلیم اشتغال داشت. مدتی به دلیل فعالیت

سیاسی به زندان افتاد و در پیزا تحت حمایت امپراطور قرار گرفت که

همین حمایت باعث شد تا وی از قدرت پادشاه در برابر نفوذ کلیسا در

¹¹⁴ تاریخ فلسفه – فلسفه قرون وسطی ج 2 ابراهیم داجو ص 59

جامعه مسیحیت دفاع کند زیرا هم مورد حمایت امپراطور قرار گرفت و هم عقاید و دیدگاه خود را در باب اوضاع سیاسی و مذهبی اروپا بیان ساخت. وی آثار و نوشته های خود را با مسائل سیاسی روز و حیطه اختیارات پاپ آغاز نمود. از این رو در سال 1330 کتاب «نود روزگار» نوشته پاپ را مورد انتقاد قرار داد سرانجام در سال 1338 کتابی تحت عنوان کفر نگاشت و عملیات کفرآمیز پاپ را تشریح و نقد کرد او در نگارش این آثار از حمایت‌های پادشاه وقت برخوردار بود و بیشتر اوقات خود را در دربار لوی با وی می گذراند. مشاجره و کشمکش بین پاپ و پادشاه در قرن چهاردهم سبب شد تا دوگام زمینه مخالفت بر ضد استقلال پاپ را آغاز کرده و تمامی افراد و گروه‌های مخالف پاپ و سنت مسیحیت را با خود همراه کند. و در جریان مبارزه با اختیارات پاپ هدایت آنها را برعهده گیرد. وی از طرفداران فرقه فرانسیسکان بود که خود را از روحانیون می دانستند و هوادار فقر مذهبی بودند. به دلیل مخالفت با کلیسا مورد تکفیر پاپ قرار گرفت. گیوم معتقد است که قدرت مطلقه پاپ از نظر مسیحیت کفر و شرک می باشد و از لحاظ سیاست دنیوی یک بدعت مخربی است که در تمامی صحنه اروپا موجب اغتشاش شده است. این بدعت آزادی را از مردم سلب نموده و اختیارات و قدرت تصمیم گیری زمامداران را محدود کرده است. گیوم حیطه ی اختیارات کلیسا را به معنوی و اعتقادی و وظایف حکومت دنیوی را به قدرت سیاسی محدود می سازد. البته بیان می کند که پاپ به شرطی می تواند عهده دار مسائل قضایی باشد که فردی درستکار شایسته و مؤمن واقعی باشد. 115

81. جروم پراک

در 1416 م -یک دادگاه مذهبی جروم پراک اندیشمند 51 ساله را که از سوی کلیسای کاتولیک تکفیر شده بود مرتد شناخت و به مرگ محکوم کرد. که همان روز در ملاء عام به یک تیر چوبی بسته و آتش زده شد. وی به سرزمین های مختلف از جمله خاورمیانه مسافرت و در انگلستان، فرانسه و آلمان تحصیل کرده بود. جروم از هواداران آزادی بیان و از منتقدان روشهای کلیسای کاتولیک از جمله فروش عفو مجازات گناهکاران

115 فلسفه قرو وسطی مترجم ابراهیم داد جو ص 284

از سوی کشیش‌ها بود وی در دادگاه مذهبی، اتهام ارتداد را رد کرد و گفت: تنها گفته‌است آنان که نظری مغایر نظرات کلیسا دارند، حق دارند آن را بیان دارند و این به معنای حمایت از افکار نیست و تنها دفاع از آزادی بیان و اندیشه و بحث و جدل است. ولی استدلال او که مرتد نیست مورد قبول واقع نشد و به مرگ محکوم شد. جروم سالها از اندیشه‌یان هاس مبنی بر لزوم اصلاحات در وضعیت و طرز کار کلیسای کاتولیک حمایت کرده بود. هنگام اعدام یان هاس، او دست به اعتراض زده بود. یان هاس ششم ژوئیه سال 1415 به حکم شورای کلیسای کاتولیک در آلمان آتش زده شد. با اعدام این دو تن این صدا خاموش نشد و قرن بعد به پیدایش پروتستانسیم انجامید. جان فاکس در کتابی که در این زمینه منتشر ساخته یان هاس و جروم را شهید خوانده‌است. وی در همین کتاب جزئیات اعدام از طریق آتش زدن به حکم شورای کاتولیک را شرح داده‌است. فاکس پشت جلد کتاب خود تصویری از چگونگی آتش زدن جروم و پراک، مزین کرده‌است. طرز اعدام محکومان کلیسا در آن زمان از این قرار بود که محکوم را در یک میدان عمومی و یا محوطه مقابل کلیسا به تیری قطور می‌بستند و در اطرافش چوپ و هیزم قرار می‌دادند و آتش می‌زدند. اگر ماموران اعدام انصاف داشتند چوبها را دور از محکوم قرار می‌دادند تا قبل از سوختن با آتش از استنشاق دود فوت شود و زجر سوختن را تحمل نکند. وچنان چه کینه شخصی از محکوم داشتند چوبها را در قطعات کوچک و با شاخه درخت نزدیک به او قرار می‌دادند تا بدنش بسوزد و به تدریج و با زجر جان بدهد. مجازات افراد مرتد و جادوگران از طریق آتش زدن که در سال 1184 میلادی متداول شده بود توسط انقلاب فرانسه محکوم و متروک شد. این نوع مجازات قبلا از سوی رومی‌ها در مورد پیروان مسیحیت اعمال می‌شد که کلیسای کاتولیک 8-9 سده بعد آن را در مورد تکفیرشدگان و افراد مرتد دوباره متداول ساخت.

82. رشیدیه

حاج میرزا حسن تبریزی معروف به رشیدیه. وی از اولین کسانی بوده‌است که مدرسه ابتدایی به سبک جدید را تأسیس نمود. وی در سال 1315 ه. ق در تهران مدرسه‌ای تأسیس نمود و در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه در

عهد صدارت عین الدوله با عده‌ای دیگر از آزادی خواهان قریب یک - دو سال به کلات تبعید شد. از سال 1345 ه. ق در قم اقامت گزید و بارها از طرف مخالفین به کفر و زندقه متهم شده بود.

مشروطه ایرانی می‌نویسد: آغاز سال دوم و پس از سه بار جابه جا شدن حسب الامر حجج السلام بر در مدرسه رشیدییه قفل زدند و رشیدییه قفل را شکست و به قائم مقام تبریز پناه برد که تکلیف چیست؟ جانشین حاکم می‌گوید: مکتب اداره روحانی و کارهای راجع به ادارات روحانیون با خود روحانیون است و ما نمی‌توانیم دخالت کنیم. با پشت گرمی نماینده دولت طلاب و مکتب داران؛ ارادل و اوباش به بهانه اینکه رسم جدید طرز تعلیم مربوط به خارجه است با چوب و چماق به مدرسه حمله می‌کنند و اسباب و اثاثیه و کتابخانه را به غارت می‌برند و رشیدییه به مشهد فرار می‌کند. در مشهد مدرسه دایر می‌نماید، پس از چندی توسط علما تکفیر شد و از ورود به حرم و حمام ممنوع شد. در معاینه بر او فحاشی می‌نمودند. به مدرسه او ریختند دستش را شکستند و مدرسه را به غارت بردند و او مجبور شد به زادگاه خود برگردد. 116

83. مسیلمه

مسیلمه یا مسیلمه کذاب، لقب ابن‌کثیر بن‌حبیب بن‌الحارث بن‌رحمن الیمامه بود. او از قوم بنی‌حنیفه قبیله‌ای در یمانیه بود. در سال دهم هجری قمری ادعای پیامبری کرد مسیلمه با زنی به نام سجاح که وی نیز ادعای پیامبری داشت ازدواج کرد و متحد شد. او در سال یازدهم هجری توسط خالد بن ولید به دستور ابوبکر کشته شد.

وی آیتی شبیه قرآن می‌سرود: «الفیل و ما الفیل له خرطوم طویل و له ذنب و بیل» یعنی چه می‌دانید فیل چیست؟ برای او خرطوم دراز و دم کوتاهی است. " 117

116 مشروطه ایران ص 267

117 فرهنگ دهخدا

پیامبر اسلام (ص) و معجزه ماندگار

84. سید اشرف الدین حسینی – نسیم شمال

سید اشرفالدین همانند بسیاری از خردمندان عصر قاجار و مشروطیت داغ تکفیر و بابی گری برپیشانی‌اش خورد و همین امر باعث گردید تا روزگاری در دارالمجانین بستری گردد. و این امر طبیعی در آن دوران برای اینگونه مردان بزرگ امری عادی بود. مردانی بزرگ مثل شیخ هادی نجم آبادی ، سید جمال الدین اسدآبادی – میرزا رضای کرمانی ، سید حسن رشدیّه- برای خارج نمودن آنان از صحنه سیاست به تهمت بابی گری گرفتار می‌شدند با توجه به آن زمان اگر تهمتی به شخصی می خورد دودمانش را به آتش می‌کشیدند.

سید اشرف الدین در دوم شعبان سال 1325 قمری نخستین شماره چاپی نسیم الشمال را در مطبعه عروه الوثقی رشت چاپ و منتشر کرد و به اندکی پس از نشر آوازه شهرتش به تهران رسید. بعدها آن نشریه را در تهران منتشر ساخت و گرفتار تهمت و بهتان شد چرا که او مخالف هرگونه کهنه پرستی بود و همین امر باعث شد که عوام سالاران حکم به تفسیق و تکفیر او دادند و انگ بابی بودن بر پیشانی او زدند. در همین رابطه شعری را به نام (یک عربده مستانه) منتشر نمود:

نه باکی از قضا دارم نه از تقدیر می ترسم
نه خوفی از فلک دارم نه از تاثیر می ترسم
نه از عالم نه از آدم نه از تغییر می ترسم
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می ترسم
نه از سنی نه از شیعه نه از دهری نه از بابی
نه از صوفی نه از شیخی نه از قرمز نه از آبی
نه از اشرار غارتگر نه از الواط دولابی
نه از زندان نه از زندان نه از تکفیر می ترسم
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می ترسم
نه از شیخ و نه از قاضی نه از آخوند با عنوان

(شریعتی) سبنداری 94 محمد باقر شریعتی

نه از رمال جادوگر نه کتبین افسون خوان
نه از تسخیر شیخ نه الجن نه نقال پرستان
نه از غول بیابانی نه از جن گیر می ترسم
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر میترسم
ز فضل فیض رحمانی نمی ترسم ز ناکسها
نه از نواب و الاها نه از سرکار اقدسها
نه از آن پاچه ورمالان نه از این خرمقدسها
نه از موزر نه نارنجک نه از شش تیر می ترسم
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر میترسم
ز شعر دلکش شیرین زدلها می برم غم را
منم فرزند روحانی چه آدم را چه خاتم را
شبی در خواب دیدم آب بگرفته است عالم را
نه از آب نه از خواب و نه ز تعبیر می ترسم
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر میترسم
نه از کس رشوه بگرفتم نه دیناری طمع دارم
بکف فرمان نورانی ز (عز من قنع) دارم
شب روز از غم ملت جزع دارم فزع دارم
نه از تمهید بی دینان نه از تدبیر میترسم
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر میترسم
بود قرآن کتاب من دلیل من عباراتش
برایم حجت برهان بود مجموع آیاتش
شده روشن دو چشم از اشارات و بشاراتش
نه از شرک نه از کافر نه خنزیر میترسم
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر میترسم
نه از ورشو خبر دارم نه از پاریس می آیم
نه از مسکو خبر دارم نه از تقلیس می آیم
الا ای مومنین از مشرق تقدیس می آیم
نه از تقدیم مشروطه نه از تاخیر میترسم
نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر میترسم
نه باشد با کسم کاری فقط در فکر دینم من

غلام چهارده معصوم عبد مومنینم من
 ستایش می‌کنم حق را مطیع مرسلینم من
 نه از شاعر نه از منشی نه از تحریر می‌ترسم
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می‌ترسم
 از آیات کلام الله حمایت می‌کنم آری
 قوانین الهی را رعایت می‌کنم آری
 هم از اخبار معصومین روایت می‌کنم آری
 نه از زاهد نه از مرشد نه از تزویر می‌ترسم
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می‌ترسم
 کتاب مستطاب مطلع الانوار را خواندم
 اصول کافی و تهذیب و استصبار را خواندم
 قوانین و مکاسب تحفه الابرار را خواندم
 نه از مشکل نه از آسان نه از توقیر می‌ترسم
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می‌ترسم
 ز نسل پاک یاسینم بود قرآن کتاب من
 ز حق دارای تحسینم همین فصل الخطاب من
 سخنور اشرف الدینم فلک زیر رکاب من
 نه از برق و نه از ظلمت نه از تستیر می‌ترسم
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می‌ترسم
 توپنداری که افتاده به عقل من خلل هی هی
 توپنداری که می‌ترسم ز دزدان دغل هی هی
 من این تصویر دنیا را بگیرم در بغل هی هی
 نه از عکس و نه از صورت نه از تصویر می‌ترسم
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می‌ترسم
 اگر از مسلکم خواهی غلام شاه مردانم
 اگر از مشربم پرسی مطیع شرع و قرآنم
 اگر از دین من جوئی مسلمانم مسلمانم
 نه از و اعظ نه از مفتی نه از تقریر می‌ترسم
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می‌ترسم
 خدایا مالک المکا تودر هر عالمی شاهی

تورا دارم چه غم دارم ز حال من تو آگاهی
 به من هنگام تنهائی در این غربت تو همراهی
 نه از ذلت نه از غربت نه از شبگیر می ترسم
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می ترسم
 درون مطبخ آخر وقت مردن می دهم جان را
 میان دیک جوشان می خورم مرغ و فسنجان را
 الا ای مطبخی زحمت مده کفگیر غازان را
 نه از قاشق نه از چمچه نه از کفگیر می ترسم
 نه از کشتن نه از بستن نه از زنجیر می ترسم
 سؤال و جواب تکفیر از زبان نسیم شمال مرحوم اشرف الدین حسینی

کبلا باقر، بلی آقا، چه خبر، هیچ آقا
 چیست این غلغله ها غلغل نی پیچ آقا
 تازگی حاجی بلال آمده از شهر حلب
 حرفها می زند از فرقه مشروطه طلب
 پس یقین آن سگ بی دین عملش قلابی است
 ایها الناس بگیرید که ملعون بابی است
 خبر تازه دگر چیست در این گوشه کنار
 یارو امروز چه می گفت میان بازار
 جان آقا سخن از نشر معارف می گفت
 نقل مشروطه و از خرج و مصارف می گفت
 پس یقین آن سگ بیدین عملش قلابی است
 ایها الناس بگیرید که یارو بابی است
 پسر کوچک دکتر زفرنگ آمده است
 ولی آقا شده با علم و زرنگ آمده است
 بچه شکل آمده برگو به من از راه وفا
 خاک عالم به سرم ساج بسر چکمه به پا
 پس یقین آن سگ بی دین عملش قلابی است
 ایها الناس بگیرید که آنهم بابی است
 کبلا باقر بگفت مهدی حسین بقال
 کاغذی بود که می خواند به صد استعجال

جان آقا چه بگویم که چها می‌دانند
 روز نامه است تمام کسبه می خوانند
 پس یقین آن سگ بی دین عملش قلابی است
 ایهاالناس بگیریید که یارو بابی است
 کبلا باقر علی آقا ولد ملا علی
 تازگی آمده از لندن وپاریس بلی
 جان آقا چه بگویم سخن زیر جلی
 تازه دیشب ز فرنگ آمده با یک فکلی
 پس یقین آن سگ بی دین عملش قلابی است
 ایهاالناس یگیریید که آنهم بابی است
 حسین آقا معمم به سرش دستار است
 یاکه برداشته عمامه فرنگی وار است
 جان آقا چه دهم شرح که حالش زار است
 کلش یک وجب ودریخه اش ز نار است
 پس یقین آن سگ بی دین عملش قلابی است
 یا ایهاالناس بگیریید که ملعون بابی است
 جعفر اقا پسر حاج تقی کارش چیست
 می رود مدرسه تازه وگفتارش چیست
 جان آقا به سخن از علم وریاضی دارد
 شکوه بسیارز آخوند وز قاضی دارد
 پس یقین آن سگ بی دین عملش قلابی است
 ایهاالناس بگیریید که آنهم بابی است
 شیخ عطار چه می‌گفت با آملاحسن
 حسن جبت و معلق زد بگسیخت رسن
 جان آقا به حسن شیخ فقیر محزون
 گفت گو مجلس مشروطه و عدل و قانون
 پس یقین آن سگ بی دین عملش قلابی است
 ایهاالناس بگیریید که آن هم بابی است
 یارو از مسکو و تفلیس چه سوغات آورد
 جان آقا دو دوچین تلخی اوقات آورد

صبحتتش چيست بهر مزبله و ويرانه
سخنش مدرسه و علم و قرائت خانه
پس يقين آن سگ بی دين عملش قلابی است
نشود لخت به حمام که آن ملعون بابی است
گرنجس ميشود از هيکل بابی حمام
چيست تکليف من قهوه چی پير غلام
تويرو باده بخور از چه بود تشويشت
آخ آخ اين چه کلاميست که تف بر ريشت
ای ملاعين خفه شو کار توهم قلابی است
ايهاالناس بگيريد که اين هم بابی است

گزارش يك واقعه

در اصفهان و يزد به يك عده از طلاب ديني اشاره مي شود که هر کسي را که تهمت يا نسبت بابيگري به او داده شده است گرفته آزار نمايند. آن مردم آشوب طلب هم حدي براي عمليات خود قرار نداده از تعرض به اشخاص تجاوز نموده متعرض خانواده آنها مي شوند. اموال آنها را ضبط مي نمايند مردم به حکومت شکايت مي کنند اعتنا نمي کند بلکه در اموال آنها شريك عمده محسوب مي گردد.

مقارن اين احوال در اصفهان يکي از بابيهها کتابي مي دهد به صحافي که آن را جلد نمايد صحاف کتاب را مي برد نزد آقاي نجفي که در رأس قضيه تعرض به بابيه واقع است. صاحب کتاب پنهان مي گردد افراد آقاي نجفي به جستجوي او بر مي آيند. شخص صرافي از همسايگان صاحب کتاب بيرون آمده دست تعرض کنندگان را از گريبان خانواده صاحب کتاب کوتاه مي نمايد. آقاي نجفي جمعيت زيادي فرستاده او را مي برند و بعنوان اينکه وقتي او را مست ديده اند، حد شرعي مي زنند. صراف حد خورده به قنسلوگري روس مي رود و جمعي از بابيهها که خود را در معرض خطر مي بينند زن و مرد قريب سيصد نفر در قنسلوخانه مزبور پناهنده مي شوند. قنسلو روس پناهندگان را حمايت مي کند و از سفارت روس در تهران کسب تکليف مي نمايد. ملاها هم بتحرير حکومت تلگراف به دولت نموده دفع و رفع بابيهها و بر هم زدن تحصن قنسلوخانه را تقاضا مي کنند. نه به

قنسلخانه جواب صریح مساعدی می‌رسد و نه به روحانیون. ملاها سستی کار پناهندگان را حس کرده برای اینکه شخص معین مقصر واقع نگردد می‌فرستند از دهات اطراف جمعیتی زیادی را به شهر می‌آورند و اطراف قنسلخانه را می‌گیرند بی‌آنکه به قنسلگری وارد شوند. 118. پی‌درپی برعهده محاصره کنندگان افزوده می‌شود. اجزای قنسلگری و پناهنده شدگان وحشتناک شده چون پاسی از شب می‌گذرد، قنسلگری روس به متحصنین می‌گوید خارج شوید کسی متعرض شما نخواهد بود. متحصنین اطمینان حاصل کرده خارج می‌شوند. اشخاصی که درکمین نشسته‌اند رؤسای آنها را گرفته بعضی را در راه ما بین قنسلخانه و خانه آقای نجفی بقدری می‌زنند که می‌میرند و بعضی را نیمه جان به خانه آقای نجفی می‌رسانند. هر یک از آنها درحال مرگ در دهلیزخانه و در صحن حیاط می‌افتند. آقای نجفی از مسجد مراجعت کرده این اشخاص را در این حال می‌بیند. از روی آنها گذشته به اندرون می‌رود و اعتنائی نمی‌کند. بعضی از ملاهای دیگر هم درصدد می‌شوند یک یا چند بابی را پیدا کرده و بقتل برسانند تا وسیله شهرت آنها در دنیا و رسیدن به اجر ثواب در آخرت گردند. از جمله دوتا تاجر که با هم برادرند و یکی از آنها از انتساب به این طایفه ابائی ندارد و دیگری تاجر معتبر ظاهرالصلاح می‌باشد که در همسایگی یکی از روحانیون منزل دارند. روحانی مزبور شبانه این دو برادر را به خانه خود دعوت می‌کند و در اطاقی حبس می‌نماید. فردا صبح رجاله‌ها را خبر نموده می‌گوید بابی بودن این دو برادر بر من ثابت شده‌است. آنها را به دست مردم می‌دهند تا اعدام نمایند. دو تاجر مذبور را به بازار کشانده با چوب و چماق و بیل و تخته دکان و میل قیان هر دو را هلاک می‌نمایند و بر جنازه آنها نفت ریخته آتش می‌زنند. پس از وقوع این واقعه وصیت نامه برادر کوچکتر که تاجر معتبر است آشکار شده و معلوم می‌شود که او متدین به دین اسلام بوده. گویند که تاجر مذکور مبلغ 700 تومان از روحانی حاکم طلبکار بوده و در آن شب، آن روحانی طلبکاران را به خانه خود دعوت می‌کند تا که طلبشان را بدهد. آنها به خانه خود می‌برد و می‌گوید سند من

را بدهید و اگر نه شمارا به کشتن خواهم داد که آنها از دادن سند امتناع می‌کنند. این واقعه در اوایل ماه ربیع الاول 1330 واقع شده است.

اما در یزد فجایع

زیادی صورت گرفته به زنها و اطفال بی‌گناه متهمین نیز دریغ نمی‌دارند چنانکه شنیده میشود تعرض کنندگان اطفال شیرخوار متهمین را از گهواره درآورده دهان آنها را نزدیک شیر سمور که در حال غلیان است برده طفل به تصور پستان مادر دهان باز کرده بجای شیر آب جوش می‌خورد تا جان دهد. در بحبوحه فتنه بابی کشتی یزد در مکتبی که تازه دایر شده بود به معلم متعصب نادان مکتب خیر می‌دهند که پدر یکی از شاگردان را به تهمت بابیگری کشتند. معلم به آن شاگرد رو کرده می‌گوید الحمدالله رب العالمین که پدر ترا هم به جهنم فرستادند طفل بی‌گناه بر خود لرزیده و فریاد و فغانش بلند می‌شود می‌خواهد که از مکتب بیرون رفته از حال پدرش پرسش نماید. معلم می‌گوید معلوم است که تو هم بابی هستی طفل را به فلک بسته مدت طولانی چوب می‌زند. خبر به خانواده او می‌رسد خواهر جوانش با کمال شتاب خود را به مکتب رسانده و برادر کوچک را زیر چوب در حال بیهوشی می‌بیند خود را به روی برادر می‌اندازد و مردم بر اثر هیاهو به مکتب هجوم آورده خواهر و برادر هر دو زیر دست و پای خلق کشته میشوند. 119

در باب بابی کشتی حاج سیاح جهانگرد ایرانی در خاطرات خود نوشته امروز بابی کشتی تبدیل به یک کار پر منفعتی شده است. هر کس را که ملاها بگویند بابی است کارش ساخته است. تحت این عنوان چه خانواده ها که از میان رفتند چه سرها که به باد رفت و حکام چه دخل ها که کردند و حکام شرع چه پولهایی که به جیب زدند. در حالی که همه این ها تهمت بود پس همین قدر که می‌گفتند کسی بابی است حجه الاسلام دستور می‌داد که گفتگو ندارد بپرید و آسوده اش کنید.

119 حیات یحیی ص 322

*اخبار نجف جلد 2 ص 34

در همین باره (اخبار نجف، نجف در اسنادفارسی) می‌نویسد: 28 رمضان 1280 درخواست عفوسید حسین قمی و مجاورت وی در عتبات از سوی اعلی حضرت مشروط به تبری از عقاید فاسد بابی خویش در نزد شیخ عبدالحسین مجتهد است!*

85. باروخ اسپینوزا

بروخ اسپینوزا که از حکمای درجه اول اورپاست در اواخر سال 1632 در امستردام پایتخت هلند متولد شده است. پدر و جدش از یهودیانی بودند که در پایان سده شانزدهم به سبب تعدیات کاتولیکهای اسپانیا از آن کشور رخت بیرون کشیده ابتدا به پرتقال و سپس به هلند مهاجرت کردند. در سن شش سالگی مادرش درگذشت و پدرش رادر سن 22 سالگی از دست داد. اسپینوزا تقریباً میراث پدر را به خواهر یگانه خود واگذار کرد. تحصیل تربیتش در مدرسه اختصاصی یهودیان واقع شد اما به آن اکتفا نکرده ریاضیات و طبیعیات و فلسفه نیز آموخت. مخصوصاً به تعلیمات دکارت آشنا گردیده چون فکری بازداشت نتوانست به تعلیمات ظاهری و رسمی دین یهود مقید بماند و تعلیمات عیسوی را بالاتر یافت و اندک اندک رفت و آمدش به حوزه روحانی یهود کم شد. چون همه کس او را جوانی دانشمند یافته بودند علمای یهود برای اینکه و هنی بجماعت وارد نیاید بتهدید و تطمیع خواستند او را برآن دارند که به آداب یهودی تظاهر کند اما او هر چند از دین اجدادی رسماً بیرون نرفت آن تعهد را هم نکرد. بنابراین در بیست و چهار سالگی تکفیر و از جامعه یهودی اخراج شد. مخالفان آهنگ کشتن او را هم کردند ولی موفق به کشتن او نگردیدند دست به دامن حکومت شدند و از امستردام تبعیدش کردند. به نقاط مختلف رفت سرانجام در لاهه پایتخت هلند اقامت گزید و به مطالعه و تفکر در مسائل فلسفی مشغول گردید. ضمناً شغل تراشیدن بلور برای عینک دوربین و ذره بین اختیار کرد و در این صنعت استادی زبردست شد. زندگانی محقری داشت و در حجره ای که اجاره کرده بود بسر می‌برد بسا می‌شد که چندین روز و هفته در حجره میماند و از خانه بیرون نمی‌آمد. کم کم آوازه اش پیچید و دوستانی پیدا کرد. یکی از امرای آلمان شغل مدرسی در حوزه علمیه شهر را به او پیشنهاد کرده نپذیرفت و یکی از ارادتمندانش که فرزند نداشت خواست اموال خود

را در وصیت به او واگذاراد چون آن شخص برادر داشت اسپینوزا حاضر به این کار نشد که برادر دوستش را از ارث محروم نماید. سرانجام آن مرد بموجب وصیت مبلغ پانصد فلورن پول هلندی از مال خود برای او وظیفه سالیانه مقرر داشت ، اسپینوزا از آن مبلغ هم دویست فلورن کم کرد که سیصد فلورن برای معاش من کافی است. با این همه توجه بزرگان نسبت به او مایه سوء ظن گردید چنانکه صاحبخانه بیمناک شد که مبادا از غوغای عامه بخانه او آسیبی برسد. اسپینوزا گفت آسوده باش که اگر غوغایی برخاست مطمئن باش که من از خانه بیرون آمده و از مردم استقبال خواهم کرد و مجال نخواهم داد که بخانه ی تو آسیبی برسانند. وی در آغاز سال 1677 در چهل و چهار سالگی درگذشت. اسپینوزا در زندگانی خود دو تصنیف منتشر کرد یکی رساله در بیان فلسفه دکارت و دیگری کتابی بنام رساله الهیات و سیاسیات که در آن عقاید خود را در تفسیر تورات و ترتیب زندگانی اجتماعی مردم بیان کرده بود اما این کتاب که با تعلیمات ظاهری علمای یهود و نصاری سازگار نبود سر و صداهایی برپا کرد. 120 باروخ اسپینوزا بزرگترین فیلسوف یهودی و یکی از معروفترین فلاسفه جهان غرب از نسل یهودیانی بود که در پایان قرن پانزدهم پس از سقوط غرناطه و تصرف آن توسط مسیحیان از این کشور رانده شده بودند. اسپینوزا نظر بن عذرا را تایید کرده و در رساله خود تصریح می کند که هیچ یک از کتاب های عهد عتیق توسط موسی و توسط دیگر پیامبران که مولف این کتابها شناخته شده اند نوشته نشده بلکه بعدها توسط کاهنان دیگری به نام آنها نوشته شده اند. من جمله تورات موسی نوشته عذرا کاهن اعظم دوران بعد از اسارت بابلی یهودی و فرستاده مخصوص خساریار شاه به اورشلیم می داند. رساله اسپینوزا خشم جهان یهودی را برانگیخت و او را تکفیر کردند و تکفیر او توسط جامعه خاخام های یهودی اروپا صادر شد.

خاخام های سراسر اروپا مجمعی در آمستردام تشکیل دادند و در پایان آن نفرین نامه معروفی را علیه او صادر کردند که یکی از جالبترین نمونه های نوع خود در تاریخ جهان است. طبق رای مقدس الهی و داوری همه پیامبران

او ما باروخ اسپینوزای بیدین ومرتد را دربرابر کتاب مقدس قانون تورات و قوانین 613گانه آن برای همیشه نفرین و طرد و اخراج می‌کنیم و همه لعنت‌هایی را که یوشع بر مردم اریحا و الیشع بر پسر بچه‌هایی که خرس آنها را خورد فرستادند و تمام لعنت‌های دیگری را که در تورات مقدس آمده است بر او می‌فرستیم. لعنت بر او باد در همه روزها و لعنت بر او باد در همه شبها لعنت بر او باد در وقتی که می‌نشیند و در هر وقتی که برمی‌خیزد لعنت بر او باد در هر موقع که به هر محلی داخل می‌شود و هر موقع که از آن خارج می‌شود. خداوند هرگز او را نبخشد و خشم او بر این انسان ملعون کاهش نیابد و همه نفرین‌هایی را که در کتاب مقدس آمده است بر او نازل سازد و نامش را از صفحه روزگار براندازد. ما هیات داوران این مرتد ملعون را به نمایندگی از جانب همه یهودیان روی زمین ممنوع الملاقات و ممنوع المکالمه و خواندن نوشته‌هایش را کفر اعلام می‌کنیم 121.

اسپینوزا آن قدر توانایی داشت که تک و تنها برپای خود بایستد کنیسه یهودیان وی را در سن بیست و دو سالگی از جامعه یهودی طرد کرد، و اسپینوزا تا آخر عمر به دین دیگری نگروید. خود دینی آورد که آن قدر وسیع بود که کلیسا و هم کنیسه را در بر می‌گرفت، زیرا فلسفه وحدت وجودی اسپینوزا به عظمت و بزرگی عالم بود.

اسپینوزا شکست را تحمل کرد و از عشق به فلسفه روی آورد، فلسفه‌های شرقی و نیز آثار فلاسفه متأخر را مطالعه کرد. فلسفه وحدت وجودی «جوردانو برونو» که او را به خاطر نوآوری در آتش سوزانده بودند و تجریدات ریاضی «دکارت» که بخاطر بیان اندیشه‌های موافق دین مورد اکرام و اعزاز شاهان واقع گشته بود، بیش از فلسفه‌ها و افکار دیگر وی را تحت تاثیر قرار داد. ذهن جهان‌گیر اسپینوزا هر چه را وی می‌خواند جذب می‌کرد، تا آنکه فلسفه خود او به صورت یک نوع عرفان یهودی با چاشنی مذهب افلاطون و شکاکیت مذهب اپیکور در قالب فلسفه وحدت وجود

121 منبع: 1- دوران ت، ویل (فصل چهارم) تاریخ فلسفه - ترجمه عباس رز یاب چاپ

هجدهم تهران شرکت انتشارات علمی فرهنگی

2- دویچه وله - بهرام فحیی

3- ایران لیبرال - بهرام فحیی

«جوردانو برونوی» ایتالیایی زیخته شد، در ذی اندیشه دکارت فرانسوی به عالم عرضه گشت.

اسپینوزا از مرگ جان بدربرد، اما نه برای مدت دراز، زمستان سال 1677 آن قدر سرد بود که ریه های ضعیف و بیمار وی تاب تحمل آن را نیاورد و در یکشنبه ای که مستخدمین خانه به کلیسا رفته بودند جان سپرد.

86. شاهین نجفی

حکم ارتداد یک خواننده پاپ (ترانه رپ یعنی ترانه اعتراض) توسط آیت الله صافی صادر گردید. گفته شده که شاهین نجفی در ترانه رپ خود معروف به «آی نفی» به امام هادی (ع) جسارت و توهین نموده. به دنبال این توهین و اعتراضات مردم به گزارش شبکه اجتماعی افسران آیت الله صافی حکم به ارتداد این خواننده رپ داده. و از طرفی شبکه بی بی سی نیز در حمایت از شاهین نجفی برای سایتی که اولین بار این آهنگ را پخش نموده است جایزه ویژه در نظر گرفته و از طرف دیگر کسانی برای کشتن وی جایزه تعیین نموده اند.

87. یوسف نذرخانی

یوسف نذر خانی متهم به ارتداد برگشت از دین اسلام به مسیحیت. سعید ملک پور که ساکن کانادا بوده به اتهام نوشته هایش متهم به ارتداد گشته سعید ملک پور متولد 1354 فعال سایبری هم بوده و مدرک کارشناسی متالوژی از دانشگاه صنعتی شریف را دارد اوسابقه کار در شرکت ایران خودرو و مرکز تحقیقات رازی را دارد. او در سال 1384 به کانادا رفته و در سال 1387 برای ادامه تحصیل از دانشگاه ویکتوریا در کانادا پذیرش گرفت ولی قبل از شروع تحصیل برای ملاقات با پدر بیمارش به ایران بازگشت که بازداشت گردید.

88. گربرت سیلو ستو

گربرت سیلوستر در سال 999 میلادی به مقام پاپی رسید او تحصیلاتی داشت. ولی زمانی که میخواست علومش را در اروپا انتشار دهد این مطلب در میان مردم نصاری تا این درجه خلاف طبیعت جلوه می نمود که

آن بیچاره را متهم نمودند که شیطان در جسم او حلول کرده و از دین خدا و مسیح خارج شده‌است. در قرن نهم و دهم میلادی در مغرب زمین به جز اندلس که اکثراً قلاع اربابان و امرای قلاع* آنها به صورت وحشی و نیمه وحشی بسر می‌پرند و افتخار می‌کردند که دارای خط و سواد نیستند. در میان نصاری عالم تر از همه راهبان نادان بودند که تمام اوقات خود را مصروف اینکار می‌داشته‌اند که از میان کتابخانه های کلیساها و خانقاهها کتب قدیمه یونان و روم را بیرون آورده و عبارت و کلمات آن را حک کرده و روی آن اوراق پوستی کلمات و اوراد مذهبی مهمل خود را بنویسند. حالت بربریت اروپاییان تا مدت طولانی در واقع بیش از این ها بوده‌است ولی در همان وقت اشخاص نادری از جمله گربریت روشن فکری پیدا شدند و به فکر ضرورت بیداری مردم همت گماردند تا بتواند کفن جهالت را بدرند که با مخالفت روبه رو می‌شده و متهم و به کفر می‌شدند. 122

89. بشاربن برد

بشاربن برد شاعری نابینا از مردم طغارستان بود و در غزل سرایی شهرتش به آنجا کشید که زنان به خانه اش می‌رفتند تا اشعارش را فرا گیرند. خنیاگران جز به سرود او تغنی نمی‌کردند پارسایان آن عهد می‌گفتند که هیچ چیز مانند سروده های این کور فسق و فجور و گناه و شهوت را رایج نمی‌کند. واصل این عطا که از بزرگان معتزله به شمار می رود در این باب گفته است که سخنان این کور یکی از بزرگترین دامهای شیطان است. وی آتش را مظهر روشنی و معبود مجوس و زنادقه می‌شمارد و به خاک مسجدگاه مسلمانان و سرشت مایه فطرت انسان محسوب می‌شد رجحان می‌نهاد این بیت او مشهور است:

الارض مظلمة و النار مشرقة** و النار معبودة مذکانت النار
وحتى شیطان را که از آتش آفریده شده بود، بر آدم که از خاک برآمده بود برتری می‌نهد و این گونه سخنان که طعنی و تحقیری در عقاید مسلمانان

122 تمدن اسلام و عرب ص 735

بود سبب شد که او را به زندقه متهم دارند و سرانجام به دست مهدی خلیفه عباسی دستگیر شد. و زیر تازیانه جان داد. 123

ابو معاذ بشار بن برد طخارستانی بزرگترین شاعر و نویسنده عرب در سده دوم هجری بود به سال 95 یا 96 در بصره به دنیا آمد و تا او ان جوانی در صحرا در میان عشایر عرب به سر برد کور به دنیا آمد و از کودکی به گفتن شعر پرداخت از ده سالگی شعرش سر زبانها افتاد. هنر بزرگ او در ستایش یا سرزنش کسان بود. بشار به ایرانی بودن خود بسیار می بالید. بشار شعوبی بود یعنی نژاد ایرانی را برتر از نژاد عرب می دانست. مهدی خلیفه عباسی به بهانه اینکه بشار کافر است او را کشت. هنگامی که بشار به دربار مهدی رسیده بود مهدی از او پرسید ای بشار تو از چه قوم و نژادی؟ بشار پاسخ داد زبان و جامه ام عربی ولی نژادم ایرانی است آنگاه پرسید تو از کدام قوم ایرانی هستی؟ بشار پاسخ داد از قومی که بیشتر از دیگران سوار دارند و حمله مردانش بر هموردان از دیگر اقوام گرانتر است از مردم طخارستانم.

روزی مهدی از بغداد رهسپار بصره شد و به بطحیه رسید و پیش از هنگام نماز صدای اذان شنید گفت چه کسی بی هنگام اذان می گوید گفتند بشار است. او را نزد خلیفه آوردند گفت ای زندقه در شگفت می شدم اگر کسی جز تو چنین کاری می کرد آیا اذان را ریشخند می کنی؟ و بی هنگام در حال مستی اذان می گویی؟ پس دستور داد تا او را تازیانه زدند که به مرگ او انجامید. هرگاه تازیانه بر تنش فرود می آمد می گفت «حس» و این سخن را عربها هنگام درد عنوان می کردند (آخ) یکی از آنان گفت از امیر المومنین زندقه او را ببین که می گوید حس و نمی گوید بسم الله بشار گفت وای بر تو مگر مرا بر سر سفره غذا نشانده اند که نام خدا بر زبان آورم؟ دیگری گفت چرا نمی گویی الحمد لله گفت مگر این نعمت است که بر آن خدا را سپاس گویم. پس او را در قایق انداختند تا جان داد و سپس تن

123 دو قرن سکوت زرین کوب ص 286

* قلاع = جمع قلعه

بیجانش را در بطحیه افکندند پس برخی از کسانش آمدند و او را به بصره بردند و در آنجا به خاک سپردند. 124

90. عمادالدین نسیمی

عماد الدین نسیمی از گروه حروفیه است. نام وی را علی نوشته اند ابوذر احمد بن برهان الدین الحلبی درباره وی می‌نویسد: در روزگار یشبک، علی نسیمی زندق کشته شد. در دادگاه در پیشگاه شیخ ابن خطیب و شمس الدین ابن امین الدوله دستیار شیخ عزالدین و قاضی القضاة فتح الدین مالکی و قاضی القضاة شهاب الدین الحلبی مشهور به ابن الحازوق گفته شد که نسیمی برخی از اشخاص نادان را فریب داده و آنها را گمراه کرده و به راه بی دینی و زندقه برده است. پس ابن الشنقشی الحنفی در پیشگاه قضات و علمای شهر به طرح دعوی برخاست آنگاه نایب به او گفت: اگر آنچه را درباره او می‌گویی روشن نگردانی تو را خواهیم کشت پس او از طرح دعوی درگذشت و نسیمی چیزی بر گفته او نیافزود جز گفتن شهادتین و رد آنچه که علیه او گفته شده بود. در این هنگام شیخ شهاب الدین ابن هلال در دادگاه حاضر شد و بالاتر از قاضی مالکی نشست و فتوا داد که نسیمی زندق است و باید به قتل برسد و توبه او پذیرفته نیست. به مالکی گفت چرا او را نمی‌کشی؟ مالکی گفت آیا به خط خود می‌نویسی که باید کشته شود؟ گفت آری پس برای او فتوایی نوشت و آن را به شیخ ابن خطیب الناصریه و قضات دیگر و علمایی که در آنجا بودند نشان داد. آنها با او موافقت نکردند آنگاه مالکی به او گفت اگر قضات و علما با تو موافق نباشند چگونه می‌توانم او را بکشم؟ و افزود من او را نخواهم کشت زیرا سلطان به من گفته که در این باره نیک بنگرم تا دستور سلطان چه باشد. دادگاه بهم خورد و نسیمی را به زندان دژ بردند سپس فرمان سلطان مؤید رسید که پوست نسیمی را بکنند و تن بیجانش را هفت روز در شهر حلب

124 تاریخ سخت کشی ص 163

نوادر ص 474

دایرة المعارف جوانان ص 91

جستجو در تصوف در ایران زرین کوب چاپ 1357 ص 148-150

جلوی چشم مردم بگذارند. آنگاه اندامهای تنش جدا گردد و برخی از اندامهای او را برای علی بیگ بن ذی العاذر و برادرش ناصرالدین و عثمان قرایلوک که نسیمی اندیشه‌های آنها را تباه کرده بود فرستاده شود. گویا در 824 ه. ق پوست نسیمی را کنده اند. قاضی پس از آنکه دستور پوست کندن نسیمی را داد این شخص به اندازه‌ای پلید است که اگر چکه از خون او روی اندام کسی بیافتد آن اندام باید بریده شود. (میر فرخی گیلانی بدین مناسبت گفته: نسیمی چون وزید از جانب دوست نسیمی را برون آورد از پوست) 125. نسیمی را به جایگاه ویژه آوردند تا پوستش را بکنند. پوست کندن او را ازپاشنه آغاز کردند. ناگهان چکه ای از خون نسیمی جهید و روی انگشت دست قاضی افتاد. به او گفتند بنا به گفته خود تو باید انگشتت بریده شود. قاضی بیدرنگ در پی راه گریز برآمد و گفت من نگفتم که احتمالاً باید آن عضو بریده شود بلکه می‌خواستم اندازه پلیدی او را آشکار کرده باشم. در این میان نسیمی می‌خندید پرسیدند تو چرا می‌خندی؟ نسیمی بییتی به ترکی گفت که مضمون آن چنین بود:

اگر انگشت زاهد ببری انکار دینش می‌کند ** ببین این عاشق مسکین که پوستش بکنند دم نزنند.
اصل شعر به ترکی چنین است:
زاهیدین بیر بار ماغین کسی سن دونر دیندن گچر ** گوربو مسکین
عاشقی سر پا سو یارلار آغلاماز 126

91. احمد بن نصر

احمد بن نصر پسر مالک خزاعی است که مالک بن هبثم نیای او یکی از بزرگان و رهبران بنی عباس بود. احمد بن نصر مخلوق بودن قرآن را نمی‌پذیرفت و کسانی را که بر این باور بودند و از جمله واثق خلیفه عباسی را حاشا می‌کرد تا آنجا که کار به دشنام‌گویی کشید. احمد بن نصر واثق

125 تاریخ سخت کشی ص 65 – ریحانة الادب – دهخدا

126 دهخدا واژه رفیعی

شهادی راه فضیلت ص 182

تاریخ سخت کشی ص 66

را خوک و کافر می‌خواند و ائق از این دشنام آگاه شد احمد بن نصر دو تن از یاران خود را به نامهای ابوهارون السراج و طالب را برگزید که مردم را به سوی او فراخواند. این ها چنین کردند و مردم زیادی به نصر بن احمد گرویدند آن دو پول زیادی میان مردم پخش کردند و به هرکس یک دینار میدادند و چنین نهادند که روز سوم شعبان شامگاهان اندیشه خود را آشکار سازند. گروهی از بنی الاشرس که به آنها گرویده بودند به واسطه مستی یک شب زودتر طبل زدند و کسی به آنها پاسخ نداد. اسحاق بن ابراهیم رئیس پلیس در بغداد نبود برادرش محمد که جانشین او بود از آواز طبل بیمناک شد و در صدد بررسی و جستجو برآمد. بزودی از داستان آگاهی یافت همه آنها را دستگیر کرد و به نزد وائق به سامرا فرستاد وائق از سرکشی احمد بن نصر سخنی به میان نیاورد و تنها از خلق قرآن با او سخن گفت. احمد بن نصر پاسخ داد قرآن کلام خداست سپس اینکه خدا دیده می‌شود یا نه از او پرسید احمد بن نصر گفت: اخبار درست در این باره اندک نیست سپس گفت به تو سفارش می‌کنم با حدیث رسول الله(ص) ناسازگاری نکنی. وائق به علمایی که پیرامون او نشسته بودند روکرد و پرسید که درباره چنین مردی چه باید کرد؟ عبدالرحمان بن اسحاق گفت: خونش حلال است و احمد بن دواد گفت او کافر است و باید از او بخواهیم توبه کند. آنگاه وائق شمشیر برکشید و ضربتی بر سر و دوش نصر بن احمد زد و سپس شمشیر را بر سر او زد و آنگاه شمشیر در شکمش فرو کرد سپس سیما الدمشقی شمشیر برکشید و همچنان زد تا نصر بن احمد کشته شد. سرش را از تن جدا کردند و در بغداد بیاویختند و تنش را در کنار بابک بر دار کردند. 127

92. مولانا نظام الدین

سرانجام یک فتوی به کفر و قربانی مفتی صیاد، که خود اسیر صید شد . مولانا نظام الدین ،معروف به پیر تسلیم از علمای هرات به حکایت خواند میر (حبیب السیر ج سوم) جمعی از ترکان که در بادغیس نزدیک هرات اقامت داشتند«نقش ارتکاب ظلم و ضلال را بر لوح خاطر می نگاشتند»

127 تاریخ سخت کشی ص 114

بنابر این مولانا نظام الدین به کفرایشان فتوایی نوشت. آن جماعت که از فتوای مولانا برآشفته بودند به هرات ریختند. فرمانروای هرات ملک معزالدین حسین که تاب مقاومت در برابر آنان را نداشت در شهر متحصن گردید ولی یکی از روحانیون صاحب نفوذ به نام شیخ ابو احمد چشتی پای در میان نهاد و گفت من خود نظام الدین را پیش ترکان می برم . صید صیاد پس از صید دویدن هنر نیست ** صید از پس صیاد دویدن هنر است

ترکان پیام دادند که اگر هراتیان مولانا نظام الدین را تسلیم کنند کاری با آنان نخواهیم داشت و چون کار بر مردم شهر تنگ شد فتوایی نوشتند که «ضرر خاص برای نفع عام جایز است». و آن نوشته را به مولانا که بر سر منبر مشغول و عظم بود دادند مولانا از منبر فرود آمد و از شهر بیرون رفت و گردن آن را گرفته و کشتند. سردار ترکان همین که چشمش به نظام افتاد چماقی بر سر او نواخت که او را نقش بر زمین کرد و در دم جان داد. و او را در خیابان دفن کردند و غائله پایان یافت و دست از محاصره هرات برداشتند. در این روایت خواند میر جای سوال است مگر آنچه نقش ارتکاب ظلم و ضلال بود که ترکان بادغیس بر لوح خیال می نگاشتند؟ مگر نقش ارتکاب ضلال بر لوح خیال یعنی مجرد نیست فعل حرام مستوجب تکفیر است. چگونه ملک معز الدین حسین کورت تن به این معامله داد. 128. خواند میر در این ماجرا اشاره به فتوایی دارد که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و واضح است که این فتوا از سوی آن عده از فقهای شهر که با تسلیم مولانا نظام الدین موافق بودند صادر شده و بدست عوام افتاده بود. 129

93. ابن عطا

تذکرة الاولیاء می نویسد ابن عطا رحمة اله علیه سلطان اهل تحقیق بود و برهان اهل توحید و در فنون علم آیتی بود و با اصول و فروع مفتی و هیچ کسی از مشایخ پیش از وی در اسرار تنزیل و معانی تأویل آن کشف نبود

128 ابن بطوطه ص 238

129 دهخدا نظام الدین

که او را در علم تفسیر و حقایق آن و احادیث و دقایق آن و قرائت و مسائل آن و علم بیان و لطایف آن کمالی عظیم داشت. او از کبار مریدان جنید بود. نقل است که بعضی از متکلمان ابن عطا را گفتند چه بوده است شما صوفیان را که الفاضلی اشتقاق کرده اید که در مستمعان غریب است و زبان معتاد را ترک کرده اید این دو بیرون نیست یا تمویه می‌کنید و حق را تمویه بکار نیاید. پس درست شد که در مذهب شما عیبی ظاهر گشت که پوشیده می‌کردید سخن را بر مردمان. ابن عطا گفت از بهره آن کردیم که ما را بدین عزت بود از آن که این عمل بر ما عزیز بود نخواستیم بجز این طایفه آن را بدانند و نخواستیم لفظ مستعمل بکار داریم لفظی خاص پیدا کردیم و را کلماتی عالی است و گفت بهترین عمل آن است که گفته‌اند هر چه نگفته‌اند مگوی و هر چه نکرده‌اند مکن.....

نقل است که اصحاب خود را گفت به چه بلند گردد درجه ی مرد؟ بعضی گفتند به کثرت صوم و بعضی گفتند به مداومت صلوة و بعضی گفتند به مجاهده و محاسبه و موازنه و بذل مال. ابن عطا گفت بلندی نیافت آن که یافت الا نجوای خوش نبینی که مصطفی را (ص) به این ستودند و انک لعلی خلق عظیم. ابن عطا را به زندقه منسوب کردند علی بن عیسی که وزیر خلیفه بود او را بخواند و در سخن با او جفا کرد ابن عطا با او سخن درشت گفت وزیر در خشم شد دستور داد تا موزه از پایش بکشند و بر سرش می‌زدند تا مرد و او در آن میان می‌گفت: قطع الله یدیک و رجلیک. دست و پایت بریده گرداند خدای تعالی خلیفه پس از چندی بر وزیر خشم کرد و دست و پای وی را بریدند. 130
(تمومیه = زرانود کردن، آب طلا دادن، امری را خلاف آنچه هست جلوه دادن، تللیس و تزویر)

95. شیخ عطار

فریدالدین ابوحامد محمد بن ابی‌بکر ابراهیم بن اسحاق عطار کدکنی نیشابوری مشهور به عطار نیشابوری یکی از عرفا و شاعران بلندآوازه

¹³⁰ جستجو در تصوف در ایران زرن کوب ص 146 شماره 50 ذکر ابن عطا تذکرة الاولیاء ص 425

ادبیات فارسی در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم است. وی را تألیف و تصانیف بسیار است که بیشتر آنها منظوم می‌باشد و مشهور است که به عدد سوره قرآن یعنی صدو چهارده تصنیف از کتاب و رساله و نظم و نثر نوشته‌است. چنانکه قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین می‌گوید: همان خریطه کش داروی فنا عطار** که نظم اوست شفاعش عاشقان حزین

مقابل عدد سوره کلام نوشت** سفینه های عزیز و کتاب های گزین عطار تا سنه 617 زنده بوده‌است و کتاب او پر است از ذکر سلطان سنجر و سلطان سنجر وفات 552 است. شیخ عطار به فن طب مشهور بوده و داروخانه بسیار معتبری که مطب او بوده داشته و گاه تا پانصد مریض در داروخانه حاضر می‌شده‌اند و شیخ به معالجه آنها می‌پرداخته. و در همین حال به نوشتن کتب و نظم اشعار و زهد و سلوک نیز اشتغال داشته و تلقب او به عطار به علت داروخانه بزرگش بوده که دوا می‌ساخت و معالجه مریض می‌نموده است. عطار در اوان طفولیت سیزده سال در مشهد الرضا اقامت داشته و سفر بسیار نموده و ری و کوفه و مصر و دمشق و مکه و هندوستان و ترکستان را سیاحت نموده و بالاخره باز در نیشابور رحل اقامت افکند. و عطار هیچ گاه زبان به مدح کسی از ملوک و امراء عصر خود نگشوده است و خود در اشارات بدین معنی می‌گوید:

به عمر خویش مدح کس نگفتم* دری از بهر دنیا من نسفتم
بعد از ظهور کتاب مظهر العجایب: فقیهی از فقهایی دیجاه مقتدر که اهل سمرقند بوده به عطار تهمت رفض زده و کتاب مظهر العجایب را سوزانیده و فتوا بر وجوب قتل عطار نوشته و او را در مظهر حکومت براق ترکمان به محاکمه و استنطاق حاضر ساخته و عوام و اتراک را بر او شورانیده است تا اموال او را به غارت برده و خانه اش را خراب کرده و نفی بلد نموده و از وطن آواره ساختند. می‌خواستند اند او را بکشند ولی موفق به کشتن او نمی‌شوند و لسان الغیب که آخرین تألیف اوست در مکه به نظم آورده چنان گوید:

این لسان از پیش احمد گفته ام* در مقام مکه اش بنوشته ام
و در آن کتاب همه جا به این واقعه اشاره می‌نماید و همه جا لعنت بر آن فقیه می‌نماید و از دست ظلم او می‌نالند:

من کتاب مظهر از حق گفته ام ** وز لسان مصطفی بنوشته ام
 اندر و گفتار کو کشف الغطاست ** مدح و اوصاف علی المرتضی است
 ظلم بیحد کرد بر من آن فقیه ** هست با شیطان درین معنی شبیه
 بهر جورم کرده خلقان را تو جمع ** تا بسوزی ام در این میدان چو شمع
 گفته است عطار این جا رافضی است ** پیرو اتباع اولاد علی است
 پیش عطار است تفضیل علی ** کشتنی باشد در این صورت بلی
 لعنت حق باد بر کذاب شوم ** کو بما کرده به جمعی او هجوم
 بر سر مسند براق ترکمان ** در چنین ظلمی گشاده او زبان
 بر سر من کرده ترکان اتفاق ** تا بریزد خون که دارد او نفاق
 ای فقیه اینجا به من پیچیده ای ** فتوای در خون من بنوشته ای
 قصد جان و مال و عرضم کرده ای ** پاره ی جانم ز من ببریده ای
 در بدر از دست تو افتاده ام ** در توکل دل به جانان داده ام
 گرد عالم گشته ام از دست تو ** گفته ام بیدادیت را کو بکو
 خط . بخون دوستان بنوشته ای ** کلبه احزانش ویران کرده ای
 جمع گشتند خلق بهر قتل ما ** جرم عطار است حب مرتضی
 با من مسکین چها کردند خلق ** خود خواستن تا تیغ راندم بحلق
 عاقبت ما را ز دست این سگان ** حق خلاصی داد از وهم و گمان
 بغض حیدر سود نبرد ای فقیه ** آن زیان جانت باشد ای سفیه
 تو ز بغض او بسوزی مظهرم ** درد این سوزش به محضر می برم
 دادخواهم از تو آن جا پیش حق ** غیر از این فردا نمی خواهم سبق
 زان بسوزی مظهرم کان اسم اوست ** غافل از سر خدا و دید دوست
 ای سمرقندی حذر از سوزشش ** چون کنی ز آتش در اینجا پوششش
 هم بسوزی جملگی مدح ورا ** از خدا شرمی بدار ای بی حیا
 لعنت حق باد بر سوزنده اش ** چونکه یزدان از در خود رانده اش
 تو یزید عصر مایی ای پلید ** می کنی نفس حسین این جا شهید
 ای سمرقندی مکن این کار تو ** می فرستی خویش در نار تو
 مظهرم گویی بیاید سوختن ** چشم مظهر خوان بیاید دوختن
 در جهان خوانند مظهر را کسان ** بر تو خواهند کرد لعنت بیکران
 من تو را کردم حواله با خدا ** می دهد ای سگ تو را آخر جزا
 آنچه بر من کرده ای پیش آیدت ** گرگ مردم خوار این جا خایدت

زیر وبالا گردد اینجا حال تو **جملگی تاراج گردد مال تو
 ای پسر چون بشنوی از زور او ** لعنتی کن بر روان و گور او
 روح ما را شاد گردان ای جوان ** لعنتی بر کفر آن نادان رسان
 بر من اندر این جهان بگذشت این ** تو سزا یابی به محشر ای لعین
 ای لعین بگذشت این ظلمت به من ** تا ابد ماند به دنیا این سخن
 در کتاب در اظهار تشیع خود به صداقت و بدون تقیبه گوید .
 شیعه پاکست عطار ای پسر ** جنس این شیعه به جان خود بخر
 ما ز فاروق التجاء برکنده ایم ** پی ز نورین شما ببریده ایم
 بو حنیفه را ز دست بگذار تو ** خود برو اندر پی کرار تو
 او در اواخر عمر خصوصا بعد از این واقعه از غوغای مردم و از ترس
 آزار و اذای اهل ظاهر بکلی از مردم کناره گرفته و در گوشه ای عزلت
 گزید.

دانش نامه آزاد آورده :ماجرای مرگ عطار از غم انگیزترین رخدادهای
 روزگار است. که در روان خواننده اثری در دناک بجای می‌گذارد .
 تذکره نویسان در این خصوص نگاشته اند که پس از تسلط چنگیز خان مغول
 بر بلاد خراسان شیخ عطار نیز به دست لشکریان مغول اسیر گشت. گویند
 مغول می‌خواست او را بکشد ، شخصی گفت : این پیر را مکش که خون بهای
 او هزار درهم بدهم. عطار گفت :مفروش که بهتر از این مرا خواهند خرید.
 پس از ساعتی شخص دیگری گفت : این پیر را مکش که به خون بهای او یک
 کیسه گاه تو را خواهم داد. شیخ فرمود : بفروش که بیش از این نمی ارزم .
 مغول از گفته او خشمناک شد و او را از پای در آورد.

96. آمدی

آمدی علی بن محمد بن سالم تغلبی یا ثعلبی فقیه، طبیب، حکیم، متکلم
 ،اصولی، حنبلی، شافعی، بغدادی، مصری ،دمشقی ،حموی، ملقب به سیف
 الدین و مکنی با بوالحسن، از مشاهیر علمای عامه با ناصر الدین الله خلیفه
 عباسی معاصر، در مصر و شام با آل ایوب هم عصر و در سوم صفر
 550- 551 قمری در شهر آمد متولد شده است. بعد از فراغ از تحصیل
 صرف و نحو و منطق و دیگر مقدمات متداوله برای تحصیل فقه به بغداد
 رفت. و از آن رو که بر مذهب حنبلی بوده و در نزد ابن المنی الابوالفتح

نصر بن فقیان به تحصیل فقه حنبلی پرداخت. سپس مذهب شافعی را ستوده و در نزد ابوالقاسم بن فضلان شافعی و اسعد میهنی علم خلاف و فقه شافعی را اخذ نمود. سپس عزیمت به شام نمود و در عرض راه شیخ شهاب الدین سهروردی را در حلب درک کرد سپس صناعات طیبیه و فنون معقول را در دمشق متقن ساخته و در تمامی آن ها فرید زمان خود گردید. پس به مصر رفت و مرجع استفاده اکابر گشت و آوازه او عالم گیر شد و به همین جهت مورد حسد فقها قرار گرفت و به فساد عقیده متهمش داشتند و محضری دایر بر کفر و واجب القتل بودن وی نگاشتند. در آن میان مردی از اهل رای و دانش که می دانست همه آن نسبتها و تهمت ها نتیجه بخل و حسد است این دو شعر را در روی همان محضر نوشته و نام خود را در ذیل آن بنگاشت.

حسدوا الفتی اذا لم ینالوا سعيه ** فالقوم اعداء له و خصوم
کضرائر الحسنا فلن لوجهها ** حسداً و بغضاً انه لدمیم

صاحب ترجمه تاب تحمل این همه تهمت را نیاورد و به شام مهاجرت کرد و در سوم یا چهارم صفر 601 قمری در دمشق وفات یافت و در جبل قاسیون به خاک سپرده شد. تألیفات او عبارتند از: 1- کتاب ابکار الافکار 2- الاحکام فی اصول الاحکام 3- خلاصة الابریز 4- دقائق الحقایق 5- رموز الکنوز 6- غایة الامل فی علم الحدل 7- غایة المرام فی علم الکلام 8- لباب الالباب 9- منتهی السالک فی رتب المسالک و غیر اینها نیز در فقه و اصول منطبق و حکمت. 131

97. ابن طیب سرخسی

ابوالعباس احمد بن محمد بن مروان بن طیب (احمد بن طیب نیز نوشته شده است) سرخسی عالم اهل سنت حکیم، ادیب متولد در سرخس خراسان نزد کندی فیلسوف علم آموخت. ابتدا معلم و سپس از ندما و نزدیکان معتضد خلیفه شد ولی سرانجام به فرمان او به قتل رسید. این ندیم در الفهرست سی عنوان کتاب از او ذکر کرده است. فیلسوف، حکیم، عالم، منجم، طبیب، ادیب و شاعر. معروف به ابن الفرائقی از درخشان ترین چهره های

¹³¹ ریحانة الادب محمد علی مدرسی تیریزی ص 62 ج 1 و 2

حکمت و از بهترین شاگردان یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف نامدار عرب بود. وی در علوم مختلف همچون فلسفه ریاضیات نجوم طب موسیقی منطق کیمیا جغرافیا ، تاریخ ، حدیث و شریعت دارای فرهنگ و آگاهی ژرف بود. سرخسی در اول کار معلم معتضد و رفیق و مشاور او بود طولی نکشید که به اتهام الحاد کار به قتل سرخسی انجامید و نیز گفته شده که وی در اثر بی دقتی و سبکسری معتضد کشته شد.

ابن طیب، در علم نحو و شعر نیز یگانه بود. احمد برقی روایت کرد واحد بن اسحاق ملحمی و محمد بن ابی ازهر از او روایت کرده‌اند ابن اصبیعه متجاوز از پنجاه کتاب و رساله از او نام می‌برد که از آن جمله است: ادب النفس – موسیقی الکبیر المدخل فی الطب – احتضار کتاب آناطیقا الثانية – کتاب النفس – کتاب الافشاش و ضاعة الحسبة الکبیر اللهو – لهُو و ملاهی – کتاب فی وصایا فیثاغورس – کتاب نزهة الکفر الساهی – کتاب السیاسة الصغیر- کتاب المدخل الی ضاعة النجوم – کتاب المسالک و الممالک – النوم و الرویا. 132

98. اوریگن

اوریگن 185-53 م فیلسوف مسیحی متولد اسکندریه مصر پدر اوریگن یک مسیحی متعصب و ثروتمند بود و هفت فرزند داشت که اوریگن فرزند ارشد بود. در هفده سالگی برایش حادثه ای پیش آمد که سرنوشت زندگی او را برای همیشه عوض کرد. پدرش که امکان آموختن علم را برای او مهیا ساخته بود زندانی و پس از شکنجه به سبب تعصب زیاد کشته شد. او در خانه یک زن ثروتمند مسیحی پذیرفته شد و از آنجا به تحصیلاتش زیر نظر کلمنت الهی دان بزرگ اسکندریه ادامه داد تا اینکه به معلمی برای آموزش نوکیشان تبدیل گشت.

132 تاریخ ادبیات در ایران 337/1 – تاریخ بغداد 139/5 – ریحانة الادب 138:8 – الاعلام 1-195 – معجم المؤلفین – الفهرست ابن الندیم 320 – اعیان الشیعه 3-153 – فرهنگ بزرگان اسلام ایران 59 – کتاب السیاست – احمد 1197 – لغتنامه دهخدا - (ابوالعباس)

در سال 229 رهسپار جزیره العرب شد و در بازگشت به اسکندریه کتاب درباره اصول مسیحی را برای نظام مند کردن الهیات تدوین کرد. با نشر این کتاب مجادلات اورینگن شروع شد زیرا برخی از آموزه های این کتاب با اصول کلیسای جامع در تضاد بود. او در قیصریه شروع به نوشتن تفاسیر و دفاعیه ها کرد و کتاب شهادت را نوشت. اورینگن بیست سال آخر عمر خود را زیر شکنجه های امپراطور دکیوس و دیگر امپراطوران بود به دفعات دستگیر گردید و زندانی گشت علی رغم اینکه تعلیمات، اورینگن در بسیاری از متفکرین مسیحی تاثیر داشت. برخی از عقاید او را بدعت آمیز و کفر شمرده اورینگن را یکی از بزرگترین محققان کتاب مقدس در طول تاریخ شمرده اند. به انتقادی که کلسوس از مسیحیت کرده بود جوابی نوشت که مشهور است. در این جوابیه اورینگن می گوید که مسیحیان را باید به خاطر قانون شکنی شان مورد تمجید قرار داد نه ملامت؟ اورینگن به انتقاد کلسوس می گوید مسیحیت یک دین بربری است زیرا بر پایه تعلیمات یهود استوار است و ادامه می دهد که گذشته از این ها مسیحیت تنها یک مذهب عقلی نیست بلکه دینی عملی است. ارزش عملی آن چیزی که چندین قرن بعد مورد تایید ویلیام جمیز قرار گرفت از این حقیقت پیداست که اعتقاد به مسیح اثرات نیکویی در احوال معتقدانش داشته است.

اورینگن متناسب با کتب تقدیسی خود زندگی تقدس آمیزی گذارند مع هذا در روزگار خود در میان مسیحیان اورتدکس با آثار او مخالفت ها شد از جایی به جایی رانده شد و سرانجام در قیصریه در فلسطین اقامت گزید. وقتی که قیصریه را ترک گفت بسیاری از شاگردانش دستگیر شدند و به جرم الحاد و اعتقاد داشتن به خدایی که پدر محبوب همه انبای بشر بود مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند 133.

99. خالد بن عبدالله قسری

خالد بن عبدالله بن یزید بن اسد قسری، از تجیله، ابوالهثیم، امیر عراقین (کوفه و بصره) و یکی از خطبا و بخشندگان عرب، از اصل یمانی و اهل دمشق در سنه 89 هـ - از طرف ولید بن عبدالملک والی مکه شد سپس هشام بن عبدالملک در سال 105 هـ او را والی عراقین کرد. و آنجا بود تا اینکه در

سال 120 هـ او را عزل کرد و به جایش یوسف بن عمر ثقفی را گماشت و به عمر دستور داد که امور دیوان او را حسابرسی کند یوسف خالد را زندانی کرد و شکنجه می‌داد تا در سال 126 هجری در زمان ولید بن یزید او را کشت. خالد متهم به زندقه بود و فرزدق او را هجو کرده است 134.

100. صالح بن عبدالقدوس

صالح بن عبدالقدوس بن عبدالله بن عبدالقدوس از دی جذامی ، مولای ایشان ، ابوالفضل. شاعر حکیم و متکلم که در بصره مردمان را موعظه می‌کرد او را با ابوهدیل علاف مناظراتی است. شعرش تمام امثال و حکمت و اداب است نزد مهدی عباسی به زندقه متهم شد و مهدی او را در بغداد کشت. مرتضی گفته است او را دیدند که نمازی با رکوع و سجود کامل می‌خواند. از او پرسیدند با اینکه مذهب تو معلوم است (زندقه) این نماز چیست؟ گفت عادت بلد و راحت جسد و سلامت اهل و ولد، در آخر عمرش کور شد حدود 160 هجری مقتول گردید اعلام قصیده زینبیه به او منسوبست 135.

101. مالک بن نویره

مالک بن نویره بن جمره بن شداد یربوعی تمیمی ، ابوحنظله ؛ شاعر سوار کار که از آرداف ملوک در جاهلیت است و ملقب به دلاور دوالخمار که ذوالخمار نام اسبش بود اسلام را درک کرد و مسلمان شد و پیامبر او را مامور اخذ صدقات قومش کرد (بنی یربوع). و چون خلافت به ابوبکر رسید مالک صدقات را بین قومش تقسیم کرد. گفته‌اند مرتد شد خالد بن ولید او را در بطاح دستگیر کرد و کشت . (اعلام 136/50)

¹³⁴ اعلام 297/2

کارنامه اسلام زرین کوب

نوادرس 495 ص دهخدا واژه خالد

¹³⁵ کارنامه اسلام زرین کوب

نوادرس 520

¹³⁶ نوادر ص 553

دهخدا واژه مالک

102. مشیرالدوله

میرزا حسین قزوینی ملقب به مشیرالدوله به مدت دو سال صدراعظم ناصرالدین شاه بود. او فرزند میرزا نبی است. پس از تحصیلات مقدماتی وارد دارالفنون شد و پس از تحصیل در دارالفنون به مأموریت‌های خارجی رفت و به زبانهای فرانسوی و انگلیسی تسلط داشت. مشیرالدوله 20 سال در خارج از کشور اقامت داشت و در دوره 12 ساله سفارت خود در استانبول جنبش‌های مدنی و مشروطه طلبی اروپا را که در عثمانی بازتاب گسترده‌ای داشت از نزدیک دنبال می‌کرد. با تکاپوی روشنفکران عثمانی که برای دست یابی به قانون اساسی و بنای مجلس قانون گذاری آشنا شد. او ترتیب سفر ناصرالدین شاه به عتبات عالیات را با هماهنگی با عثمانی داد و با جلب اعتماد او فعالیت برای ایجاد اصلاحات در امور کشور را آغاز نمود. در این سفر شاه را با مبانی حکومت در غرب و ساختارهای جدید دولتی آشنا کرد و ایرانیانی را که از جور قاچار ترک وطن کرده و به عراق آمده بودند به شاه نشان داد. شاه در پایان سفر به عتبات، میرزا حسین خان را با خود به تهران آورد و او را به «وزارت عدلیه و اوقاف» گمارد. مدتی بعد به مقام صدراعظمی رسید. و کوشش‌های اصلاحی خود را ادامه داد. او برای نخستین بار کوشید تا راه آهن را در ایران ایجاد نماید. وی در دوران صدارت خود دست به اصلاحاتی زد از جمله:

- 1- تاسیس دارالشورای کبری
 - 2- تاسیس پستخانه و انتشار تمبریستی
 - 3- سعی در ساده نمودن سبک نگارش در امور حکومتی
 - 4- تقویت دارالفنون
 - 5- تاسیس مدرسه سپهسالار و مسجد سپهسالار
 - 6- انتشار روزنامه‌های وقایع عدلیه، نظامی، مریش، وطن، و یک سالنامه
 - 7- استخدام مشاورین و متخصصین اتریشی برای اصلاحات امور مالی و دولت و بهره برداری از معادن.
- او با ورود روحانیون به سیاست به شدت مخالف بود و می‌گفت: اعتقاد من درباره حضرات ملایان بر این است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت، و جمیع اموراتی که تعلق به آنها دارد از قبیل نماز جماعت و موعظه به قدری که ضرر به جهت دولت وارد نیلورد و اجرای

صیغه عقد و طلاق و حل مسائل شرعیه و مایتعلق بها را به ایشان واگذار نمود. و به قدر ذره‌ای در امورات حکومتی آنها را مداخله نداد و مشارالیه را ابدأ واسطه فیما بین دولت و ملت مقرر نکرد. والا بی‌انظمامی‌ها می‌شود، چنانچه شده‌است. در حکومت دو تکلیف است یکی آنکه برو فلان کس را بباور. این تکلیف در همه جای دنیا انحصار به مأمورین عرفی دارد و یکی اجرای کلمه حکومت می‌باشد که با شرایط چند مفوضی با احکام شرعیه ممکن نمیشود. میرزا حسین مشیرالدوله مورد تکفیر ملاعلی کنی وسید صالح عرب قرار گرفت و موقعی که شاه در منجیل گیلان بود نامه تند حاج ملاعلی کنی وسید صالح عرب به دستش رسید که در آن نامه برزندیق بودن و واجب القتل بودن مشیرالدوله توسط سید صالح عرب تاکید شده بود. شاه او را در رشت گذاشت و خود به تهران بازگشت. پس از برکناری از صدراعظمی وی چندی فرمانروای گیلان بود و پس از چندی هم وزیر خارجه شد و سرانجام والی خراسان شد و در 23 آبان 1260 در مشهد درگذشت.

در بیستم رجب در منجیل گیلان نامه‌های تند دو مجتهد معروف عصر حاج ملا علی کنی وسید صالح عرب به شاه رسید هر دو مجتهد صدراعظم متجدد قانون خواه و نوآور را به کفر و زندقه منسوب و تکفیر کردند. حتی سید صالح عرب صریحاً نوشت که صدراعظم واجب القتل است. فتوای دو مجتهد ضربه‌ای نهایی را وارد آورد به قول دکتر دیکسون طبیب مخصوص دربار که این زمان در منجیل بود شاه از کاغذهای علمای شرع بیمناک گردید و به صدراعظم پیغام داد: استعفا نامه‌ای که در رشت داده بودند حالا می‌پذیرد و صلاح در این است که به تهران نیاید. مشیرالدوله در 21 رجب همان سال از صدارت برکنار شد. از این سو مشیرالدوله از اسماعیل آباد به رشت بازگشت و از آن سو میرزا یوسف خان مستشارالدوله روشنفکر آزادی خواه و هم مسلک و همکار مشیرالدوله را به طور حبس به تهران می‌بردند. مشیرالدوله در نامه‌ای پس از معزولی از رشت به شاه نوشت در پاسخ به سفارش های شاه به رعایت حال ملاها در سال قحطی 1288 از هیچ کمکی به خانواده سید صالح عرب دریغ نکردم و حالا همین آقا من را زندیق می‌خواند. (مشروطه ایرانی ص 234) و تاریخ مشروطیت کسروی).

103. وهب بن منبه

وهب بن منبه ابتدای صنعتی زماری، ابو عبدالله. مورخ که از کتب قدیم (تورات و انجیل) اطلاع داشت و عالم به اساطیر اولین به ویژه اسرائیلیات بود. اصلش از فرزندان ایرانیان که کسری به یمن فرستاده بود مادرش از حمیر در صنعا به سال 34 هجری به دنیا آمد و در همانجا به سال 114 هجری درگذشت از طرف عمر بن عبدالعزیز قضای آنجا راداشت. متهم به قدر بود و در دوران پیری محبوس گردید و به دست یوسف بن عمر کشته شد 13 سال ملازم ابن عباس بود. او را آثاری است (اعلام 137/125/8).

104. عبدالکریم ابن العوجاء

ابن ابی العوجاء عبدالکریم، خال معن بن زائده معروف است اوباطنا از پیروان کیش مانی بود و در سال 155 ه.ق، والی کوفه او را بی اجازات خلیفه بقتل رسانید. و بعضی مورخین گویند والی بهمین جهت معزول شد. هنگامی که او را برای کشتن می بردند گفت 4000 حدیث مخالف با او امر و نواهی شریعت اسلامی جعل کرده و آنرا نسبت به امام جعفر صادق علیه السلام داده ام. و صاحب الفهرست در ضمن رؤسای مانویه که تظاهر به اسلام کرده در معنی مانوی بودند نام وی را نعمان ابن ابی العوجاء آورده. در منابع کهن و نو نامهای فراوانی از زنادقه ذکر شده است مانند جعدین در هم و محم بن ابی العباس که از بستگان خلیفه المهدی بود و ابومعاذ بشار بن برد شاعر نابینای پاسی نادرستان. دوران اموی و عباسی ملقب به مرعث (گوشواره پوش) که برخی از اشعار وی که در زمره ی لطیف ترین اشعار عرب است به همت ابن خکان دروفیات الایمان و اصفهانی در آغانی بدست ما رسیده است.

خلیفه المهدی این سخنور نامی را که از مداحان او نیز بود تا مدتها تحمل کرد با آنکه واصل بن عطاء معتزله درباره او می گفت سخنان این کور یکی از بزرگترین و سخت ترین دامهای شیطان است. ولی همین که روش

بشار از جهت سیاسی چنان شد که دیگر به مذاق المهدی خوش نیامد یک مرتبه به بهانه ی زندقه تحت تعقیب قرار گرفت و پس از خوردن هفتاد ضربه تازیانه جان سپرد. و بقولی او را در مرداب بطائح خفه کردند. یکی دیگر از زنداقه معروف و مورد بحث ما عبدالکریم بن العوجاء است. عبدالکریم ابن العوجاء بن نویره الدعلی است که به دست محمد سلیمان حاکم کوفه کشته شد به اونسبت می دهند که به هنگام حج گریبان یکی از ائمه شیعه را گرفت و این سخنان را گفت:

الاکم تلذون بهذا المدر، وتدرسون هذا البیدر، وتهرولون حوله هر وله البعیر، اذا انفر ومن فکر فی هذا علم ان هذا فعل سفیه غیر حکیم ولاذی نظر وقل وانتم راسه وایوک کان راسه وتظامه :

یعنی هان تا کی به این مثنی سنگ وگل (مدر) می نامید و این خر من را می کوبید و به گردش شتر آسا هروله می کشید و هر گاه کسی در این بیانید شد می داند که این کار نادان است نه کار دانای تیز بین. و تو بگو که پیشوای این مردمی و پدرت پیشوا و بنیادگزارش بود. طبری نظیر این مطلب را به یزدان بن بادان نسبت می دهد و شعری از علاء بن حداد در دست است که در آن نیز مسئله ی آنکه اجزاء طواف کعبه شیهه خرم کوبی گاو آن است به زنداقه نسبت داده شده است. در بحار الانوار مجلسی آمده است، زندیق دیگر با جعفر بن صادق (ع) مناظره کرد پرسید این نماز و روزه ما چه سود؟ امام فرمود اگر قیامتی در کار باشد این کار ما را سود دهد و اگر نباشد انجام آن زبانی به ما نمی رساند. باری نسبت به ابوالعوجاء نسبت جعل احادیث می دهند و می گویند هنگام مرگ بدین عمل اعتراف کرده گفت چهار هزار حدیث مجهول که حلال را حرام و حرام را حلال کرده است در احادیث اسلامی وارد ساخته ام. اتهام ابن ابوالعوجاء ثنویت مانوی اعتقاد به تناسخ تمایل به تشیع و باور به قدریه بود. یعنی هر اتهام ممکن را ذیل عنوان عمومی زندقه به وی منتسب داشته اند. ابن ابو العوجاء دائی معن بن زائده معروف است و با شاعر معروف عرب بشار بن برد دوستی داشت او را مانند سقراط به منحرف نمودن جوانان متهم ساختند 138.

138 کارنامه اسلام زرین کوب نقل از (برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران)

دیگر از متهمین زندیقه ابونواس شاعر بزرگ ایرانی دوران عباسی است 255-145 هجری که اوسراينده باد يا شاعر الخمر لقب داده بودند و در زمان هارون الرشید و امین و مامون می زیست. به زندقه متهم گردید و به قولی بجرم زندقه در زندان درگذشت. دیگر از زنداقه معروف حمادون ثلاث هستند یعنی حماد عجرد و حمادراویه و حماد بن الزبرقان حمادون ثلاث با هم دوستی داشتند و حماد عجرد شاعر بود و سرانجام در زندان مهدی کشته شد. حماد راویه از رواه مشهور ادب عرب بود و پدرش دیلمی بود. حماد راویه داستانهای تمام جنگهای کوچکی را که بین قبایل عرب شده بود و ایام العرب نام دارد می دانست. دونیز معلقات را که اشعار دوران جاهلیت بود جمع کرده بود و در لغت و ادب عرب دستی قوی داشت. حمادون ثلاث با بشار بن برد روابط شوخی و هجا داشتند و سرانجام حماد عجرد کشته شد و بقولی قبرش در کنار قبر بشار قرار گرفت. زنداقه ی دیگری که نام آنها در منابع مختلف به این عنوان ذکر شده است عبارتند از، یحیی بن زیاد، مطیع بن ایاس، ابوشاکر دیصانی، علی بن یقطین، ابن ذرصریفی، یونس بن ابی قروه، یزید بن فیض، صالح بن عبدالقدوس، ابن منذر، ابوحفص حداد، دعبل بن علی، ابو عیسی و راق، ابراهیم نظام، ابن راوندی... حتی افراد زهد پیشه ای مانند صلاح صوفی و ابوالعناهیة شاعر معروف عرب به زندقه متهم گردیدند.

105. ژاک

ژاک ملقب به شهیده معاصر بهرام پنجم ساسانی. وی از عیسویانی است که از انکار دیانت خود ابا کردند و فرمان شاهنشاه ساسانی به مجازات 9 مرگ محکوم شدند. زیرا در مقابل محکمه شاهی جسورانه تذکر داده بودند که یزدگرد اول نیز چون از رفتار نیک خود نسبت به عیسویان دست کشید در حالی مرد که همه از او کناره کرده بودند و بعد از مرگ نیز جسد او را در مدفن قرار ندادند. 139.

139 ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی ص 217

فرهنگ دهخدا واژه ژاک

106. سعدالملک

سعدالملک سعدبن محمد آبی از اعیان درباری ملکشاه مستوفی سلطان محمد بود چون او در محرم سال 498 هجری قمری به تبریز رسید سلطان محمد او را به صدارت خوداختیار نمود سعدالملک آبی درحقیقت اولین وزیر سلطان محمد است. سعد در دوره وزارت خود از محرم 498 تا شوال 500 یعنی دو سال و نه ماه اولاً امیر ایاز سپهسالار برکیارق را که بعد از مرگ او پسر خرد سالش ملکشاه را بسلطنت برداشته بود ابتدا به تدبیر از مخالفت باز داشته و بعد او را کشته است. ثانیاً در جنگ با اسماعیلیه اطراف اصفهان به فتوحات بزرگ نایل آمده. آخر الامر سعدالملک را متهم به داشتن دین باطنیه کردند. سلطان ابتدا سعدالملک را محبوس ساخت سپس بر اثر غوغای عوام و شایع ساختن الحاد و کفر وزیر او را برادر اصفهان به درآویخت. شمس قیس گوید:

ترا سعد و یوسعد بودند یار ** جو تاج از بر سر درآویختی
درآویخت بایست آن هر دورا ** توان هر دو آنرا برآویختی 140

107. نرسی

شاپورکشیش نام کشیشی در زمان پادشاهی یزدگرد اول ساسانی بود. وی یکی از نجبا را که موسوم به آذر فرنیغ بود بدین عیسوی درآورد تا از مرضی که داشت شفا یابد. آذر فرنیغ آن کشیش را دعوت کرد که بقریه او آمده کلیسائی در آنجا بنا کند. شاهپور قبلاً قبایله ی مالکیت محل مزبور را گرفت و کلیسا را بنا نهاد. آنگاه موبدی آذربوزی نام قضیه را که نمونه ارتداد یکی از نژادگان بود به عرض شاه رساند و یزدگرد به موبد مزبور اجازه داد که برای اعاده آن شخص به دیانت زردتشتی هر تدبیری که می‌تواند بکارگیرد. فقط احتیاط کند که او را به هلاکت نرساند. باری آذر فرنیغ به دیانت سابق خود بازگشت و رد ملک خود را خواستار شد لکن شاهپور به تحریک نرسی که یکی از روحانیون عیسوی بود از دادن آن

140 وزارت در عهد سلجوقی ص 156 تا 162

نسیمالاسحار و دستورالوزراء ص 182

لغتنامه دهخدا و اژه سعدالملک

امتناع ورزید و قباله را برداشت و فرار کرد سپس آن کلیسا ، به آتشکده تبدیل شد. لکن نرسی آتش را خاموش کرد و مراسم دعا و عبادت به آیین نصاری در آن آتشکده برپا نمود. موبد محلی چون این گناه عظیم را ملاحظه کرد اهل قریه را خبر داد تا نرسی را سخت مضروب کردند و **مغلولاً** به تیسفون فرستادند. آذر بوزی به او اطمینان داد که اگر آتشکده را مرمت کند از مجازات او صرف نظر خواهد کرد. نرسی امتناع نمود و به زندان افتاد و پس از امتناع مجدد محکوم به اعدام شد. 141.

108. ابن محمد شیرازی

محمود بن ابراهیم بن محمد شیرازی دردمشق اقامت گزید. از معاریف و علمای نامی قرن هشتم است. عسقلانی در الدرر الکامنه می‌نویسد: در مدرسه ابو عمر از خلق کناره گرفته بود و بعد به اتهام رافضی بودن درجمادی الآخر 766 ه دردمشق به قتل رسید. 142.

109. قاضی نورالله مرعشی

قاضی نورالله تستری مرعشی مولف کتابهای معروف احقاق الحق و مجالس المومنین در سال 956 ه به دنیا آمد و از علما عظیم الشان دوره صفوی به شمار می‌آید و معاصر شیخ بهایی است. درتستر شاگرد مولی عبدالوحد تستری بوده است و از اساتید دیگرش اطلاعی در دست نیست او صاحب آثار گرانقدر است که از جمله آثار او احقاق الحق است که باعث قتلش شد. مجموع آثار او بالغ بر 80 جلد است. که از جمله مجالس المومنین - شرح دعای صباح - خیرات الحسان - شرح مبعث حدوث - شرح الجواهر - شرح التجرید - نورالعین - شرح الشمسیه درمنطق - حاشیه بر شرح تهذیب - رساله فی الاسطرلاب - دیوان القضاء - شرح الهدایه و حکمت.

¹⁴¹ ایران در زمان ساسانیان ص 296 و 297

لغظ نامه دهخدا واژه شاهپور

¹⁴² شهیدان راه فضیلت علامه امینی ترجمه جلال الدین فارسی

پس از روی کار آمدن پسر جهانگیر شاه، بد خواهان علیه او بنا به سخن چینی و گزارش های مغرضانه را گذاشتند تا موقعیت سید را نزد شاه تازه کار خراب نمایند. چرا که او قاضی القضاة کشور بود او را متهم نمودند که به یک مذهب پایبند نیست. پاسخ گفت که وی این نا پایبندی به یک مذهب و عمل کردن در حدود چهار مذهب را آن روز منصب قضا را عهده دار گشته شرط کرده است، به این دلیل شیعه بودن وی نتوان بود. بد اندیشان حيله ای ترتیب دادند تا شیعه بودنش را اثبات نمایند و حکم قتلش را از شاه بگیرند. پس کسی را نزدش به شاگردی فرستادند تا راز وی را کشف و برملا نماید. شاگرد تا مدتی به کارش ادامه داد پس او ملازم وی بود تا پی برد کتابی به نام مجالس المومنین دارد پس آن را با اصرار از وی بگرفت و نسخه ای از رویش برداشت و به همدستانش داد تا به شاه گزارش کردند و هر روز گزارشی به شاه می دادند. سرانجام شاه بر او خشم گرفت و به علمای زشت کردار اجازه داد که بر او حد بزنند و آنها چنان بر او حد زدند که در زیر تازیانه شهید شد. به دیگر روایت، علمای اکبر آباد که از شهرهای معتبر هند است او را در راه عریان ساخته و با چوبهای شاخه دار چندان زدند تا گوشتهای تنش پاره پاره گشت. مزارش در اکبرآباد هند از زیارتگاههای معروف است. دهخدا آثار او را 25 مورد ذکر کرده از جمله احقاق الحق که آیت الله مرعشی نجفی در مقدمه آن 140 تألیف از آن نام برده است 143.

110. مؤید الدین حسین اصفهانی

مؤید الدین حسین ابواسماعیل بن محمد بن عبدالصمد طغرانی اصفهانی ملقب به مؤید الدین، وی از استادان بزرگ شعر و ادبیات عرب است که در خانواده مشهور به طغرانی از اولاد ابواسود دئلی معروف است. قصیده لامیه اش شهرت بسزا دارد و خودشاعر از دانشمندان شیعه مذهب شمرده می شود. شهرت این مرد بزرگ و درخشندگی فضلش به حدی است که او را از وصف

¹⁴³ ریاض العلماء میرزا عبدالله افندکی ج 5

شهیدان راه فضیلت 285

لغت نامه دهخدا واژه قاضی نورالله مرعشی

تجلیل آمیزش بی نیاز می گرداند. کمتر دانشمند و ادیبی پس از وی آمده که از فیض سرشار ادب و بهره برنگرفته است. همه سخن از دانش فراوان و پیشقدمی وی در فرهنگ و ادب رانده اند تا آوازه سخن و شعر و کلمات حکیمانه اش همه جا طنین افکنده و قصیده لامیه مشهورش در میان ادیبان مقام شایسته یافته و به دل های خلق نفوذ کرده.

در ((امل الامل)) آمده وی فاضلی دانشمند و درست عقیده و شاعری ادیب بود و در سن بالایی شخصت سالگی مظلومانه کشته شد.

اگر پادشاهی نیستی که از تو اطاعت کنند ، بنده آفریدگار اوباش و مطیع خدا اگر همه دنیا مال تو نبست چنانکه دلت ، می خواهد که مال تو باشد همه دنیا را رها کن

این دوروش پارسایانه و دلیرانه به مرد مقامی بلند و افتخاری ارجمند می بخشد

در ریاض العلماء از او چنین یاد می شود : وزیر شیخ مؤیدالدین اصفهانی که افتخار منشیان و سرآمد ایشان است و مشهور به طغرایی است شیعی بود و او را ستمگرانه به قتل رسانده شهید کردند. مؤلف المصباح فی علم المفتاح می گوید وی در علم اکسیر و کیمیا کتابی به عنوان مفاتیح الحکمة و مصابیح الرحمة دارد .

ابن خلکان می گوید دانشی سرشار و طبعی لطیف و گهربار داشت. شهید راه فضیلت از قول عماد کاتب در کتاب نصره الفطره و عصره القطره که تاریخ دولت سلجوقی است می نویسد این طغرایی که او را استاد می خواندند وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی بود و در موصل چون میان سلطان مسعود با برادرش سلطان محمود در نزدیکی همدان جنگ در گرفت و سلطان محمود پیروز گشت اولین کسی که به اسارت گرفته شد استاد ابواسماعیل طغرایی وزیر مسعود بود. خبر دستگیری او را به وزیر سلطان محمود دادند که نامش کمال سمیرمی بود (نظام الدین ابوطالب علی بن احمد بن حرب سمیرمی) شهاب اسعد که در آن وقت طغرایی بود و بجای نصیر کاتب فرمان حکومتی مینوشت گفت این مرد یعنی استاد ابواسماعیل طغرایی ملحد است. وزیر سلطان محمود گفت هر که ملحد بود بکشیدش در نتیجه او را ظالمانه و بنا حق کشتند. در اشعار اوست:

یادشمنت تا می توانی چرب زبانی کن ، زیرا با نرمش می توان امید بست
 که فاسد اصلاح شود
 از حسود تا می توانی برحذر باش ، زیرا اگر تو به او کار نداشته باشی
 و نیندیشی اوراحت نخواهد نشست
 حسود گر بخواهد محبتی کند محبتش ، از دشمنی دشمن کینه توز خطرناک
 تر خواهد بود
 دشمن هرگاه از تو احسان و نیکی می بیند ، خیلی احتمال می رود که دست
 از دشمنی بردارد و خشنود گردد
 اما حسود تا همه نعمت های تازه و قدیمی است ، سرمایه و درآمدت را از
 بین نرود راضی نخواهد گشت
 کینه ورزی حسود را تحمل کن چون آتش حسدش ، درونش را تا ابد می
 سوزاند
 مگر ندیده ای که آتش خودش را آنقدر می خورد ، تا به خاکستری سرد
 تبدیل شود
 هرچه بیشتر به انسان حسد برند خدا بر نعمتش خواهد افزود ، و هرچه حسود
 بیشتر حسد برد دلش بیشتر آب خواهد شد. 144 .

111. شهاب الدین تستری

مولوی شهاب الدین عبدالله معروف به عقاب فرزند ملا محمودین سعید
 تستری خراسانی : او را شهید ثالث خوانده اند او از ارکان عظیم دین و
 دانش در دوره شاه طهماسب صفوی است و در سال 997 در بخارا کشته
 شد. جسدش را در میدان آن شهر به آتش سوزاندند به نوشته تاریخ عالم
 آرای عباسی وی در تستر به دنیا آمد در آغاز زندگی در شیراز به تحصیل
 علوم عقلی پرداخت سپس به کشورهای عربی مسافرت کرد و نزد عده ای
 از علما و فقهای جبل عامل و دیگر بلاد درس خواند تا علوم دینی را به
 پایان برد. آنگاه رو به لشکرگاه شهریار صفوی آورد و با او ملاقات کرد
 و توافق نمود که در خراسان به تدریس و تعلیم و هدایت و ارشاد بپردازد.
 و در اوایل هرچندگاهی از همان دیار مقدس به نصیحت و اندرز شهریار

¹⁴⁴ شهیدان راه فضیلت ص 81

صفوی می پرداخت و مورد احترام وی بود تا آن که در سال 997 هجری از بکان بر مشهد مقدس چیره گشتند و او را گرفتند و به ماوراء النهر بردند تا میان وی و علمای سنی آن منطقه مناظره ها ترتیب داده که منجر به قتل وی شد. او را به خاطر شیعی بودن با کارد و خنجر کشتند و جسدش را در میدان بخارا به آتش کشیدند. به گفته ی الروضة الصفویه چون عبدالمومن خان پسر عبدالله خان شاه ازبکان مشهد را تصرف کرد در آن شهر کشتار کرد و فرمان داد تا در حرم را شکستند و هر که را در حرم پناهنده شده بود از دم تیغ گذراندند. ازبکان در اطراف حرم به دانشمند بزرگوار و خاتم مجتهدان عبدالله تستری دست یافتند و او را نزد عبدالمومن خان برده و گفتند این رییس رافضیان است خان او را امان داد و پیش پدرش عبدالله خان به بخارا فرستاد. چون به آن شهر رسید با علمای آن جا به بحث پرداخت و از مقابله با او در ماندند علمای سنی مذهب به عبدالله خان گفتند که شما که در مذهب خود شک ندارید پس چرا با این مرد به گفتگو می پردازید و هر کس که مخالف مذهب ما باشد، چاره ای جزء کشتن نیست و باید از مباحثه و گفتگوی با او دوری کرد مبادا عامه مردم فریب خورند و از دین بیرون روند. بنابراین او را کشتند و جسدش را آتش زدند. شرح حال مفصل وی در تاریخ عالم آرای عباسی، الروضة الصفویه روضات الجنات و نجوم السماء هست. 145.

112. سید محمد عاملی

سید محمد فرزند سید حسن فرزند سید علی آل شکر عاملی از بزرگترین علمای جبل عامل است. در نجف اشرف نزد استاد بزرگ و پیشوای شیعه کاشف الغطاء ده سال درس خواند و سپس به جبل عامل بازگشته و در دهکده قانا اقامت گزید. احمد پاشا قصاب به فتوای قاضی حنفی شهر صور او را در سال 1207 هجری کشت. ابتدا به فتوای قاضی حنفی 4 ماه زندانی شد و سپس او را اعدام کردند. قصاب، کتاب های وی را گرفته و آن چرا که با مذهب خود ناسازگار یافت آتش زد و بقیه را وقف مسجدی کرد که

¹⁴⁵ شهیدان راه فضیلت ص 280

در عکا ساخته بود. از تألیفات آن شهید کتاب الروضتین فی اخبار بنی بویه است 146.

113. علی حلبی

علی حلبی از مشاهیر شیعه قرن هشتم است که به حکم قاضی تقی السبکی گردن زده شد و جنازه آن در بازار اسب فروشان به آتش سوزانده شد. علی ابن ابی الفضل بن محمد حلبی در دمشق می زیسته، که عسقلانی در کتاب الدرر الکامنه خود او را از مشاهیر واعیان قرن هشتم یاد می کند و می نویسد که او رافضی بود و به دمشق آمده و تظاهر بدین رافضی می کرد و به مسجد اموی درآمد و بانگ برداشت و لعنت نمود کسانی را که به آل محمد ستم کردند. محمد رافض چند سال در دمشق بود که روزی بر مسجدی وارد شد که مردم بر جنازه مرده ای نماز می گذاردند. صفوف مردم را شکافت و جلو رفت و بانگ به لعنت و دشنام بر کسانی نمود که به آل محمد ستم کردند. عمادالدین کثیر به او پر خاش کرد و عوام را بر او شورانید و گفت این اصحاب را دشنام می دهد پس او را نزد قاضی تقی السبکی بردند. آنجا اعتراف کرد که به ابوبکر و عمر دشنام می دهد دادگاهی برایش تشکیل گردید. قاضی مالکی پس از آنکه سه روز پیاپی به او پیشنهاد توبه داد نپذیرفت و حکم کرد که گردنش را بزنند. گردنش را در بازار اسب فروشان زدند و عوام نعش او را به آتش کشیدند. این واقعه در جمادی الاول 755 ه اتفاق افتاد 147.

114. جمال الدین اعرجی

جمال الدین ابوطالب محمد بن السید العلامه عمیدالدین عبدالمطلب بن السید مجدالدین ابی الفوارس محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی الاعرج یکی از دوشهید این خاندان جلیل القدر است. وی در علم ادب دستی داشت و از همت و اراده ای آهنین برخوردار بود و از نیاکان عالیقدرش خصال ستوده شان را به میراث برده بود.

146 شهیدای راه فضیلت ص 411 و ریحانة الادب ج 4 ص 152

147 شهیدان راه فضیلت ص 177

نویسنده محمد الطالب می‌گوید : سیدی دانشمند و بزرگوار و بلند همت و عالی‌مقام بود که به دار آویخته شد و به شهادت نائل آمد و جنازه اش را به نجف بردند. 148 .

115. حسن همدانی سکاکی

حسن بن محمد بن ابی‌بکر بن ابی‌القاسم همدانی دمشقی سکاکی از دانشمندان و معارف شعبیه است و در فرهنگ‌های علم رجال از او به نیکی یاد شده و ستایش‌های بدیع و جالب به عمل آمده است. اگر او را کشتند یاد پرافتخارش را نتوانستند بکشند با وجودی که به خاک سپرده شد. مجد و شکوه و مقام پرآوازه اش به جای ماند خود دوره زندگانی پایدار و رستگارش را در سایه رحمت پروردگار می‌گذراند. عسقلانی در الدرر الکامنه می‌نویسد پدرش در چندین رشته علمی زبردست بود و از دشنام دادن به اصحاب یا غلو در بعضی از آنان منزه بود. اما پسرش برخلاف پدر در سب و لعن افراط می‌کرد و این حقیقت در نزد قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت شد و این اتهامش به ثبوت رسید که ابوبکر و عمر را کافر می‌شمارد و دو دخترشان را متهم می‌سازد. و می‌گوید فرشته وحی در ادای پیام الهی دچار اشتباه شد، و به اتهام زندقه، قاضی شرف الدین حکم گردن زدنش را صادر کرد و در یازدهم جمادی الاول 744 او را در بازار اسب فروشان گردن زدند (مؤلف ریاضی‌العماء می‌نویسد از علمای بزرگ شعبیه بود به خاطر شعبیه بودنش شهید شد و در المستدرک مورد ستایش قرار گرفته و شهید خوانده اند و تکفیر عمر و ابوبکر و متهم کردن دودختر و اشتباه فرشته وحی را افترا و تهمت دانسته‌اند که نسبت به او داده شده است). 149.

116. زین الدین علی بن احمد عاملی

زین الدین علی بن احمد در سال 910 در دهکده "جبع" در جبل عامل لبنان بدنیا آمد و در خدمت پدر دانشمندی به تحصیل پرداخت و در چهارده سالگی به قریه میس وارد شد و نزد فقهای آنجا به فراگیری فقه اهل بیت پرداخت.

148 عمده ص 299 - شهیدان راه فضیلت ص 135

149 شهیدان راه فضیلت ص 139 - دهخدا واژه حسن / ریحانة الادب ج 3 ص 44

پس از هشت سال به كرك رفته و نزد علمای آنجا به تحصیل ادامه داد سپس در دمشق و مصر فلسفه و علوم ادبی و ریاضی آموخت. وی پس از مراسم حج 944 به جبع بازگشت و به ارشاد و هدایت خلق مشغول گردید. در 953 به ریاست مدرسه توریه بعلبک انتخاب گردید و 5 سال به تدریس فقه مذاهب پنج گانه پرداخت.

به موازات روی کار آمدن صفویه در ایران و شکل گیری حاکمیت تشیع، عثمانیان پس از فتح قسطنطنیه در سال 857 توسط سلطان محمد مدعی احیای خلافت شدند. این ادعا در سال 922 توسط سلطان سلیم پس از فتح مصر و دستگیری آخرین خلیفه عباسی که در تبعید بود عملی شد. بدیهی بود که پس از این باشعیه دست به ناسازگاری بزند و تعداد زیادی از شیعیان و سنی ها ی ترکیه به خاطر فکر و ایده خود قربانی شدند. چه در ایران سلطان سلیم قبل از جنگ با شاه اسماعیل دستور قتل عام شیعیان را صادر کرد و آمار کشتار را تا 40000 نفر هم اعلام کرده اند. به موازات آن شاه صفوی دستور کشتار اهل سنت را اعلام نمود که از جمله قتل شیبک خان و دستور داد که کاسه سر شیبک خان را جام شراب خود سازند.

در چنین زمان، تنگ نظران و متعصبین فتوی به خون نوشتند و قاضی شهر صیدا به سلطان عثمانی نوشت در شهرهای شام مردی بدعت گذار و خارج از مذهب اربعه وجود دارد. سلطان فردی را برای دستگیری وی فرستاد وزیر الدین در سفر مکه بود که ماموری وی را یافت. پس از درخواست مهلت اعمال حج را انجام داد اما مامور موصوف در کنار دریای استانبول سرزین الدین را قطع کرد و بدنش را رها و سر او را برای سلطان برد سال شهادت را 966 نوشته اند.

علامه امینی در کتاب شهدای راه فضیلت نام تعداد زیادی را آورده که به دست متعصبان فرقه گرا قربانی شدند. وی از 39 شهید نام می برد که مستقیماً و فقط بجرم تشیع بدست اهل سنت قربانی شدند که اسامی آنها از این قرار است:

- 1- ابوعلی نافع انطاکی 2- محمد بن هانی اندلسی 3- ابوالحسن احمد کندي
- 4- ابوعلی قتال واعظ نیشابوری 5- سید عزالدین بجی 6- حسن همدانی
- سکا کینی 7- ابن محسد شیرازی 8- علی بن ابی الفضل بن محمد حلبی 9-

امیرسید شریف استرآبادی شیرازی 10- عمادالدین طوسی 11- بتایبی خراسانی 12 علامه سید عبدالوهاب حسینی تبریزی 13- مولی احمد سندی 14- شیخ شمس الدین شهید اول 15- شیخ زین الدین شهید ثانی 16- شیخ فضل الله خراسانی – وی در حرم امام هشتم به دست از یکجا به شهادت رسید 17- شهاب الدین تستری 18- احمد هندی تهتهنی 19- قاضی نورالدین شوشتری 20- علامه امیر زین العادین حسینی کاشانی 21- سلطانحسین استرآبادی 22- شیخ حسین تنکابنی 23- شیخ ابوالفضل هندی 24- محمد رضی قزوینی 25- میرزا علی زنجانی 26- علامه محمد علی سکاکی شیرازی 27- آقا محمد مهدی مازندرانی 28- مولی عبدالصمد همدانی 29- سید عبدالله ابوالبرکات عاملی 30- سید محمد عاملی 31- شیخ زین الدین عاملی 32- شیخ صالح عسلی 33- علامه میرزا محمد مهدی اصفهانی 34- مولی عبدالصمد همدانی 35- میرزا محمد کشمیری 36- حاج رضا استرآبادی 37- مولی محمد علی قندهاری 38- شیخ جلیل تبریزی و شیخ علی احسایی
که شرح حال بعضی از این مقتولین را قبلاً ذکر کرده‌ام .

117. علی حریری

ابن حسین بن منصور حریری مکنی به ابوالحسن وی متصوف و شیخ فقراي حریریه بود. اصل او حورانی و ازقبیله بنی الزمانی است. مادرش دمشقی بود و خود نیز دردمشق بزرگ شد و با اینکه به زندقه و ارتکاب محرمات تجاهر می کرد ادعای تصوف نیز داشت. و الملك الطالع چون این بشنید او را احضار کرد ولی وی فرار را برگزید و پس از دستگیری در سال 654 هـ-ق در زندان درگذشت. و نجمین اسرائیل قصیده ای نیکو در مرثیه او سرود .150.

150 از اعلام زرکلی به نقل از فرات الوفیات ج 2 ص 359 لغت نامه دهخدا (علی حریری)

118. عماد قزوینی

عمادالملک قزوینی 961-1024 خطاطی مشهور بود و در خط نویسی به خصوص خط نستعلیق دستی توانا داشت به همین جهت لقب ((خط میر)) برای حسن خط میر علی تبریزی ترجیح داده اند. در سال 1024 هـ ق شاه عباس صفوی وی را متهم به پیروی از مذهب تسنن کرده و امر به قتل وی داد. و در آخرین شب ماه رجب همین سال در راه حمام وی را به قتل رساندند. و گویند که یکی از تلامذه او به نام ابوتراب خطاط اصفهانی جنازه وی را در دروازه طوقچی دفن کرد و چون می خواست برای استاد خود مقبره ای بسازد وی را مانع شدند. خاندان عمادالملک قزوینی همگی خوش خط بودند و در این فن مهارت داشتند از آن جمله اند فرزندش میرزا ابراهیم، دخترش گوهرشاد و نوه اش محمد امین و دخترزادگانش میر رشید و میر عبدالرزاق و میر یحیی، دامادش سیدمحمد علی که شوهر گوهرشاد بود، میر عماد، طبع شعر نیز داشت و پاره ای از اشعاری که در امتحان الفضلاء میرزای سنگاخ نقل شده است از او است. و همچنین: آداب المشق در طریق نگارش خط نستعلیق. 151.

119. فریدالدین احمد تفتازانی

فریدالدین احمد تفتازانی نوه ملا سعد تفتازانی معروف در زمان شاه اسماعیل صفوی شیخ السلام هرات و از مراجع مهم مذهب تسنن بود. وی بمناسبت سرپیچی از قبول مذهب تشیع به دستور شاه اسماعیل کشته شد. 152.

120. قاسم امین

تکفیر برای حمایت از زنان.

151 الزرایعه ج 2 ص 767

امتحان الفضلاء ج 1 ص 279 ج 2 ص 381 و 397 - لغت نامه دهخدا واژه قزوینی
152 تایخ ادبیات ایران انوارد برون ترجمه رشید یاسمی ج 4 ص 50 و 56 - لغت نامه دهخدا واژه فریدالدین

قاسم امین از نویسندگان و دانشمندان مصر است که به سال 1865 در قاهره تولد و به سال 1908 وفات نمود. وی از مدارس دولتی مصر فارغ التحصیل شد و برای آموختن حقوق به کشور فرانسه اعزام گردید. پس از اتمام درس به مصر بازگشت و به عنوان وکالت انجام وظیفه می‌کرد. سپس مشاوری دیوان استیناف گردید و بیست و سه سال با کمال صداقت و امانت و شهامت در خدمت دولت بود. شهرت وی بیشتر مرهون حمایت او از زنان و مقالاتی است که در حکایت از آزادی زنان و احترام به حقوق آنان نوشته و پیشوایی گروه آزادی زنان را به عهده گرفت بسیاری او را تکفیر و تخطئه کرده‌اند 153.

121. قرمط

حمدان یا فرج بن عثمان یا فرج بن یحیی است و قرمط لقب اوست. قرمط فرزند حمدان گبر بود که وزیر یزدگرد شهریار بود. عمر عبدالعزیز خلیفه قرمط بن حمدان را به جرم الحاد به دار بیاویخت. اصل او خوزستانی است و در کوفه به سال 258 ه.ق مشهور شد و به زهد و پارسایی تظاهر کرد. گروهی گرد او جمع شدند. وی کتابی به آنان نشان داد که گویند در آغاز آن چنین آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم يقول الفرّج بن عثمان و هو عیسی و هو الکلمة و هو المهدی و هو احمد بن محمد بن الخلیفه و هو جبرئیل. در آن کتاب سخنان کفرآمیز و تحلیل و تحریم فراوان بود پیروان وی بسیار شدند از جمله زکریه بن مهرویه و ابوسعید حسن بن بهرام جنابی از قطیف و بحرین. بی قلیص بن ضمضم از بنی کلب بن وبرة در عراق و شام و علی بن فضل در یمن به تبلیغ مذهب وی پرداختند. هنوز بقایای آنان در جبل کلبیه در لاذقیه و در نجران یمن و در قطیف در مغرب خلیج فارس وجود دارد. حاکم ربه او را به سال 293 هجری قمری گرفت و المکتفی بالله عباس او را به قتل رساند. 154.

153 اوراست : تحديد المرأة که بعد سال 1319 هجری قمری نوشته که در مصر چاپ شده

لغت نامه دهخدا واژه قاسم امین
154 لغت نامه دهخدا واژه قرمط

122. ابن قاضی سماونه

بدرالدین محمد بن اسماعیل فقیه و صوفی و پدر او قاضی سماونه و از اعمال کوتاه هیه آسیه الصغری بوده است. خودبدرالدین در مصر فقه و ادب را فراگرفته و چندی معلم فرج یکی از سلاطین مملوک بوده. سپس به ارمنستان رفته و به حسین اخلاطی صوفی، ارادت ورزیده است. زمانی در حضور امیر تیمور در تفلیس با فقها بمنظر پرداخته. پس از مرگ بایزید در روملی به پسر او موسی پیوسته و سمت قضاء عسکر یافته است. و آنگاه که موسی مغلوب سلطان محمد اول شد، مشمول عفو محمد گردید و چون در 818 هـ-ق با کلوجه مصطفی معروف به دده سلطان و طرر لوق کمال باعث شورشی «که می‌گویند مبتنی بر مسلک اشترایی بوده و از گروهی از یهود و نصاری و مسلمین به آن گرویده بودند» گردید. به فتوای قاضی هروی در همان سال به قتل رسید. از اوست کتاب مسره القلوب و الواردات در تصوف 155.

123. شیخ مبارک

ابوالفضل شیخ مبارک بن شیخ خضر از رجال دولت هندوستان و علمای آنجا در عهد اکبرشاه است. اجداد او از مردم یمن بودند شیخ خضر جد وی به هندوستان آمد. شیخ مبارک در سال 911 در ناگور متولد شد. علوم رسمی آن زمان را بیاموخت و بسلك تصوف درآمد و مریدان بسیاری برگرد وی فراهم شدند. در زمان همایون پادشاه به آگره آمد و در آن شهر منزل گزید. کینه و دشمنی بین شیخ مبارک و سایر علمای دینی که سابقاً پیدا شده بود به تحریک دونفر از درباریان مخدوم الملک و عبدالنبی صدر، شدت یافت. شیخ مبارک در بعضی از قضایا با سایر علما مخالفت می کرد. چنانکه وقتی سیدی از عراق عجم به هندوستان رفته بود و امامت می کرد علما گفتند به مذهب ابوحنیفه امامت سیدی که از عراق باشد صحیح نیست و با شیخ مبارک مخالفت ورزید. زمانی دیگر جوانی را می خواستند بکشند به تهمت اینکه گفته است سید مهدی جوئیوری مهدی است و شیخ

155 لغتنامه دهخدا واژه ان سماونه

مبارك مي گفت حديث مهدي از اخبار آحاد است مقر ومنكر آن ، هيچيك مستحق قتل نمي شوند. بلاخره دشمني آنها به حدي رسيد كه دستگيري و قتل او را از اكبر شاه تقاضا كردند شيخ مبارك چندي مخفي و متواري گرديد. تا دوستان او بتدريج شاه را از قتل شيخ مبارك منصرف كردند. و چون شيخ مبارك مطمئن گرديد پادشاه بر سر عنايت است ظاهر شد و در نزد وي محترم مي زيست تا در ششم رجب 995 هـ ق شاه درگذشت.

و اما شيخ ابوالفضل در سال 957 در اكره به دنيا آمد و نزد پدر خود علم آموخت و هنگام توري پدر با او بود پس از اينكه اكبر شاه با پدر بر سر لطف آمد شيخ ابوالفضل نيز تقرب حاصل كرد و بتدريج در اكبر شاه نفوذ نمود و ملقب به موتمن الدوله گشت. ابوالفضل در زمان پدر خود مصمم شد نفاق فتنه اي كه از اختلاف اديان كه در هندوستان برپا بود براندازد و براي آن تدبيري انديشيد. ابتدا از مجتهدين اهل سنت در حضور اكبر شاه فتوي گرفت كه سلطان به نص آيه اولوالامر بالاتراز مجتهد است و اطاعت وي لازم. آنگاه عبدالنبي صدر و مخدوم الملك را بعنوان حج به مكه فرستاد و ساير مجتهدين رابه قضاي بلادگسيل داشت و پادشاه را به صلح كل دعوت كرد چنانكه فرمود تمام رعاياي مملكت بهر مذهبي آزاد هستند و تعصب ديني بايد از ميان برداشته شود. و چندي اين طريقت در هندوستان رواج داشت لکن دوام نياورد و پس از اكبر شاه از ميان رفت. شيخ ابوالفضل وقتي بامر پادشاه از احمدنكر به اكبرآباد ميرفت براو تاختند و او و برادرش فيضي و ساير همراهان او را از پا در آوردند. راجه نرسنكه ديو سرشيخ را جدا کرده و به خدمت شاهزاده درآله باس فرستاد. شاهزاده به غايت خوشوقت شده در جاي نالايق انداخت. 156.

124. يحيي ابن عيسي كركي

يحيي ابن عيسي كركي زنديق ملحد از كرك (خاور اردن) بود. در مصر تحصيل فقه كرد و به شهر خود مراجعت نمود و نوشته هايي منتشر كرد كه او را به زنديقه منسوب كردند. امير حمدان حاكم عجلون دستور داد او را 50 تازيانه زدند. سپس به دمشق رفت و رساله اي از ترهات خود را

156 لغت نامه دهخدا و اژه ابوالفضل

به شهاب عیثاوی عرضه کرد تا تقریظ بر آن بنویسد و در مسجد جامع اموی نشست و برای مردم حدیث گفت. او گمان می کرد به آسمان عروج کرده و خدا را دیده است! او را گرفته و به بیمارستان روانه ساختند. قاضی القضاة او را شبانه پیش خود آورد و رساله ای از انشای او که در لعن تقی الدین حصنی و دشنام پیشوایان دین و انکار خدا و دیگر دعاوی باطل بود بدو نشان داد. وی آن ها را از آن خود دانست دوباره به زندانش بردند ولی دعوی او در میان مردم و برخی از سران لشکر شایع شد. ناچار از ترس فتنه مجلسی با حضور مفتی و رئیس الاطباء و گروهی از دانشمندان تشکیل دادند و او را با زنجیری حاضر ساختند. وی به دعاوی خود اعتراف کرد و آن جماعت به کشتن وی رای دادند و والی آن را تأیید نمود و او را گردن زدند. سال 1018 هجری قمری. 157. پ

125. یوسف ابن یحیی قرش بوسیطی

یوسف ابن یحیی قرش بوسیطی ملقب به ابو یعقوب، دوست امام شافعی و واسطه العقد الشافعیان بود و پس از مرگ امام شافعی در درس و فتوا دادن جای او را گرفت. او از مردم بویط مصر بود و در قضیه مخلوق بودن قرآن در عهد الوائت دست بسته بر استری به بغداد برده شد تا مخلوق بودن قرآن را تأیید کند ولی او نپذیرفت و به زندان افتاد. و به سال 231 هجری قمری در زندان در گذشت.

اما شافعی درباره او گفته بود که به مجلس من هیچ کس از یوسف شایسته تر و از یاران من هیچ کس از او دانا تر نیست. از اوست المختصر در فقه که از کلام شافعی اقتباس کرده. 158.

126. توفانی

لطفی مولانا لطف الله بن حسن توفانی، مقتول به سال 900 ه. ق صاحب حاشیه بر شرح مفتاح سید، رساله فی الذبح، تعلیقه بر اوائل شرح مواقف

157 اعلام زرکلی - لغت نامه دهخدا واژه یحیی

158 اعلام زرکلی - دهخدا واژه یوسف

سید ، المطالب الالهيه و متن آن در باب علوم متنوعه، تلخیص التلخیص، تعلیقه بر اوائل صحیح بخاری، السبع الشداد وی الفرج بعد الشده ابوعلی تنوخی را به ترکی ترجمه کرده است. هم او را بحثی است با مولی عذاری در السبع الشداد و نیز رساله ای فی تحقیق الایمان و حاشیه ای به شرح مطالع دارد. صاحب قاموس الاعلام میگوید: از مردم توقات و از اعظم علما و شعراست و در محضر درس سنان پاشا تحصیل علم کرد و پس از آمدن علی قوشچی از دیار عجم به روم به اشاره سنان پاشا از وی در علوم ریاضی و هیئت استفاضت کرد. سپس به سنان پاشا افاضت فرمود و به دلالت این وزیر به خدمت ابو الفتح سلطان محمد خان رسید و منصب کتاب دار یافت و از این راه به مطالعه کتب نادری دسترسی پیدا نمود و آن گاه هنگام مغضوبیت سنان پاشا و نفي او به سفري حصار صاحب ترجمه نیز به مکاني رفت و بعد در روزگار سلطان بایزید خان به مدرسي برخي از مدارس منصوب گشت. در ضمن به انتقاد حاشیه ای که خطیب زاده لا ابالی مشرب به حاشیه سید شریف بر تجوید نوشته بود پرداخت. در نتیجه جمعی صاحب غرض به تحریک خطیب زاده به بددینی وی گواهی دادند و او را به دروغ به سوء عقیده منسوب ساختند و حکم به الحادش دادند و خونش را مباح شمردند. به سال 900 ه. ق. مقتول شد و جمله «لقدمت شهداء» تاریخ قتل اوست. وی را حواشی و رسائل علمی بسیار است و در تقسیم علوم و فنون کتب معتبری دارد و هم او را اشعاری است. 159.

127. ابوریحان بیرونی

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از اجله مهندسين و بزرگان علوم ریاضی است. او يك ستاره شناس تقویم شناس انسان شناس و تاریخ نگار بزرگ ایرانی سده چهارم و پنجم هجری است. بیرونی را از نوادر و بزرگترین دانشمند مسلمان ایران و همه اعصار می دانند.

بیرونی در 14 شهریور 352 خورشیدی (29 ذیقعد 362 قمری برابر 5 سپتامبر 973 میلادی) در خوارزم که در قلمرو سامانیان بود چشم به جهان گشود. در آن زمان بیرون روستای کوچکی بود و مرگش در غزنه

159 قاموس الاعلام ترکی- دهخدا واژه لطفی

در اوان انقلاب سلجوقیان و پادشاهی مسعود بن محمود غزنوی بوده است

دانشنامه علوم چاپ مسکو ابوریحان را دانشمند همه قرون و اعصار خوانده است در بسیاری از کشورها نام بیرونی را بر دانشگاهها و دانشکده ها و تالار کتابخانه ها نهاده و لقب استاد جاوید به او داده اند. سلطان محمود به علت تعصب شدید در مذهب و وجود تملقات مداحان در اطرافش جایی برای دانشمندان و متفکران نبود بلکه از بیم اینکه مورد خشم قرار نگیرند امثال بوعلی و بیرونی را و ابوسهل از بیم محمود به آل بویه شتافتند. تاریخ ایران آورده است: سلطان محمود که اولین پادشاه مستقل و بزرگترین فرد خاندان غزنوی است به دلیری و بی باکی و کثرت فتوحات و شکوه دربار در تاریخ اسلام بسیار مشهور شد. مخصوصاً غزوات او در هند و غنائمی که از آنجا آورده و اجتماع علما و شعرا در دستگاه او و اشعار و کتبی که به نام او ترتیب یافته نام او را در اکناف و اطراف عالم معروف کرده است. اما باید دانست که بیشتر این شهرت بر اثر تملقات معاصرین متعصب او است که غزوات او را در هند در راه نشر اسلام و برانداختن کفار از اعظم خدمات شمرده و ساحت او را که عنوان مجاهد فی سبیل الله داشته از هر عیب و نقصی بری جلوه داده اند. در صورتی که اگر به دیده انصاف بنگریم محمود معایب بزرگ داشته و فتوحات او بجای آن که برای مردم ایران مفید واقع شود به ضررهای بزرگ منجر گردیده است. روی هم ایام سلطنت محمود از لحاظ قوم ایرانی از دوره های بسیار مظلّم است و یمین الدوله در تاریخ ایران چنان نام نیکی ندارد بشرح ذیل. مشهور است که در دربار محمود 400 شاعر ماهر اجتماع داشتند و سلطان را مدح می گفتند و چنانکه می دانیم از این جماعت بوده اند. عنصری بلخی - فرخی سپستانی - عسجدی مروزی - زینبی علوی - فردوسی طوسی - منشوری سمرقندی - کسانی مروزی و غضایری رازی و شبهه ای نیست که از این میان بزرگترین و نامورترین ایشان همان فردوسی طوسی است. چنان که از علمای دستگاه محمود هیچ کس جلیل القدرتر و بزرگوارتر از ابوریحان بیرونی نبوده است. اما چنانکه می دانید محمود از کثرت لئامت با فردوسی رفتاری را که مشهور است پیش گرفت و حکم قتل ابوریحان را وقتی به علت حقیقتی علمی که گفته بود و به نظر سلطان کفر می آمد صادر کرد و

آن دانشمند فقط به وساطت ابو نصر مشکان دبیر سلطان از کشته شدن نجات یافت. محمود غزنوی به علت تعصب شدید در مذهب با هر چه که از آن بوی حکمت و آزادی فکر می آمد به سختی دشمنی داشت. و هیچ گاه نمی توانست با میل و ذوق طالب شعر و ادبیات و جوای علم و حکمت باشد. وجود شعرا و علمای معروف در گرد دربار در آن ایام از اسباب شکوه و جلال محسوب می گردید. ایشان بهترین وسیله نشر مفاخر و بلند آوازه ساختن نام ممدوحین و مخدومین خود بودند تا آنجا که هر درباری که عده شعرا و فضیلاي آن بیشتر و نام و نشان ایشان معروف تر و درخشان تر بود و بر دربارهای دیگر فخر می فروخت. سلطان محمود در مذهب حنفی تعصب مفرط داشت و چون در ایام او بر اثر تبلیغات دعاء اسماعیلی در ماوراء النهر و خراسان عده کثیری از مردم به آئین اسماعیلی یا مذهب دیگر شیعه گرویده بودند محمود هر کجا از ایشان نشان می یافت آنان را بسختی تمام می کشت. این سلطان غالب کسانی را که بر دین حنفی نمی رفتند به تهمت قرمطي (یعنی اسماعیلی و طرفدار فاطمیون) تعقیب می کرد و به قتل می رساند. و از همین رو بیرونی و ابو علی سینا و ابوسهل که از تعصب محمود بیم داشتند به پناه آل زیار و آل بویه درآمدند.¹⁶⁰

تعصب محمود وسخن ناشناسی او وی را برآن داشته است که با فردوسی که بغیر از مذهب سلطان معتقد بوده به پستی و زشتی معامله نماید و این شاعر بلند آوازه را برنجاند و در تاریخ رفتار زشت و ناپسند از خود بجای بگذارد. و حق با فردوسی است که گوید.

بدانش نبذ شاه رادستگاه** وگرنه مرا برنشاندی به گاه

128. مهران گشنسب

مهران گشنسب ژرژ گیورگیس. نسطوریان او را که از دودمان بسیار عالی بود طرفدار خود کرده و او را نام گیورگیس تعمیم داده بودند. نسبت او به پادشاهان میرسید و پدرش والی نصیبین و جدش حاکم انطاکیه جدید بود که انوشیروان بنا نهاد. در عنفوان شباب به دربار راه یافت تا چندی پیشخدمتی

160 دوره تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه تألیف حسن پیرنیا مشیرالدوله عباس اقبال آشتیانی بخش دوم ص 266 - دهخدا ابوریحان

کند سپس به مقامات عالی کشوری نائل آید. هنگامی که طاعون در ماحوزه افتاد، مهران گشنسب هم فرار کرد. چه با وجود شکی که داشت هنوز از دین نیاکان خود دست نکشیده بود. او به یکی از املاک خود رفت و سپس به دین عیسوی گروید و خود را به بیابان کشید تا در آنجا حقایق دین جدید را از راهبان تعلیم بگیرد. اما در ستبد گابریل که یعقوبی مذهب بود برای پایمال کردن این نسطوری متعصب تدبیری نمود و او را متهم به انکار دین زرتشتی کرد و چندان کوشید که شاه او را محکوم و مصلوب کرد.¹⁶¹ (عنوان = اول جوانی)

129. نابوت

نابوت- در قاموس کتاب مقدس آمده است که نابوت مرد اسرائیلی بود از یزرعیل که وی را پهلوی قصر آحاب پادشاه، تاکستانی بود. پادشاه را رغبت به آن تاکستان افتاده خواست که آن را بخرد و یا اینکه تاکستان بهتری به نابوت داده و معاوضه نماید. اما نابوت از این کار ابا و امتناع نموده نخواست اسباب حزن و اندوه آحاب گشته بر بستر خود خوابیده، خوراک نخورد و چون ایزابل زوجه آحاب مطلع گشت حیلۀ ای اندیشید و نابوت را به تهمت کفر بر خدا و پادشاه متهم ساخت نابوت را سنگسار کردند و آحاب تاکستان را متصرف شد چون این خبر گوشزد ایلایی نبی گشت از انتقامی که خدای متعالی عن قریب از آحاب و ایزابل خواهد کشید ثبوت فرمود.¹⁶²

130. معصومی

معصومی ابو عبدالله محمد بن احمد از شاگردان معروف ابن سینا است. ابو علی رسالۀ العشق خود را به اسم این شاگرد و به خواهش او نوشت. وفات او را در ری نوشته اند و گفته اند به حکم سلطان غزنوی کشته شده است. این واقعه مقارن فتح ری بدست محمود و قتل عام حکما و ائمه

161 ایران در زمان ساسانیان ص 512 دهخدا واژه مهران گشنسب

162 قاموس کتاب مقدس ص 863 دهخدا واژه نابوت

معتزله در آن شهر روي داده. در سال 420 هجري قمری قبل از فوت استاد خود بو علي که در سال 428 فوت نموده از تالیفات مهم او يکي کتاب المفارقات و اعداد العقول و الافلاك و تربيت المبدعات يا «رسالة في اثبات المفارقات» که در قرن 5 و 6 شهرت و اهميت بسيار داشت و نیز رد اعتراضات ابوریحان را بر جوابهاي ابو علي به وي نسبت داده اند.¹⁶³

131. ارسطرخس

ارسطرخس – منجم مشهور یونانی متولد در شامس. وي در حدود 230 قبل از ميلاد ميزيست بر اين باور بود که کره زمین به دور محور خود و گرد خورشید ميگردد و همین فرضیه او موجب شد که کله آنت او را تکفیر کند. ارسطرخس طریقه اي براي محاسبه فواصل نسبي زمین به خورشید و ماه کشف کرد و از او رساله اي در اين موضوع باقي است که ترجمه فرانسه آن در پاریس به سال 1823 منتشر گردیده است.¹⁶⁴

132. اریوس مرتد

اریوس مرتد متولد به سال 280 میلادی در اسکندریه و به قولی در قیروان (سیرنائیک) و متوفی در قسطنطنیه به سال 336 میلادی است. وي نخست پیرو لیکلیس کشیش که در مصر فرقه اي تشکیل داده بود گردید. و سپس از طریق وي بازگشت و بطریق اسکندریه آشیللاس در آمد که او را به مرتبه کشیشی منصوب کرد. اریوس این بحث را پیش کشید که آیا پدر و پسر روح القدوس یکی است یا دو یا سه تا می باشند. همین که این بحث از طرف اریوس طرح گردید اسقف اسکندریه که ریاست روحانی بر اریوس داشت او را احضار کرد و گفت دست از این بحث بردار چون اگر این

163 تاریخ ادبیات صفا ج2 تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف دکتر صفا ص 291 و 292 - دهخدا واژه معصومی

¹⁶⁴ قفطي تاريخ الحلماء-دهخدا ارسطوخس

بحث ادامه پیدا کند تو را مرتد خواهند کرد. اما اریوس دست از بحث برنداشت و اسقف اسکندریه فتوایی به ارتدادایشان صادر کرد که به موجب آن اریوس مرتد شناخته شد. اگر آن فتوی در قرن 16، 15، 17 صادر می شد اریوس رازنده در آتش می سوزانیدند اما در قرن 3 و 4 میلادی سازمانی چون انکیزیسیون، سازمان تقیص عقاید وجود نداشت لذا اریوس بعد از این فتوی مرتد شناخته شد و از رفتن به کلیسا ممانعت گردید و او را به کلیسا راه ندادند. نویسندگان کاتولیک علت قیام اریوس را برضد عقیده کلیسا در باب الوهیت کلمه به طریق فوق نقل کرده اند.¹⁶⁵

133. بابا اسحق

بابا اسحق قره مافی ملحدی است که خود را در نظر مردمان قونیه و نواحی آن به زهد و عبادت معرفی نمود و طرف اعتماد ایشان گردید. در سال 637 هجری در آناتولی به دعوی پیامبری پرداخت و جمعی از مردم بدو گرویدند. در نتیجه بلاد آناتولی دچار اضطراب و تشویش گردید. و عاقبت از طرف کیخسرو امیر قونیه لشکری بسیاری اعزام شد کسانش پراکنده شدند و خودش را هم دستگیر و اعدام نمودند.¹⁶⁶

134. تاج الدین

تاج الدین عبدالوهاب بن علی بن عبد الکافی، سبکی شافعی از مشاهیر ارباب سید کنیه اش ابوالنصر از شاگردان مزفی و ذهبی در فقه و حدیث و اصول و علوم غریبه و حید عصر خود بود. بویژه در حیث در اغلب مدارس دمشق تدریس می نمود. در حکم و قضاوت جانشین پدر گردیده و قاضی القضاة بود. عاقبت در نتیجه دچار رنج و اندوه بسیار شد حتی مورد تکفیر اکثر اهل فضل گردید. در بندش کردند و از شام به مصر آوردند و گروهی نیز به جهت کفر او همراه وی بودند. عاقبت مورد الطاف شیخ جمال الدین اشنوی قرار گرفت و غائله رفع گردید. تألیفات او جمع الجوامع

165 ملل و نحل شهرستانی چاپ 1288 ص 108 دهخدا اریوس
166 ریحانه الادب ص 212

در اصول فقه - رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب - شرح منهاج
البيضاوي - طبقات الشافعية الكبرى و ...
دهخدا می نویسد شیوخ عصر او را به تهمت کفر و حلال شمردن شرب
خمر در بند کردند. 167

135. ایرانشاه

ایرانشاه ابن توران شاه پنجمین پادشاه از سلسله سلاجقه کرمان. پسر
تورانشاه بعد از پدر در سال 490 هجری قمری به سلطنت نشست اما به
سبب اشتغال به مناهی و تمایل به الحاد و زندقه علما او را تکفیر نمودند و
فتوا به قتلش دادند. عوام بردسیر بر او شوریده یکی از خاصان او را که
کابلیمان نام داشت که موجب تشویق او به کفر و الحاد بود بکشند. او خود
از بردسیر به بم گریخت اما مردم بم به پیشواز او رفته ابتدا همراهانش و
سپس خود او را هلاک کردند. مدت سلطنت او پنج سال بود و پس از او
پسر عمش ارسلان شاه به سلطنت نشست. 168

136. بارتلمی

بارتلمی یکی از حواریون دوازده گانه است گویند. وی نصرانیت را در
هندوستان و حبشه نشر و ترویج کرد و در سال 71 میلادی نصارا وی را
در ارض روم (ارزنة الروم) زنده پوست کردند و به صلیب به چهار میخ
کشیده به قتل رساندند ذکران او را روز 24 اوت می گیرند. 169

137. پاله آریوس

پاله آریوس - آنتونیو دالا پاکلیا، از شعراي لاتین جدید مولد به آغاز قرن
شانزدهم در ورلی از اعمال روم و او در 1570 میلادی 977 هجری
قمری در روم مصلوب گردید. وی خود را از طرفداران تجدد معرفی کرد

167 ریحانة الادب ص 317 - دهخدا واژه تاج الدین

168 دایرة المعارف فارس- دهخدا ایرانشاه

169 دهخدا بارتلمی

و از 1542 میلادی همواره مورد تعقیب و بازجویی بود. در سال 1546 میلادی در لوک به عنوان استاد علم فصاحت و بلاغت پذیرفته شد و در سال 1555 میلادی به میلان رفت و از نو متهم گردید و به روم خوانده شد و محکوم به قتل گردید. 170

138. پالیس برنارد

پالیس برنارد، سازنده سفالینه های مینائی نویسنده و دانشمند فرانسوی موجد صنعت سفالگری در فرانسه میباشد. تولد او در آژن در حدود سال 1510 میلادی و ظروف سفالینه مزین به تصاویر ماهرانه او باعث شهرت بسیار او گردید، گویند برای اینکه تجارتش به نتیجه رسد و مینای سفال را کشف کند ناگزیر شد تا صندلی های منزل و حتی تخته های کف اتاق را نیز در کوره ها بسوزاند و ماهها به مراقبت کوره مشغول بود. پالسی در سال 1589 میلادی 997 هجری قمری بجرم طرفداری مذهب پرتستان توقیف و در باستیل زندانی شد و همانجا در تاریخ 1590 میلادی 998 هجری قمری در گذشت. این دانشمند در معدن شناسی و شیمی نیز دارای اکتشافاتی است. 171

139. پرتکس تا

کشیش فرانسوی متوفی در روئن سال 586 میلادی شیل پریک در شورانی از روحانیون به پاریس به سال 577 وی را به فساد در قوانین مذهبی و بدعت در دین محکوم و تصمیم به قتل شیل پریک با موافقت مروه و تحریک مردم به اعتصاب متهم ساخت. گرگواراز او حمایت می کرد لیکن حمایت وی نتیجه ای نداد و پرتکس تا به جزیره ژرسی تبعید شد. پس از مرگ شیل پریک در 584 میلادی پرتکس تا به دعوت روحانیون و مردم به روئن

170 دهخدا واژه پاله آریوس

171 دهخدا واژه پالیسی

بازگشت ولي به توطئه ملانتیوس کشیش که در غیبت وي جانشین وي بود
در روز پاك كشته شد. 172

140. پير يعقوب باغستاني

پير يعقوب باغستاني از شيادان تبريز به عهد غازان خان است. وي گروهی از تبریزیان را گرد خود جمع کرده و مردم را به سلطنت آفرنگ پسر ارشد گبخاتو بشارت داد. و یکی از مریدان خویش را به اردو فرستاد تا ملازمان رکاب غازان را به سلطنت دعوت نماید. خواجه سعدالدین ساوجی صاحب دیوان این پیشامد را به عرض خان رسانید و غازان به شتاب جانی اختاجی را روانه تبریز کرد و او پير يعقوب و آفرنگ و جمعی دیگر از وجهای همدست این دو را دستگیر ساخت. و به اردوي سلطان که در کنار قزل اوزن بود آورد و ایل خان خود به محکمه آن گروه پرداخت و معلوم شد پير يعقوب مریدان به بعضی از عقاید مزدکی اعتقاد دارند و به همین جهت جز آفرنگ همگی را کشت. 173

141. تنودوز دوم

تنودوز دوم – تنودوز ((تنودوسیوس)) جوان امپراتور مشرق (408-450 م) فرزند آدکاریوس ونوه تنودوز بزرگ بود. وي جانشینی فرزندان پدر خود را تحصیل کرد و ابتدا بعنوان قیم آنته میوس بفرماندهی قشون و حکومت رسید سپس با همین عنوان بجای خواهرش «پول شه ری» حکومت کرد. سیاست خارجی حکومت وي چندان رضایت بخش نبود و در سال 429 م از ایرانیان و در 441 از وندالها شکست خورد. در سال 443 مجبور شد با آتیلا معاهده صلح شرم آوری را امضا کند. علاوه بر این حکومت او اغلب گرفتار سرکشی های مذهبی می شد و در سال 449 رای به الحاد او دادند. دانشگاه

172 دهخدا واژه پرتکس تا
173 تاریخ مغول ص 279 و 280 – حبیب سید ج خیام ج 3 ص 157 – دهخدا
پير يعقوب باغستاني

قسطنطنیه در زمان اوپایه گذاری شد و از اوست مجموعه قوانین
تئودوزین. 174

142. ترتولیان

ترتولیان - ترتولیانوس: ستایشگر مسیحی که حدود سالهای 155-220 م متولد شد. نابغه ای توانا و خودسر و سخت گیر بود معذک این مدیحه سراي با ارزش بوسیله مونتائوس متهم به کفر و بدین وسیله لکه دار گردید. آثار فراوانی از وی باقی مانده و نوشته های او شاهکار فصاحت و بلاغت زبان لاتینی است. قاموس الاعلام ترکی آورد: از پیشوایان قدیم نصاری که به سال 160 م در قارتاح (کارتاژ. تونس قدیم) بدنیا آمد و به سال 245 م درگذشت. وی کتابی در دفاع از مسیحیت و چند رساله تالیف کرد و به روم سفر نمود و پس از بازگشت به افریقا گوشه نشین شد و مذهبی مخصوص بخود تاسیس کرد. 175

143. ثابت

ثابت ابن اسلم بن عبدالوهاب الحلبي الخوي مکني به ابي الحسين خازن، صاحب طبقات از ذهبي آورده است که ثابت یکی از کبار نحویین و شیعی و متولی خزانه سیف الدوله در حلب بود. و اوراست کتابی در تعلیل قرأنت عاصم و اسماعیلیه. اورا به تهمت تصنیف کتابی در تفضیح اسماعیلیه و ابتدای دعوت آنان دستگیر کرده به مصر بردند و او را بدانجا در حدود 420 م-ق به دار آویختند. 176

144. سلمان رشدي

174 دهخدا واژه تئودوز دوم
175 دهخدا واژه توتولیان

176 دهخدا واژه ثابت

سید احمد سلمان رشدی زاده نیمه شب بامداد پنجشنبه 19 ژوئن 1947 میلادی و 28 خردادماه سال 1326 هجری شمسی. نویسنده و مقاله‌نویس هندی الاصل تبعه انگلستان است. وی نخستین بار با کتابچه‌های نیمه شب به شهرت رسید و جایزه بوکر را بابت نگارش این اثر دریافت کرد. اغلب آثار رشدی از شبه‌قاره هند ریشه می‌گیرند. داستانهای او را درگونه رئالیسم جادویی طبقه‌بندی می‌کنند. چهارمین اثر وی آیات شیطانی است که اعتراضاتی را در کشورهای اسلامی از جمله پاکستان و ایران برانگیخت و پس از آن منجر به فتوای آیه‌الله خمینی مبنی بر ارتداد وی شد. فتوی به قتل وی موجب شد تا سلمان رشدی سالیان درازی را به زندگی مخفیانه روی آورد و تنها در مناسبت‌های خاصی در انتظار ظاهر شود. آثار رشدی همواره با انتقاد منتقدان ادبی روبه‌رو شده‌است و وی بارها برنده جوایز ادبی نظیر وایت برد (دوبار)، بوکر شده‌است. بوکر جایزه شورای هنر اتحادیه انگلیس زبانان و نویسنده سال بوده‌است. وی در بمبئی هند و در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمد. پدر او بازرگانی هندی است. سلمان رشدی در دانشگاه کمبریج انگلستان تحصیل کرده و در حال حاضر تبعه کشور انگلستان است. وی تا به حال چندین بار ازدواج کرده است.

اولین کتاب وی گریموس در سال 1975 به چاپ رسید که مورد استقبال مردم قرار نگرفت. دومین کتاب او بچه‌های نیمه شب برنده جایزه بوکر شد، بچه‌های نیمه شب را مهدی سحابی به فارسی ترجمه کرد و در سال 1364 شمسی برنده جایزه بهترین رمان خارجی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران نیز شد. کتاب شرم نیز در همان سال به فارسی ترجمه و چاپ گردید. چهارمین اثر او کتاب آیات شیطانی است که در کشورهای ایران و هند و پاکستان و بنگلادش و مصر و آفریقای جنوبی رسماً ممنوع اعلام شده‌است. روح الله خمینی رهبر جمهوری اسلامی ایران در 14 فوریه 1989 حکم کشتن سلمان رشدی را صادر کرد. این فتوا تا به امروز به قوت خود باقی است.

متن کامل فتوی که در تاریخ 14 فوریه صادر شد و از صدا و سیماي جمهوری اسلامی قرائت شد چنین بود:

بسمه تعالی

انالله وانااليه راجعون به اطلاع مسلمانان غيور سراسر جهان مي رسانم مؤلف كتاب آيات شيطاني كه عليه اسلام و پيامبر و قرآن تنظيم شده است همچنين ناشرين مطلع از محتوای آن محكوم به اعدام مي باشند از مسلمانان غيور مي خواهم تا در هر نقطه كه آنان را يافتند سريعاً آن هارا اعدام نمايند تا ديگر كسي جرئت نكند به مقدسات مسلمين توهين نمايد و هر كسي كه در اين راه كشته شود شهيد است انشاءالله. ضمناً اگر كسي دسترسي به مؤلف كتاب دارد ولي خود قدرت اعدام او را ندارد او را به مردم معرفي نمايد تا به جزاي اعمالش برسد.

واسلام عليكم ورحمه الله بر كاته روح الله الموسوي الخميني / 29 بهمن 1367 / 17 رجب.

145. شلوميه

شلوميه (سالم) زني كه پسرش از سبط دادن بود وكفر گفته سنگسار شد و پدرش مصري بود لا 24: 10 و 11 دختر زرو بابل است. ابو 3: 19 قاموس كتاب مقدس ص 530

146. قيافا

قيافا رئيس كهنه يهود بود از سال 27-36 ميلادي و هنگامي كه بر مسيح حكم به صليب كردن داده بودند وي نيز حاضر بود. يو 11: 49-51 و اين منصب يعني كهنه مادام العمر شخص رئيس در وي برقرار بود لکن دولت روماني در آن زمان بر حسب اراده رئيس كهنه را نصب يا عزل مي نمود. چون مسيح العيازار را دوباره زندگي بخشيد مجمع قوم يهود در خصوص اين مطلب در تشويش افتادند و بر خود بترسيدند كه ميادا اين فقره اسباب كثرت امتداد قوت مسيح گردد. بدان لحاظ قيافا در فكر اعدام حضرتش افتاده در موقع صحبت نبوتی را كه خود هم بر معنی و مفاد آن مطلع نبود گفت. يو 51: 11-52. پس از آن كه مسيح را دستگیر نموده بودند او را در حضور قيافا آوردندو بعد از آنكه دشمنانش در جستجويش شهادتی كه اسباب قتل او شده بودند قيافا از وی سؤال كردند تو ابن الله می باشی و چون مسيح در جواب گفت آری، هماندم قيافا از اين جواب روی در هم كشيده آن را كفر انگاشت و گفت ما را ديگر چه احتياج به شاهد است پس

همگی به یک صدا فریاد نمودند که باید بمیرد. مت 26: 65-68 لکن چون خود ایشان و رئیس ایشان را قدرت اجرای این حکم نبود بدین واسطه ویرا به نزد پیلاطس آوردند مت 27: 1 و 2 تا اینکه وی آمد به صلیبش نماید و همین قیافا بود که بعد از قیامت مسیح بطروس و یوحنا را نزد وی آوردند تا بر ایشان حکم نمایند 41 - 6: 4. 177

147. حارث سعید

ابن سعید بن کذاب بعضی نام او را حارث بن عبدالرحمن ابن سعد المثنی گفته‌اند. وی از مردم دمشق مولی ابی الجلاس العبدری القرشی و یا مولی مروان بن الحکم بود. ابن جابر گوید او ادعای نبوت نمود و از من عهد گرفت که سخن او را بشنوم اگر پذیرفتم چه بهتر و گر نه کتمان کنم من گفتم تو یکی از دجالهای دروغ زنی که رسول خدا (ص) از آنها خبر داد و فرمودند: ان الساعة لا تقوم حتی یخرج ثلاثون دجالا کلهم یزعم انه نبی. و تو یکی از آنان باشی و عهد با تو روا نبود و من این را افشا خواهم کرد. سپس خبر به ابو ادریس برد و ابو ادریس گفت بد کردی لازم بود با وی دوستی می‌نمودی تا او را دستگیر کنیم ولی اکنون وی بگریزد. سپس از مجلس خویش برخاست و به نزد عبدالملک خلیفه رفت و ماجرا بگفت و عبد الملک دستور به دستگیری وی داد و کسانی را به طلب وی فرستاد. حارث به بیت المقدس گریخت و پنهان شد. بصری مأمور دستگیری حارث گردید و دستور داد که هر کس بر شما گذرد بگیرد سپس بدان حجره که بر حسب عادت حارث بر آن منزل داشت داخل شد و او را بدان جا نیافت و اصحاب حارث گفتند هیئات پیغمبر خدایی را خواهید کشتن؟ خدا وی را به آسمان برد بصری دست به سوراخی که مدخل سردابی بود فرو برد و دامن جامه حارث بدست وی آمد و بکشید و او را از سوراخ بیرون آورد و بفرغانیان گفت او را بگیرید و ببندید و نگاه دارید حارث گفت آیا کسی را که می‌گوید ربی الله کشتن خواهید؟ فراغانیان گفتند این کرامت ما بود اینک تو کرامت خویش بنمای بصری. به نزد عبدالملک بازگشت و قصه بگفت عبدالملک دستور داد تا داری نصب کردند و او را بیاویختند و به

مردی دستور داد تا با حربه ای بر وی زند حربه به یکی از اضلاع وی خورده بازگشت مردمان فریاد بر آوردند که سلاح در تن پیغمبران کار نکند و مردی از مسلمانان چون این بدید حربه بدست گرفت و بدو نزدیک شد و در میان دو ضلع از اضلاع وی فرو برد و وی را بکشت. و ابن خثیمه از شیخی مکنی به ابو ربیع که گروهی از قدما را دیده حکایت می‌کند پس از اینکه حارث در بیت المقدس دستگیر شد عبدالملک امر به حبس نمود و جماعتی از اهل فقه و علم را نزد وی فرستاد تا او را پند دهند و از خدا بترسانند و آگاه نمایند که تمامی رفتار او از شیطان است. او از قبول گفتار آنان سر باز زد و فقها به عبدالملک خبر بردند و در آن وقت عبدالملک امر به آویختن او داد. 178

148. حارث بن مسکین

حارث بن مسکین بن محمدضبی اموی مکنی به ابی عمرو تابعی. وی از بزرگان قضاة و فقها مذهب مالکی و ثقات محدثین سده دوم و سوم هجری است. وی از مردم مصر است و چون از موالی بنی امیه بود به اموی معروف گردید. حارث را در زمان مأمون به عراق آوردند صاحب عقد الفرید گوید روزی حارث بر مأمون وارد شد مأمون مسئله ای پرسید حارث گفت در این مسئله تو را چنان پاسخ گویم که مالک بن انس پدرت هارون را گفت و سخن مالک را گفت مأمون را آن جواب خوش نیامد و گفت لقد تنیست و تنیست مالک حارث گفت: فالسامع یا امیر المؤمنین من التتسین اتیس مأمون متغیر گردید و حارث برخاست و بیرون شد و از گفته خود پشیمان گردید و به خانه خود نرسیده رسول مأمون بدو در آمد حارث بدگمان شد و یقین نمود که آسیبی بدو خواهد رسید کفن پوشید و نزد مأمون شد چون به درگاه مأمون رسید مأمون او را به خود نزدیک نمود و گفت «یا هذا ان الله قد امر من خیر منک بالانة القول لمن هو شر منی و فقال لنبيه موسى صلى الله عليه وسلم اذا ارسل الى فرعون «فقول لا له قولنا

178 دهخدا واژه حارث

1- تهذیب ابن عساکر ج 3 ص 442-445

2- لسان المیزان ج 2 ص 151-152

لعله یتذکر او یخشی (قرآن 44/20)» حارث گفت یا امیر المؤمنین ابو بالذنب و استغفر الله تعالی قال عفا الله انک انصرف اذا شئت و چون خلق قرآن را معتقد نبود در این مسئله گرفتار و محبوس شد و در زمان متوکل از زندان آزاد گردید .

صاحب عقد الفرید انگاه که واثق عهده دار خلافت گردید احمد بن ابی داود را مأمور مسئله خلق قرآن کرد و فقهای عصر را بدین امر بخواند از جمله آن فقها حارث بود. او را گفتند شهادت ده که قرآن مخلوق است حارث گفت: اشهد ان التوراة و الانجیل و الزبور و القرآن هذه الاربعة مخلوقة و چهار انگشت خویش برداشت و بدان خلق قرآن را بکنایت بنمود و خویشتن را از قتل نجات داد. 179

149. حسن ابن منصور

حسن ابن منصور بن محمد مبارک شواق اسنائی (706-632ه.ق) به تهمت شیعیگری محاکمه شد. او توبه کرد و تبری جست و سپس به قاهره آمد و به محضر لاجین رسید. او می‌گفت شیخین را قبول دارم ولیکن علی (ع) را مقدم میدارم. 180

150. حسین خوارزمی

حسین خوارزمی ابن حسن ملقب به کمال الدین که در 840 ه. ق کشته شد از اوست اساس القواعد فارسی در حساب و شرح قصیده برده فارسی و شرح مثنوی مولوی به فارسی و المفصل الاقصی. حنیفان هرات او را تکفیر کردند و شاهرخ وی را به محاکمه مذهبی کشید و تبرئه شد لیکن ازبکها دست از وی برداشته و عاقبت او را کشتند. 181

179 عقد الفرید ج 1 ص 47 و ج 2 ص 206-207

الاعلام زرکلی و الحلل السندسیه ج 2 ص 144

حیبیب السید جز 2 از ج 2 ص 69

دهخدا واژه حارث

180 درر الکامله ج 2 ص 26

دهخدا واژه حسن

181 هداية العارفين ج 1 ص 317 و ص 315

151. حنین بن اسحاق

حنین بن اسحاق مکنی به ابو زید العبادی یکی از مشهورترین اطباء زمان خلفای عباسی است که در زبانهای یونانی و سریانی و عربی تبحر داشت. وی اهل نیشابور و از ایرانیان نصرانی مذهب بود وی در 149 هـ ق تولد یافت و زبان سریانی را در میهن و زبان یونانی را در اسکندریه فراگرفت. برای تحصیل زبان عرب هم سخت کوشید و در بصره از اعظم ادبا مانند خلیل بن احمد و غیره استفاده‌های بلیغ نمود و با امام نحو سیبویه همدرس بود. پس از اكمال ادبیات به تحصیل علم فصاحت و بلاغت پرداخت آنگاه بقصد تحصیل طب به بغداد عزیمت نمود و در این شهر در نزد یوحنا ابن ماسویه به تحصیل طب پرداخت. اشکالات زیادی بر استاد خود می‌گرفت سپس چندین سال از نظرها پنهان گشت و با تبدیل نام و قیافه بیش از پیش در تحصیل پزشکی جدیت و کوشش نمود تا اینکه پزشکی متبحر و حاذق شده دوباره در بغداد ظاهر شد. این بار استادش یوحنا بن ماسویه از مشاهده اقتدار علم او خجل شد و از رفتار گذشته خود عذر طلبید. در نتیجه حنین در زمره اطباء مشهور بزرگ درآمد و بر حسب اقتدار فوق العاده در زبانهای عربی و یونانی و سریانی به ترجمه کتب پزشکی عبری پرداخت. او مورد توجه خلیفه عباسی مأمون قرار گرفت و از آن استقبال نمود. گویند به وزن هر کتابی که ترجمه می‌کرد از طرف دربار خلیفه به وی زر عطا می‌شد.

حنین نه تنها در نظریات علمی پزشکی بلکه در عمل و معالجه نیز فوق العاده بود و چه خود مأمون و چه خلفای پس از وی از خدمات و معالجات وی خرسند و راضی بودند. هر روز به اموال و اعتبار وی افزوده می‌شد و از همین روی بخت و اقبال وی چشم اطباء نصرانی زمان خود علی الخصوص جبرئیل بن بختیشوع و هوادارانش را خیره کرده بود. از این

ذریعه ج 9 ص 251
دهخدا واژه حسین خوارزمی

جهت با وی به مخالفت و ناسازگاری پرداختند و به توطئه علیه او دست زدند به خلیفه موکل علی الله گفتند حنین به عقاید نصرانیت پابند نیست تصویر حضرت عیسی و مریم و حواریون را بازیچه ای بیش نمی‌شمارد خلیفه برای امتحان وی تمثال آنان را به حنین نشان داد او که مردی حکیم بود در جواب گفت این پرده نقاشی بیش نیست و استحقاق احترام و عبودیت را ندارد. در نتیجه این عمل از طرف کشیش بزرگ حنین تکفیر شد و مورد خشم کلیسا قرار گرفت و خلیفه به حبس و مصادره اموال وی فرمان داد. در خلال این خلیفه یعنی متوکل بیمار شد و اطبای حسود موقع مناسبی پیدا نمودند و بنای فساد را گذاردند تا آنجا که خلیفه در اثر اصرار و ابرام آنان وعده اعدام حنین را به آنها داد. ولی همان شب خلیفه در عالم رویا حضرت عیسی را در خواب می‌بیند که توصیه حنین را به او می‌نماید و فردای آن روز علی رغم میل حاسدان حنین از زندان بیرون آمد و به اعتبارش افزوده گردید. و با معالجه خلیفه او را از بیماری نجات داد. بیش از صد اثر علمی از حنین به یادگار مانده از جمله: کتاب العشر مقالات فی العین - کتاب فی العین - اختصار سته عشر کتاباً الجالینوس - جوامع کتاب جالینوس فی الذبول - جوامع کتاب جالینوس فی کتب سقراط الصحیحه و غیر الصحیحه - جوامع کتاب جالینوس فی ان الطیبیب یجب ان یکون فیلسوفاً - کتاب خواص الاحجار - کتاب فی ادراک حقیقه الادیان و ... 182.

152. راموس

راموس از دانشمندان نامی فرانسه است وی بسال 1515م در قصبه ی کورت از خطه ی ورماندوآ در خانواده تنگدستی دیده به جهان گشود بواسطه ناداری به خدمتگزاری مدرسه پرداخت و تحصیلات خود را بتدریج ادامه داد تا در سال 1543م به دنبال مطالعات عمیقی که کرده بود کتابی مخالف فلسفه ای که در آن زمان تدریس می‌شد نوشت و نیز مقالاتی در انتقاد شدید

182 تاریخ ادبیات ایران ص 230

روضات الجنان ص 264

دهخدا واژه حنین بن اسحاق

از مکتب فلسفی ارسطو انتشار داد. قرائت این کتاب ابتدا از طرف پارلمان ممنوع گردید و دستور جمع آوری نسخه های آن داده شد ولی دو سال بعد به حمایت یکی از طرفدارانش (لورن) این محدودیت و ممنوعیت رفع شد. او دوباره انتشار کتاب را از سرگرفت و پس از آن به سمت معلم مدرسه ی «پرسله» منصوب شد و بتدریس منطق و ریاضی پرداخت و بعد در سال 1551م در دانشگاه فرانسه بتدریس فلسفه و فنون ادبی مأموریت یافت. دانشجویان بیشماری از نقاط مختلف در حلقه درس وی گرد آمدند. مدتی بعد به سبب پذیرفتن مذهب پروتستان با شکستن بتهایی که در آن دانشگاه بود به ترک فرانسه مجبور شده و به کشور آلمان رانده شد. چندی در دانشگاه «هایدلبرگ» بتدریس فلسفه مشغول شد سپس در سال 1572م دوباره به فرانسه بازگشت و در سال 1572م در حادثه قتل عام معروف سنت بارتلمی که شرح آن در مقدمه آمده کشته شد. او در ریاضی و منطق و ادبیات که تدریس می کرد تألیفات گرانقدری دارد.¹⁸³

153. رشید الدین فضل الله

رشید الدین فضل الله پسر عماد الدوله ابی الخیر نواده موفق الدوله همدانی است. وی ایام جوانی را در همدان به تحصیل علوم مختلف بویژه طب گذراند و به عنوان طبیب داخل دستگاه اباقاخان شد. در سال 694 قمری غازان خان به سلطنت رسید و سه سال بعد 697 خورشیدی وزیر اعظم خود -خواجه صدر الدین زنجانی را به قتل رساند و به جای او رشید الدین فضل اله همدانی و خواجه سعد الدین ساوجی را به همراه هم وزیران خود کرد. در همان حال فضل اله همدانی ریاست موقوفات را به عهده گرفت. پس از درگذشت غازان خان برادرش سلطان محمد خدابنده اولجایتیو بر جای او نشست و رشید فضل اله همچنان وزیر و مورد احترام او بود. خواجه سعد الدین ساوجی رقیب رشید الدین فضل اله در سال 712 قمری

183 قاموس الاعلام ترکی ج 3

سر حکمت در اروپا ص 132

دهخدا واژه راموس

691 خورشیدی به دستور سلطان اولجایتو از وزارت عزل شد و به قتل رسید و خواجه علیشاه گیلانی جانشین سعد الدین ساوجی گردید. پس از مدتی توطئه علیه خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه پیر گیلانی روی داد و دشمنی فی ما بین آنها ادامه داشت. پس از درگذشت محمد خدابنده 717 قمری 696 خورشیدی ابوسعید بهادر خان به پادشاهی رسید پس از آن اختلاف شدت گرفت و آخر امر او را به اتهام یهودی بودن و مسمومیت سلطان محمد در تبریز به قتل رساندند. و در دادگاه وی را بارها متهم به یهودی بودن کردند. سر او چند روز توسط مردم در شهر حمل می‌شد و مردم نشان می‌دادند که این سر مرد یهودی است که از نام خدا سوء استفاده کرده خدا او را لعنت کند. وی در زمان مرگ 71 سال داشت و پس از مرگ او به رسم زمان مغول بستگان وی هم مقتول و غارت شدند و بنای ربع رشیدی مورد غارت و تاراج قرار گرفت. یک قرن بعد میدان شاه پسر تیمور در حالت دیوانگی دستور داد که استخوانهای خواجه رشید الدین را از قبرش در آورده و در گورستان یهودیان به خاک بسپارند. تألیفات رشید الدین برخی از آن‌ها تصحیح و چاپ شده‌است و برخی دیگر هم به حالت نسخه خطی باقی مانده است. از جمله این تألیفات عبارتند از: جوامع التاریخ – الاحیاء و الاثار که 24 مجلد است درباره مسائل گوناگون – توضیحات – مفتاح التفاسیر – رساله السلطانیه – لطائف الحقایق که مشتمل بر 14 رساله است و بیان الحقایق.¹⁸⁴

154. محمد بن سعید بن حسان

184 کتاب تاریخ اسلام چاپ کمبریج

سبک شناسی ج 3 ص 171-180

لیاب الالیاب ج 1 ص 287 و 339

دهخدا واژه رشید الدین

محمد بن سعید بن حسان یکی دیگر از کسانی است که در حدود سال 150 هجری توسط منصور خلیفه عباسی به اتهام زندقه به در آویخته شد.¹⁸⁵

155. جعفر بن یحیی برمکی

جعفر بن یحیی ابن خالد برمکی مکنی به ابوالفضل 150 تا 187 ه ق وزیر هارون الرشید خلیفه و یکی از مردان نامدار خاندان برمکیان بود. وی در بغداد متولد و پرورش یافت و هارون الرشید او را به وزارت برگماشت و زمام امور حکومت را بدو سپرد. اعتماد او به جعفر در حدی بود که او را برادر خطاب می کرد. قدرت و نفوذ جعفر بدانجا رسید که همه ارکان دولت دوست مطیع و فرمانبردار او شدند و این اعتماد به یکباره فرو ریخت و هارون بر خاندان برمکیان خشم گرفت. پیش از همه جعفر را به قتل رساند و تن او را پس از یک سال بسوزاند. هارون دستور داد جنازه جعفر برمکی را به چهار دار کشتند. نسبت این خانواده به برمک نامی است که گویند در بلخ میزیسته و ریاست بتکده نوبهار و حکومت بلخ را داشته و در اواخر عصر اموی اسلام آورده است. و برخی گفته اند که برمکی لقب کلیه رؤسای بتکده نوبهار بوده و آخرین برمک که خاندان برامکه بدو منسوب است نامش جعفر بوده است. مشاهیر این خانواده خالد بن برمک و پسرش یحیی برمک و دو پسر یحیی فضل و جعفر که همگی به جود و کرم و علم و ادب و انواع مکارم و فضائل اخلاقی معروف و موصوف بودند. خاندان برامکه که نقش زیادی در رونق علم در تمدن اسلامی داشتند و مجالس مناظره و مجادله در منازل خود ترتیب می دادند متهم به زندقه بودند. 186. عده ای از مقربان و خاصان مقام خلافت را که علو مقام و مرتب کمال و

185 تاریخ اسلام و قیات المشاهیر و اعلام شمس الدین محمد بن احمد الذهبی (748م) بیروت

دار الکتب العربیه ج 9 ص 269

186 تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص 144

به نقل از الاعلی ج 17 ص 18

تاریخ بیهقی چ ادیب ص 190

الاعلام زرکلی ج 2

کفایت برمکیان حسد می‌بردند و همیشه در پی فرصتی بودند تا یحیی و فرزنداننش را نزد هارون خوار جلوه دهند. اینان کار را به جایی رساندند که آنها را به الحاد متهم کردند از جمله این افراد فضل بن ربیع، علی بن عیسی بن ماهان، زبیده امرای عرب مانند آل مزید شیانی بودند.¹⁸⁷

156. وانینا وانینی

وانینی ایتالیایی یکی از محققان است که بر سر استقلال فکری جان باخت. وی را ابتدا زبانش را ببردند و بعد زنده زنده در آتش خشم کلیسا سوزاندند. پدران روحانی و متولیان دین مسیح در قرون وسطی چه جنایاتی که به نام دین انجام ندادند و تمامی آزاد اندیشان و متفکران را به دادگاه تفتیش عقاید کشانده و آنان را به نام دین و عیسی مسیح به صلیب کشیدند. همه این جنایات به نام عیسی مسیح پیامبر پاک خداکه پیامش صلح و مهربانی، خوش رفتاری به بندگان خداست روی داد. این پدران روحانی ومدعیان نمایندگی از خدا و عیسی مسیح ابتدا زبان وانینی را بریده و سپس او را در آتش سوزاندند. به دستور همین پدران روحانی در فاصله 53 سال افرادی چون کارنسکو و جوردانو برونو سوزانده شده وانینی در تولوس زنده زنده در آتش سوخت. در برن سوئیس کالون والننتینو جنتایل را به طرز وحشتناکی به قتل رساندند و کامیانا با بی‌رحمی تمام شکنجه شد. در چنین شرایطی بود که گالیله مجبور شد در حضور راهبان کوته اندیش و متعصب با خواری و مذلت حرف خود را پس بگیرد.¹⁸⁸

157. ایتین دوله فرانسوی

ایتین دوله از دیگر کسانی است که به عقوبت زنده سوختن گرفتار شد ایتین دوله اولین کسی است که در غرب به نحوی مشخص به بحث نظری درباره ترجمه پرداخت. ایتین دوله نویسنده و مترجم و چاپ‌خانه دار فرانسوی بود 1509 تا 1546 که رساله‌ای با عنوان اصول ترجمه منتشر کرد. دوله به سبب درگیر شدن در بحث‌های سیاسی و ادبی زمان خویش بارها به

187 عبدالحسین زرین کوب ایران بعد از اسلام ص 144

188 سر حکمت در اروپا ص 132

زندان افتاد و سرانجام به جرم بدعت در ترجمه افلاطون و بد ترجمه نمودن آنها محاکمه و به همراه کتاب هایش سوزانده شد. او معتقد بود که ترجمه نباید تحت اللفظی باشد بلکه باید روح مطلب را ادا کند. وی حاصل بررسی های نظری خود را درباره ترجمه در سال 1540م منتشر نمود که بعضی از مهم ترین نظریات او عبارت است از : لزوم آگاهی کامل مترجم از محتوای متن است، تسلط کامل وی بر زبان مبدا و مقصد، پرهیز از ترجمه واژه به واژه، به کارگیری زبان گفتاری در ترجمه. دوله پس از بازگشت به لیون و دایر نمودن چاپ خانه، دادگاه تفتیش عقاید او را احضار و محاکمه و زندانی نمود. دوله از زندان گریخت اما در هنگام ملاقات پنهانی با فرزندش دوباره دستگیر شد و در سوم اوت 1546م ائین دوله زنده در آتش سوخته شد. 189

158. صولې

محمد بن يحيى بن عبدالله بن محمد بن صول تكين ابراهيم صولې از مشاهير فضلا و ادبا و ارباب انشاء است که به فنون ادب و بصر و به آداب ملوک و اخبار و سير پيشينيان خبير به جمع کتب و تأليف و تضيف رغبتي بي نهايت داشت و اخبار سير و اشعار وزراء و شعرا و اکابر سلف را جمع و تدوين نموده است. در بديت حال معلم راضي بالله بود و اخيراً ندیم او و مکتفي و مقتدر عباسي گرديد صولې کثير المحفوظات و اغلب فنون او از قبيل اخبار و سير بود. کتابخانه بزرگي داشت که جلدهاي کتابهای مختلف الوان و هر يك رديف از آنها به رنگي ديگر داشت و مي گفت که اينها همه مسوعات من است. هر کتابي را که لازمش مي شد غلامش حاضر مي کرد. تأليفات او عبارتند از 1- اخبار ابن هرمة 2- اخبار ابي اتمام 3- اخبار ابي عمر و بن العلاء 4- اخبار اسحق بن ابراهيم 5- اخبار السيد الحميدي 5- تا 11 اخبار الشعراء و اخبار القرامطة و اخبار الوزراء و ادب الکاتب و شرح ديوان ابي تمام و کتاب العبادله صولې به جهت نقل خير در حق امير المومنين (ع) مورد تعقيب عموم واقع شد. عامه و خاصه در صدد قتل

وي برآمدند او نيز پنهاني از بغداد به بصره رفت و در آنجا متواري و مستقر بود تا در سال سيصد و سي پنجم مستراً جان بمالك سپرد. 190

159. ابوزيد بلخي

احمد بن سهل بلخي، انديشمند بزرگ قرن چهارم هجري يكي از سرشناس ترين علماي الهيات در عين حال مورخ و جغرافيدان و رياضي دان بزرگ عصر خود به شمار مي رفت وي شاگرد كندي بود. تأليفات او در فلسفه بيشتر به بحث كلامي اختصاص داشت و اهميت او بيشتر در اين است كه حكمت و شريعت را جمع و آن دو را به يكدگر نزديك کرده بود و اثر جغرافيايي معرف او (صورة الاقاليم) است. اين محقق نيز زنديق و مرتد شناخته شد و به الحاد او حكم دادند. ابوالقاسم بلخي درباره او گفته بود كه ابوزيد مظلوم است و من او را از ديگران بهتر مي شناسم و اتهامات او به جهت دانش او به منطبق است.¹⁹¹

160. حسنك وزير

حسن بن محمد ميكالي معروف به حسنك وزير آخرين وزير سلطان محمود غزنوي بود كه به دستور مسعود غزنوي و به فتواي خليفه بغداد به اتهام قرمطي يا اسماعيلي به دار آويخته شد.

امير حسنك پسر ميكال از خاندان ديواشنيج شاه زاده سغدي بود. سلطان محمود او را به خاطر دانش و تجربه اش به وزارت حكومت خويش منصوب كرد حسنك در زمان حيات محمود به حج رفت و هنگام بازگشت به دليل ناامني راه ها از مصر به غزني برگشت. در مصر خلعت خليفه فاطمي مصر را كه شيعة اسماعيلي بود قبول کرده و در غزني تسليم سلطان محمود كرد. خليفه عباسي حسنك را به قرمطي گري متهم كرد و از محمود خواست وي را تسليم كند. سلطان محمود به وزيرش اعتماد داشت و مطمئن بود كه وي قرمطي نيست به خواست خليفه جواب رد داد. ابوالفضل بيهقي

190 ريحانة ادب ج 3 ص 480

191 تاريخ ادبيات ايران ج 1 انتشارات فردوسي چاپ 17 ذبيح الله صفا دايرة المعارف بزرگ اسلامي

می‌گوید که سلطان محمود نسبت به پافشاری خلیفه بر اعدام حسنک، به خشم آمد و گفت: «به این خلیفه خرف شده ببايد نوشت که من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام و در همه جهان و قمرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردار می‌کشند و اگر مرا درست شدی که حسنک قمرمطی است خبر به امیرالمومنین رسیدی که در باب وی چه رفتی و ی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است. اگر قمرمطی است من هم قمرمطی باشم». پس از مرگ محمود غزنوی، حسنک وزیر از جمله کسانی بود که در به سلطنت رساندن محمد پسر محمود و برادر مسعود تلاش فراوان کرد. زمانی که محمد شکست خورد و مسعود غزنوی زمام امور را در دست گرفت، قمرمطی گری وزیر پدرش را بهانه گرفته و به درخواست خلیفه بغداد و با پافشاری بوسهل زوزنی او را به دار آویخت. در تاریخ بیهقی آمده‌است که زمانی که مادر حسنک وزیر را پس از سه ماه از مرگ پسرش مطلع کردند گفت بزرگا مردا که پسر م بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان را. و هر خردمند که این بشنید ببسنید. جسد حسنک پیش از دفن هفت سال بردار ماند و چنانکه پاهایش همه فروتراشید و خشک شد چنان که اثری نماند تا به دستوری فروگرفتند و دفن کردند چنان که کسی ندانست که سرش کجاست و تن کجاست.

و یکی از شعرای خراسان نیشابور این مرثیه بگفت در مرگ وی:
 ببری سري را که سران را سر بود ** آرایش دهر را و ملک افسر بود
 گر قمرمطی و جهود و گر کافر بود ** از تخت به دار برشدن منکر بود
 بیشتر از آنکه حسنک وزیر را بردار کنند اموال او را بگرفتند و او را
 مجبور کردند که مقابل قیمت پستی به اسم سلطان مسعود قبالة نماید و تفصیل
 این واقعه را ابوالفضل بیهقی در ص 82 تاریخ خود آورده‌است.¹⁹²

161. غزالی

192 تاریخ بیهقی - کشکول جمالی ص 218

ابومحمد غزالی یکی از نوابع نادر مملکت ما است. اسمش محمد و کنیتش ابوحماد و از اهل توس بوده و در 450 هجری متولد و در سنه 505 هجری وفات یافته است. مزارش در طابریان خراسان. غزالی را رأس مآه خوانده اند یعنی از آن نوابغی بود که دوره ای تازه کرده و ظهور وی عصر جدیدی به وجود آورده است. اگر در عهد دکارت که در اروپای عصر کنونی مؤسس فلسفه جدید شناخته شده است، احیاء العلوم به زبان فرانسه ترجمه شده بود هر آینه مردم می گفتند که دکارت احیاء العلوم را سرقت کرده و مطالب خود را از آن کتاب گرفته. جالب اینکه هم غزالی و هم دکارت هر دو متهم به الحاد و کفر شدند. غزالی کتاب مشهور احیاء العلوم را که در کتب اخلاقی در شرق کم نظیر یا بی نظیر است و هر کس پس از غزالی در علم اخلاق چیزی نوشته از آن کتاب اقتباس یا تقلید صرف کرده. غزالی پس از مراجعت به طوس با نهایت قوت قلب و صراحت لهجه به شکستن اصنام جاهلیت و او هام بنیان کن علمای نادان پرداخت و با صراحت گفت که از علمای سوء احتراز کنید که شر آن ها از شر شیاطین بزرگتر است. لهذا او را تکفیر کردند و نسبت مجوس بودن و زندقه و بد دینی به او دادند و کار به جایی رسید که مؤلفات او را به تهمت اینکه سبب گمراهی مردم است می سوختند. و جماعت منصف دیگر کتابهایی در رد اقوال و سخنان وی نوشتند. تدریس غزالی پس از این پرسه های ده ساله با تدریس پیش بسیار فرق داشت در آن مرحله از عمر پایه سخنان غزالی از اذهان عامه بالاتر بود و به قول خودش روزگار سخنش را احتمال نمی کرد یعنی مردم آن عهد قوه تحمل و فهم سخنان او را نداشتند. به همین جهت به انواع گوناگون خاطر او را می آزرده و او را کافر و ملحد می خواندند چنانکه عاقبت در سنه 500 هجری از تدریس در مدرسه نظامیه نیشابور کناره گرفت و به وطن خود بازگشت. در طوس در نزدیکی اقامت خود خانقاهی برای صوفیه و مدرسه ای برای طلاب دایر نمود و اقامت خود را به عبادت خالق و هدایت مخلوق گذرانید تا در سنه 505 در 54-55 سالگی بدرود زندگانی گفت و در همانجا یعنی در طوس مدفون گردید.¹⁹³

193 کشکول جمالی ص 318

نصیب حجة الاسلام زین سرای سنینچ

حیات پنجه و پنج وفات پانصدو پنج

زمانیکه همین غزالی با نبوغ فکری و علمی می‌نویسد که خوض در ریاضیات مسلمانان را به کفر می‌کشاند و نظر در علم اقلیدس و خواندن المجسطی و تعمق در حساب و هندسه رامایه فساد دانست و علوم طبیعی را مذموم شمرد و آن را حق آلوده به باطل و صواب مشبته به الخطا نامید (غزالی . مقاصد الفلاسفه) با این همه پس از گذشت یک قرن از تألیفات او همه ی کتابهای او به فتوای قاضی القضاة شهر قرطبه در اسپانیای مسلمان به عنوان حق آلوده به باطل در آتش سوزانده شد و خواندن آنها برای مسلمانان ممنوع گردید.

116- دکارت

رنه دکارت ریاضی دان و فیلسوف فرانسوی در سال 1596 در لائه، واقع در تورن متولد شد. از آغاز تولد ضعیف و بیمارگونه بود. در کودکی مادرش بر اثر بیماری سل درگذشت پدرش که یک پایور روستایی بود او را به پرستاری سپرد. دکارت در هشت سالگی وارد مدرسه یسوعیان لافلش شد. چون در خانواده اشرافی و ثروتمند متولد شده بود نسبت به تربیت وی کوشش و مراقبت های لازم به عمل آمد. با این وجود وی گوشه گیری و انزوا را دوست می‌داشت. در نزد کشیش های ژروئیت ادبیات و شعر را فرا گرفت و از همان جوانی دلباخته ادبیات شد. با این حال داوطلب در قشون شاهزاده پروتستانی موریس ماسو شد و از سال 1618 فرانسه را ترک گفته و به هلند رفت. در آنجا با ایزاک بیکن که طبیعی حاذق و ریاضی دانی پرمایه بود ملاقات کرد. حاصل این برخورد آن شد که دکارت جوان دل در گروی عشق ریاضیات و فلسفه نیز گذاشت و به فرا گرفتن آنها همت گماشت. از زندگی توأم با خشونت سپاهیگری بزودی خسته شد و به خدمت «امیر باویر» در آمد و به عرفان و مباحث دینی نیز علاقه مند شد. در 10 نوامبر 1619 ضمن یک مکاشفه و تأمل روحانی به طور جدی

به سوی علم و ادب رو نهاد و از سپاهیگری دولتی دست شست. دکارت با اینکه در سال 1628 به توفیقات علمی و سیاسی مهمی نائل شده بود، در صدد انتشار افکار و علوم و دانش هائی که در آن تبحر حاصل کرده بود برنیامد و تصنیفی حاضر کرده بود موسوم به عالم و آن بیانی بود از کلیه خلقت و یکی از اصول عقایدی که در آن اظهار نموده بود حرکت زمین بود. میخواست آن تصنیف را به چاپ برساند که در آن هنگام غوغای محاکمه گالیله بلند شد و خبر رسید که آن دانشمند بسبب اظهار عقیده بحرکت زمین مبعوض اولیای دین قرار گرفته در محکمه شرع محکوم شد. دکارت چون ستیزه با اهل دیانت و غوغای مذهبی را خوش نداشت از نشر کتاب خود منصرف شد. چهار سال بعد کتاب دیگری را به چاپ رسانید موسوم به گفتار در روش درست راه بردن عقل و طلب حقیقت در علوم مذیل به سه رساله در مناظره و مرایا و کائنات جبر و هندسه. با همه احتیاط هایی که دکارت به کار می گرفت تا اینکه مورد خشم اولیاء دین قرار نگیرد، عاقبت از حربه تکفیر در امان نماند و در سال 1649 از طرف چند نفر کشیش به کفر و الحاد متهم شد. لذا به سوئد گریخت و مورد حمایت کریستین قرار گرفت و آرامشی نصیبش گردید تا به کارهای علمی خود بپردازد. اما به واسطه ی ناسازگاری آب و هوا مزاج دکارت آفتاب حیاتش غروب نمود. پس از نشر آن کتاب دکارت در ظرف هفت سال دو تصنیف دیگر نیز به چاپ رساند یکی تنها در مباحث مابعد الطبیعه موسوم به تفکرات در فلسفه اولی و دیگری در کلیه حکمت الهی و طبیعی موسوم به اصول فلسفه. بارها دکارت را تکفیر کردند و متهم نمودند و بعضی دیگر گفته اند برای اثبات وجود صانع دلایل ضعیفی می آورد تا بنیاد خدا پرستی را در نزد عوام متزلزل سازد. و هیئت مدرسان و دانشگاه هم حکم بطلان تعلیمات دکارت را صادر کردند. ونسیویس کشیشی که علم تکفیر را بر علیه او برافراشته بود دست بردار نبود. به دیوان عدالت دادخواهی نمود و حکم غیابی صادر شد. کم مانده بود که دکارت را تبعید کنند و کتابهایش را طعمه آتش سازند مطلب را با سفیر فرانسه در میان گذاشت و او به رئیس جمهوری متوسل و حکم محکمه توقیف شد. 194

194 سر حکمت در اروپا ص 152

162. ژان کلس

روز 10 مارس 1762 تا 19 اسفند ماه 1140 هجری در شهر تولوز در جنوب غربی فرانسه مردی به نام جان کلس بدست جلاّد سپرده شد. در آن دوران مذهب رسمی در فرانسه کاتولیسیسم بود و فرقه دیگری از پیروان دین مسیح پروتستان ها گرچه حق سکونت و زندگی در فرانسه را داشتند اما از حق اظهار نظر علنی دین و بیان اعتقادات دینی، انجام مناسک و آداب مذهبی در ملاء عام محروم بودند. وبه دلیل اعتقادات دینی شان قربانی تبعیض قوانین کشور بودند. تعقیب و اعدام کلس پایان کار نبود و خانواده او دچار مصیبت های دیگری نیز شد. دو دختر او به قهر از مادرش جدا شده و هر کدام به یک دیر کاتولیک فرستاده می شود تا تحت فشار به آیین کاتولیک ها بگروند. حکم تبعید یکی از پسران کلس به نام پیر از شهر تولوز توسط پارلمان این شهر صادر می شود اما هنگام خروج از شهر در راه توسط یک راهب در دومینیکن به زور به دیر دومینیکن ها برده شده و در آنجا محبوس می شود تا برای تغییر مذهب تحت فشار قرار گیرد. همه اموال ژان کلس نیز مصادره می شود و بیوه بی بضاعتش به عزای همسر و فرزندانش می نشیند. کلس زمانی در تولوز اعدام می شود که چهار سال از اقامت ولتر فیلسوف و ادیب فرانسوی 1694-1778 در ملک خود فرنی در نزدیکی مرز ژنو می گذرد. همه اعضای خانواده ژان کلس به استثنای یکی از پسرانش لویی که پیش تر به کاتولیسم گرویده بود پروتستان بودند. مارک آنتوان پسر ارشد کلس که جسّدش در سیزدهم ماه اکتبر سال 1761 با طناب داری به گردن یافته شده پروتستان بود. او تحصیلات خود را در رشته حقوق به پایان برده بود اما چون طبق قوانین تبعیض آمیز فرانسه اخذ پروانه وکالت مشروط به کاتولیک بودن بود، مارک آنتوان از حق اشتغال به حرفه مورد نظر خود محروم بود و در پارچه فروشی پدر کار می کرد. ژان کلس مردی بود شصت و هشت ساله که بیش از چهل سال از عمر خود را در شهر تولوز صرف تجارت کرده بود. در نظر نزدیکانش

دائرة المعارف جوانان ص 259

بزرگان فلسفه ص 188

او پدری نیک بود. ژان کلس و همسر و فرزندانش پروتستان بودند به استثنای یک پسر که رسماً از این مذهب برگشته بود و مقرری قلبی از پدر دریافت می‌کرد. ژان کلس چنان از تعصب پوچی که همه پیوندهای جامعه را می‌گسلاند به دور بود بطوری که تغییر مذهب فرزندش لویی کلس را نیز پذیرفته بود. علاوه بر این مستخدمی که سی سال در خانه اش خدمت کرده و همه فرزندان او را بزرگ کرده بود یک کاتولیک متعصب بود. (ولتر ترجمه نیکی پارسا)

162. رفیع الدین جبلی

رفیع الدین جبلی. ابو حامد عبدالعزیز بن عبدالواحد یکی از بزرگترین اطباء و حکمای اسلام و از مردم فیلمان بود که قصبه ای از توابع گیلان است. در فقه ید طولایی داشت و در دمشق بتدریس فقه و حکمت مشغول بود. بعد سمت قاضی بعلبک و پس از تصرف دمشق بوسیله مالک صالح عمادالدین اسماعیل، شغل قاضی القضاة یافت. سپس بواسطه سعایت و شکایت شش نادان به امر ملک صالح در سال 641 هـ ق به قتل رسید. وی کتاب اشارات و تنبیهات ابن سینا را شرح و کلیات قانون ابن سینا را تلخیص کرد. از اوست کتاب مافی الاسانید من حدیث النبی. 195

163. زافر

زافر ابن عمر ملقب به فیاض یکی از چند تن خطیبی بود که در 145 هـ ق. ابراهیم بن عبدالله بن حسن را به مصر بردند و بر سر در مسجد جامع به دار آویختند. 196

164. خارجی

خارجی منجم مصری که از علمای احکام و معروف به منجم خارجی بود در سال 898 هـ ق در زمان حکومت عزیز بن معز به صعید مصر رفت و مردم را به سوی مهدی موعود دعوت می نمود. از 313 تن بیعت گرفت

195 قاموس اعلام ترکی ج 3 دهخدا واژه رفیع الدین جبلی
196 الولایه والقضاة ج بیروت ص 114 دهخدا واژه زافر

و هفت روز گذشته از صفر از صعید خبر رسید که او را به سبب دعوی باطل گرفتند و به دست ابوالفتوح فضل بن صالح گرفتار شد و در روز سه شنبه 12 صفر 898 پس از چند روز وی را در محبس گشتند. 197

165. داودی بغدادی

داود ابن احمد بن یحیی بن الخضر الداودی الضریر الملهمی البغدادی مکنی به ابوسلیمان، قاری و ادیب بود. او را بروایات بر ابی الحسن علی بن عساکر بطایحی و ابی الفضل احمد بن محمد بن شفیف خواند در ادب چبرگی یافت. و به شعر ابی العلاء معری حریص بود و بسیاری از آن را از بر کرد و بهمین جهت نزد مردمان آماج تیر اتهام فساد عقیدت قرار گرفت. در بغداد به سال 615 درگذشت از اشعار او چند بیتهی را یاقوت در معجم الادباء نقل کرده است. 198

166. حسین نوبختی

حسین نوبختی ابن روح ابو بحر مکنی به ابوالقاسم. از متکلمان شیعی دوران مقتدر عباسی است. از اوست کتاب التادیب، وی خود را سومین نایب خاص امام عصر می پنداشت. دربار عباسی وی را به تهمت همکاری با ملاحده قرامطه از 312-317 هجری قمری به زندان انداخت و در بغداد به سال 326 هـ- ق- درگذشت. 199
قرامطه از انشعابات فرقه اسماعیلیه است و منصوب به مردی به نام حمدان قرمط بودند. 200

167. خزاعی

-
- 197 (گامنامه سیدجلال طهرانی سال 1310 ص 59) دهخدا واژه خارجی
198 معجم الادباء چاپ اروپا ج 4 ص 191 دهخدا واژه داود
199 (ذریعه ج 3 ص 410)
200 دهخدا واژه حسین نوبختی

خزاعي احمد بن نصر بن ميثم از اشراف بغداد بود و جد او مالك يكي از نقباى بنى عباس بود. احمد از گروهى بود كه مخالف با خلق قرآن بودند. او به خليفه الواثق بالله طعن مي زد تا آن كه به اطلاع خليفه رسيد كه گروهى بر او جمع شده و بنام امر به معروف و نهى از منكر و نيز بر او قصد خروج دارند.

واثق او را زندانى نمود و با دست خود او را در سامرا كشت و سرش را به بغداد فرستاد. 201

168. مولانا شمس الدين محمد كاخكي

مولانا شمس الدين محمد كاخكي منجم شاعر و موسيقيدان عهد تيموري از ندماي امير زاده ميرانشاه فرزند امير تيمور گورگاني و استاد قطب الدين نائي بوده است. در تذكره دولتشاه سمر قندي در شيوه حال مولانا محمد كاخكي آورده است: امير تيمور قصد آذربايجان كرد و سه نفر فاضل هنرمند را كه نديم ميرانشاه بودند همچون مولانا محمد كاخكي (قهستاني) را كه ذوقنون بود و در علم هئيت و نجوم و علوم غريبه وقوف داشته حكم كشتن داد. لذا به دستور امير تيمور آن سه را در حدود قزوين به دار زدند. چون ايشان را پاي دار آوردند مولانا محمد كاخكي برسبيل مطايبه روى به استاد قطب الدين نائي كرد و گفت: خدمت استادى كه پيوسته پير و پيش قدم بوده اند بايد كه حالنيز همان طريقه مرعى دارند. استاد قطب الدين گفت: چه وقت مزاح است؟! اي بدبخت ملحد كار زار بدين جاي رسانيدي و هنوز ترك لطيفه نمي كني مولانا محمد در آن وقت اين قطعه را فرمود:

پايان كار و آخر دور است ملحدا گر بايدت و گرنه بدست اختيار نيست
مردانه وار گر ببردت به پاي دار مردانه پايدار، جهان پايدار نيست
گفته شده چون امير تيمور شنيد كه ميرانشاه به عياشي اشتغال دارد از اين رو حكم كرد تا همه ندماي او را برداركنند و از آن جمله قطب الدين نايي و حبيب عودي و عبدالقادر كه در موسيقي شهرت بسزائي داشتند. 202

169. شمس الدین سخاوی

شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی متوفی 902 در کتاب الضوء اللامع الامل القرن التاسع می‌گوید: از وی سخنانی نقل شده و به سبب آن مجلس‌ها در گیلان و جزء آن در پیشگاه علما و فقها برای وی برپا شد تا آنکه در مجلس در سمرقند فرمان به قتل او داده شد. (دهخدا/ شمس الدین محمد)

170. ذوالنون

ذوالنون بن ابراهیم متولد 180 قمری در گذشت 245 قمری از بزرگان صوفیان مصر بود وی در شهر اضمیم مصر در کنار رود نیل به دنیا آمد و در شهر مردگان (العرفه) در جنوب شرقی قاهره دفن شده‌است. در نزد متوکل خلیفه عباسی بسیاری از او سخن چینی کردند و متوکل او را به بغداد احضار و چهل روز زندانی کرد ولی پس از چند جلسه مباحثه ای که با او داشت به کذب ادعای سخن چینیان پی برد و او را از زندان آزاد نمود. متوکل توبه کرد و بسیار گریست و او را گرامی‌داشت ذوالنون پیروی طریقه ملامت بود و در توکل بی نظیر. اکثر اهل مصر او را کافر و زندق می‌دانستند و تا زنده بود منکر او بودند ولی پس از مرگ درستی احوال او مشخص گردید از سخنان اوست:

وی را پرسیدند از توبه گفت: توبه علم از گناه بود و توبه خاص از غفلت گفتند علامت توکل چیست؟ گفت طمع از خلیق بریدن خلع ارباب و قطع اسباب. گفتند از مردم چه کسی با صیانت تراست؟ گفت آنکه زبان خود را نگه دارد. 203

171. پلاژ

پلاژ نام یکی از پیشوایان نوعی از ارتداد در انگلستان در اواسط قرن چهارم میلادی است. او منکر تأثیر غفران و نیز اثر خطیبه اولیه بود و هر

203 انتشارات علمی تهران ص 36 سال 1361. دهخدا وازه ذوالنون رساله نشریه - بدیع زمان 1/1

چند گروندگان این مذهب آزادی نداشتند مع هذا تا قرن شش میلادی پیروانی داشتند. 204

172. بیدل

جان بیدل 1662-1615م مؤسس اونیتاریانیسم در انگلستان در نتیجه مطالعات کتاب مقدس اعتقادش از تثلیث سلب شد و عقیده خود را در دوازده دلیل مستخرج از کتاب مقدس نوشت. اما به سبب نشر این مقاله به زندان افتاد و از آن به بعد نیز مکرر محبوس و چندی نیز تبعید شد و سرانجام در زندان درگذشت. 205

173. ترمذی

ترمذی محمد بن علی بن حسن (یا حسین) بن شیر المؤمن الحکیم الترمذی الصوفی معروف به ابو عبدالله از بزرگان مشایخ خراسان و عراق بود. از پدر خود و از قتیبه بن سعید و صالح و جز آنان روایت کند و در خراسان و عراق و دیگر نواحی بسیار کسی از او حدیث شنیدند. ابو عبدالرحمن سلمی گوید: وی را از ترمذ بیرون کردند و حکم بر کفر او دادند. کتابی که به نام ختم الولایه و کتابی به نام علل الشریعه تصنیف کرد سپس به بلخ رفت و چون با مذهب مردم بلخ موافقت داشت او را پذیرفتند. از اوست کتاب الفروق. کتاب غرس الموحدین. 206

در کتاب ریحانة الادب جلدیک: محمد بن علی بن حسن بن بشر معرف به حکیم ترمذی آمده و می نویسد بعضی از متعصبین اهالی که برخلاف این عقیده بودند تکفیرش کردند و از شهر ترمذش اخراج نمودند، و در سال (255ه ق) به همان سبب در بلخ مقتول و یا با اجل طبیعی خود درگذشت.

204 دهخدا واژه پلاژ

205 دایرة المعارف فارسی - دهخدا واژه بیدل

206 معجم المطبوعات ج 1 ص 663

دهخدا واژه ترمذی

174. بشر بن ابیرق

بشر بن حارث بن عمرو بن حارثة بن میثم بن ظفر انصاری اوسی ظفری وی همان بشر بن ابیرق است. ابن عبدالبر گوید: او و دو برادرش مبشر، و بشیر منافق بود و صحابه را هجو می‌کرد و سپس مرتد شد ولی از بشیر و مبشر سخنی درباره نفاق نیاورده‌است. 207

175. امیر تبریزی

خواجه امیر بیک فرزند امیر ابراهیم بن زکریای کجی نطنزی تبریزی از رجال عهد شاه طهماسب صفوی است. اصل وی از مهرانرود تبریز از اعقاب غیاث الدین تبریزی است در دبیری و ریاضیات و نجوم دست داشته و شعری سروده است. در اوائل عمر دو سال در بغداد وزیر غازی خان تکلو مهرداد بوده و مدتی هم با خواجه غیاث الدین محلی شیرازی وزارت شاه طهماسب را داشته. در تاریخ 957 به اتهام زندقه محبوس شده‌است و پس از آزادی و حبس مجدد در قلعه الموت در سال 983 درگذشته است. این اشعار از اوست:

هیچکس ننشست پیش من که گریان برنخواست
در غمت نگرسیمت جایی که طوفان برنخواست
آب و زمین دهر بدست تو داده اند
تخمی چنان بکار که بتوانیش درود. 208

176. رابو سنت اتین

رابو سنت اتین مرد سیاسی و مذهبی فرانسه فرزند ارشد پل رابو در شهر نیم متولد شد و بین سالهای 1743-1793 زندگی کرده و پس از کناره گیری پدرش به مقام کشیشی رسید در دوران انقلاب باگیوتین سر او را بردند.

²⁰⁷ رجوع به الاصابة ج 1 ص 155 و قاموس الاعلام ترکی ج 2

²⁰⁸ دانشمندان آذربایجان ص 51

دهخدا و اژه امیر تبریز

177. ابن فرج نیشابوری

محمود بن محمد فرج نیشابوری در زمان متوکل عباسی در شهر سامراء ادعای پیامبری کرد و گفت که ذوالقرنین است و نام کتابی به نام القرآن نوشت و مدعی آن شد که بوسیله جبرئیل بروی نازل شده است. بیست و هفت نفر از او پیروی نمودند و چون خبر وی به بغداد رسید به دستور خلیفه دستگیر و مضروب گردید و به بغداد برده شده بر اثر مضروب شدن درگذشت. 209

178. ابن هود

موسی لقب حسن بن عضدالدوله علی برادر متوکل علی الله ملک اندلسی ملقب به ابو علی و مشهور به ابن هود است. فیلسوف و متصوف قرن هفتم هجری به سال 633 ه ق در مرسیه متولد شد و با اینکه پدرش نایب السلطنه آنها بود وی به تصوف و حکمت و طب پرداخت و سپس به حج رفت و ساکن شام شد. او را به ضلالت و پیروی از وحدت وجود متهم کردند. 210

179. شمس الدین محمد باجریقی

ابن خلدون می نویسد در شهر دمشق به تاریخ ابن کثیر دست یافتیم و در ذیل حوادث سال 724 ه ق شرح حال باجریقی را بدین سان دیدیم. شمس الدین محمد باجریقی کسی است که فرقه گمراه باجریقیه به وی منسوب است و شهرت دارد که ایشان منکر صانع اند. پدر باجریقی جمال الدین عبدالرحیم بن عمر موصولی مردی شایسته و از علمای شافعی بود و در بعضی از مدارس دمشق تدریس می کرد. پسر او میان فقیهان پرورش یافت و اندکی به کسب علم مشغول گردید سپس به طریق سلوک روی آورد و گروهی پیرو او گشتند. سپس قاضی بریختن خون او فتوی داد و او به سوی مشرق گریخت. آنگاه دلایلی اقامه کرد بر اینکه میان او و گواهانی که بر خلاف

209 الاعلام زرکلی - دهخدا واژه محمود

210 الاعلام زرکلی ج 2 ص 221

دهخدا واژه موسی

وی گواهی داده بودند دشمنی و عداوت مخصوصی بوده و در نتیجه قاضی حنبلی بمنع کشتن او رای داد. 211

180. شباک جرجانی

شباک جرجانی - ابو طاهر ابراهیم بن مطهر شباک جرجانی از دوستان و معاصران غزالی در نیشابور و از شاگردان امام الحرمین بود. سپس صحبت غزالی برگزید و با وی به عراق و شام و حجاز سفر کرد و در حدود بیست سال با یکدیگر دوستی و معاشرت داشتند. شباک پس از سفر حجاز به وطنش جرجان برگشت و مشغول و عظم و تدریس شد و عامه بدو توجهی پیدا کردند و مدرسه ای برای او ساختند. در گیراگیر شهرت و اقتدار به ناگاه در سال 513 ه ق به دست یکی از فدائیان اسماعیلیان کشته شد. 212.

181. نظام

نظام ابراهیم بن سیار بن بصری، ابواسحاق، از ائمه معتزله بوده است. جاحظ گفته است: پیشینیان می گفتند هر هزار سال یک نفر دنیا می آید که نظیرش نیست، اگر این حرف درست باشد نظام یکی از آنها است. در علوم فلسفه و طبیعیات و الهیات تبحر داشت و فرقه نظامیه از معتزله به او منسوب است، و بین این فرقه و دیگر فرقه‌ها مناقشاتی بود. کتابهای زیادی بر رد و تکفیر و گمراهی‌ش نوشته اند. در خصوص لقب نظام، دوستانش می گفتند به خاطر نظمی که در کلامش بود او را نظام می گفتند. دشمنانش می گفتند او در بازار بصره مهره به رشته می کشید. در کتاب الفرق بین الفرق آمده است که نظام در زمانی زندگی می کرد که گروهی ثنوی بودند و جمعی سمنی و ملاحده با فلسفه آمیزش داشتند و نظام از هر چمن گلی چید. او شاعر ادیب بلیغ متهم به زندقه بود. کتابهای زیادی (100 جلد) در فلسفه و اعتدال نوشته است به سال 231 هجری در گذشت. 213.

211 دهخدا وازه باجریقی

212 لغت نامه دهخدا وازه شباک

213 اعلام 43/1

182. حیدره ، شعرانی و ابن منصور

پس از کشته شدن منصور حلاج سه تن از مریدان منصور بدست نازوک که وی صاحب شرطه بغداد بود کشته شدند. ادوارد برون در تاریخ ادبیات 636/1 می‌آورد سه سال بعد از مصلوب شدن حسین منصور حلاج، نازوک صاحب الشرطه سه تن از مریدان حلاج را موسوم به حیدره و شعرانی و ابن منصور که حاضر نشدند از ایمان خود نسبت به حلاج برگردند سر برید و اجساد آنان را به صلیب کشید. 214

183. نیوتن و داروین

داروین چارلز ابرت دانشمند و فیلسوف انگلیسی؛ متولد شروسبری. کتاب اصل انواع و هبوط آدم او نحوه تفکر عالمیان را منقلب ساخت. داروین عقیده ی قدما را درباره نژاد انسان که بنا برحکایت تورات همه از نسل و ذریه آدم و حوا بودند مورد انتقاد قرار داد. نظریه تطوریاً تکامل را عرضه داشت که برعکس نظر قدما به جای هبوط درحقیقت صعود آدمی را از مرحله ی بسیار ابتدایی و پیچیده حیات و تکامل او را از راه تطابق و سازگاری طبیعی موجود زنده با محیط به پیش کشید .

تئوری جاذبه نیوتن که صد سال پس از ماجرای گالیله اتفاق افتاد عالیترین دستاورد بشری در عرصه علم دانش بود که خشم کلیسا را برانگیخت. همان طور که فرضیه گالیله مخالفت کلیسا را در بر داشت، زیرا در تئوری نیوتن توازن کائنات تابع قانون جاذبه، شناخته شده بود. در صورتی که از نظر کتاب مقدس این توازن را مغایر دانسته و این تئوری از جانب کلیسا تجلی تازه ای از گمراهی های شیطانی و خود نیوتن عامل شیطان معرفی گردید. و فرضیه تکامل داروین هم خشم کلیسا را برانگیخت. در شورای کلیسای کلن در سال 1860 فرضیه داروین با لحنی بسیار تند مورد نفی قرار گرفت و به کشیشان همه کشور های دستور بسیج علیه این بدعت

نوادر ص 570

²¹⁴ تاریخ ادبی ایران ترجمه علی پاشا صالح ج 1 ص 636

نوادر ص 659 - دهخدا واژه نازوک

شیطانی داده شد. کنت نتین جیمز، مغز متفکر کلیسا در کتاب موسی و داروین خود داروین را همان دجال موعود دانست که زودتر از موعد مقرر ظهور کرده‌است. کلیسای واتیکان بیانیه ای رسمی صادر کرد که چگونه می‌توان قبول کرد که در میان اجداد عیسی یک میمون وجود داشته باشد. در خودانگلستان کلیسا علیه وی اعلام بسیج کرد و تئوری او را حيله تازه شیطان نامید. بدین ترتیب هم کلیسای کاتولیک و کلیسای پروتستان و هم کلیسای انگلستان داروین را تکفیر و محکوم کردند.*

184. غزاله جاوید

غزاله جاوید خواننده معروف پشتو زبان پاکستانی، توسط مذهبیبون افراطی و متعصب پاکستانی به قتل رسید. در این سوء قصد که در 18 ژوئن 2012 در شهر پیشاور پاکستان صورت گرفت پدر غزاله نیز کشته شد. پیش از آن، از طرف روحانیون و هابی مورد تهدید قرار گرفته بود که رقص و نوازندگی مخالفت با قوانین شرعی است. خانم جاوید یکبار هم به خاطر تهدیدها مجبور شده بود خوانندگی را کنار بگذارد.

185. بزازی محمد بن شهاب

بزازی محمد بن شهاب بن یوسف الکروری البریقینی الخوارزمی فقیهی حنفی است. اصل وی از کرد در از توابع خوارزم بود و به بلاد دیگر سفر کرد و به کفر امیر تیمور فتوی داد از اوست الجامع الوجیز در دو جلد و حاوی فتاوی فقه حنفی- آداب القضاء- المناقب الکروریه -مختصر فی بیان تعریفات الاحکام. 215

186. ژان اشتوفلر

ژان اشتوفلر متوفا به سال 1524 شاگرد ژان مولر ملقب به رژیو مونتانوس در اصلاح روش های نجومی و تهیه جداول دقیق کوشش بسزایی کرد. به خواهش پاپ سیکست چهارم می‌خواست تقویم را اصلاح کند اما اجل

215 - دهخدا بزازی

* دائرةالمعارف جوانان ص 470

مهلتش نداد و در سن چهل سالگی در گذشت. ژان اشتوفلر آلمانی کارهای او را تعقیب کرد و ضمن این محاسبات استاد خود درباره تقویم نجومی تعقیب می‌کرد آنها را انتشار داد و پیش بینی کرد که در تاریخ 20 ماه فوریه سال 1524 طوفان مهیبی همچون طوفان نوح در همه جا حادث می‌شود. اعلام این پیش بینی دنیای آن روز را مات و متحیر ساخت و حاکم شهر تولوز اوربول برای اینکه نوح جدید شود شروع به ساختن کشتی بزرگی همچون کشتی نوح کرد. از بدبختی روز 20 فوریه سال 1524 یکی از خشک ترین ایام آن سال بود. و با همه این احوال ایمان عمومی درباره صحت احکام نجومی متزلزل نشد. با وجود تلاش کلیسا در مبارزه با ساحران و جادوگران در قرن چهاردهم و محکوم ساختن آنان به مرگ که عده زیادی از آنها را به همین اتهام در آتش سوزاندند، ایمان عمومی درباره این قسم از فنون روز به روز افزایش یافت. چگونه ممکن بود مردم آن زمان به علوم غریبه و سحر و جادوگری عقیده نداشته باشند و حال آن که هر روز معجزاتی اتفاق می‌افتاد و اشخاص عاجز شفا می‌یافتند و یا خدا یا پیامبران بر بعضی از مردم ظاهر، و بعضی دیگر واصل به حق می‌شدند. فال بین و رمال از مور و ملخ بیشتر بود. ادبیات مذهبی شیطانی اختراع کرده بود و درباره آن ها به شرح و توصیف می‌پرداخت. آثار مقدسان و چیزهای متبرک منابع عایدی فراوان برای ساحران و مدعیان قدرت خارق العاده بودند. 216

187. ژولین لاپستات

ژولین لاپستات نام امپراتور روم از 361 تا 363 م متولد شده به سال 331 م. وی برادر زاده کنستانتین بود و چون نخست در حجر* مسیحیت تربیت شده و سپس از آن دین خارج شده بود می‌خواست بت پرستی را بار دیگر در رم برقرار سازد. از این رو او را لاپستات یعنی مارق و مرتد لقب دادند. وی در جنگی که با شاپور دوم ساسانی کرد در بین النهرین به قتل رسید. 217

²¹⁶ -تاریخ علوم پی برروسوس 159-160

²¹⁷ -فرهنگ دهخدا واژه ژولین لاپستات

188. ساوجی

ساوجی صدرالدین در ذهن عظیم المثل بود تا به مرتبه ای که چند جزو از کتاب رابا یک بارخواندن یاد می‌گرفت. قصیده حسنا در علم عروض و قوافی از تصانیف اوست. به عهد هلاکوخان به تهمت ساحری شهید شد. 218

189. منذر

منذر ابن امروالقیس بن نعمان 507-544 م یکی از ملوک حیره معروف به آل نصر یا آل لخم است وی را با نام مادرش ابن ماء السماء نیز خوانده اند. قباد پادشاه ساسانی ظاهراً به علت امتناع از قبول دین مزدک او را معزول و حارث بن عمر و کندی را به جای وی منصوب کرد اما انوشیروان حکومت را بدو باز داد. وی در جنگ با رومی هاو غسانیه‌های تحت الحمایه آن ها کشته شد. 219

190. باهری

باهری-به گفته حمد اله مستوفی در تاریخ گزیده، نام سفیری است که از جانب خلفای فاطمی به دربار سلطان محمود آمد تا تبلیغ مذهب باطنی کند. او گوید: از مصر مردی باهری نام از طرف حاکم فاطمی به رسالت محمود آمد و در ایران دعوت به باطنیه، ظاهر کرد خلقی بسیار به دعوت او رفته بودند کار او عروجی تمام یافت سلطان او را حاضر کرد و به دلایلی عقلی و نقلی ملزم گردانید و سیاست کرد و آتش آن فتنه به آب عدل خود فرو نشاند. 220

191. یوسف

218-تاریخ گزیده ص 806- دهخدا واژه ساوجی
*حجر (بضم، یاکسرحا وفتح جیم)=دامان، آغوش پناه
219- دهخدا

220-تاریخ برگزیده ص 398- دهخدا باهری

یوسف ابن عمیر سمتی- مکنی به ابو خالد و معروف به سمتی اهل بصره فقیه و متهم به زندقه بود. از پیشوایان فرقه جهمیه و نخستین کسی است که کتابی درباره مشروطه نوشته و نیز اولین کسی است که رأی ابو حنیفه را به بصره برده است. کتابی در «تجهم» دارد و گفته‌اند رستاخیز را انکار کرده‌است. در نزد اهل حدیث دروغگو و زندیق شمرده می‌شود و به سال 190 ه.ق در گذشته است.²²¹

192. احمد بن یحیی

احمد بن یحیی بن اسحق از مشاهیر علمای تناسخیه می‌باشد و در نواحی خراسان به نشر عقاید باطله خود پرداخت. از تألیفات اوست الزمود-الفرید-الامع-نصیب الذهب که در اکثر آن‌ها به مغایرت عقاید حقه اسلامیة سخن گفته. از همین رو به زندیق شهرت داشت. در سال 293 هجری قمری به خاک رفت.²²²

193. پادشاه سیسیل (فردریک)

در اوایل قرن سیزدهم فردریک دوم پادشاه سیسیل که بارها از سوی پاپ تکفیر شده بود عشق و علاقه خاصی به فرهنگ شرق داشت و دربار او نیز تقلیدی از دربار حکمرانان شرق بود. عده‌ای از مترجمین آزموده و آشنا به کتابهای عربی در این دربار گرد آمده بودند که فردریک خود می‌کوشید که مستقیم یا غیر مستقیم با اندیشمندان معاصر مسلمان ارتباط برقرار کند. رساله ابن سبعین به نام جواب صاحب الصقلیه پاسخ مسایلی است که از سوی فردریک دوم مطرح گردیده و به وسیله عبدالواحد الرشید برای ابن سبعین که در آن زمان در سبته مقیم بود عرضه شده بود. فردریک با متفکران دیگری از عالم اسلام نیز ارتباط داشت. وچنین بود که اروپا در نیمه اول قرن سیزدهم ترجمه کتابهایی چون مقاصدالفلاسفه غزالی از قرون مقدم وحتی ترجمه مجموعه کتابهای ابن‌رشد را از زمان متأخر در اختیار داشت. اندکی پس از فردریک دوم الفونس دهم فرمانروای

221 -اعلام زرکلی- لغت نامه دهخدا

222 -ریحانه الادب ج 2 ص 298

کامستیل راداریم که به لحاظ فرهنگی- سیاسی مشابه سیاست فردریک را دنبال می‌کرد. وی بسیاری از یهودیان و حتی مسلمانان اسپانیا را به ترجمه کتابهای اسلامی گماشته بود. در جریان تسخیر شهرهای مهم اسپانیا کتابهای بسیار به دست فاتحین مسیحی افتاده بود. به قول یکی از مورخان معاصر انگلیس همان یهودیانی که تا دو قرن پیش به بازرگانی برده اشتغال داشتند وگردآوری و انتقال دختران و پسران اروپایی جهت عرضه در بازارهای بلاد اسلام می پرداختند اینک نقش عوض کرده بودند و وظیفه مهم گرد آوری و انتقال مواریت فکری اسلام به مراکز علمی اروپا را بر عهده گرفته بودند. بعضی از این یهودیان به فرانسه و سایر نقاط اروپا مهاجرت کردند ولی ارتباط خود را با همکیشان خود یعنی یهودیان اندلس حفظ کردند و از طریق آنان با جامعه علمی مسلمان مرتبط بودند.

194. کندی

کندی یعقوب بن اسحاق الکندی، معروف به ابو یوسف، نخستین فیلسوف عرب است که به تمام علوم قدیم دانا بوده و فیلسوف عرب نامیده می‌شده است. در فلسفه و منطق و حساب و هندسه و موسیقی و نجوم و طب و احکام نجوم، کتب بسیار داشته است. کندی تنها فیلسوف واقعی عرب به گناه اینکه از آنتی منطق و فلسفه بالهیات جانبداری می‌کرد به فتوای فقها و به دستور المتوکل خلیفه عباسی در شصت و دو سالگی 52 ضربه شلاق خورد و کتاب های او نیز به دجله ریخته شد و بعد از چندی روانی گشت و در شرایطی غم انگیز جان باخت.²²³

اوراست: اختصار قاطیغوریاس ارسطو، اختصار باری ارمیناس، تفسیر انالوطبقای اولی ارسطو، شرح انالوطبقای ثانی ارسطو، تفسیر سوفسطیقای ارسطو، اختصاری از بوطیقای ارسطو، تفسیر ثولوجیای ارسطو. (یادداشت به خط دهخدا) از او است: رسالة فی التنجیم، اختیارات الایام، تحاویل السنین، الهیات ارسطو، رسالة فی الموسیقی، الادویة المركبة، المدوالجزر، وذات الشعبین. (از اعلام زرکلی)

²²³ کتاب نوادر/ودهخدا (کندی)

195. ابوالعلاء معری

ابوالعلاء معری شاعر و فیلسوف و متفکر نابینای قرن پنجم هجری ملقب به خیام عرب و یکی از بزرگترین سخنوران جهان اسلام به جرم آزاد اندیشی ملحد و زندیق شناخته شد و به فتوی فقها کتاب الفصول والغایات او سوزانده شد. مدعی بودند که این کتاب را در معارضه با قرآن نوشته است. او در دین خویش متهم به مذهب براهمه می رفت و افساد صورت را ناروا می شمرد. ابوالعلاء معری و محمد بن ذکریای رازی هر دو منکر اصل نبوت بودند و ایمان به رسل و بعثت و نشور نداشت و گوشت نمی خورد و ایذاء و ایلام حیوانات را حرام می شمرد. و به روئیدنیها اکتفا کرد و مدت چهل و پنج سال گوشت و تخم مرغ نخورد 224

وفات او شب جمعه سوم یا دوم ربیع الاول و به قولی سیزدهم آن ماه در سال 449هـ-ق به معره بود. گویند وصیت کرد که بیت ذیل را بر سنگ قبر او حک کنند :

هذا جناة ابي علي وما جنيت علي احد.

196. بوعلی سینا

بوعلی سینا از جانب فقها و متشرعین عصر خود زندیق و ملحد اعلام شد که علم دروغین و فریبنده اش مایه گمراهی خلق و دور کردن آنان از راه حق و حقیقت به شمار آمد. به امر خلیفه المنجد بالله کتابهایش در سال 555 هجری سوزانده شد و بسیاری از اساتید از تدریس نوشته های وی خودداری نمودند. متفکری چون سهروردی تألیف شفا را از جانب ابن سینا تغافل او از پیروی پیامبر دانست و متفکر دیگر امام فریدالدین ابن غیلان حکیم سرشناس قرن ششم هجری یک رساله کامل در تخطئه ابن سینا نوشت. بدین دلیل که بوعلی منکر اعجاز و زنده کردن مردگان توسط عیسی و تبدیل عصا به اژدها و شق القمر... است

معروف ترین حکیم و فیلسوف وقت حسن الاربلی قرن هفتم هجری در آخرین سخن خود در بستر مرگ گفت گواهی می دهم خداوند بزرگ است و ابن سینا کذاب.

197. ژوستین

از هنگامی که ژوستین در سال 529 میلادی فلسفه و حکمت را مخالف دین مسیح اعلام کرد دوران ممتد قرون وسطی که هزار سال به طول انجامید آغاز گردید و این کار ده قرن سیر تکاملی علوم و فلسفه و هنر را متوقف ساخت. دادگاههای تفتیش عقاید حتی مخالف صریح انجیل عمل کردند که می‌گوید محکوم نکنید تا محکوم نشوید (باب متی آیه 1-5 باب هفتم). به قول برتراند راسل هیچکدام از محاکم ملل مسیحی این اصل را نپذیرفتند و ارزشی و احترامی برای این اصل قائل نشده‌اند و می‌بینیم بر خلاف آن در تفتیش عقاید، بازپرسی های بی‌رحمانه از متهمین انجام می‌گیرد و در کشورهای اسلامی هم به تبعیت از مسیحیت به همان شیوه عمل کردند.²²⁵

198. میکانیل سروس

پس از نهضت اصلاح طلبی در آن زمان در اروپا در هر گوشه نهضتی به صورتی نمایان گشت. از جمله این جماعات، فرقه نوینی پیداشد که آنها را پیروان اونیتریانیسم گویند. پیشوای این جماعت مردی اسپانیایی موسوم به میکانیل بود که او را در شهر ژنو که مرکز فرقه کالونی بود به جزای کفر و الحاد زنده بسوزاندند. وی پس از مطالعه کتاب مقدس به این نتیجه رسید که مسئله تثلیث که برحسب اعتقادنامه نیقیه برای عموم مسیحیان امری مسجل شده بود در آن وجود ندارد. و معتقد شد که این عقیده کفر محض و باطل است. پس رساله ای درباره خطاهای تثلیث در 1531 منتشر ساخت. در ابتدا تصور می‌کرد که اصلاح طلبان پروتستان همه جا این عقیده را فوراً قبول خواهند کرد. ولی برخلاف انتظار مبادی او بسرودی تلقی شد. وی می‌گفت که مبدا تثلیث، یعنی ایمان به اب و ابن و روح القدس، یکی از ابداعات کلیسای کاتولیک است و مسیحی صحیح الاعتقاد که به نص انجیل عمل می‌کند به این مبدا هرگز نمی‌تواند به الوهیت بشری به اسم عیسی اذعان نماید. و عقلاً محال است که از اجزای ثلاثه سه شخصیت خدای واحدی ترکیب شود، بلکه می‌گفت ذات حقیقی الاهی در کلمه یا عیسی

²²⁵ نجومیان ص 40

تجلی کرد و این رابطه بین او و کلمه به وسیله روح القدس انجام گرفت. و چون دلیلی بر مسئله دوشیزگی عذرا در دست نیست، بنا بر این آن عقیده هم باطل است. همچنین معجزات عیسی را نیز انکار می‌کرد. مدتی این مرد با اسم مبدل در فرانسه شغل طبابت پیش گرفت و موضوع جریان خون را کشف کرد. ولی اندکی بر نیامد که پیروان کالون هویت او را کشف کردند و او را تعقیب نمودند و چون به ژنو آمد او را گرفته کلیسای پروتستان «کلیسای کالونی» وی را به خاطر رد تثلیث در 1553 میلادی محکوم و در آتش زنده سوزاند.

(تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ص 680 تا 681)

199. حارث ابن سوید

حارث ابن سوید بن صامت انصاری الاوسی: ابن اثیر گوید اهل نقل را اتفاق بر این است که حارث، مجذربن زیاد را بکشت و پیغیر (ص) او را بجای مجذربن قصاب نمود. عسقلانی در این گفته ابن الاثیر در باب اتفاق اهل نقل نظر دارد و گوید عدوی ابن الکلبی و قایم بن سلام بطور قطع گویند که این واقعه مربوط به برادر وی است نه خود او. عبدالرزاق در تفسیر خود و مسدد، در مسند خویش، از جعفر بن سلیمان، و ابن مند و بارودی و جز آنها از طریق جعفر روایت کنند که حارث مسلمان بود و پس از آن مرتد گردید و یکفار پیوست و بدین سبب این آیه نازل شد «کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم (قرآن کریم 86/3)» و مردی آنرا بر حارث بخواند حارث گفت: «والله انک لصدوق وان الله اصدق الصادقین» و بار دیگر اسلام آورد. عبد بن حمید و فریابی از طریق بن ابی نجیح از مجاهد آرند که این آیه در باب مردی از بنی عمرو بن عوف نازل شده است و از طریق سدی آرند که در باب حارث بن سوید یکی از بنی عمرو بن عرف آمده است: و گروهی از رواة از ابن عباس آرند که این آیه در حق مردی نازل شده است که پس از اسلام آوردن مرتد گردید ولی نام او را ذکر نمی‌کنند. و گروه دیگر گویند که مردی از انصار رده آورد و این آیه درباره او نازل شد. ابن عساکر گوید که مجذربن سوید بن صامت پدر حارث را در جاهلیت کشته بود و چون حارث در آغاز جنگ احد او را بدید وی را به قتل رساند و بگریخت و حسان بن ثابت در این باب گوید:

یا حار فی سنه من نوم اولکم**ام کنت و یحک مغترا بجبریل
ام کنت یا ابن زیاد حین تقتله**بغرة فی فضاء الارض مجهول
و ابن عبدالبر چنین پندارد که حارث بن سوید، و به قولی ابن مسلم مخزومی
مرتد گردید و به کفار پیوست و آیه مذکور درباره او نازل گشت.
(دهخدا و اوّه حارث ابن سوید)

200. حسن ابن محمد بن ابی بکر

حسن ابن محمد بن ابی بکر سکاکنی. پدرش فاضل و شیعی بی غلو بود
و خودش در رفض غلو کرد و قاضی شرف الدین اورا به جرم سب شیخین
تکفیر کرد. به حکم ابن قاضی در 11 جمادی اول سال 744 هـ - ق در سوق
الخیل گردن زده شد.
(دهخدا و اوّه حسن ابن محمد)

201. شیخ المشایخ

ابن بطوطه در سفرنامه خود می نویسد پس از دمشق به حلب رفتم و بیماری
و قحطی داس مرگ در انبوه جماعات گذاشته بود. طاعون گروه گروه
مردم را می کشت اما منازعات دینی ادامه داشت هر چه سختی و مصیبت
شدت میافت بر آتش دود تعصبات می افزود. سران مذاهب چهارگانه اهل
سنت در حلب در همان روزها به خون درویشی که شیخ المشایخ لقب داشت
و مدعی مقامات و کرامات بود فتوی نوشتند²²⁶

وی در ذیل (تکفیر و قتل) آورده : در این ایام درویشی به نام شیخ المشایخ
در کوهی بیرون شهر عینتاب مسکن گزیده بود، مردم به زیارت او می رفتند
و از انفاس او تبرک می جستند. شیخ شاگردی هم داشت که ملازم خدمت او
بود ولی شیخ زن نداشت و به حال عزوبت می زیست. درویش ضمن سخنان
خود بر زبان رانده بود که پیغمبر از زن نمی شکیبید و من این شکیبایی را
دارم. گواهان که این سخن را از او شنیده بودند شهادت دادند و موضوع
پیش قاضی به اثبات رسید. قضیه را به امیر الامرا خبر دادند و او بفرمود

²²⁶ ابن بطوطه ص 140

تا درویش را با شاگردش که در این گفتار با وی هم آواز بوده حاضر کردند. قضات مذاهب چهارگانه یعنی شهاب الدین مالکی و ناصرالدین العدیم حنفی و تقی الدین بن صانع شافعی و عزالدین حنبلی متفقا به خون هردو فتوی دادند و این حکم به اجرا گذاشته شد. و شیخ را با شاگردی که سر در حلقه ارادت او داشت اعدام کردند.
(سفرنامه ابن بطوطه ص 319 و 320)

202. میرزا عبدالرحیم طالبوف

میرزا عبدالرحیم طالبوف در محله سرخاب تبریز چشم به جهان گشود. نام پدرش ابوطالب و نام جدش علی مراد است. روزنامه «حقیقت» چاپ باکو شرح مختصری بر زندگی وی نگاشته و درباره او می‌نویسد: ادیب شهیر و عالم بی نظیر ملا عبدالرحیم طالبوف در شهر تبریز مرکز آذربایجان متولد شده و در ایام جوانی دوره علوم منطق، اصول و صرف و نحو عربی را گذراند.

در سال 1895 کتاب «سفینه طالبی» را چاپ و منتشر ساخت و در سال 1907 از طرف روحانیون ایران طالبوف تکفیر گردید و مطبوعات قفقاز، ایران، ترکیه و مصر مباحثاتی درباره طالبوف مطرح کردند. پس از فرمان مشروطیت مردم تبریز با در نظر گرفتن خدمات و فعالیتها و شناختی که از او داشتند میرزا عبدالرحیم طالبوف را به صورت غیابی به نمایندگی خود در مجلس برگزیدند.

حاج سیاح در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف را بعد از چند سال مفارقت ملاقات کردم بسیار مشعوف شد. درباره اوضاع ایران و نابود کردن مردمان خیرخواه، و از امین الدوله و سایر اوضاع، مذاکره نمودیم. گفتیم: «در این حال که انقلاب سیاسی ایران شروع شده و حضرتعالی از تبریز به وکالت انتخاب شده اید و املاک و ثروت دارید آیا بهتر نبود به ایران رفته در مجلس شورا برای ایران کار کرده و چون فرزند ندارید داری را فروخته صرف ترقیات ایران می‌کردید؟ گفت: «بلی! منم مصمم شدم و به دوستی نوشتم در طهران برای من منزل بگیرد و اعلام فروش علاقه جات هم کردم لکن از طهران دوستان می نوشتند که کتاب تو را یک نفر ملا دیده، فهمیده یا نفهمیده تو را تکفیر کرده! کسان دیگر

هم نوشتند که اگر بیائی اسباب زحمت خواهد شد. باز من به یک نفر که
اورا خیرخواه مملکت می‌دانستم کاغذ نوشته راه علاجی طلب کردم جواب
نرسید واز این بابت مایوس شدم. بی‌جهت هم نمی‌توان خود را به هلاکت
انداخت وباطل کرد. اینجا مدرسه خوبی هست به آبادی آن خدمت می‌کنم.
وی در سن 75 سالگی جهان را وداع نمود .
(خاطرات حاج سیاح ص 574)

203. ژان ایتالس

فیلسوف یونانی است که در قرن یازدهم میلادی درایتالیا متولد شد
ودر قسطنطنیه نشو و نما یافت فلسفه و آثار افلاطون و ارسطو و فروریوس
و ژامبلیک و پیرکلوس را شرح کرد و متهم به بددینی و تکفیر شد .
(دهخدا، ژان ایتالس)

204. یوسف ابن حسن

یوسف ابن حسن بن علی رازی، مکنی و معروف به ابو یعقوب. زاهد
وصوفی و دانشمند و ادیب بود. وی سفرهای بسیار کرد و در روزگار خود
شیخ ری و جبال بود و در آن ناحیه به زندقه شهرت داشت. و با ذوالنون
مصری همنشین و در کلام و تصوف سرآمد علمای زمان خود بود. برخی
از گفته‌های او ضرب المثل شده است. مرگ یوسف به سال 304 است .
(دهخدا / یوسف ابن حسن)

205. ابن السکیت

ابن السکیت ابویوسف یعقوب بن اسحاق سکیت ایرانی خوزی اهوازی
، از قریه دورق ، او در نحو بر پدر مقدم بود چنانکه سکیت در شعر بر او تقدم
داشت ، مولد او به بغداد است ، و یعقوب پس از صحبت بزرگان و ائمه لغت
عصر و استفادات از آنان بجمع و تصحیح لغات ببادیه میان قبائل عرب شد.
سپس چندی در بغداد و سامرا بتدریس پرداخت ، او از اصحاب کسائی
و در انواع علم متصرف و یکی از امامان نحو بمذهب کوفیین بود. متوکل
خلیفه تعلیم و تربیت دو فرزند خود معتز و موید به او محول کرد و او را
پسری بوده بنام یوسف که ندیمی معتضد خلیفه میکرد. سعقوب دوستدار

اهل بيت بود و مذهب شيعه داشت، وقتی خليفه از او پرسيد حسين را دوست تر داری يا دو فرزند مرا؟ گفت من تو و فرزندان تو را با قنبر غلام علی برابر ندارم، متوکل بر آشفتم و فرمان داد تا زبان از کامش بيرون کردند و غلامان خليفه او را به بدترین صورت بکشتند. اوراست: کتاب اصلاح المنطق، کتاب الالفاظ، کتاب الامثال، کتاب الاضداد، کتاب النبات والشجر، کتاب القلب والابدال، کتاب الزبرج، کتاب البحث، کتاب المقصور والمدود، کتاب المذکر والمونث، کتاب الاجناس، کتاب الفرق، کتاب السرح واللجام، کتاب فعل وافعل، کتاب النوادر و کتاب الايام والبيالی.

206. استيفان

استيفان یکی از هفت رسولان و خدام انجيل در کلیسا بود و مردی پراز فيض و قوت روح القدس و برای وعظ انجيل فوق العاده دلیر بود. تعالیم استيفان، يهود را زياده به خشم آورد. تهمت بر وی زده گفتند که این شخص می گوید عیسی هیکل مقدس را خراب خواهد نمود و رسمی را که خدا بما سپرده تغیر خواهد داد. این به نظر يهودیان متعصب کفرآمد وی را جلب و سنگسار نمودند. پس اولین شخص مسیحی که در راه خدا شهید شد استيفان بود. یکی از پیشوایان يهود در موقع سنگسار شدن وی سولس بود که بعدها پولس خوانده شد و رسول امتهما شد.

(تاریخ کلیسای قدیم ص 52 تالیف و-م میلر ترجمه علی نخستین)
 (سنگسار «پطرس و پولس ص 86 و 87 و ایگناتیوس محکوم به انداختن پیش حیوانات وحشی شد ص 91 همان کتاب)

207. قرّة العین

دختر ملا صالح بزغانی نام او زرین تاج یا فاطمه، زنی بوده عالمه و فاضله که طبعی وقاد هم داشته و به طاهره تخلص می کرد. پدر و شوهرش ملا محمد، مجتهد بودند. عاقبت شفیقه کلمات سید علی محمد باب شد و خود را برخلاف شریعت اسلام مطلقه کرده و به سید باب تلمیذ شیخ احمد احساسی که فلسفه و تصوف را به شریعت مخلوط کرده تابع گردید. اصحاب وی نیز پروانه وار بر سر وی گرد آمدند و به جهت حسن جمال او به بدرالدجی و گاهی به شمس الضحی موصوفش می داشتند. به مناسبت اینکه

سید باب او را قره العین می‌نامید همین وصف قره العین لقب ثابت وی گشت. در ترویج مسلک سید باب اهتمام تمام بکار برد. برای انجام این مرام سفرها کرد. بی‌حجاب به منبر رفته و مردم را با منسوخ بودن دین اسلام و نرسیدن احکام تازه و بی‌تکلیفی دینی آن روزی (تا رسیدن احکام تازه) و امثال اینها از همه گونه وسائل متصوره مستبشر می‌نمود. اینکه بعضی از حاضرین متردد شدند. برخی دیگر که در دین مقدس اسلامی ثابت قدم بودند از حقیقت قضیه واقف و بکلی منصرف گشتند. و هر گروهی از ساده لوحان و جمال پرستان شیفته وی شدند. عمویش ملا محمد تقی برغانی به حکم وظیفه دینی اهتمام تمام بکار برده که او را از این اقدامات خود منصرف نماید لیکن اصلاً مثمر ثمر واقع نشد. بلکه بالعکس قره العین بواجب القتل بودن وی حکم کرده و جماعت بابیه را به قتل وی برگماشت. تا در سال 1264 هجری که سال اول جلوس ناصر الدین شاه بود بزغانی به قتل رسید. حکم ارتداد و واجب القتل وی توسط حاج ملا علی کنی صادر شده قره العین نیز در همین سال در بندر کجور مازندران دستگیر و تحت الحفظ به تهران برده و پس از نصایح مشفقانه خفه‌اش نموده و در چاهش انداختند. لازم به ذکر است که در فقه شیعه زن مرتد اعدام نمی‌شود بلکه زندانی می‌گردد و در فقه مذاهب اربعه است که تفاوتی بین زن و مرد مرتد نیست.

(ریحانة الادب ج 4 ص 440)
(از صبا تا نیماج 1 ص 130)

208. ابن کمونه

سعید بن منصور بن سعد بن حسن بن هبة الله بن کمونه بغدادی، ملقب به عزالدوله معروف به ابن کمونه، از فلاسفه و حکمای اوایل قرن هفتم بغداد می‌باشد که عقیده مذهبی او ما بین اهل فن محل خلاف و نظر است. ابن الفوطی معاصر ابن کمونه هم در کتاب حوادث جامعه گوید در سال 683 هجری در بین مردم انتشار یافت که ابن کمونه یهودی کتاب تنقیح الابحاث را تالیف نموده و در آن از نبوت بحث کرده و چیزهایی گفته که قابل مذاکره نمی‌باشد. نعوذ بالله من ذکره، عوام از دحام عام نموده و تصمیم به قتل او گرفتند. لکن به تدابیر شهنه عراق مستخلص گردید، چنانچه

شحنه، روز جمعه باجمعی از حکام سوار شد و تحقیقات لازمه قضیه را از قاضی القضاة مدرسین مدرسه مستنصریه بغداد درخواست نمود لکن ابن کمونه که متواری بود پیدا نشد و قاضی برای نماز سوار شده و باز بجهت ممانعت عوام به مدرسه مذکور برگشت. و ابن الاثیر را که برای ساکت نمودن مردم از خانه اش بیرون آمده بود فحش داد و حرفهای ناشایست گفت و با تعصب و طرفداری ابن کمونه و مدافعه از مزحرفات او متهمش داشت. چارچی با آواز بلند ندا در داد که عموم جماعت فردا (روز شنبه) برای قتل یا سوزاندن ابن کمونه در بیرون شهر حاضر باشند پس مردم متفرق شدند ، ابن کمونه را در صندوقی که رویش چرم کشیده بودند گذاشته و به حله نزد پسرش که آنجا کاتب و منشی بود فرستادند. به فاصله چند روز در اثر خوف و وحشت درگذشت. (ریحانة الادب ج8 ص 172)

209. ابن قیم جوزیه

محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر دمشقی، ملقب به شمس الدین، معروف به ابن قیم جوزیه، از اکابر علما و محدثین حنبلیه قرن 6 هجری است که در تفسیر و حدیث و اصول دین و علم خلاف و دیگر علوم اسلامیة متفنین. از ابن تیمیه و پدر خود و دیگر اکابر وقت تکمیل مراتب علمیه نموده است تا آنکه در حال حیات استادش ابن تیمیه نیز مرجع استفاده افاضل شد. نسبت به استادش محبت مفرط داشت و امتثال و اقوال و اوامر او را فرض عین می شمرد، و در نشر و ترویج آنها اهتمام تمام بکار می برد. کتابهای وی را شرح می کرد و بارها با وی زندانی شد. عاقبت بر شترش سوار کردند و تازیانه اش زدند و در کوچه و بازار گردانند. از تالیفات او است: اخبار النساء، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، هدایة الحیاری فی اجوبة الیهود و النصراری و وحادی الارواح الی بلاد الافراح. (ریحانة الادب ج 8 ص

210. عجرد

عجرد حماد بن عمر بن یونس معروف به عجرد، از مشاهیر و مبرزین شعرای عرب که اشعارش مقبول ارباب کمال است. عجرد در ایام مهدی عباسی به بغداد رفت، مابین او و بشار بن برد مشاعره و مهاجاة بسیاری بوده و هر دو در دین خود متهم بودند. عجرد به دست محمد بن سلیمان بن علی

در خارج کوفه به قتل رسید. محمد بن سلیمان هم بعد از آن بهمان جهت بقتل رسیده و در نزد عجرد مدفون گردید. (ریحانة الادب ج4 ص 110)

211. ابن ابی عون

ابراهیم بن محمد بن احمد بن ابی عون ، عالمی بود ادیب و مولف کتاب تشبیهات ، در اوائل قرن چهارم هجری به شلمغانی ملحق شد و در سلک اصحاب وی درآمد. و از کسانی بود که درباره وی غلو مفرط میکرد و به خدائیش اعتقاد داشته و معتقد به حلول بود. می‌گفت خدا در جسد حضرت حسن عسکری (ع) حلول کرده و سپس در قالب شلمغانی قرار گرفته است. عاقبت بطوری که در شرح حال شلمغانی اشاره شد به سال 322 هجری او را با خدائیش بردار کرده و جسدشان را سوختند. (ریحانة الادب ج 7 ص 363)

212. ابن باجریقی

ابن باجریقی شیخ محمد بن جمال الدین بن باجریقی ، از علمای جزیره العرب اوائل قرن پنجم هجری می‌باشد که از مردم انقطاع گردیده و بداعیه ارشاد عباد، طریقت مخصوصی مغایر احکام شرعیه پیش گرفت ، انبیا را در هدایت به راه خدا شناسی متهم به دور و دراز کردن راه این مرام کرد ، خودش مدعی اقتدار بکوتاه کردن طریق حق (برخلاف رویه انبیا) بود ، از این جهت محکوم به قتل شد و مخفیانه به مصر و بغداد و دمشق رفت ، در همه آنها باز محکوم به اعدام بود تا عاقبت به سال 424 در حال اختفا درگذشت. (ریحانة الادب ج 7 ص 403)

213. ابن البویطی

یوسف بن یحی مصری بوطی معروف به بویطی و ابن البویطی، از محدثین عامه است که به قدم قرآن معتقد صاحب امام شافعی وزینت حوزه درس او بود. احادیث نبویه را از او و عبدالله بن وهب فقیه مالکی استماع نموده و ترمذی ، ابراهیم بن اسحق حربی و بعضی از محدثین دیگر از وی روایت میکنند . در عهد خلافت واثق بالله نهمین خلیفه عباسی از مصر به بغداد احضار شد. و تکلیفش نمودند که به حدوث و خلقت قرآن معتقد باشد

و از باور به قدم باز گردد. لکن او اکیدا امتناع نمود. به همین جهت زندانی شد و در سال 231 هجری در زندان درگذشت. و کتاب الفرائض و المختصر الصغیر و المختصر الکبیر از تالیفات او است. (ریحانة الادب ج 7 ص 424)

214. ابن حنبل

احمد بن محمد حنبل، پدرش اهل مرو بود در سال 164 هجری به بغداد آمد و ولادت احمد هم در همین سال در بغداد واقع شده و به روایتی در مرو متولد شده و سپس در شیر خوارگی به همراه پدر و مادر به بغداد آمده. به هر حال وی چهارمین ائمه اربعه اهل سنت و جماعت بوده و مذهب حنبلی هم که یکی از مذاهب چهار گانه است به وی منسوب است. ابن حنبل پس از تکمیل مراتب علمیه، به مکه و مدینه و شام و یمن و بصره و کوفه و بعضی از بلاد دیگر مسافرت نمود و از مشاهیر و محدثین وقت استماع احادیث نمود. وی به امام محدثین معروف بود. و ابن جوزی و احمد بن حسین بن علی بیهقی و بعضی از اکابر دیگر کتابهایی در مناقب وی تالیف کرده اند.

ابن حنبل به قدم قرآن معتقد بود، به همین جهت در سال 220 هجری به دربار معتصم هشتمین خلیفه عباسی احضار شد، به اعراض از آن عقیده و معتقد به حدوث و مخلوق بودن قرآن تکلیفش نمودند لکن او شدیداً حدوث و مخلوق بودن قرآن را انکار کرده و امتناع از پذیرش آن شد. تا اینکه محکوم به تازیانه و زندان گردید، از کثرت ضرب تازیانه بی هوش و بدنش پاره پاره شد، باز هم در امتناع از قبول آن تکلیف و اصرار در عقیده خود افزود. در تازیانه اولی بسم الله و در دومی لاحول و لا قوة الا بالله و در سومی القرآن کلام الله غیر مخلوق، و در چهارمی قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بر زبان آورد. مدتی در زندان بود چون نوبت خلافت به متوکل دهمین خلیفه عباسی رسید از زندان آزاد شد و مورد احترام قرار گرفت. (ریحانة الادب ج 7 ص 483)

215. لطفی

توقادی، اصلاً ساری لطیف شهرتاً، بنا به نوشته احمد رفعت از علمای عثمانی می باشد که در ریاضیات و علو غریبه یدی طولانی داشت. در دربار سلطان با یزید خان ثانی هشتمین سلطان عثمانی تقرب یافت، به همین جهت

مورد حسد رقبا واقع شد. به کفر و زندقه او اقامه شهود نموده و در سال 900 هجری در میدان اسب دوانی به قتلش رساندند. و از تالیفات و آثار قلمی او است: حاشیه شرح مطالع، حاشیه شرح مفتاح سید شریف، دیوان شعر، کتابی در اقسام علوم متنوعه. (ریحانة الادب ج5 ص133)

216. ناصر خسرو

حکیم ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی مروزی، ملقب و متخلص به حجت از مشاهیر شعرا و عرفا بلکه فلاسفه و حکما و اعجوبه روزگار و از نوادر زمان و جامع علوم ظاهریه و باطنیه بود. در فقه و حدیث و مراتب حکمیه و عرفانیه و فلسفیه یدی طولانی داشت. در سال 394 هجری متولد شد و در کودکی قرآن و احادیث بسیاری را حفظ کرد. پنج سال در تحصیل علم صرف و نحو و لغت و عروض و قافیه به سر برد، سه سال نیز در رمل و نجوم و هیئت پرداخت پس از هفده سالگی پانزده سال در تکمیل فقه و تفسیر و اخبار و ناسخ و منسوخ و قرانات مختلفه صرف اوقات نمود. با شیخ ابوالحسن خرقانی ملاقات کرد و چندی در خدمت او بتهذیب باطن و انجام سیر و سلوک اشتغال داشت. مدتی هم بنواحی گیلان و رستمدر و مصر و شام و ایران و فلسطین و حجاز و بلخ و بدخشان و خراسان سیاحتها کرد. در مصر و بغداد به وزارت رسید و از طرف خلیفه به عنوان سفیر نزد رئیس ملاحده اسماعلیه رفت. و سیاحت نامه‌ای در همین باره نگارش داد از طرف اهل ظاهر به سوء عقیده متهم شد بلکه مورد تحقیر و تکفیر ایشان واقع شد، بالخصوص بعد تفسیر قرآن مجید که در همان اوقات سفارت به امر و اجبار رئیس اسماعلیه نوشته بیش از پیش مورد طعن و تکفیر علمای وقت بوده و به الحاد و زندقه اش متهم داشتند. تاآنکه به دست شاگردان خودش به قتل رسید.

ریاض العارفین می‌نویسد: با هزار مشقت از چنگ رئیس ملاحده مستخلص شد، به هر جا که می‌رفت باز خبر تکفیر می‌شنید تا در نیشابور با برادر خود ابوسعید، به جهت اصلاح و مرمت موزه (کفش چکمه) خود به دکان موزه دوزی رفت. ناگهان در آخر بازار غوغائی برخاست، موزه دوز پی آن غوغا رفت، در برگشتن پاره گوشتی بر سر درفش کرده بود، در جواب سؤال از حقیقت قضیه گفت یکی از شاگردان ناصر خسرو بدین شهر آمده

بود و اشعار او را میخواند مردم نیز قربتا الی الله به جهت ثواب آخرت او را کشتند. و من نیز به همین جهت قدری از گوشت او را بر سر درفش کرده و آوردم، پس ناصر بدان موزه دوز گفت آن موزه را زود بمن بده، دیگر در شهری که نام خسرو بر زبان آید و شعر او را بخوانند نخواهم ماند. و در همان حال از نیشابور بیرون رفت و در مقاره ای از کوهستانات بدخشان منزوی و سالها به ریاضت و عزلت گذرانید و مشمول احترامات اهالی آن نواحی شد.

تالیفات و آثار قلمی ناصر خسرو: الاکسیر الاعظم. در حکمت، دستور اعظم، دیوان اشعار به ضمیمه رساله و روشنائی نامه و سعادت نامه و سفرنامه، رساله نثر، زادالمسافرین، سعادت نامه، قانون اعظم، کنز الحقایق، المستوی در فقه، و قصیده دالیه که در پاسخ قصیده سوالیه حکیم مجدالدین کسائی در وصف عقل و روح گفته.

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند
 کز کاینات و هر چه درو هست برترند
 بی دانشان، اگر چه نکوهش کنندشان
 آخر مدبران سپهر مدورند
 گوئی مرا که جوهر دیوان ز آتشست
 دیوان این زمان همه از گل مخمرند
 جز آدمی نژاد ز آدم در این جهان
 اینها ز آدمند چرا جملگی خرنند
 دعوی کنند آنکه ابراهیم زاده ایم
 چون نیک بنگری همه شاگرد آذرند
 در یز مگاه، مالک شاخ زبانه اند
 این ابلهان که در طلب حوض کوثرند
 این سنیان که سیرتشان بغض حیدر است
 حقا که دشمنان ابوبکر و عمرند
 و انانکه هست شان بابوبکر دوستی
 چون دوستند چون همگی خصم حیدرند
 گر عاقلی ز هر دو جماعت سخن مگوی
 بگذارشان بهم که نه افلاح نه قنبرند

217. حمزه کاشغری

حمزه کاشغری شاعر عربستانی که به دلیل توهین به نبی مکرم اسلام در توئیتر خود بلا فاصله تهدید به مرگ شد و مجبور به فرار به مالزی شد و در مالزی دست گیر و در فوریه 2012 به کشورش دبپورت شد. سرانجام پس از دو سال بی خبری و نگرانی مجامع حقوق بشری بین المللی از وضعیت سلامت وی خبرگزاری های عرب در 29 اکتبر 2013 اعلام کردند که وی از زندان آزاد شد.

218. مریم یحیی

مریم یحیی ابراهیم ، زن سودانی به اتهام ارتداد به اعدام محکوم شد ،مریم در سال 1987 از پدر مسلمان و مادر مسیحی متولد شد. وی پس از آنکه پدر مسلمانش مادر مسیحی او را طلاق داد در کنار مادر بزرگش زندگی می کرد. مریم پس از فرار از خانه با یک پزشک مسیحی ازدواج می نماید برادر ناتنی وی متوجه می شود که مریم ازدواج نموده و صاحب یک فرزند است و مدعی می شود که مریم هنگام فرار از خانه مسلمان بوده و هم اکنون مرتد شده. او در تاریخ 2013 به جرم ارتداد بازداشت می شود قاضی سه روز برای وی مهلت تعیین نموده که توبه نماید و به دین اسلام بازگردد. اما مریم همچنان اصرار دارد که از ابتدا مسیحی بوده و مرتد نشده است. از همین رو در روز 15 می حکم نهایی اعدام او توسط قاضی صادر می شود. از آنجا که مریم در ماه هشتم بارداری خود به سر می برد ، دادگاه اجرای مجازات او را تا دو سال پس از زایمان به تعویق می اندازد.

سارا عبدالله فعال حقوق بشر و مسئول صفحه «همه ما مریم یحیی هستیم» در صفحه فیس بوک و به خبرگزاری فرانسه به مشروح این حوادث پرداخته است. و در نهایت این حکم واکنش مجامع بین المللی و سازمانها و نهادها و مجامع حقوق بشر را برانگیخت. آن حکم را محکوم نمودند از همین رو مریم در دوشنبه 23 ژوئن از زندان آزاد شد .

219. سید هاشم آقاجری

سیدهاشم آقاجری در سال 1336 هجری شمسی در آبادان متولد شد. وی استاد دانشگاه تربیت مدرس و عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از جانبازان جنگ تحمیلی است. آقاجری در 29 خرداد 1381 در سالگرد درگذشت دکتر علی شریعتی در خانه معلم همدان درباره پروتستانتیزم اسلامی سخنرانی نمود. آقاجری پس از ایراد سخنرانی دستگیر شد، برخی از روحانیون از جمله محمدتقی مصباح یزدی خواستار اعدام وی شدند او پس از چندی در دادگاه همدان محاکمه و محکوم به اعدام گردید. اما دیوان عالی کشور به دلیل ایرادات وارده به روند رسیدگی قضایی این پرونده را مجدداً به دادگاه همدان باز گرداند. دادگاه مجدداً رای قبلی خود را تأیید نمود، دیوان عالی نیز به دلیل بی توجهی صورت گرفته با ایرادات وارده رسیدگی به این پرونده را به داگستری تهران محول کرد. سرانجام پس از اعتراض گسترده دانشجویان و شخصیتها از جمله آیت الله منتظری و انتقاد سید محمد خاتمی ریاست جمهوری وقت، بیانیه سید علی خامنه‌ای و هاشمی شاهرودی رئیس وقت قوه قضائیه مبنی بر اینکه اتهام مذکور از لحاظ فقهی از موارد ارتداد نیست، در حکم وی تخفیف داده شد و به سه سال زندان و دو سال تبعید و پنج سال ممنوعیت از تدریس محکوم گردید.

220. محسن امیر اصلانی

دکتر محسن امیر اصلانی متولد 1356 زندانی عقیدتی بود که به دلیل تفسیر متفاوت از قرآن، بدعت، و توهین به یونس نبی به اعدام محکوم شد این حکم دوبار لغو گردید. سرانجام با تأیید رئیس قوه قضائیه لاریجانی در دوم مهر 1393 در زندان گوهردشت کرج اجرا شد، پیکر او را در بهشت سکینه کرج به خانوادهش تحویل دادند. محسن امیر اصلانی 37 ساله متأهل و دارای یک فرزند دو ساله بود. از وی 12 کتاب موجود است که به صورت نسخه های الکترونیکی منتشر شده است: یاسین، رسولان، داستان پروانه ملکوت، رویاشناسی، یاران کهف، حقیقت بهشت، یوسفیه، رساله موسی و خضر، و چند رساله دیگر.

221. احمد صبحی منصور

احمدصباحی منصور در مارس 1949 در منطقه الشرقیه مصر متولد شد، تحصیلات متوسطه خورا در سال 1964 پایان برد و در آزمون سراسری سال 1964 با کسب رتبه دوم، به دبیرستان دوم الازهر در منطقه الشرقیه وارد شد. وی در سال 1969 پس از کسب رتبه چهارم کل کشور در جامعه الازهر قاهره پذیرفته شد، جامعه الازهر قاهره، معتبرترین دانشگاه جهان اسلام در دنیای اهل سنت است، منصور در گرایش تاریخ اسلام به سال 1973، با معدل الف لیسانس گرفت و با کسب مدرک فوق لیسانس در 1975 p.h.d. با رتبه ممتاز در سال 1980، مدارج علمی خود را کامل نمود، او از سال 80-1973 به عنوان استاد یار و سخنران در کسوت دانشیار دانشکده ادبیات عرب الازهر به تدریس مشغول بود. به خاطر افکار و عقایدش در می 1985 از تدریس کنار گذاشته شد. الازهر او را به دشمنی با اسلام محکوم کرد و در 1987 در دادگاه ویژه الازهر محاکمه و در 1988 به زندان محکوم شد. پس از آزادی از زندان به همراه فرج فوده حزب «المستقبل» را در 1991 بنیان نهاد ولی طولی نکشید که فوده به دست گروه‌های بنیاد گرای اسلامی در ژوئن 1992 ترور شد. منصور از زمان حضورش در آمریکا در سال 2002 همواره به تدریس و تحقیق در مرکز علمی مشغول است. در سال 2003 از سوی برنامه مطالعاتی حقوق بشر دانشگاه هاروارد به همکاری دعوت شد. در سال 2007 روزنامه واشنگتن تایمز گزارش کرد که از آغاز تدریس منصور در آمریکا، 12 فتوی قتل او به حکم ارتداد از سوی فقهای سنتی صادر شده است. او در کنار پروفیسور دانیل هیل استاد کالج بوستون، از بنیانگذاران مرکز جهانی صلح و تسامح به شمار می‌آید. شیخ منصور می‌گوید احکام رجم و ارتداد ریشه قرآنی ندارد و با احکامی که ریشه قرآنی ندارد نمی‌توان باجان انسانها بازی نمود. و احکام سنگسار و ارتداد را فرآورده ظن‌ها دانسته و می‌گوید: به همین دلیل فقهای چون ابراهیم بن سيار معتزلی (قرن دوم و سوم) مخالف حکم سنگسار بوده‌اند. شیخ منصور وجود ناسخ و منسوخ را در قرآن موهن دانسته و معتقد است که نسخ به معنی کتابت است نه حذف و با اشاره به این آیه از قرآن که می‌فرماید: وما یومن اکثرهم بالله (یوسف 105) می‌گوید: چگونه انسانها اجازه دارند درباره کفر و ایمان، عقیده‌ای در این دنیا پیرامون خود قضاوت کنند و حکم مرگ و زندگی صادر نمایند. او می‌گوید جریان

سلفیت و وهابیت برای بقا نیاز دارد تا مفاهیمی مثل جهاد را از بافت خود خارج کرده و خشونت را باز تولید کنند. قتل مردم به خاطر اینکه مسلمان نیستند، آنها برای این کار حدیث دارند. او با اشاره به فتوی قتل خود می‌گوید: آنها برای قتل مسلمانان مثل من بعد از اتهام ارتداد حدیث دارند. آنها برای اذیت و آزار یهودیان حدیث دارند. این رویه با آیات قرآن سازگار است ما معتقدیم اسلام همان قدر به آزادی بیان، عدالت عشق به انسانها مدارا و صلح اهمیت داده که اینک در غرب وجود دارد.

222. دانیل پتروچی

پروفسور دانیل ایتالیایی در ژانویه سال 1961 برای نخستین بار درجهان، جنین انسانی را در خارج از رحم پرورش داد و برای اولین بار اعلام کرد که موفق به پرورش یک جنین 29 روزه در لوله ی آزمایشگاه شده‌است. محافل مذهبی ایتالیا اعلام کردند که انجام چنین آزمایشهایی مخالف اخلاق و مذهب است و دانشمندان خدا شناس هرگز نباید تن به انجام چنین آزمایشهایی بدهند. در آن زمان دانشمندان ایتالیایی در برابر فشار و اتیکان اعلام کردند که هرگز دیگر مبادرت به چنین آزمایشهایی نخواهند کرد. چندی بعد در 15 ماه مه، پروفسور پتروچی اعلام کرد که موفق به ایجاد یک جنین شصت روزه در آزمایشگاه شده‌است و این بار تمام اندام جنین کاملاً مشخص می‌باشد.

هرچند که نتایج موفقیت آمیز پتروچی مورد استقبال محافل علمی قرار گرفت، ولی این بار و اتیکان رسماً پتروچی را تکفیر کرد، و از دولت ایتالیا درخواست نمود که از هرگونه کمک مالی به پتروچی خودداری کند. روزنامه ی رسمی پاپ جان 23م در آخرین شماره ی خود مقاله ی مفصلی پیرامون آزمایش پتروچی درج کرده و مینویسد: پروفسور پتروچی باید بجرم بچه کشی و اهانت به اخلاق عمومی و مبانی دینی محاکمه شود. این روزنامه می افزاید پتروچی نطفه ی مرد وزنی را گرفته در لوله ی آزمایشگاه آنها را با یکدیگر ترکیب نموده و نوزادی را بوجود آورده‌است، سپس هنگامی که این نوزاد پرورش پیدا کرده‌است و تمام اندامهای یک جنین واقعی را که در رحم پرورش می یابد دارا شده آزمایش خود را قطع نموده. بدین ترتیب موجب قتل نوزادی شده‌است. اما با وجود تکفیر پتروچی

توسط واتیکان ، محافل علمی ایتالیا و بسیاری از جراید رم از دانشمند ایتالیائی و همکاران او پشتیبانی کرده و معتقد بودند که واتیکان نباید مانند قرون وسطی با علم و دانش مبارزه نماید. (دانشمندان بزرگ جهان علم /مقدمه مترجم)

223. جان هانری دوم

جان هانری دوم پادشاه انگلستان برادر ریچارد اول بود که در سال 1199 پس از برادرش ریچارد به سلطنت رسید که از طرف پاپ اینو کنتیوس مطرود و تکفیر شد. هانری دوم برای حمایت قلمرو خویش در برابر نفوذ دستگاه پاپی رم مقرراتی تصویب کرده بود که اجرای قوانین پاپ را ملغاً ساخته و انتخاب اسقفها را به دست شاه سپرده بود. وقتی که پادشاه انگلیس ،شخصی را به میل خود برای اسقفی کنتزبری انتخاب نموده بود، پاپ اعمال مذهبی را در آن کشور حرام نمود تا آنکه فرد مورد نظر خود را بر مسند اسقفی آن ناحیه گماشت. چون شاه در مخالفت مقاومت ورزید، پاپ او را تکفیر و مطرود ساخته، سریر سلطنت آن کشور را بلا متصدی اعلام کرد و جهاد مقدسی بر ضد او اعلام نمود. جان ناچار تسلیم اراده پاپ شد ولی مقبول عفو او واقع نگردید تا آنکه عاقبت آن شاه سراسر مملکت خود را تیول پاپ شناخت و تعهد نمود که سالیانه یک هزار مارک طلا به عنوان خراج به خزانه پاپ بپردازد.

پاپ اینو کنتیوس زمانی بر مسند پاپی تکیه زد که نفوذ کلیسا که حاکم مطلقه بود بجز سلاح کفر و تکفیر سلاح و آلات قتاله راهم در اختیار داشت و به پاپ امکان می داد که در فرانسه و ایتالیا و آلمان و انگلیس و اسپانیا و... دخالت نماید و پادشاهان آنان را عزل و نصب نماید. وی نه تنها خود را مافوق عالم روحانیت بلکه مافوق تمام سلاطین روی زمین قرار داد. وی هنگامی که بین مدعیان سلطنت در آلمان رقابت بود پاپ یکی از آنها را به نام اوتو سوم به عنوان امپراتور مقدس برگزید. تاج امپراتوری را بر سر وی نهاد. پاپ برای خود مقام تاجبخشی و اعطای سلطنت را ثابت کرد. سلطان فرانسه در صدد بود زن خود ، یعنی ملکه فرانسه ، شاهزاده خانم سوئدی به نام اینگبورگ ، را طلاق دهد. پاپ این عمل را مخالف دین اعلام کرد و اجرای مراسم مذهبی را در سراسر فرانسه ممنوع نمود تا آنجا که پادشاه فرانسه

مجبور شد تحت فشار افکار دینی مردم، زن مطلقه را نزد خود برگرداند
(تاریخ جامع ادیان ص 653).

224. فرج فوده

فرج فوده یکی از متفکران برجسته و نویسنده و فعال حقوق بشر مصر بود که از سوی یکی از مشایخ الازهر مصر مرتد شناخته شده بود. در هشتم ژوئن 1992 هدف گلوله اعضای جماعت اسلامی مصر قرار گرفت و کشته شد. فرج فوده در انتهای زندانی شدن دکتر احمد منصور از مشایخ سابق الازهر قاهره از او حمایت کرد و بر سر تأسیس حزب المستقبل با هم به توافق رسیدند. احمد صبحی منصور می‌نویسد:

شیخ در اولین سالگرد فوت مرحوم فرج فوده گفتم که همانا فرج فوده هیچگاه به عنوان یک قربانی، فراموش نخواهد شد بلکه او برای همه متفکران به عنوان الگو و نمادی از یک شخصیت مجاهد است که فقط با قلمش، به مواجهه طغیانگران و متجاوزانی رفت که هیچ حجتی در مقابل او نداشتند الا اینکه با گلوله تفنگ به او پاسخ دهند. در مقالات قبلی که در مصر به چاپ رساندم از رابطه خود با مرحوم فوده گفتم، در سال ۱۹۸۷ زمانی که او از من دفاع کرد، من در زندان بودم و ما درباره تأسیس حزب المستقبل با هم مشارکت کردیم و این قضیه، عامل صدور فتوای قتل او و من شد. ترور ناجوانمردانه فرج فوده، لکه ننگی در تاریخ سلفیه، اخوان المسلمین و تمام گروههای تندرویی است که عملکردشان با شعارهای تبلیغیشان، تناسبی ندارد. آنها به محض اینکه نتوانند مخالف بی آزار و غیر مسلح خود را قانع کنند، او را به قتل می‌رسانند. خون مرحوم فرج فوده دامنشان را گرفت و آنها را مجبور کرد تا درباره قتل من سکوت اختیار کنند در حالی که من در دسترسشان بودم. من در منطقه المطریه قاهره زندگی می‌کنم که یکی از پایگاههای آنهاست و در اطراف خانه من، چهار مسجد وجود دارد که در هجوم بر من از هم پیشی می‌جویند. تذکر دادم که مرحوم فرج فوده، در یک سال آخر زندگیش، روزانه با تهدیدات جانی، ربودن پسرش و از خواب پریدنهای شبانه به سبب بیماری همسرش رویرو بود که تا صبح بیدار می‌ماند. مدتی قبل از قتل، آنها پسرش احمد را ربودند و پلیس او را نجات داد. تمام این مصائب او را خوفناک نکرد

بلکه ددمنشی و دژخیمی بیشتر شد تا جایی که بابت این صراحت کلامش، نگران شده و او را به تخویف نصیحت کردم. او به من گفت که از اوضاع مصر نگران است و مصر از بد به سمت بدتر گذار می‌کند. می‌گفت که هر آن منتظر قتلش است و از وزارت کشور مصر خواست که محافظانش را مرخص کند. او می‌گفت چه بسا ترورش در رسوایی و نمایاندن زشتی کردار مخالفانش، مؤثر بیفتد و این اوضاع زشت و فاسد را تغییر دهد. او -رحمه الله- برای قتل خود ثانیه شماری می‌کرد، نه تنها ترسی نداشت بلکه با کمال شجاعت منتظر آن لحظه بود. او فقط با قدرت قلمش آنها را نقد می‌کرد لکن، آنها در کمال فرومایگی و ترس، او را ترور کردند. خداوند بزرگ مرتبه، فرج فوده را قرین رحمت خود کند. او شخصیتی شجاع، بخشنده، قدرتمند در استدلال و صاحب سبک در نوشتار عربی بود. به شدت، صلح طلب بود و با مردم متواضعانه برخورد می‌کرد. خداوند استعدادی را در وجود او نهاده بود که بعد از چند دقیقه هر شنونده ای را به دوست خود تبدیل می‌کرد. او هیچ مشکلی نمی‌دید که موارد شخصیش را برای هر شنونده ای مطرح کند. چیزی برای پنهان کردن نداشت. آنها او را متهم می‌کردند که از خارج مصر، مساعدت مالی دریافت می‌کند و به قدری درباره این تهمت تبلیغ می‌کردند که خود من در ابتدا این افترا را باور کردم در حالی که من به گمراهی آنها آگاه بودم و آنها به من نیز چنین اتهاماتی می‌بستند. بعدها وقتی با فرج فوده دوست شده و وارد خانه‌اش شدم، زندگی متوسطش را دیدم لکن بخشش او و آراستگی ظاهرش، باعث شده بود تا دیگران فکر کنند او میلیونر است! اما اصلاً چنین نبود بلکه حتی وضعیت مالیش با مشکل مواجه بود چرا که از بیشتر حقوقش به سبب تبلیغات اخوان المسلمین، کاسته شد و او مجبور بود برای گشایش دفترکار مربوط به فعالیت‌های سیاسیش از پس اندازش خرج کند. به همین مناسبت سیل اتهامات دروغ و افتراات از سوی دروغگویان به سوی او جاری شد. هر چقدر که فرج فوده، شجاع و دلاور و جوانمرد بود، دشمنانش فرومایه، پست، دروغگو و سفاک بودند. آنها فرج فوده را در اوج دوران زندگی‌اش ترور کردند او در آن موقع، ۴۷ سال سن داشت. مصر اکنون بیشتر از هر وقتی به او نیاز دارد. چه بسا اگر تا امروز می‌زیست، مثل ما چیزی جز حسرت نصیبش نمی‌گشت. فالحمد لله جل و علا رب العالمین علی کل حال.

225. حسین سودمند

حسین سودمند (۳۰ ژوئن ۱۹۵۱ مشهد - ۳ دسامبر ۱۹۹۰ مشهد) اولین کشیش ایرانی است که در دوران معاصر رسماً به خاطر باورهای دینی جان خود را از دست داده است.

در ایام کودکی پدر و مادرش از هم جدا شدند و وی تحت سرپرستی مادر قرار گرفت. دوران سربازی را در اهواز گذراند و در آنجا توسط یک دوست ارمنی با مسیحیت آشنا شده و بدین آئین پیوست.

پس از پایان سربازی و برگشت و به مشهد، خانواده اش که از پیوستن وی به مسیحیت آگاه شدند او را از خانه اخراج کردند. او به اصفهان رفت و در آنجا در بیمارستان مسیحی آن شهر به کار مشغول شد. در سال 1357 با روی کار آمدن حکومت اسلامی، وی از کار اخراج شد و به زادگاهش برگشت. در آنجا تحت فشار قرار گرفت تا از اعتقاداتش دست بردارد ولی وی نپذیرفت و به زندان افتاد. پس از مدتی زندانی بودن، بطور موقت آزاد شد و بار دیگر زندانی شد. پس از سال‌ها در بند بودن و پایداری بر اعتقادات خویش، در 12 آذر 1369 سوم دسامبر ۱۹۹۰ در مشهد اعدام شد.

226. محمد الغزالی

شیخ محمد غزالی، از بزرگترین فقهای معاصر و در کنار حسن البنا از رهبران و داعیان اصلی جریان اخوان المسلمین بود.

غزالی متولد ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۷ در محافظة البحيرة کشور مصر است. پدرش احمد سقا، به سبب علاقه خاصی که به امام محمد غزالی داشت، نام پسر را محمد غزالی نامید. غزالی در همان اوایل کودکی قرآن را حفظ کرد و پس از اتمام دوره دبیرستان در مدرسه دینی اسکندریه، در سال ۱۹۳۷ به دانشکده اصول دین، جامعه الازهر قاهره پیوست.

غزالی پس از اتمام تحصیلات، به یکی از داعیان اصلی اخوان المسلمین تبدیل شد و حتی مدتی سردبیر مجله آنها بود و در همین زمان، نخستین کتاب خود با نام «الاسلام و الاوضاع الاقتصادية» را به چاپ رساند و طولی نکشید که تبدیل به مؤلفی پرکار و فقیهی مشهور شد. بعد از ترور حسن البنا در سال ۱۹۴۸، غزالی حدود یک سال را در زندان گذراند.

پس از به قدرت رسیدن انور سادات، غزالی با دستور شخص سادات، به معاونت وزارت اوقاف رسید. او در این مدت با سخنرانی در مساجد مختلف و به خصوص در مسجد عمروعاص قاهره، خیل عظیمی از جوانان را شیفته خود کرد. اما با شروع اعتراضهای غزالی، انور سادات تمام مناصب حکومتی را از او پس گرفته و بعد از افزایش فشارها، نهایتاً به دعوت دانشگاه ام‌القری در مکه، به عربستان سفر کرد. بعد از هفت سال قید ممنوع‌الورود بودن او به مصر برداشته شد و غزالی مجدداً مدتی را به عنوان معاونت و زرات اوقاف، مصر سپری کرد و سپس به دانشکده الهیات قطر پیوست.

غزالی همواره حضوری پررنگ در مجامع اسلامی و تبلیغی داشت و از سال ۱۹۸۴ به عنوان ریاست دانشگاه «امیر عبدالقادر» الجزایر، به درس تفسیر قرآن پرداخت ضمن اینکه مقام افتای دانشگاه را هم به عهده داشت. او در همین موقع، برنامه‌های هفتگی تلویزیونی را در الجزایر اجرا کرد که با استقبال کم نظیری مواجه شد.

بعد از پنج سال اقامت در الجزایر، غزالی ناچار شد به خاطر شرایط نامناسب جسمی، الجزایر را ترک کند. او نشان لیاقت را که بزرگترین نشان الجزایر بود از دست رییس جمهور وقت، «شاذلی بن جدید» دریافت کرد.

بعد از بازگشت به مصر، غزالی از سوی دکتر «طه جابر علوانی» به ریاست شورای علمی «مؤسسه اندیشه اسلامی» دعوت شد و او در کنار برخی از بزرگترین اندیشمندان مصر مثل جابر العلوانی، محمد سلیم عوا، شیخ علی جمعة، دکتر محمد عماره و... شروع به فعالیت کرد.

در خلال همین سالهای واپسین عمر، شخصیت علمی او مورد تقدیر کشورهای مصر، عربستان، قطر، مالزی و... قرار گرفت. او در سال ۱۹۹۵ در پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد در آمریکا شرکت کرد. نهایتاً در ۹ مارس ۱۹۹۶ در عربستان دچار حمله قلبی شد و در سن ۷۹ سالگی درگذشت.

افکار و عقاید

غزالی به عنوان یکی از رهبران اخوان المسلمین از معدود فقهایی است که مرتباً در حال تجدید نظر در آرای پیشین و اتخاذ مواضع جدید بود. او با تألیف بیش از ۵۰ اثر در حوزه اسلام شناسی، یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های دینی قرن بیستم به شمار می‌رود.

غزالی در ابتدا، ضمن تحصیل در الازهر از محضر بزرگانی چون شیخ شلتوت، بهره‌مند شد و سپس روش اصلاحی خود را با تبلیغ و دعوت آمیخت. زمانه غزالی با حوادثی چون، جنگ شش روزه و نفوذ جریان‌های تندروی سلفیه و وهابیت عجین است. از این رو او به عنوان یکی از داعیان اندیشه تقریب تلاش‌های بسیاری را انجام داد. اما پس از گذشت دهها سال، او متوجه شد که اصلاحات موضعی، گره از بدبختی امت اسلام نمی‌گشاید و راه چاره را در بازگشت به قرآن، و شکستن رویه تقلید و تقدیس اشخاص و نام‌ها، دید. این روش، همان دیدگاهی بود که حدود یک قرن قبل‌تر، با ظهور امام محمد عبده به وجود آمد لکن با نفوذ وهابیت سعودی و حمایت‌های تلویحی غرب، مدرسه اصلاحی عبده به انحراف و نابودی کشانده شد. هرچند معدود کسانی چون شیخ شلتوت و یا شیخ علی عبدالرازق سعی در ادامه مدرسه فکری استاد خود در الازهر داشتند، لکن هجمه سنگین جریان‌های صوفیه و به خصوص سلفیه مانع تداوم این مدرسه اصلاحی شد.

تغییر اندیشه‌های غزالی

دهها سال تجربه و تدریس در مصر، سعودی، الجزایر، قطر و... غزالی را به این نتیجه رساند که راه نجات امت اسلامی از گمراهی و عقب افتادگی در بازگشت به قرآن و ترک خرافات ضد قرآنی است. او ضمن تقدیر از مدرسه اصلاحی امام محمد عبده از نابودی منهج قرآن محور عبده اظهار ناراحتی کرده و می‌نویسد: «ثم هناك جراءة علی شتم رجالنا الکبار، حتی کادت أذکی مدرسة فی العصر الحدیث تختفی تحت وطأة الإنکار والجحود، أعنی مدرسة "المنار" التي صالحت بین السلف والخلف، والعقل والنقل، والاجتهاد والتقليد، ورسمت أهدافا واضحة للنهوض بالعقل الإسلامی، والطب لأمة علیة!!»: کار به جایی رسیده که مردان بزرگ مورد طعن قرار می‌گیرند طوریکه نزدیک بود روشنگرانه ترین مدرسه فکری معاصر زیر لگد تعصب و نفهمی پایمال شود منظورم مدرسه «المنار» است که بین

سلف و خلف، عقل و نقل، اجتهاد و تقلید مصالحه کرد و اهداف واضحی را برای قیام مجدد عقل اسلامی ترسیم نمود و به مثابه پزشکی بود برای امت مریض!!» (تراثنا الفکری فی میزان العقل و الشرع/فصل ۳ ص ۵۳ دارالشروق)

غزالی تحت تأثیر افکار روشنگرانه امام محمد عبده در اواخر عمر، روش اصلاحی خود را شجاعانه ابراز کرد. هر چند مورد همه‌ها و افتراءات سنگین جریانهای متعصب و هابیت و سلفیه قرار گرفت. او در سال ۱۹۸۹ با تألیف کتاب جنجالی «السنة النبوية بین اهل الفقه و اهل الحديث» (ترجمه شده با عنوان نگرشی نو در فهم احادیث نبوی) رسماً با تفکر ظنی/حدیثی خداحافظی کرد و پا در مسیر شاگردان معنوی عبده چون محمود ابوریة، علی عبدالرازق، شلتوت، احمد صبحی منصور و.. گذاشت.

السنة النبوية بین اهل الفقه و اهل الحديث

غزالی در این کتاب ضمن ارجاع به تفکر متقدمان اهل حدیث، در اینکه هیچ یکی از محدثان معصوم از خطا و اشتباه نیست، نقدهای جدی را بر احادیث جعلی وارد شده در صحیح بخاری و صحیح مسلم وارد می‌کند. تمامی این نقدها از ناحیه تعارض این احادیث با قرآن کریم و عقل بر می‌خیزد. برای مثال او از اینکه امام محمد عبده احادیث کذب جادوشدن پیامبر (ص) وارد شده در صحیح بخاری را، تکذیب می‌کند، اظهار مسرت کرده و از اینکه عبده به این سبب، مورد اتهام متعصبان و مقلدان جاهل قرار گرفته، اظهار ناراحتی می‌کند: «وقد سرنی ان الشیخ محمد عبده رفض هذا الحديث، وساءنی أن الرجل الضخم اثم فی دینه لهذا الموقف المعظم لقد الرسول!!»: خوشحال شدم که شیخ محمد عبده، این حدیث را رد کرده‌است و اینکه چنین شخصیت بزرگی به خاطر رد این حدیث و در دفاع از جایگاه رسول (ص)، متهم به بی دینی شده مرا نارحت کرد» (السنة النبوية بین اهل الفقه و اهل الحديث/الغناء) (نگرشی نو در فهم احادیث نبوی/موسیقی و آواز خوانی ص ۱۱۰ - نشر احسان)

غزالی در این کتاب به درستی، سخن بزرگان فقه‌های اصولی مذاهب اربعه در ظنی بودن اخبار آحاد را نقل و تأیید می‌کند. او در این کتاب با استاد احمد امین هم نظر است که متأسفانه محدثین به جای توجه به نقد متن

حدیث، تمام همت خود را صرف نقد سند آن کرده‌اند (فجر الاسلام صص ۲۱۸، ۲۱۷) و اینکه علم جرح و تعدیل راویان، ظنی بوده و بر اساس درگیریهای مذهبی و فرقه‌ای قرار دارد از این رو محدثان در جرح و تعدیل کمتر راوی به اتفاق می‌رسند (ضحی الإسلام ۲/ ۱۱۷، ۱۱۸) غزالی می‌نویسد: «والقول بأن حدیث الأحاد یفید الیقین كما یفیده المتواتر ضرب من المجازفة المرفوضة عقلا ونقلا: این سخن که حدیث آحاد به مانند متواتر مفید یقین است، نوعی گزافه‌گویی مردود بوده و فاقد ریشه عقلی و نقلی است» (السنة النبویة.. / الغناء) (نگرشی نو در فهم احادیث نبوی/ص ۱۰۸)

غزالی در ادامه به نقل از شیخ رشید رضا می‌نویسد: «التفرقة بین ما ثبت بنص القرآن من الأحكام، وما ثبت بروایات الأحاد وأقیسة الفقهاء ضرورية، فإن من یجد ما جاء فی القرآن الکریم بحکم بکفره، ومن یجد غیره ینظر فی عذره! فما من إمام مجتهد إلا وقد قال أقوالا مخالفة لبعض الأحادیث الصحيحة لأسباب یعذر بها، وتبعه الناس علی ذلك: فرق گذاردن میان احکامی که با متن قرآن ثابت شده‌اند با آنچه از طریق خبر واحد و قیاس فقیهان به ثبوت رسیده، امری ضروری است زیرا کسی که منکر احکام بیان شده در قرآن باشد، حکم به کفر او داده می‌شود اما کسی که منکر غیر آن باشد، معذور شمرده می‌شود. بسیاری از امامان، بنا بر علل و عواملی قابل قبول، دیدگاههایی مخالف با برخی از احادیث صحیح داشته‌اند و بسیاری از مردم در این زمینه از آنها پیروی کرده‌اند» (السنة النبویة.. / الغناء) (نگرشی نو در فهم احادیث نبوی/ص ۱۰۹)

کتاب «السنة النبویة بین اهل الفقه و اهل الحدیث» در عرض مدت کوتاهی به چندین چاپ رسید به طوری که در حال حاضر این کتاب از چاپ یازدهم هم گذشته است.

تراثنا الفکری فی میزان العقل و الشرع

پس از انتشار کتاب «السنة النبویة بین اهل الفقه و اهل الحدیث»، حملات بسیاری بر غزالی وارد شد. حتی او را به انکار سنت متهم کردند. اما دو سال بعد و در سال ۱۹۹۱، غزالی بدون عقب نشینی از مواضع قبلی خود، این بار ضمن انتشار کتاب «تراثنا الفکری فی میزان العقل و

الشرع» (ترجمه شده با عنوان ارزیابی میراث فکری مسلمانان/نشر احسان) با استدلالات قویتری، سخنان خود را تکرار کرده و قبای شک و ظن و گمان را بر تن احادیث کرد. او در فصل هفتم کتاب خود با عنوان «اعادة كتابة التاريخ»، ضمن تقدیر و تحسین از مرتبه علمی دکتر احمد صبحی منصور - استاد اخراجی الازهر - یکی از مقالات او را تحت عنوان «لیس هلاکو وحده» (هلاکو تنها نیست) که در باب تبارشناسی قسمتی از تاریخ مسلمانان است نقل می‌کند. در واقع غزالی در اواخر عمر خود با تغییر نگرشهای تقلیدی، در تألیفات متأخرش به روشنی از لزوم بازگشت به قرآن و تطبیق هر چیزی خارج از قرآن با معیارهای قطعی قرآن سخن گفت. او در کتاب «كيف نتعامل مع القرآن» نوشت: «فِعوضاً ان نجعل من السلف الصالح قِوة في الاجتهاد جعلنا منهم نماذج للتقليد. ان المدارس في الحقيقة هي المحاولة لكسر هذا الطوق: به جای اینکه ما سلف صالح را در رویکرد اجتهادیشان الگو قرار دهیم خود آنها را تمثال تقلید کرده‌ایم. پژوهش حقیقی یعنی اراده شکستن این بند تقلید» (ص 8 نهضة مصر) (ص 7 دار القلم قاهرة) [۱]

*** غزالی در جای دیگری ایجاد فضای تنگ برای مصلحان و متفکرین دینی را ظالمانه و عملی یزیدی معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «في العصر الذي انا منه الآن رأيت خيرة قادة الفكر الإسلامي إما ماتوا مظلومين او مضطهدين او مضيقا عليهم خنادق.. جمال الدين الافغانى مثلاً كانت عيشته سيئة كذلك الشيخ محمد عبده، والكواكبي.. كل من رأيت من اخواننا الذين لهم فكر و يريدون العمل هنا و هناك لا يعاملون الا معاملة قطاع الطرق و الأمة مسؤولة عن هذا. وما قيمة ان يقال ان الناس قلوبهم مع الحسين و سيوفهم مع يزيد؟ ما يعنيني ان الشعب يحبنى و اذا كان سيتركنى اقتل؟: در عصری که من در آن قرار دارم می بینم که بهترین رهبران تفکر اسلامی یا مظلومانه فوت می‌کنند یا تحت فشار و اضطهاد عقیدتی هستند یا اینکه فضا بر آنها تنگ می‌شود.. مثلاً جمال الدين افغانى زندگی سختی داشت همچنین شیخ محمد عبده و عبدالرحمن کواکبی و.. تمام برادران اهل تفکر و اندیشه در اینجا و آنجا چنان با آنها برخورد می‌شود که انگار راهزن و دزد سرگردنه هستند. امت در قبال این برخوردها مسئول است. چه ارزشی دارد که گفته شود قلوب مردم با حسین ولی شمشیرهایشان با یزید است؟

چه به درد من می خورد که مردم مرا دوست بدارند لکن تنهایم بگذارند که کشته شوم؟» (کیف نتعامل مع القرآن 143، 144 - دارالعلم) [۲] (صص 151، 152 نهضة مصر)

باطل است چرا که خبر آحاد توأم با احتمال است و کذب و صدق آن احتمالی بوده و هر کس که ادعای یقینی بودن خبر آحاد کند سفیه شده و عقلش زائل است» امام محمد عبده، شیخ محمود شلتوت و شیخ محمود ابودقیقة و دیگران نیز بر همین رأی هستند و مرحوم امام محمد عبده می‌گوید: «قرآن کریم تنها دلیل یگانه‌ای است که اسلام دعوت خود را بر آن استوار کرده است ولی هر چیزی به جز قرآن اعم از احادیث با سند صحیح یا مشهور یا ضعیف، هیچ کدام موجب قطعیت و یقین نیست»

همچنان که شیخ شلتوت هم در کتاب «الإسلام شريعة و عقيدة» می‌گوید: «حدیث به جهت ورود (یعنی سند آن) و از جهت دلالت (یعنی معنی آن) با ظن توأم است چرا که در اتصال حدیث به نبی (ص) و معنای درست آن شبهه وجود دارد»

امام شاطبی در کتاب «الموافقات» می‌گوید که حدیث در اثبات واجب و حرام نقشی نداشته چرا که وظیفه آن فقط تخصیص عام قرآن و تقیید مطلق آن و تفسیر مجمل آن است و تازه چنین وظیفه‌ای هم بر عهده احادیث متواتر است و نه اخبار آحاد.

و پیامبر (ص) به وصیت به کتاب الهی بسنده کرد چرا که تبیان کل شیء است خواه با نص صریح خواه با استنباط از آن. بنابراین اگر مردمان به هر آنچه که در قرآن آمده عمل کنند در واقع به تمام فرامین آن عمل کرده‌اند. شاطبی در مورد آنچه جمهور درباره آیه «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء ۵۹) می‌گویند بر این رأی است که مراد از وجوب اطاعت رسول تخصیص عام و تقیید مطلق و تفسیر مجمل است و این کار هم با احادیث متواتر انجام می‌شود.

و هر آنچه که نبی (ص) آورده باید منطبق بر قرآن باشد چون عائشة رضی الله عنها از پیامبر (ص) نقل می‌کرد که خلقی قرآنی داشته است [اشاره به حدیثی است که مسلم در صحیح خود از ام‌المؤمنین عائشة روایت می‌کند: «فقلت: يا أم المؤمنين! أنبئيني عن خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم. قالت: ألتست تقرأ القرآن؟ قلت: بلى. قالت: فإن خلق نبي الله صلى الله عليه

وسلم كان القرآن: گفتیم ای مادر مؤمنان از سلوک و رفتار رسول الله (ص) برای من بگو. ام المؤمنین گفت آیا تو قرآن می خوانی؟ گفتم بله. گفت همانا خلق نبی علیه السلام قرآنی بود» (صحیح مسلم/ کتاب صلاة المسافرين/ باب جامع صلاة الليل.. ۷۴۶)

و معنای قول خداوند: «ونزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء» (النحل ۸۹) نشان می دهد که سنت فی الجمله در قرآن داخل است و شاطبی برای این سخن به این آیه تأکید کرده: «ما فرطنا فی الكتاب من شيء: ما هیچ چیزی را در قرآن فروگذار نکرده ایم» (الأنعام ۳۸)

و حدیثی که جمهور به آن استدلال کرده اند مردود است و آن حدیث این است: «به زودی زمانی می آید که یکی از شما بگوید این کتاب خداست و هر چه در آن حلال است حلال می کنیم و حرامش را حرام. آگاه باشید کسی که حدیث من به او برسد و آن را تکذیب کند پس خدا و رسولش را تکذیب کرده است» در بین راویان این حدیث «زید بن الحباب» قرار دارد که کثیر الخطا بوده [میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۲ ش ۲۹۹۷] و بخاری و مسلم هم از او حدیث منحصر به فردی را نقل نکرده اند.

در «مسلم الثبوت و التحریر» [مسلم الثبوت] یکی از کتب مرجع اصول فقه تألیف فقیه معروف هند محب الله بن عبد الشکور البهاری (۱۷۰۷ م). کتاب «مسلم الثبوت» توسط فقهای بعدی نیز مورد شرح و تعلیق قرار گرفته است. [هم آمده: «خیر واحد نمی تواند یقین آور باشد و در این مورد فرقی بین کتاب بخاری و مسلم با بقیه کتب وجود ندارد»]

از آنچه که گذشت معلوم شد که تحریم یا تحلیل به جز با دلیل یقینی قطعی الثبوت و دلالت واضح، ثابت نمی شود. و این مورد فقط بر احادیث متواتر منطبق است و چون به علت اختلاف علما، احادیث متواتر نامشخص هستند بنابراین سنت (حدیث) نمی تواند منبع مستقل تشریح و جوب و تحریم باشد مگر سنت فعلی به اضافه قرآن کریم.

نتیجتاً منکر استقلال حدیث در ثبوت و جوب یا تحریم، در واقع منکر چیزی است که ائمه بر سر آن اختلاف دارند و او چیزی از ضروریات دین را انکار نکرده است پس کافر نیست.

۱۹۹۰/۲/۱ عبدالله المشد رییس لجنة الفتوی (الازهر))

فتوای فوق علاوه بر انتشار در کتاب شیخ غزالی در روزنامه الأحرار مصر مورخ ۱۹۹۳/۸/۵ نیز چاپ شده و نص آن را دکتر احمد صبحی منصور در کتاب «حدالردة» آورده است.

227. میرزاده عشقی

سید محمد رضا کردستانی معروف به میرزاده عشقی فرزند حاج سید ابوالقاسم کردستانی در 20 آذر 1273 هجری شمسی در همدان متولد شد و در 12 تیر 1303 ه ش در دوران نخست وزیری رضا خان ترورش شد. عشقی جوانی شاعر و نمایشنامه نویس وطبیعتا بسیار احساسی واز جمله روزنامه نگاران بود. چندی درآموزشگاه های الفت و آلیانس ،به تحصیل فارسی وفرانسه اشتغال داشت ،وپیش از اخذ گواهی نامه از مدرسه آلیانس ،درتجارخانه یک بازرگان فرانسوی به عنوان مترجم مشغول کارشد. زبان فرانسه را به خوبی فراگرفته وبه شیرینی تکلم می کرد. درطول سال هایی هم که دراستانبول به سر برد،درشعبه علوم اجتماعی وفلسفه دارالفنون بابعالی ،به عنوان مستمع آزاد حضورمی یافت ،پس ازبازگشت ازاستانبول ،درجرگه هواداران حزب سوسیالیست درآمد . عشقی از اولین متجددانی بود که به مفاخر ایران پیش از اسلام می بالید واز ورود اعراب به ایران وتاراج تخت وتاج ساسانی دلی پرخون داشت. یکی از آثار او نمایشنامه شهریاران ایران است. این نمایشنامه بارها درایران به معرض نمایش گذاشته شد. عشقی درروزگاری که درایران هنوز لباسهای اروپایی رواجی نداشت درخیابان های تهران با کت وشلوار اروپایی کراوات وموی بلند به سبک هنرمندان کارتیبه لاتن پاریس ظاهر می شد. عشقی درطول سال ها شاعری ،گاهی به خدا وخلفت ناسزا می گفت ومعاد وماوراءطبیعت را انکارمی کرد. تبلیغات گسترده عشقی علیه مبادی دینی وپیشوایان مذهبی کار را به جایی رسانید که به گفته خودش، مفتی شهر حکم به ارتدادش داد.

من چو یک غنچه ی بشکفته گریبان چاکم
گر چو گل باشم ، در چشم خسان خاشاکم

داده فتوای به ناپاکی من مفتی شهر
 کرچه بر ساحت پاکیزه ی دین هتاکم
 شکر یزدان که خود این عیب نکردند مرا
 که بر دیده ی ناپاک کسان ناپاکم
 گر در آئینه ناپاک ببینی ، رخ پاک
 نقص رخ نیست ، چنین حکم کند ادراکم
 باری آرای حکیمانه ی خود را همه گاه
 فاش می گویم و یک ذره نباشد باکم
 منکرم من که جهانی بجز این باز آید
 چه کنم درک نموده است چنین ادراکم
 قصه ی آدم و حوای، دروغ است دروغ
 نسل میمونم و افسانه بود از خاکم
 کاش همچون پدران لخت به جنگل بودم
 که نه خود غصه ی مسکن بد و نی پوشاکم
 من همان دانه ی بی قیمت و قدرم که روم
 در دل خاک درون ، تا که برآید تاکم
 دلبراً هیچکس از پاکی من نشناسد
 تو شناسی که بر عشق تو چون بی باکم
 آتش مهر تو بگداخته قلبم ز آنروی
 تا که مهرت بنشیند ، بدل چون لاکم
 نقش مهر تو چه لازم ، که بقلبم باشد
 از ازل مهر تو کنده است به دل حکاکم
 نه گمان دار پس از مردنم از من برهی
 باد هر روزه فشاند بقدمت خاکم

تضادهای عشقی با مدرس در صحنه سیاست

عشقی درکنار تضادی که به لحاظ دینی با مدرس داشت ، درعالم سیاست
 نیز سالها درصاف مقابل او بود ومخالفت خود را با او با سرودن اشعاری
 که بعضاً جز هتاکى هیچ نبود نشان داد. در جریان مهاجرت مدرس به
 استانبول مدرس را متهم نمود که به طمع پول دولت آلمان وچسبیدن به

جایی نان و آب دار دست به این مهاجرت زده و در مقابل طرحی که مدرس ارائه کرد گفت :

این حکم زور ،زاده شور مدرس است
آن به که بیش از این ننماید مشاوری
اطراف وی گرفته گروهی برای دخل
چونان که در پرستش گوساله سامری
صندوقهای لیره در جلو دوش استران
و ندر عقب مهاجر و انصار چرچری

پس از کودتای سال 1299ش به سرکردگی سید ضیا و رضا خان و دستگیری مدرس عشقی نه از سر تملق گویی بلکه از سر حسن ظن بی پایه به سید ضیا قصیده مفصلی در ستایش او سرود و به مدرس حمله نمود

زد صدمه مدرس بسی از کینه به ملت ** با نصرت دولت
دیگر نکند هو ،نزند جفت مدرس ** در سالن مجلس
بگذشته دگر مدتی ارمحشر خربود ** دیدی چه خبر بود
تصمیم هواداران مدرس به ترور عشقی ونهی اکید مدرس از ترور
بعضی از هواداران مدرس نیز تصمیم گرفتند که عشقی را به جرم ارتداد
و اهانت به مقدسات ترور کنند ولی مدرس که از قصد ایشان آگاه شد،با
استناد به این روایت «الایمان قید الفتک ،فلا یفتک مومن از این کار منعشان
کرد. مرحوم مدرس پس از توضیحاتی که درباره حرام بودن ترور داد
افزود :اقدام به ترور عشقی و هرکس دیگر موجب خواهد شد که شیوه ما
اهل دیانت ،با شیوه ستمگران و اهل باطل و دشمنان حق ،خلط و مشتبه شود
،و همه بگویند که ما هم مثل تمامی ستمکاران کلام را بجای کلام با گلوله
و دشنه و چماق پاسخ می دهیم و جوابی از نوع خود آن و متکی بر منطق
نداریم. چنین قضاوتی در مورد ما بسیار به ضرر ما و مکتب ما و تشکیلات
سیاسی ما تمام می شود. و افکار عمومی را علیه ما بسیج می نماید. ما حقیق
و حقانیت با عفو و بزرگواری ،جلوه و نمود چشمگیرتری دارد.

پیشنهاد مدرس در مورد شیوه برخورد با عشقی

ما باید روحیه مخالفان خود را تجزیه و تحلیل و ارزیابی کنیم، و در برابر هریک از آنها واکنش متناسب با آن انگیزه نشان دهیم. عشقی دین و ایمان ندارد و این امر ناشی از نارسایی و ضعف تبلیغات و عملکرد دینی ما است. ما با افرادی مثل عشقی برسر دین و ایمان، ما راهی نمی‌توانیم پیدا کنیم. اما به نظر من، ما حتی با وجود بی‌دینی و بی‌ایمانی این گونه افراد هدف مشترکی با آنها داریم می‌تواند همه ما را در یک صف جای دهد. حالا اگر ما بتوانیم به او بقبولانیم که حتی با صرف نظر ما با او برسر دین و ایمان. هدف ملی او که ترقی و پیشرفت ایران باشد با راهی که ما در عالم سیاست در پیش گرفته ایم بهتر تحقق می‌یابد. حتی من معتقدم آدم‌هایی مثل عشقی که در عین اعتراف صادقانه به بی‌دینی، برای خودشان اصولی دارند و در راه آن اصول حاضرند منافع مادی خود و حتی زندگی‌شان را فدا کنند این افراد خیلی قابل اعتمادتر از کسانی هستند که در ظاهر دم از دیانت و تشرع می‌زنند.

نتیجه برخورد های منطقی مدرس

تغییر موضع عشقی در صحنه سیاست.

ملک الشعراى بهار می‌گوید: قبل از جریان جمهوریت، یک روز عشقی نزد من آمد و گفت آقای بهار، من حالا متوجه اشتباه خود شده‌ام می‌خواهم به حضور آقای مدرس بروم و عذرخواهی کنم، ولی خجالت می‌کشم گفتم: مدرس را نشناخته‌ای او اهل کینه و انتقام نیست بیا با هم برویم. رفتیم به خانه مدرس عشقی به محض ورود خواست اظهار ندامت کند مدرس دست به سر و صورتش کشید و گفت:

بیا که نوبت صلح است و دوستی و سلامت.

به شرط آنکه نگویم از گذشته حکایت.

و اضافه نمود: گذشته را فراموش کن همین الان شروع کنید علیه این دیکتاتور (رضاخان) که دارد می‌آید.

تغییر موضع عشقی و پیوستن او به هواداران مدرس و اقدامات و تبلیغات گسترده او برای مبارزه با انگلیسی‌ها و رضا خان کاری بس مخاطره آمیز بود. عاقبت به دست عوامل استبداد ترور شد. و پس از شهادت عشقی عامه

مردم دیندار و پیشوایان دینی و خاصه مدرس، از شاعری که با همه تظاهر به بی دینی جان خود را در مبارزه با استبداد و استعمار نثار کرده بود به شایسته ترین وجهی قدرانی کنند.

جنازه عشقی را در مسجد سپهسالار گذاشتند که فردای آن روز تشیع نمایند. روی ورقه کوچکی، مضمون این عبارت مختصر را چاپ و در شهر منتشر نمودند: هرکس که می‌خواهد از جنازه این سید شهید مشایعت نماید فراد بیاید مسجد سپهسالار. فردا صبح همه مردم به راه افتادند قریب سی هزار نفر، از علمای بزرگ، فضلا، محصلین و کسبه و تجار و دیگران آمدند. جوانان و جوانمردان شاه آباد طوق و علم را بلند کردند و جنازه شاعر جوان را برداشتند. زن و مرد تهران بر او گریستند و بازها بسته شد. در تشیع جنازه عشقی اکثر علما از جمله مدرس شرکت کردند در تمام مسیر طولانی جنازه روی دست و شانه مردم بود. مردم مانند عزیز ترین روزهای عزاداری سوگواری کردند.

این هم یکی از مرثیه هایی که برای «سید شهید امروز» و شاعر مرتد دیروز «سرودند

شاد دزدان و هرزه گردانند *** سخت درمانده نیک مردانند

کشته عشقی شد از برای رضا *** ای قضا ای قدر کجاست سزا

آن یکی قاتل مدرس بود *** این عزیز دل مدرس بود

آن بود از نژاد شمرویزید *** این نسب دارد از امام شهید

(آخوند خراسانی و شاگردانش، اکبر ثبوت ص 768 تا 781)

228. میرزا ابوالقاسم فراهانی

میرزا ابوالقاسم فراهانی، در سال ۱۱۹۳ هجری قمری برابر با ۱۱۵۸ هجری شمسی به دنیا آمد. پدرش سیدالوزراء میرزا عیسی فراهانی، معروف به میرزا بزرگ، از سادات حسینی و از مردم هزاره فراهان، از توابع اراک بود. ابوالقاسم زیر نظر پدر دانشمند خود تربیت یافت و علوم متداول زمان را آموخت. در آغاز جوانی به خدمت دولت درآمد. بعد از مدتی کار در تهران به تبریز نزد پدرش که وزیر آذربایجان بود، رفت. چند صباحی در دفتر عباس میرزا ولیعهد به نویسندگی مشغول شد و در سفرهای جنگی با او همراه شد. پس از آنکه پدرش انزوا گزید، پیشکاری

شاهزاده را به عهده گرفت، نظم و نظامی را که پدرش میرزا بزرگ آغاز کرده بود، تعقیب و با کمک مستشاران فرانسوی و انگلیسی سپاهیان ایران را منظم کرد و در بسیاری از جنگ‌های ایران و روس شرکت داشت. در سال ۱۲۳۷ هجری قمری میرزا بزرگ قائم مقام درگذشت و بین دو پسرش، میرزا ابوالقاسم و میرزا موسی، بر سر جانشینی پدر نزاع افتاد و حاجی میرزا آقاسی به حمایت میرزا موسی برخاست، ولی اقدامات او به نتیجه نرسید و سرانجام میرزا ابوالقاسم به امر فتحعلی‌شاه به جانشینی پدر با تمام امتیازات او نائل آمد و لقب سیدالوزراء و قائم مقام یافت و به وزارت نایب‌السلطنه ولیعهد ایران رسید. از همین تاریخ بود که اختلاف حاجی میرزا آقاسی و قائم مقام و هم چنین اختلاف «بزیمکی (خودی)» و «اوزگه (بیگانه)» به وجود آمد. قائم مقام که ذاتاً مردی بی‌با و مغرور بود با بعضی از کارهای ولیعهد مخالفت می‌کرد، پس از یک سال وزارت در اثر تلاش مخالفانش به اتهام دوستی با روس‌ها از کار برکنار شد و سه سال را در تبریز به بیکاری گذراند. پس از سه سال خانه‌نشینی، در سال ۱۲۴۱ هجری قمری میرزا ابوالقاسم دوباره به پیشکاری آذربایجان و وزارت نایب‌السلطنه منصوب شد.

در سال ۱۲۴۲ هجری قمری فتحعلی‌شاه به آذربایجان رفت و مجلسی از رجال و اعیان و روحانیون و سرداران و سران ایلات و عشایر ترتیب داد تا درباره صلح یا ادامه جنگ با روس‌ها، به مشورت پردازند. در این مجلس تقریباً عقیده عموم به ادامه جنگ بود اما قائم مقام برخلاف عقیده همه با مقایسه نیروی مالی و نظامی طرفین، اعلام کرد که ناچار باید با روس‌ها از در صلح درآمد. این نظر که صحت آن بعدها بر همه ثابت شد، در آن روز مهمه‌ای در مجلس انداخت و جمعی بر وی تاختند و او را به داشتن روابط پنهانی با روس‌ها متهم کردند. پس دوباره از کار برکنار و به خراسان اعزام شد.

قائم مقام که در اوایل جنگ دوم روس و ایران دوباره وارد دستگاه نایب‌السلطنه شده بود، مشاور او شد و در سال ۱۲۴۱ هجری قمری با دختر نهم فتحعلی‌شاه بنام گوهرملک خانم معروف به شاه‌بی‌بی خواهر اعیانی عباس میرزا نایب‌السلطنه از دواج کرد که حاصل این پیوند ۳ فرزند پسر بنام‌های محمد، علی و ابوالحسن بود.

جنگ با روس ادامه یافت و به شکست ایران انجامید و در ماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۴۳ هجری قمری برابر با نوامبر ۱۸۲۷ میلادی قوای روس به فرماندهی «گراف پاسکویچ» به تبریز رسید. شاه، قائم مقام را خواست، از او دلجویی کرد و با دستورهای لازم و اختیارنامه عقد صلح به نام ولیعهد، روانه تبریزش کرد. میرزا ابوالقاسم در کار صلح و عقد معاهده با روس، تلاش فراوانی کرد و ضمن معاهده، حمایت تزار را نسبت به خانواده عباس میرزا جلب و پادشاهی را با وجود برادران بزرگ و مقتدر دیگر در میان فرزندان او تثبیت کرد.

عهدنامه ترکمانچای در پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری برابر ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ میلادی به خط قائم مقام تنظیم و امضا شد و قائم مقام که خود حامل نسخه‌ای از عهدنامه بود، به تهران آمد و درباره آن توضیحات لازم را داد و شش کروار تومان غرامت را که مطابق عهدنامه بایستی به دولت روس پرداخت شود، گرفت و بار دیگر با سمت پیشکاری آذربایجان و وزارت ولیعهد به تبریز مراجعت کرد.

در اوایل سال ۱۲۴۹ هجری قمری نایب‌السلطنه برای دفن فتنه افغان، عازم هرات شد و قائم مقام را نیز همراه خود برد. عباس میرزا که بیماری سل داشت، در مشهد بستری شد و فرزند خود، محمد میرزا را مامور فتح هرات کرد. هرات در محاصره بود که عباس میرزا درگذشت و قائم مقام، که جنگ را صلاح نمی‌دانست، با یارمحمدخان افغانی عهدنامه صلح بست و به تهران بازگشت. محمد میرزا در ماه صفر سال ۱۲۵۰ هجری قمری به تهران بازگشت. در همان ماه جشن ولیعهدی او به جای پدر برپا شد و ولیعهد ایران به عنوان فرمانروای آذربایجان و قائم مقام در مقام وزارت او عازم تبریز شدند. چندی نگذشت که فتحعلی شاه در جمادی‌الآخر سال ۱۲۵۰ هجری شمسی در اصفهان درگذشت. این خبر به آذربایجان رسید و محمد میرزا قصد عزیمت به پایتخت را کرد. قائم مقام، جهانگیر میرزا و خسرو میرزا، دو برادر شاه را که در قلعه اردبیل زندانی بودند، نابینا کرد و وسایل جلوس محمد میرزا را فراهم آورد. در ماه رجب، در تبریز، خطبه‌ای به نام او خوانده شد و شاه اندک زمانی بعد به همراهی قائم مقام به سوی تهران حرکت کرد. روز ۱۴ شعبان بود که محمدشاه وارد تهران

شد، مجدداً مراسم تاج‌گذاری برگزار کرد و قائم مقام در منصب صدر اعظم مشغول مملکتداری شد.

روایت قتل قائم مقام فراهانی

اسماعیل رانین در کتاب حقوق بگیران انگلیس آورده: که سفیر انگلیس، شبانه به خانه امام جمعه رفته و با دادن پول از وی می‌خواهد که قائم مقام را تکفیر نماید. فردای آنروز در همه مساجد تهران بر منبر رفته و بانگ برآوردند که مسلمانان، از دست این کافر فریاد فریاد! اودولت اسلام را بر زمین زده است!...

سرصدا که بالا گرفت محمد شاه او را عزل کرده و پس از یک هفته فرمان قتل وی را صادر نمود. پس از قتل آن بزرگ مرد سوار بر اسب شدم تا واکنش مردم را ببینم. دیدم این مردم فرومایه و ابله بسان شب عید یکدیگر را در آغوش کشیده و کشته شدن این کافر ملحد را به بکدیگر تبریک می‌گویند. کتاب حقوق بگیران انگلیس.

مهدی بامداد در کتاب «شرح حال رجال ایران» درباره قتل قائم مقام فراهانی می‌نویسد: در غروب روز ۲۴ صفر ۱۲۵۱ هجری قمری، قائم مقام از طرف شاه به وسیله پیش‌خدمتی به قصر نگارستان - مکان فعلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان برنامه و بودجه در شمال میدان بهارستان - احضار می‌شود، قائم مقام پس از وارد شدن می‌پرسد: شاه کجا تشریف دارند؟ اشخاصی که برای انجام این خدمت مامور هستند می‌گویند: در عمارت سر در، قائم مقام بالا می‌رود و می‌بیند شاهی در سر در نیست، می‌پرسد پس کجا تشریف دارند؟ می‌گویند تشریف خواهند آورد.

قائم مقام نماز مغرب و عشاء را می‌خواند و بعد از نماز اظهار می‌کند اگر شاه به من فرمایشی ندارند بهتر این است که بروم چون که منزل دوستی وعده کرده‌ام و انتظار مرا دارد. ماموران نگاهداری او می‌گویند: شاه فرموده‌اند چون کار لازمی با شما دارم از اینجا خارج نشوید تا من شما را به حضور بطلبم. قائم مقام می‌گوید: پس قدری استراحت می‌کنم و شال کمر را باز کرده زیر سر می‌گذارد و جبهه را بر روی خود کشیده می‌خوابد. دو ساعت از شب گذشته بیدار می‌شود و می‌پرسد: اگر شاه تشریف نمی‌آورند من بروم خدمتشان ببینم چه فرمایشی دارند. و باز همان جواب‌ها را که

می‌شنوند به طور مزاح می‌گوید: پس من اینجا محبوسم! جواب می‌دهند: شاید! گویند در این حال در اتاق قدم زده و این شعر را با ناخن به دیوار می‌نویسد:

روزگار است اینکه گه عزت دهد گه خوار دارد / چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

قائم مقام مدت ۶ روز در حوض‌خانه قصر نگارستان نگهداری می‌شود و در این مدت به او آب و غذایی نمی‌دهند تا شاید از گرسنگی بمیرد و مرگش طبیعی باشد. با زنده ماندن او که قوای جسمی‌اش به سبب حبس در این شرایط، به شدت تحلیل رفته بود گروهی برای قتل وی راهی حوض‌خانه شدند. مهدی بامداد می‌نویسد: «شب آخر ماه صفر اسمعیل‌خان قرآچه‌داغی که یکی از اشقیاء و سرهنگ فراشخانه میر غضب‌باشی بود با چند میر غضب وارد حوض‌خانه شده بر سر او ریخته، او را بر زمین می‌زنند، قائم مقام با وجود ضعف و ناتوانی که دارد برای استخلاص خود مقاومت می‌کند به طوری که بازوان او مجروح شده خون جاری می‌گردد، بالاخره دستمالی در حلق او فرو برده و او را خفه می‌کنند...»

جسد قائم مقام را شبانه به حرم حضرت عبدالعظیم ری برده و بی‌کفن و غسل در صحن امامزاده حمزه جنب مزار شیخ ابوالفتح رازی به خاک سپردند. از گزارش تفصیلی که کمپل - وزیر مختار وقت انگلستان - به لندن داده - نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ - و همچنین از یادداشت‌های خصوصی خودش این حقیقت به خوبی بر می‌آید که وی نیز بارها محمدشاه را به کشتن قائم مقام تحریک و درباریان و امام جمعه وقت را به تائید نظریه خویش ترغیب کرده‌است.

در سال ۱۳۰۰ هجری قمری همزمان با حکومت ناصرالدین شاه قاجار، قبر قائم مقام فراهانی را شکافتند تا فرد دیگری را در آن دفن کنند. چنانکه به تواتر شنیده شده بدن وی پوسیده بود اما لباس‌های غرقه به خودش هنوز باقی بود.

سیاستمداری در قامت یک ادیب

قائم مقام در علوم حکمت و ادب و نظم و نثر فارسی و عربی استادی مسلط بود. «منشآت و مکاتیب» او نمونه نثر فصیح آن عصر و به سبک گلستان سعدی است. قائم مقام علاوه بر نثر، در شعر نیز مهارتی داشت و از سبک

خراسانی پیروی می‌کرد. از آثار معروف او مثنوی (جلایرنامه) است که از زبان جلایر یکی از نوکران اوست که بعدها ایرج میرزا در عارفنامه از سبک نگارش آن تقلید کرد. قائم مقام اشعار شکوایی و حزن‌آوری دارد که اثری از وقایع خونین زمان او یعنی اواسط قرن سیزدهم در آن نمایان است. وی در وصف ناهنجاری‌های آن ایام می‌نویسد:

ب‌الله که حسینی نبود و نه در این عصر / بس شمر و سنان است که با سیف و سنان است

گر نیست حسین اینک فرزند حسین است / کز فتنه این فرقه کوفی به فغان است

(شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد)

(تاریخ سیاسی قاجار و فتنه اجنبی، دکتر محمدامین حیدری)

(حقوق بگیران انگلیس، اسماعیل راعین)

229. نصر حامد ابو زید

دکتر نصر حامد ابوزید در سال ۱۹۴۳ در یکی از روستاهای اطراف شهر طنطا در مصر به دنیا آمد. در جوانی به قاهره رفت و در دانشگاه قاهره به تحصیل مشغول شد. او دکترای خود را در سال ۱۹۸۱ در رشته مطالعات اسلامی از همین دانشگاه دریافت کرد. در سال ۱۹۹۲ او کتاب‌های خود را به شورای استادان دانشگاه قاهره فرستاد تا به او درجه استادی بدهند. اما مطالعه کتاب‌هایش نه به درجه استادی دانشگاه، بلکه به تکفیر او انجامید. تکفیر وی در نهایت به صدور حکم جدایی از همسر مسلمانش منتهی شد. اما ابتهال یونس، همسر وی و استاد دانشگاه، که به تازگی به عقد فیلسوف ۵۰ ساله درآمده بود، همپای او جلائی وطن کرد و زندگی را در هلند پی گرفت. ابوزید در سال ۱۹۹۵ در دانشگاه لیدن هلند آغاز به کار کرد و به شهرتی بین‌المللی رسید. اما جلائی وطن ابوزید هم خشم بنیادگرایان مصری را فرونشاند. آنها که حکم قتل او را داده بودند، مترصد فرصتی بودند که او را به اتهام آنچه «خروج از دین» به دلیل اهانت به قرآن می‌دانستند، به قتل برسانند. اما مردی که از هشت سالگی حافظ کل قرآن بود چه گفته بود و چه نوشته بود که او را تا پای مرگ پیش برد؟ او قرآن را کلام محمد می‌دانست:

« برای مومنان حتی کاغذ این کتاب هم مقدس است. اما برای من به عنوان یک محقق، این کتابی است که عده‌ای در ساختنش مشارکت داشته‌اند. من شاهد دریافت هیچ کلمه‌ای توسط محمد از سوی خدا نبوده‌ام. من به عنوان یک مسلمان فقط شاهد گزارش محمد از مواجهه او با خدا هستم. می‌توان مسلمان‌ها را متقاعد کرد که این کتاب محمد است. قرآن، کلام محمد، بشری همچون خود ماست. کسی که مدعی شد از خدا وحی دریافت می‌کند و ما هم او را باور کردیم. اما ما فقط کلام محمد را در اختیار داریم و لذا با امر انسانی روبرو هستیم. »

حکم ارتداد

نظریه‌های نصر حامد ابوزید باعث شد که معدودی از مفتیان مصری در سال ۱۹۹۵ او را مرتد اعلام کنند و دادگاهی در مصر حکم به جدایی همسر ابوزید داد که همسر ابوزید باید از او جدا شود. هرچند این دادگاه بعداً حکم خود را پس گرفت لکن در پی صدور دستور ارتداد، نصر حامد ابوزید از سوی کسانی چون عبدالصبور شاهین، عضو گروه جهاد اسلامی مصر به رهبری ایمن ظواهری که اعلام کرد آقای ابوزید را به قتل خواهد رساند تهدید می‌شد. و همین مسئله باعث شد نصر حامد ابوزید در سال ۱۹۹۵ به همراه همسرش، مصر را ترک کند، و به کشور هلند مهاجرت کند.

برخوردهای تکفیری‌ها با ابوزید، با مخالفت تعدادی از علمای برجسته الازهر نیز مواجه شد. مثلاً دکتر محمد عماره از اعضای برجسته مجمع البحوث الازهر ضمن اعتراض به برپایی دادگاه تفتیش عقیده، نوشت: «قضیه دکتر ابوزید، یک قضیه فکریست و مجال آن هم گفتگوی فکریست و متخصصین این حوزه هم، متفکران و پژوهشگرانند، و این یک قضیه قانونی نیست که به وکلا و قاضیان ربط پیدا کند» (التفسیر المارکسی للاسلام ص ۹ - دار الشروق)

230. دکتر محمد عماره

با اینکه خود از منتقدان ابوزید است - در جای دیگری می‌گوید: «ما مخالف صادره کتب ابوزید و عشاوی و... هستیم.. زیرا اسلام دائماً در حال طلب

برهان است و لکن مشرکین، جدال و گفتگو و مناقشه را رد کرده و اندیشه را مصادره می‌کنند» (همان ص ۱۰)

محمد عماره با استناد به نظر جمهور علمای اهل سنت، در عدم تکفیر کسی که به شهادتین اقرار زبانی دارد، سخن ابوزید را نقل می‌کند که در روزنامه الاهرام مورخ ۱۹/۶/۱۹۹۵ ثبت شده: «انا مسلم و فخور بأنی مسلم، اومن بالله سبحانه وتعالی وبالرسول علیه الصلاة والسلام وبالیوم الآخر: من مسلمانم و به مسلمانی خود افتخار می‌کنم، به خدا و رسول علیه الصلاة والسلام و روز قیامت اعتقاد دارم» (همان ص ۳۲)

عده‌ای از منتقدان ابوزید مثل احمد صبحی منصور، جورج طرابیسی و محمد عماره، کم اطلاعی او از تاریخ و بعضی اشتباهات تاریخی او را به نقد کشیده‌اند. ضمن اینکه خود ابوزید در دفاعیاتش اعلان کرد که مفهوم تاریخت بیان شده از طرف او، مورد سوء برداشت منتقدان قرار گرفته است (التکفیر فی زمن التکفیر: ص ۱۹۷)

بحث برسر اعتقاداتش میان موافقان و مخالفان، همچنان ادامه دارد.

محسن کدیور در مورد این قرآن شناس مصری می‌گوید: «ابوزید مسلمان بود، مسلمان زیست و مسلمان از دنیا رفت. اگرچه به کار او نقد وارد است، امروز شاید کسی امثال عبدالصبور شاهین، یا قاضی عبدالعلی موسی، کسانی که حکم ارتداد ابوزید را صادر کردند را نشناسد، اما یقیناً حتی من که در پاره ای از آراء ممکن است با ابوزید موافق نباشم در مجموع او را مسلمانان اندیشمند و قابل اعتنا ارزیابی می‌کنم. مسلمانان که می‌توان با او موافق نبود. اما نمی‌توان او را نادیده گرفت»

نصر حامد ابوزید که در همه زندگی اش تحت تاثیر علقه های دینی بود، منتقدان مختلفی نیز داشت. در راس آنها منتقدان مصری اش بودند که تقدس زدایی ابوزید از قرآن را بزرگترین خطای او می‌دانستند. اما روشنفکران سکولار نیز انتقاداتی را علیه تفکر او مطرح می‌کنند.

محمدرضا نیکفر، فیلسوف سکولار ایرانی از جمله این منتقدان است که می‌گوید: «حق یک انسان است که اعتقاد خودش را داشته باشد. ولی وقتی وارد عرصه ای می‌شویم به اسم هرمنوتیک، یعنی دانش و هنر تفسیر، مفسر - یعنی هرمنوتیکر - می‌بایست این پیش داورای های خودش را مورد بررسی و نقد قرار دهد. هرمنوتیکی که ابوزید به کار می‌برد، یک

هرمنوتیکی است مشهور به هرمنوتیک تفاهم که از مکتب هانس گئورگ گادامر می‌آید. هرمنوتیک تفاهم به این معناست که شما کتابی را می‌خوانید و نسبت به این کتاب تفاهم کامل دارید و کوشش می‌کنید استدلال‌های نویسنده را، تصویرهای نویسنده را، پیام کتاب را، پیرنگ تر کنید و دقیق تر کنید و برای خودتان بهتر حلاجی کنید و یک جور با تفاهم با آن رو به رو شوید که از طریق این تفاهم آن را بهتر بفهمید. ابوزید به این دسته از طرفداران هرمنوتیک تفاهم، تعلق داشت و قرآن و سنت اسلامی را وقتی می‌خواند با این هرمنوتیک تفاهم می‌خواند. در برابر هرمنوتیک تفاهم، هرمنوتیکی هست که به آن می‌گوییم هرمنوتیک سوء ظن. کار این هرمنوتیک اینست که کتابی را که می‌خواند با پرسش‌های اساسی مواجه کند. به ویژه کتابی که در آن فرمان "قتل" وجود دارد. وقتی در کتابی فرمان قتل وجود دارد، ما نمی‌توانیم با تفاهم این کتاب را بخوانیم. اگر با تفاهم بخوانیم، به این معناست که باید استدلال‌های آن را، گرایش آن کتاب را در جهت قتل تقویت کنیم. اگر ابوزید و دیگران که شبیه ابوزید می‌اندیشند، با هرمنوتیک تفاهم با متنی برخورد کنند، وقتی یک متن برایش نوشته "بگش" می‌بایست این "بگش" را تقویت کنند. همانطور که بنیادگرایان افراطی این کار را می‌کنند.

ابوزید اما پیش از این به این ایراد پاسخ داده بود. به عقیده او قرآن نمی‌تواند کتاب قانونی تلقی شود که در آن قواعد و مقررات عاری از کارکردهای اخلاقی و اجتماعی شان هستند. ابوزید معتقد است اگر به قرآن چون یک منبع فرهنگی نگریسته شود، می‌بینیم که در قرن هفتم میلادی هیچ راه دیگری برای تنبیه مجازات وجود نداشته است. محمدرضا نیکفر این استدلال ابوزید را کافی نمی‌داند و می‌گوید: «من نمی‌پذیرم که بگویم تنها راه آن بوده. همان موقع دنیا‌های دیگری وجود داشتند که در آن دنیاها راه‌های بهتری داشتند. دوره تاریخی را که در نظر می‌گیریم به اسم دوره محور که در این دوره چهره‌هایی داریم مثل بودا، مثل عیسی، مثل محمد و چهره‌های بزرگی داریم مثل یونان، مثل سقراط، مثل افلاطون، مثل ارسطو. مجموعه اینها را که در نظر می‌گیریم می‌گوییم که در جهان آن موقع گنُسپت (مفهوم) ها و طرح‌های بهتری و اخلاقی تری وجود داشت. اگر ببینند و بگویند که به خاطر جهان عرب است، این

را باید مشخص کنند که این کتاب پیامش پیام عربی است نه پیام جهانی. ولی از طرف دیگر گفته می‌شود که کتاب جهانی است و در عین حال محدود در جهان عرب است. می‌خواهم ببینم بین این محدودیت و جهان ابتدایی عرب آن موقع با پیام جهانی چگونه ارتباط برقرار می‌کنند. ابوزید استدلال می‌کند که قرآن گرایشی به سمت گسترش حقوق داشت و این را مینا بگذاریم و ببینیم بگوییم که در عصرهای مختلف از همه امکانات برای گسترش حقوق باید استفاده کرد. قرآن این را می‌خواهد. درست است؟ خوشحال می‌شوم به عنوان فردی از این جهان و متعلق به این دنیای فرهنگی مشترک با ابوزید که این دیدگاه گسترش پیدا کند. ولی در عین حال خیلی اشکالات معرفتی دارد. می‌تواند برخی مشکلات را حل کند، خیلی انسانها را متوجه نکات دیگر کند و به اصطلاح این تفسیرها مفید باشد ولی مفیدیت یک طرف است و حقیقت هم یک طرف دیگر.

وی در کتاب «بنیان دیدگاه عقیدتی میانه رو در تفکر اسلامی الشافی» نوشته‌است: «زمان آن فرا رسیده است که بار دیگر مسائل را مورد بازبینی قرار دهیم و به مرحله آزادی، نه تنها از قدرت مطلق متن، بلکه از قدرت و سلطه هر عاملی که مانع پیشرفت انسان است، گذر کنیم. پیش از آن که در جریان سیل قرار بگیریم، باید هم اکنون و در اسرع وقت در این مسیر قدم برداریم.»

دکتر نصر حامد ابوزید در 5 ژوئیه 2010 به علت بیماری قلبی درگذشت و در زادگاهش به خاک سپرده شد.

231. کلیسای بیست تن

کلیسای بیست تن، نام کلیسایی است در شهر پیزا از شهرهای ایتالیا که در سواحل دریا قرار دارد. بیست تن مسیحی که تازه به دیانت مسیح گرویده بودند، برحسب امر امپراطوری به صلیب کشیده شدند. به همین جهت در آنجا کلیسایی به نام آنها بنا کردند. و در روز پانزدهم ماه آوریل که درستاً سر ایتالیا روز پرهیز کاری است مردم این حدود و بسیاری از اشخاصی که نذر دارند از نقاط دور برای زیارت به این کلیسا می‌آیند. مردم در این روز با جامه سیاه و کاکول بر سر و شمع بدست با پای برهنه وارد کلیسا می‌شوند.

(کاگول یک کیسه سیاهی است که پرهیز کار بر سر می‌گذارد و آن کیسه تاگردنش را می‌گیرد و دوسوراخ برای بینایی و یک سوراخ مقابل بینی جهت نفس کشیدن دارد. وزمانی که کاگول بر سر بگذاری و جامه بلند را بپوشند کسی نمی‌تواند تشخیص زن از مرد را بدهد)

احمد عبدالرحمن ص 167

232. حسن یوسفی اشکوری

حسن یوسفی اشکوری در سال ۱۳۲۸ شمسی در اشکور از توابع شهرستان رودسر گیلان متولد شد. پس از آموزش علوم مقدماتی در سال ۱۳۴۰ به عنوان طلبه وارد حوزه علمیه رودسر شد. در سال ۱۳۴۴ به حوزه علمیه قم مهاجرت کرد و تا سال ۱۳۵۷ در آن حوزه به آموزش علوم اسلامی اشتغال داشت.

در این دوران دانش‌های رایج در حوزه مانند ادبیات، منطق، تفسیر، کلام، فلسفه، اصول و فقه را آموخت. وی افزون بر تحصیل به مطالعه و تحقیق نیز اهتمام کرد و به نویسندگی نیز پرداخت. نخستین مقاله ایشان در سال ۱۳۴۹ در "مجله دانشمند" چاپ شد و تا سال ۱۳۵۷ با آن مجله همکاری کرد.

در این دوران نیز با نشریاتی چون "ندای حق" (تهران)، "طلوع اسلام" (رشت)، ماهنامه "مکتب اسلام" (قم)، سالنامه "معارف جعفری" (قم)، سالنامه "نسل جوان" (قم) و سالنامه "پیام اسلام" (قم) همکاری کرد و مقالاتی در آن نشریات نوشت. دو کتاب نیز از وی چاپ شد که در فهرست آثار خواهد آمد. از سال ۱۳۴۰ هم‌زمان با آغاز نهضت روحانیت به فعالیت‌های سیاسی روی آورد و دو بار در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ بازداشت شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وی در نخستین دوره مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده دو شهرستان شهسوار (تنکابن امروزی) و رامسر برگزیده شد. اما پس از پایان مجلس در سال ۱۳۶۳ بیشتر به فعالیت‌های فرهنگی و پژوهشی و قلمی روی آورد. از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ در دانشگاه علامه طباطبایی تهران به تدریس تاریخ اسلام و معارف اسلامی

اشتغال داشت، ولی پس از سخنرانی در مجلس ختم زنده‌یاد دکتر کاظم سامی در سال ۱۳۶۷، از تدریس در دانشگاه منع گردید.

از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۹ به عنوان دبیر هیأت تحریریه شرکت سهامی انتشار فعالیت کرد. از سال ۱۳۶۴ تا کنون به عنوان نویسنده با مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی همکاری دارد و ده‌ها مقاله در مجلدات آن مجموعه نگاشته است.

از سال ۱۳۶۹ به دعوت مدیریت دایره‌المعارف تشیع به عنوان ویراستار و نویسنده به آن مرکز علمی پیوست و این همکاری تا سال ۱۳۷۷ ادامه پیدا کرد. از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۰ پنج شماره‌ی گاهنامه "احیاء" را با همکاری برخی از همفکران منتشر کرد.

از سال ۱۳۷۱ به عنوان عضو هیأت تحریریه و عضو شورای سردبیری مجله ایران فردا و نویسنده، با مدیریت مهندس عزت‌الله سحابی، با آن مجله همکاری کرد که تا توقیف آن مجله در سال ۱۳۷۹ ادامه یافت. افزون بر آنها، در طول سه دهه اخیر، با نشریات و روزنامه‌های مختلف و دانشنامه‌های متعدد همکاری علمی و قلمی داشته است که از جمله آنها می‌توان به دو روزنامه کیهان و اطلاعات (در دهه شصت)، "جامعه"، "توس" (چاپ مشهد و تهران)، "نشاط"، "خرداد"، "صبح امروز"، "مناطق آزاد"، هفته نامه "آبان"، هفته نامه "مبین"، "پیام هاجر"، "هاتف" (گیلان)، "امید زنجان" (زنجان)، "پیام هامون" (مشهد)، "عصر آزادگان"، "هم‌میهن"، "شرق"، "کارگزاران"، "اعتماد"، "آفتاب یزد"، مجله "مدرسه"، مجله "آیین"، دانشنامه "قرآن"، و فرهنگ آثار اشاره کرد. در عین حال کار اصلی وی همان همکاری علمی و پژوهشی مستمر با دایره‌المعارف بزرگ اسلامی است.

در طول سه دهه وی در محافل مختلف سیاسی و دانشگاهی به ایراد سخنرانی پرداخته و درباره موضوعات گوناگون سخن گفته است. وی بارها به دعوت محافل مختلف ایرانی و غیر ایرانی به برخی کشورهای اروپایی و امریکا سفر کرده و در کنفرانس‌های مختلف در باب موضوعات دینی و اجتماعی به ایراد سخن پرداخته است. از جمله آنها شرکت در کنفرانس برلین بود که در آوریل ۲۰۰۰ / فروردین ماه ۱۳۷۹ رخ داد.

در پی انجام سه روزه این کنفرانس، که جنجال سیاسی و تبلیغاتی گسترده‌ای را در ایران و جهان به دنبال داشت، یوسفی اشکوری به همراه چند تن دیگر از سخنرانان ایرانی کنفرانس دستگیر و در دادگاه ویژه روحانیت تهران محاکمه و در دادگاه اول به اعدام محکوم شد، ولی پس از نقض آن حکم در دادگاه دوم، به هفت سال حبس محکوم شد. وی پس از گذراندن کمتر از پنج سال از دوران محکومیت، در بهمن ماه ۱۳۸۳ از زندان آزاد شد.

اتهام وی در دادگاه ارتداد بود و استناد قاضیان نیز به گفته‌ها و عقاید ایشان مبنی بر تغییر پذیری احکام اجتماعی اسلام و از جمله آزادی حجاب زنان مسلمان بود. وی از آغاز تحت تأثیر آموزه‌های نواندیشان مسلمان و به ویژه اقبال لاهوری، مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و بیش از همه دکتر علی شریعتی بوده است.

او در سال ۱۳۷۶ "دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی" را با همکاری چند تن از همفکران تأسیس کرد و از آن زمان تا کنون به عنوان مسئول دفتر فعالیت می‌کند. وی در تأسیس "بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان" نیز همکاری داشته است.

قسمتی از متن 18 صفحه‌ای که توسط محمد ابراهیم نکونام دادستان ویژه روحانیت تهران در تاریخ 23-6-79 قرائت گردید به شرح زیر است:

اسناد کنفرانس برلین - کیفرخواست

دادسرای ویژه روحانیت

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تبارک و تعالی - لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا - آيِنٌ مَا تُقِفُوا أُخْذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا - سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (احزاب آیات 60 - 61 - 62)

ریاست محترم دادگاه ویژه روحانیت

سلام علیکم

در پرونده پیوست به کلاسه 4657/78 و/4 آقای میرزا حسن یوسفی جیردهی مشهور به یوسفی اشکوری فرزند محمد هاشم اهل رودسر ساکن

تهران، متأهل، 51 ساله، به ظاهر روحانی، عضو هیأت تحریریه مجله ایران فردا زندانی با قرار بازداشت موقت از تاریخ 79/5/15 متهم است به:

الف - توهین به مقدسات اسلام و انکار و رد ضروریات و مسلمات دین مبین اسلام و احکام جاودانه قرآن از طریق ایراد سخنرانی بر علیه حجاب اسلامی و قوانین جزائی اسلام و قرآن و همچنین مصاحبه با برخی رادیوهای بیگانه و انکار جاودانگی احکام اسلام و قرآن (موضوع مسئله اول القول فی الارتداد تحریر الوسیله حضرت امام «رض» و ماده 513 قانون تعزیرات)

ب - محاربه و افساد فی الارض و اقدام علیه امنیت کشور از طریق شرکت و سرمدمداری جمعیتی که با شعار تغییر نظام دینی فعالیت نموده و شرکت در کنفرانس خفت بار برلین و ایراد سخنرانیهای ضد نظام و شرکت در جلسه سازمان فدائیان خلق (شاخه اکثریت) در برلین و اقدامات مشابه دیگر در خارج از کشور (موضوع مواد 186 و 498 از قانون مجازات اسلامی) ج - فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی و نشر اکاذیب به منظور تشویق اذهان عمومی از طریق سخنرانی، نوشتن مقاله و مصاحبه با نشریات و رادیوهای بیگانه (موضوع مواد 500 و 698 قانون مجازات اسلامی)

د - اهانت و افتراء به حضرت امام «رض» از طریق نسبت دادن مطالب کذب به معظم له (موضوع مواد 514 و 697 قانون مجازات اسلامی) ه - هتک شدید حیثیت روحانیت از طریق ارتکاب اعمال فوق‌الاشاره.

رأی دادگاه

1 - با عنایت به آنچه که در گردش کار پرونده ذکر گردید و با عنایت به گزارشات واصله و تحقیقات انجام شده و دقت در عملکرد متهم در چند سال اخیر بخصوص توصیه‌ای که او طی نامه به یکی از اعضای نهضت به اصطلاح آزادی کرده و نوشته «از من به شما نصیحت که از هیچ آخوندی دفاع نکن چرا که به قول نصراللهی آخوند خویش هم بد است» و شرکت او با لباس مقدس روحانیت در کنفرانس نکبت‌بار برلین که موجب شد افراد ملحد و ضدانقلاب بیشترین اهانت‌ها را نسبت به ساحت مقدس روحانیت و

نیز به اعتقادات مذهب حقه جعفری روا دارند، تردیدی باقی نمی‌ماند که وی نه تنها برای حفظ حرمت لباس مقدس روحانیت کوچکترین اقدامی ننموده است بلکه تلبس به لباس مقدس روحانیت را وسیله‌ای برای ملکوت کردن وجهه روحانیت اصیل قرار داده است و به فرموده امام خمینی (قدس سره) با دین به دنیا فروشی صدمات جبران‌ناپذیری به جامعه محترم و متدین روحانی وارد نموده است. لذا به استناد ماده 43 آیین‌نامه تشکیل دادگاه و دادرسی ویژه روحانیت نامبرده به خلع لباس روحانیت و محرومیت از مزایای آن محکوم می‌شود.

2 - نظر به این که متهم در مراحل تحقیق و جلسه دادرسی صریحاً اقرار و اعتراف می‌نماید که مطالب عنوان شده در زمینه تغییر کلیه احکام جزایی و اقتصادی از قبیل مجازات محارب، مرتد، سارق و... و نیز برخی احکام حقوق مربوط به بانوان مانند مسأله حجاب و تقسیم ارث را در مجامع عمومی مطرح و عنوان نموده است.

با توجه و مذاقه در مطالب مطروحه توسط متهم مخصوصاً سخنان او در کنفرانس برلین و مصاحبه وی با رادیو آزادی و سخنرانی‌ای در مسجد فاطمیه احراز می‌گردد که متهم به لوازم گفتارش در خصوص غیرجاودانه و قابل تغییر بودن احکام اسلام توجه کامل داشته و ملتزم به لوازم آن بوده است زیرا خود وی در خلال مطالبش اذعان نموده است که این احکام در فقه اسلامی اعم از شیعه و سنی به صورت قاعده مسلم تلقی شده و بیان مطالب خلاف این احکام مسلم، مردافکن و شکننده است.

یادشده اضافه نموده با جرأت و جسارت قابل تغییر بودن این احکام را اعلام و حکم تکفیر آن را نیز به جان می‌خرم و چون متهم با ارتکاب این گونه جرایم در کسوت مقدس روحانیت وانمود می‌کرده که اظهار نظرهای او بر اساس مبانی اسلامی صورت گرفته است و عملاً در تشویق دیگران به همکاری و ارتباط با گروهکها و جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی از جمله گروه‌هایی که با حکومت دینی و نظام اسلامی سرسختانه مخالفت نموده و در صدد براندازی آن هستند نقش مؤثر و چشمگیری داشته است، دادگاه او از مصادیق آیه شریفه «انما جزاء الذین... من الارض» و فتوای حضرت امام (قدس سره) در تحریر ج 3 ص 445 مسأله اول القول فی الارتداد (ذکر نافی المیراث المرتد بقسیمه و بعض احکامه فالفطری

لایقبل اسلامه ظاهرا و یقتل ان کانه رجلاً دانسته و مستندا به دلایل عنوان شده و مفاد ماده 513 قانون مجازات اسلامی (که افرادی را که به مقدسات اسلامی اهانت می‌نمایند مستحق مجازات اعدام دانسته است) متهم میرزا احسن یوسفی جیردهی را به اعدام محکوم می‌نماید.

3 - نظر به این که متهم در خصوص قتل‌های زنجیره‌ای و موارد دیگر با انتشار مطالب کذب از قبیل 120 مورد اعلام کردن این گونه قتل‌ها یا استناد قتل‌ها به فتوای روحانیون، موجبات تشویش اذهان عمومی را فراهم نموده است، مجرمیت متهم را در این زمینه ثابت دانسته و مستندا به ماده 698 قانون مجازات اسلامی وی را به تحمل دو سال حبس محکوم می‌نماید.

4 - در خصوص اهانت و افترا به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (قدس سره) گرچه نحوه اظهارات متهم توهین‌آمیز است لکن نظر به این که یادشده در مقام دفاع شدیداً منکر داشتن قصد اهانت به امام رحمه‌الله گردید و افزود که بی‌گمان امام یکی از شخصیت‌های نامدار و استثنایی تاریخ اسلام و ایران است و او نیز مقلد امام بوده است چگونه ممکن است به حضرت امام توهین نماید، به لحاظ عدم احراز قصد مجرمانه متهم در موقع ادای این کلمات و تعبیرات، طبق اصل کلی برائت وی را از اتهام انتسابی تبرئه می‌نماید.

حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت - سلیمی

79/7/23

منبع: دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی

233. عارف سرمدی

سعید سرمدی معروف به عارف سرمدی قرن هفتم میلادی، وی از یهودیت به اسلام گروید. او صاحب رباعیات عرفانی است. در سال 1654 میلادی ایران را ترک کرد و به هندوستان رفت. به جرم ارتداد توسط دولت هند در سال 1641 میلادی اعدام شد.

کتاب فرزندان آستر ص 407

حاصل کلام

حکم «مرتد» در قرآن نیامده، اگر حکم مرتد قتل بود، قطعاً در قرآن ذکر می‌شد. چرا که قرآن کریم تبیان لکل شیء است و هیچ چیز را فروگذار نکرده است. «ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء وهدی ورحمة وبشری للمسلمین» (نحل، 89) با توجه به اینکه قرآن قتل نفس را اعظم کبائر دانسته و می‌فرماید: «ومن قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً، المائدة / 32 و اهمیت ویژه‌ای برای این موضوع قائل بوده و نمی‌شود که از چنین حکمی غفلت شده باشد. نمی‌توان با تمسک به اخبار آن هم اخبار قلیله ضعاف به قتل نفس حکم نمود. بنابراین هیچ حکمی از احکام اسلام را نمی‌توان با استناد به اخبار احاد و روایات که قطعی و یقین آور نیست، ثابت کرد چه رسد به حکم قتل برای مرتد یا سنگسار کردن در مورد زنانی محصنه. در قرآن کریم آیات زیادی بر آزادی دین دلالت دارد. نه اکراه و اجبار در دین. لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی، فمن یکفر بالطاغوت ویومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها. (بقره، 256). اکراه و اجبار در دین نیست. اگر ایمان اجباری انسانها منظور خالق متعال بود؟ خداوند آنرا در فطرتشان قرار می‌داد و نیازی هم به ارسال رسول نبود. پس خداوند نخواسته است انسانها را مجبور سازد که به اکراه و اجبار ایمان آورند همانطور که در سوره یونس می‌فرماید: «ولو شاء ربک لامن فی الارض کلهم جمیعاً، افانت تکره الناس حتی یکونوا مومنین. اگر پروردگارت می‌خواست همه کسانی که در روی زمین هستند ایمان می‌آوردند. پس آیا تو ای پیامبر مردم را مجبور می‌کنی

که مومن باشند و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین. (الانعام 48/الکھف-56) ما پیامبران را نمی‌فرستیم مگر آنکه مژده دهندگان و بیم دهندگان باشند. و درسوره نور و عنکبوت و طیفه همه پیامبران را تبلیغ روشن و آشکار معرفی می‌کند: و ما علی‌الرسول الا البلاغ المبین. و درسوره شورا آیه 48 می‌فرماید: فان عرضوا فاما ارسلناک علیهم حفیظا ان علیک الا البلاغ. پس اگر از دعوت تو (خوداری نمودند ما تو را نگاهبان آنان نفرستادیم. بر تو پیامبر و طیفه‌ای نیست جز ابلاغ دین .

و درسوره الانسان می‌فرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا». ما راه را به انسان نشان دادیم وی شاکر است و یا ناسپاس . و در سوره الکھف آیه 29 می‌فرماید: بگو این دین حق از پروردگار شما است. پس هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کافر گردد. و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر. ودها آیات دیگر درقرآن هست که وظیفه انبیاء را تبلیغ و ابلاغ دین دانسته و انسانها را در پذیرفتن آن مختار و آزاد گذاشته‌است و نه محکوم به اجبار واکراه. و از طرف دیگر این حکم نابخردانه امنیت و آزادی را از جوامع بشری سلب کرده و می‌کند. از قتل عام کارتاها تا کشتار سن بارتلمی، از جنگهای صلیبی تا نزاعهای کاتولیکها و پروتستانها و درگیری اشاعره و معتزله، حنبلی و حنفی، شافعی و مالکی، شیخیه و بالاسریه، اخباری و اصولی، حیدری و نعمتی، شیعه و سنی و... همه و همه تا جنایات گروه‌های تکفیری طالبان و داعش در افغانستان و پاکستان و عراق و شام و دیگر بلاد اسلامی محصول همین تفکر غلط بوده و هست. بنابراین خداوند متعال پروانه انسان کشی برای هیچ کس صادر نکرده و کسانی که به نام دین و خدا دست به کشتار انسانها به هر بهانه‌ای می‌زنند، دکانداری بیش نیستند که دین را ابزار دست خود نموده تا به اهداف پلید خود برسند .

و به راستی که زندگی خونبار و ننگین کاهنان و معبد داران ادیان مختلف در طول تاریخ سرشار از جنگ و ننگ، جنایت، مردم فریبی و خونریزی است. که روزگاری آن را برای خشنودی خدایان واهی و زمانی برای تامین آخرت مردم و روزی نیز به منظور حفظ بیضه و کیان مذهب و دین مرتکب می‌شدند.

به کمک مذهب در زندگی بشری انقلابهای فکری و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی بسیاری به وقوع پیوسته و انسانهای بی شماری از قید نادانی و درنده خوئی و نابخردی رسته‌اند و به کمال و سعادت نایل شده‌اند. اما از طرف دیگر به همین نام، هزاران هزار نفوس بشری در قربانگاه‌های دینی و اقتصادی و سیاسی به دست کثیف‌ترین افراد بشر به نیستی و نابودی کشیده شده‌اند و هزاران جنایت مهیب و تصور ناپذیر صورت گرفته‌است که سر تاسر تاریخ بشریت را ننگین ساخته‌است. اگر میلیونها انسان بیگناهی که به دست کاهنان یا به تحریک و فتوای آنان خونشان خاک را رنگین ساخته با افرادی که به مرگ طبیعی در گذشته اند مقایسه کنیم، دوزخی را که کاهنان معابد درجهان ساخته‌اند به مراتب سوزنده‌تر از دوزخ جهان دیگر خواهیم یافت. خوف انگیزترین جنگها، جنگهای صلیبی و مذهبی بوده‌است. شنیع‌ترین جنایات و وحشیانه‌ترین اعمال غیر انسانی به نام مذهب و خدا صورت گرفته که نمونه بارز آن جنایاتی است که امروزه به نام خدا و دین در سوریه، عراق، افغانستان، پاکستان، یمن، نیجر و... جریان دارد. اگر زمانی نیز پاک مردانی چون عیسی‌ها، یوشع‌ها، محمدها و ابراهیم‌ها قامت برافراشته و علیه این نا مردمی‌ها قیام کرده‌اند، لوطها (قوم لوط) هیرودیس‌ها، یهوداها، فرعون‌ها، نمرودها، بوجهل و ابوسفیان‌ها، شیر را در رگهای آنان شرنگ ساخته‌اند و شکمبه گوسفند بر سرشان ریخته و دندان و دنده‌ها شکسته‌اند و تاجی از خار و خاشاک بر فرقشان نهاده‌اند. و بر آتش کینه و دوزخ گونه، آنان را سوزانده‌اند. آنچه در این کتاب آمد شرح مختصری بود که در ادوار گذشته و حال به بنام دین و مذهب بر اهل دانش و فضل روا داشته شده‌است. باشد که این مختصر عبرتی از برای آیندگان گردد. که نه با اختلاف اندیشه مقابله، بلکه از آن استقبال کنند که رشد و شکوفایی فکری جوامع بشری در همین اختلاف عقیده‌است. که نبی مکرم اسلام فرمود اختلاف امتی رحمه والسلام.

منابع

- کتاب حربہ و تکفیر و ارتداد در مذاہب و ادیان
- 1- ایران عصر صفوی راجر سیوری ترجمہ کامبیز عزیزى تهران نشر مرکز 1374
 - 2- اسکندربیک ج 2
 - 3- ایران در زمان ساسانیان ص 512 دهخدا و 1031
 - 4- امتحان الفضلاء ج 1
 - 5- ایران لیبرال - بہرام فحیی
 - 6- ایران بعد از اسلام عبدالحسین زرین کوب
 - 7- الامامة و السياسة ج 1
 - 8- الاخبار الطوال
 - 9- الزرايعه ج 2
 - 10- اعیان شیعہ
 - 11- الفخری فی آداب السلطانیہ ،ابن الطقطقی

- 12- بزرگان فلسفه نویسنده هنری توماس مترجم فریدون بدره ای
- 14- تاریخ بیداری ایرانیان ناظم السلام کرمانی
کتاب تاریخ اسلام چاپ کمبریج
- 15- تاریخ کلیسای قدیم تألیف و.م. میلر ترجمه علی نخستین. انتشارات حیات
ابدی چاپ دوم 1981
- 16- تاریخ مشروطه کسروی
- 17- تاریخ ادبی ایران ترجمه علی پاشا صالح ج
- 18- تاریخ گزیده
- 19- تاریخ علوم پی پرروسو
- 20- تاریخ بیهقی
- 21- تاریخ ادبیات ایران ج 1 انتشارات فردوسی چاپ 17 ذیح الله صفا
- 22- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف دکتر صفا
- 23- تاریخ اسلام و قیات المشاهیر و اعلام شمس الدین محمد بن احمد الذهبی
(748م) بیروت
- 24- تاریخ مغول
- 25- تاریخ بغداد
- 26- تاریخ ادبیات ایران ادوارد برون ترجمه رشید یاسمی ج 4
- 27- تاریخ فلسفه جلد 2 فلسفه قرون وسطی از آوگوستینوس تا اسکوتوس-
فردریک یک چارلز کاپلستون مترجمه ابراهیم دادجو - تهران 1388
هفدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران
- 28- تاریخ فلسفه ج 2 مترجم ابراهیم دادجو
- 29- تاریخ سخت کشی عباسقلی غفاری فرد مؤسسه انتشارات نگاه تاریخ
1389
- 30- تاریخ تحولات اجتماعی مرتضی راوندی جلد 2
- 31- تاریخ فلسفه ج 2- فلسفه قرون وسطی فردریک چارلز کاپلستون
- 32- تاریخ کرمان تألیف احمد علی خان وزیر کرمانی به کوشش دکتر
ابراهیم باستانی پاریزی
- 33- تاریخ علوم پی پر روسو ترجمه حسن صفاری چاپ هفتم تاریخ
چاپ 1378
- 34- تاریخ جامع ادیان

- 35- تاریخ الحلماء قفطي
- 36--تاریخ ادبیات صفا ج 2
- 37-دوره تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه تألیف حسن پیرنیا عباس اقبال آشتیانی از انتشارات خیام
- 38-تاریخ الخلفاء
- 39-تاریخ طبری و ابن اثیر
- 40-تاریخ فرهنگ مسیحی
- 41-تاریخ تفکر مسیحی
- 42- تذکرة الاولیاء شیخ فریدون عطار انتشارات منوچهری چاپ سوم 1357
- 43- تمدن اسلام و عرب گوستاولوبون ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی
- 44-تهذیب ابن عساکر ج 3
- 45 - تلبیس ابلیس، ابن جوزی
- 46 جاهلیت در اسلام، یحیی نوری
- حیات یحیی، یحیی دولت آبادی چاپ اول 1362 انتشارات جاویدان
- 41 جستجو در تصوف در ایران زرین کوب چاپ
- 42 حبیب السیر ج 2
- 43 دائرة المعارف مهرداد مهرین
- 44 دائرةالمعارف جوانان ، عبدالحسین سعیدیان
- 45 دائرة المعارف بزرگ اسلامی
- 46 دو قرن سکوت عبدالحسین زرین کوب چاپ پانزدهم 1381
- 47 دانشمندان آذربایجان
- 48 درر الکاملة ج 2
- 49- دانشمندان بزرگ جهان علم /ترجمه محمود مصاحب /انتشارات فرانکلین 1354
- 50 ریحانة الادب محمد علی مدرس تبریزی
- 51 روضات الجنات
- 52 ریاض العلماء میرزا عبدالله افندکی ج 5
- 53 رساله فشریه ، بدیع الزمان

- 54 زمینه حقوق تطبیقی حسین نجومیان چاپخانه طوس 48/10/11
- 55 زمینه، جامعه شناسی، آگ برن، ونیم کوف، نشر نهم، احمد آریان پور
- 56 سیر حکمت در اروپا جلد اول محمد فروغی چاپ زوار
- 57 سفرنامه ابن بطوطه ترجمه دکتر علی موحدچاپ پنجم 1370 چاپ سپهر
- 58 سلوک الملوک فضل الله روزبهان خنجی
- 59 -سبک شناسی ج 3
- 60 شهیدان راه فضیلت علامه امینی ترجمه جلال الدین فارسی
- 61 عیاران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی
- 62 فلسفه در قرون وسطی تألیف دکتر کریم مجتهدی
- 63 فرهنگ فرق اسلامی دکتر محمد جواد مشکور
- 64 فرهنگ علوم رفتاری، علی اکبر شماری نژاد
- 65 فرهنگ بزرگان اسلام ایران 59
- 66 فرهنگ نامه رجال علمی و مشاهیر فرهنگی کرمان از آغاز اسلام تا پایان عصر قاجار دکتر رضا کردی، ناشر مرکز کرمان شناسی چاپ اول 1388
- 67 فرزندان استر، هومن سرشار، ترجمه مهرناز نصریه
- 68 مؤسسه انتشارات امیر کبیر چاپ اول سال 1375
- 69 قاموس کتاب مقدس ترجمه و تألیف مستر هاکس انتشارات اساطیر
- 70 کشکول جمالی سید محمد علی جمال زاده چاپ 1384
- 71 کارنامه اسلام زرین کوب چاپ 1348
- 72 کامل ابن اثیر ج
- 73 کشف الاسرار امام خمینی
- 74 گاهنامه سیدجلال طهرانی سال 1310
- 75 - لغت نامه دهخدا
- 76 مبانی فلسفه / شرکت سهامی طبع و نشر کتابهای درسی ایران سال 1354

- 46-مفاخر اسلام علي دواني - راجرسيوري - ايران در عصر صفوي
ترجمه كامبيز عزيزي
- 77 ملل ونحل شهرستاني چاپ 1288
- 78 -مشروطه ايران دكتور ماشاءالله آجوداني
- 79 معجم المؤلفين
- 80 معجم المطبوعات ج 1
- 81 نوادر راعب اصفهاني
- 82 54-نامه احمد قابل به رهبري - بي بي سي فارسي ژوئن 2005
- 83 ناگفته ها /خاطرات شهيد عراقي موسسه خدمات فرهنگي رسا چاپ
1370
- 84 وزارت در عهد سلجوقي
- 85 هفت سنگ دكتور ابراهيم باستاني پاريزي
- 86 هداية العارفين ج 1
- 87 جاذبه ودافعه علي (ع) مرتضى مطري
- 88 آخوند خراساني وشاگردانش ،اكبر ثبوت
- 89 كلييات مصور عشقي / ميرزاده عشقي چاپ سپهر / 1350
- 90 رساله حقوق -منتظري ،حسينعلي -انتشارات سرايي چاپ اول پاييز
1383
- 91 حكمت اسلامي وفلسفه يوناني ،دكتور سيدجعفر سجادي
- 92 خدمات متقابل اسلام وايران ،شهيد مطهري
- 93 احمد عبدالرحمن ،پل شاك ،ترجمه :ذبيح الله منصوري ،انتشارات
گلريز ،چاپ سوم 1389
- 94 تاريخ پژوهي ،فصلنامه علمي پژوهشي خبري ،دانشويان تاريخ
دانشگاه فردوسي مشهد ،بهار وتابستان 1389
- 95 حقوق بگيران انگليس ، اسماعيل رائين
- 96 خاطرات حاج سياح .موسسه انتشارات امير كبير . 1344.
- 97 شاهنامه فردوسي
- 98 اسطوره قرباني -علي اصغر مصطفوي -چاپ اول 1369

- 99 تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان – عبدالرفیع حقیقت – انتشار: شرکت
مؤلفان و مترجمان ایران – چاپ دوم 2536
- 100 مطهری، آشنایی با علوم اسلامی
- 101 از صبا تانیمما، تاریخ ادب فارسی، یحیی آرین پور چاپ پنجم
1357،
- 102 اخبار نجف، چاپ اول 1394 چاپ نشر شهر
- 103 فرزندان آستر. ترجمه مهرناز نصریه. چاپ دوم 1387